

مکتوبات حضرت خواجہ محمد مصطفیٰ

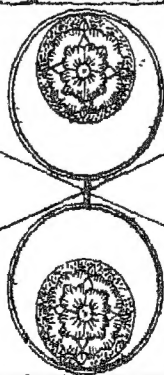
4

در مطبع نظامی واقع کاپوڑ مطبعہ کراچی

مضمون کتب		مضمون کتب		مضمون کتب	
۱	۴	۱	۳۵	۱	۳۵
۲	۵	۲	۳۶	۲	۳۶
۳	۶	۳	۳۷	۳	۳۷
۴	۷	۴	۳۸	۴	۳۸
۵	۸	۵	۳۹	۵	۳۹
۶	۹	۶	۴۰	۶	۴۰
۷	۱۰	۷	۴۱	۷	۴۱
۸	۱۱	۸	۴۲	۸	۴۲
۹	۱۲	۹	۴۳	۹	۴۳
۱۰	۱۳	۱۰	۴۴	۱۰	۴۴
۱۱	۱۴	۱۱	۴۵	۱۱	۴۵
۱۲	۱۵	۱۲	۴۶	۱۲	۴۶
۱۳	۱۶	۱۳	۴۷	۱۳	۴۷
۱۴	۱۷	۱۴	۴۸	۱۴	۴۸
۱۵	۱۸	۱۵	۴۹	۱۵	۴۹
۱۶	۱۹	۱۶	۵۰	۱۶	۵۰
۱۷	۲۰	۱۷	۵۱	۱۷	۵۱
۱۸	۲۱	۱۸	۵۲	۱۸	۵۲
۱۹	۲۲	۱۹	۵۳	۱۹	۵۳
۲۰	۲۳	۲۰	۵۴	۲۰	۵۴
۲۱	۲۴	۲۱	۵۵	۲۱	۵۵
۲۲	۲۵	۲۲	۵۶	۲۲	۵۶
۲۳	۲۶	۲۳	۵۷	۲۳	۵۷
۲۴	۲۷	۲۴	۵۸	۲۴	۵۸
۲۵	۲۸	۲۵	۵۹	۲۵	۵۹
۲۶	۲۹	۲۶	۶۰	۲۶	۶۰
۲۷	۳۰	۲۷	۶۱	۲۷	۶۱
۲۸	۳۱	۲۸	۶۲	۲۸	۶۲
۲۹	۳۲	۲۹	۶۳	۲۹	۶۳
۳۰	۳۳	۳۰	۶۴	۳۰	۶۴
۳۱	۳۴	۳۱	۶۵	۳۱	۶۵
۳۲	۳۵	۳۲	۶۶	۳۲	۶۶
۳۳	۳۶	۳۳	۶۷	۳۳	۶۷
۳۴	۳۷	۳۴	۶۸	۳۴	۶۸
۳۵	۳۸	۳۵	۶۹	۳۵	۶۹
۳۶	۳۹	۳۶	۷۰	۳۶	۷۰
۳۷	۴۰	۳۷	۷۱	۳۷	۷۱
۳۸	۴۱	۳۸	۷۲	۳۸	۷۲
۳۹	۴۲	۳۹	۷۳	۳۹	۷۳
۴۰	۴۳	۴۰	۷۴	۴۰	۷۴
۴۱	۴۴	۴۱	۷۵	۴۱	۷۵
۴۲	۴۵	۴۲	۷۶	۴۲	۷۶
۴۳	۴۶	۴۳	۷۷	۴۳	۷۷
۴۴	۴۷	۴۴	۷۸	۴۴	۷۸
۴۵	۴۸	۴۵	۷۹	۴۵	۷۹
۴۶	۴۹	۴۶	۸۰	۴۶	۸۰
۴۷	۵۰	۴۷	۸۱	۴۷	۸۱
۴۸	۵۱	۴۸	۸۲	۴۸	۸۲
۴۹	۵۲	۴۹	۸۳	۴۹	۸۳
۵۰	۵۳	۵۰	۸۴	۵۰	۸۴
۵۱	۵۴	۵۱	۸۵	۵۱	۸۵
۵۲	۵۵	۵۲	۸۶	۵۲	۸۶
۵۳	۵۶	۵۳	۸۷	۵۳	۸۷
۵۴	۵۷	۵۴	۸۸	۵۴	۸۸
۵۵	۵۸	۵۵	۸۹	۵۵	۸۹
۵۶	۵۹	۵۶	۹۰	۵۶	۹۰
۵۷	۶۰	۵۷	۹۱	۵۷	۹۱
۵۸	۶۱	۵۸	۹۲	۵۸	۹۲
۵۹	۶۲	۵۹	۹۳	۵۹	۹۳
۶۰	۶۳	۶۰	۹۴	۶۰	۹۴
۶۱	۶۴	۶۱	۹۵	۶۱	۹۵
۶۲	۶۵	۶۲	۹۶	۶۲	۹۶
۶۳	۶۶	۶۳	۹۷	۶۳	۹۷
۶۴	۶۷	۶۴	۹۸	۶۴	۹۸
۶۵	۶۸	۶۵	۹۹	۶۵	۹۹
۶۶	۶۹	۶۶	۱۰۰	۶۶	۱۰۰
۶۷	۷۰	۶۷	۱۰۱	۶۷	۱۰۱
۶۸	۷۱	۶۸	۱۰۲	۶۸	۱۰۲
۶۹	۷۲	۶۹	۱۰۳	۶۹	۱۰۳
۷۰	۷۳	۷۰	۱۰۴	۷۰	۱۰۴
۷۱	۷۴	۷۱	۱۰۵	۷۱	۱۰۵
۷۲	۷۵	۷۲	۱۰۶	۷۲	۱۰۶
۷۳	۷۶	۷۳	۱۰۷	۷۳	۱۰۷
۷۴	۷۷	۷۴	۱۰۸	۷۴	۱۰۸
۷۵	۷۸	۷۵	۱۰۹	۷۵	۱۰۹
۷۶	۷۹	۷۶	۱۱۰	۷۶	۱۱۰
۷۷	۸۰	۷۷	۱۱۱	۷۷	۱۱۱
۷۸	۸۱	۷۸	۱۱۲	۷۸	۱۱۲
۷۹	۸۲	۷۹	۱۱۳	۷۹	۱۱۳
۸۰	۸۳	۸۰	۱۱۴	۸۰	۱۱۴
۸۱	۸۴	۸۱	۱۱۵	۸۱	۱۱۵
۸۲	۸۵	۸۲	۱۱۶	۸۲	۱۱۶
۸۳	۸۶	۸۳	۱۱۷	۸۳	۱۱۷
۸۴	۸۷	۸۴	۱۱۸	۸۴	۱۱۸
۸۵	۸۸	۸۵	۱۱۹	۸۵	۱۱۹
۸۶	۸۹	۸۶	۱۲۰	۸۶	۱۲۰
۸۷	۹۰	۸۷	۱۲۱	۸۷	۱۲۱
۸۸	۹۱	۸۸	۱۲۲	۸۸	۱۲۲
۸۹	۹۲	۸۹	۱۲۳	۸۹	۱۲۳
۹۰	۹۳	۹۰	۱۲۴	۹۰	۱۲۴
۹۱	۹۴	۹۱	۱۲۵	۹۱	۱۲۵
۹۲	۹۵	۹۲	۱۲۶	۹۲	۱۲۶
۹۳	۹۶	۹۳	۱۲۷	۹۳	۱۲۷
۹۴	۹۷	۹۴	۱۲۸	۹۴	۱۲۸
۹۵	۹۸	۹۵	۱۲۹	۹۵	۱۲۹
۹۶	۹۹	۹۶	۱۳۰	۹۶	۱۳۰
۹۷	۱۰۰	۹۷	۱۳۱	۹۷	۱۳۱
۹۸	۱۰۱	۹۸	۱۳۲	۹۸	۱۳۲
۹۹	۱۰۲	۹۹	۱۳۳	۹۹	۱۳۳
۱۰۰	۱۰۳	۱۰۰	۱۳۴	۱۰۰	۱۳۴
۱۰۱	۱۰۴	۱۰۱	۱۳۵	۱۰۱	۱۳۵
۱۰۲	۱۰۵	۱۰۲	۱۳۶	۱۰۲	۱۳۶
۱۰۳	۱۰۶	۱۰۳	۱۳۷	۱۰۳	۱۳۷
۱۰۴	۱۰۷	۱۰۴	۱۳۸	۱۰۴	۱۳۸
۱۰۵	۱۰۸	۱۰۵	۱۳۹	۱۰۵	۱۳۹
۱۰۶	۱۰۹	۱۰۶	۱۴۰	۱۰۶	۱۴۰
۱۰۷	۱۱۰	۱۰۷	۱۴۱	۱۰۷	۱۴۱
۱۰۸	۱۱۱	۱۰۸	۱۴۲	۱۰۸	۱۴۲
۱۰۹	۱۱۲	۱۰۹	۱۴۳	۱۰۹	۱۴۳
۱۱۰	۱۱۳	۱۱۰	۱۴۴	۱۱۰	۱۴۴
۱۱۱	۱۱۴	۱۱۱	۱۴۵	۱۱۱	۱۴۵
۱۱۲	۱۱۵	۱۱۲	۱۴۶	۱۱۲	۱۴۶
۱۱۳	۱۱۶	۱۱۳	۱۴۷	۱۱۳	۱۴۷
۱۱۴	۱۱۷	۱۱۴	۱۴۸	۱۱۴	۱۴۸
۱۱۵	۱۱۸	۱۱۵	۱۴۹	۱۱۵	۱۴۹
۱۱۶	۱۱۹	۱۱۶	۱۵۰	۱۱۶	۱۵۰
۱۱۷	۱۲۰	۱۱۷	۱۵۱	۱۱۷	۱۵۱
۱۱۸	۱۲۱	۱۱۸	۱۵۲	۱۱۸	۱۵۲
۱۱۹	۱۲۲	۱۱۹	۱۵۳	۱۱۹	۱۵۳
۱۲۰	۱۲۳	۱۲۰	۱۵۴	۱۲۰	۱۵۴
۱۲۱	۱۲۴	۱۲۱	۱۵۵	۱۲۱	۱۵۵
۱۲۲	۱۲۵	۱۲۲	۱۵۶	۱۲۲	۱۵۶
۱۲۳	۱۲۶	۱۲۳	۱۵۷	۱۲۳	۱۵۷
۱۲۴	۱۲۷	۱۲۴	۱۵۸	۱۲۴	۱۵۸
۱۲۵	۱۲۸	۱۲۵	۱۵۹	۱۲۵	۱۵۹
۱۲۶	۱۲۹	۱۲۶	۱۶۰	۱۲۶	۱۶۰
۱۲۷	۱۳۰	۱۲۷	۱۶۱	۱۲۷	۱۶۱
۱۲۸	۱۳۱	۱۲۸	۱۶۲	۱۲۸	۱۶۲
۱۲۹	۱۳۲	۱۲۹	۱۶۳	۱۲۹	۱۶۳
۱۳۰	۱۳۳	۱۳۰	۱۶۴	۱۳۰	۱۶۴
۱۳۱	۱۳۴	۱۳۱	۱۶۵	۱۳۱	۱۶۵
۱۳۲	۱۳۵	۱۳۲	۱۶۶	۱۳۲	۱۶۶
۱۳۳	۱۳۶	۱۳۳	۱۶۷	۱۳۳	۱۶۷
۱۳۴	۱۳۷	۱۳۴	۱۶۸	۱۳۴	۱۶۸
۱۳۵	۱۳۸	۱۳۵	۱۶۹	۱۳۵	۱۶۹
۱۳۶	۱۳۹	۱۳۶	۱۷۰	۱۳۶	۱۷۰
۱۳۷	۱۴۰	۱۳۷	۱۷۱	۱۳۷	۱۷۱
۱۳۸	۱۴۱	۱۳۸	۱۷۲	۱۳۸	۱۷۲
۱۳۹	۱۴۲	۱۳۹	۱۷۳	۱۳۹	۱۷۳
۱۴۰	۱۴۳	۱۴۰	۱۷۴	۱۴۰	۱۷۴
۱۴۱	۱۴۴	۱۴۱	۱۷۵	۱۴۱	۱۷۵
۱۴۲	۱۴۵	۱۴۲	۱۷۶	۱۴۲	۱۷۶
۱۴۳	۱۴۶	۱۴۳	۱۷۷	۱۴۳	۱۷۷
۱۴۴	۱۴۷	۱۴۴	۱۷۸	۱۴۴	۱۷۸
۱۴۵	۱۴۸	۱۴۵	۱۷۹	۱۴۵	۱۷۹
۱۴۶	۱۴۹	۱۴۶	۱۸۰	۱۴۶	۱۸۰
۱۴۷	۱۵۰	۱۴۷	۱۸۱	۱۴۷	۱۸۱
۱۴۸	۱۵۱	۱۴۸	۱۸۲	۱۴۸	۱۸۲
۱۴۹	۱۵۲	۱۴۹	۱۸۳	۱۴۹	۱۸۳
۱۵۰	۱۵۳	۱۵۰	۱۸۴	۱۵۰	۱۸۴
۱۵۱	۱۵۴	۱۵۱	۱۸۵	۱۵۱	۱۸۵
۱۵۲	۱۵۵	۱۵۲	۱۸۶	۱۵۲	۱۸۶
۱۵۳	۱۵۶	۱۵۳	۱۸۷	۱۵۳	۱۸۷
۱۵۴	۱۵۷	۱۵۴	۱۸۸	۱۵۴	۱۸۸
۱۵۵	۱۵۸	۱۵۵	۱۸۹	۱۵۵	۱۸۹
۱۵۶	۱۵۹	۱۵۶	۱۹۰	۱۵۶	۱۹۰
۱۵۷	۱۶۰	۱۵۷	۱۹۱	۱۵۷	۱۹۱
۱۵۸	۱۶۱	۱۵۸	۱۹۲	۱۵۸	۱۹۲
۱۵۹	۱۶۲	۱۵۹	۱۹۳	۱۵۹	۱۹۳
۱۶۰	۱۶۳	۱۶۰	۱۹۴	۱۶۰	۱۹۴
۱۶۱	۱۶۴	۱۶۱	۱۹۵	۱۶۱	۱۹۵
۱۶۲	۱۶۵	۱۶۲	۱۹۶	۱۶۲	۱۹۶
۱۶۳	۱۶۶	۱۶۳	۱۹۷	۱۶۳	۱۹۷
۱۶۴	۱۶۷	۱۶۴	۱۹۸	۱۶۴	۱۹۸
۱۶۵	۱۶۸	۱۶۵	۱۹۹	۱۶۵	۱۹۹
۱۶۶	۱۶۹	۱۶۶	۲۰۰	۱۶۶	۲۰۰
۱۶۷	۱۷۰	۱۶۷	۲۰۱	۱۶۷	۲۰۱
۱۶۸	۱۷۱	۱۶۸	۲۰۲	۱۶۸	۲۰۲
۱۶۹	۱۷۲	۱۶۹	۲۰۳	۱۶۹	۲۰۳
۱۷۰	۱۷۳	۱۷۰	۲۰۴	۱۷۰	۲۰۴
۱۷۱	۱۷۴	۱۷۱	۲۰۵	۱۷۱	۲۰۵
۱۷۲	۱۷۵	۱۷۲	۲۰۶	۱۷۲	۲۰۶
۱۷۳	۱۷۶	۱۷۳	۲۰۷	۱۷۳	۲۰۷
۱۷۴	۱۷۷	۱۷۴	۲۰۸	۱۷۴	۲۰۸
۱۷۵	۱۷۸	۱۷۵	۲۰۹	۱۷۵	۲۰۹
۱۷۶	۱۷۹	۱۷۶	۲۱۰	۱۷۶	۲۱۰
۱۷۷	۱۸۰	۱۷۷	۲۱۱	۱۷۷	۲۱۱
۱۷۸	۱۸۱	۱۷۸	۲۱۲	۱۷۸	۲۱۲
۱۷۹	۱۸۲	۱۷۹	۲۱۳	۱۷۹	۲۱۳
۱۸۰	۱۸۳	۱۸۰	۲۱۴	۱۸۰	۲۱۴
۱۸۱	۱۸۴	۱۸۱	۲۱۵	۱۸۱	۲۱۵
۱۸۲	۱۸۵	۱۸۲	۲۱۶	۱۸۲	۲۱۶
۱۸۳	۱۸۶	۱۸۳	۲۱۷	۱۸۳	۲۱۷
۱۸۴	۱۸۷	۱۸۴	۲۱۸	۱۸۴	۲۱۸
۱۸۵	۱۸۸	۱۸۵	۲۱۹	۱۸۵	۲۱۹
۱۸۶	۱۸۹	۱۸۶	۲۲۰	۱۸۶	

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۲۰۰	در ذکر کیفیت و لذت	۱۲۵	۲۱۰
۲۰۱	در بیان شجاعت و کرمه و کمالات شریعه	۱۲۶	۲۱۱
۱۲۷	در بیان حقیقت حکم و خدای حقیقه	۱۲۷	۲۱۲
۲۰۲	در آنکه طالب مواجبه طالب ماسواست	۱۲۸	۲۱۳
۲۰۳	در تبیین واقعہ عالی که شخصی بر سیده	۱۲۹	۲۱۴
۲۰۴	جمع کمالات خیرات با نیت استغفار بقدر محبت	۱۳۰	۲۱۵
۲۰۵	در نصیحت و ترغیب تحصیل نای طلب نفس	۱۳۱	۲۱۶
۲۰۶	در فصل خود نمودن	۱۳۲	۲۱۷
۱۳۳	در جواب نامه شخصی که متضمن جلاک و تفسار بوده	۱۳۳	۲۱۸
۲۰۷	در امری بزرگان باشارت نقص اسرار ایشان	۱۳۴	۲۱۹
۲۱۸	در آنکه از عهده منصب بزرگداری شکی نیست	۱۳۵	۲۲۰
۱۳۶	در نصیحت مفیده	۱۳۶	۲۲۱
۱۳۷	در ذکر اسرار غامضه بطریق اجمال	۱۳۷	۲۲۲
۲۰۹	در ترغیب احکام است که در غیر تو حیدر از اید	۱۳۸	۲۲۳
۲۱۰	در بیان حقیقت طاعت کامل	۱۳۹	۲۲۴
۱۴۰	در اثبات نبوت و معجزاتی که در نبوت است و عقاید و عملی آن	۱۴۰	۲۲۵
۲۱۱	در آنکه وجود حقیقه را با خود هم هیچ نسبت نیست	۱۴۱	۲۲۶
۱۴۲	در آنکه انسانی نئی انبات کلامیه بیان مجدد بعد تر	۱۴۲	۲۲۷
۲۱۲	در آنکه طالب حکم نمی آید و حصول آن بجز بر سر نیست	۱۴۳	۲۲۸
۲۱۳	در آنکه عالمه اصل احوال است و خلاف این تضلال است	۱۴۴	۲۲۹
۲۱۴	در آنکه توحید خلاصه تمام سائر مذکورات است	۱۴۵	۲۳۰
		۱۴۶	۲۳۱
		۱۴۷	۲۳۲
		۱۴۸	۲۳۳
		۱۴۹	۲۳۴
		۱۵۰	۲۳۵
		۱۵۱	۲۳۶
		۱۵۲	۲۳۷
		۱۵۳	۲۳۸
		۱۵۴	۲۳۹
		۱۵۵	۲۴۰
		۱۵۶	۲۴۱
		۱۵۷	۲۴۲
		۱۵۸	۲۴۳
		۱۵۹	۲۴۴
		۱۶۰	۲۴۵
		۱۶۱	۲۴۶
		۱۶۲	۲۴۷
		۱۶۳	۲۴۸
		۱۶۴	۲۴۹
		۱۶۵	۲۵۰
		۱۶۶	۲۵۱
		۱۶۷	۲۵۲
		۱۶۸	۲۵۳
		۱۶۹	۲۵۴
		۱۷۰	۲۵۵
		۱۷۱	۲۵۶
		۱۷۲	۲۵۷
		۱۷۳	۲۵۸
		۱۷۴	۲۵۹
		۱۷۵	۲۶۰
		۱۷۶	۲۶۱
		۱۷۷	۲۶۲
		۱۷۸	۲۶۳
		۱۷۹	۲۶۴
		۱۸۰	۲۶۵
		۱۸۱	۲۶۶
		۱۸۲	۲۶۷
		۱۸۳	۲۶۸
		۱۸۴	۲۶۹
		۱۸۵	۲۷۰
		۱۸۶	۲۷۱
		۱۸۷	۲۷۲
		۱۸۸	۲۷۳
		۱۸۹	۲۷۴
		۱۹۰	۲۷۵
		۱۹۱	۲۷۶
		۱۹۲	۲۷۷
		۱۹۳	۲۷۸
		۱۹۴	۲۷۹
		۱۹۵	۲۸۰
		۱۹۶	۲۸۱
		۱۹۷	۲۸۲
		۱۹۸	۲۸۳
		۱۹۹	۲۸۴
		۲۰۰	۲۸۵
		۲۰۱	۲۸۶
		۲۰۲	۲۸۷
		۲۰۳	۲۸۸
		۲۰۴	۲۸۹
		۲۰۵	۲۹۰
		۲۰۶	۲۹۱
		۲۰۷	۲۹۲
		۲۰۸	۲۹۳
		۲۰۹	۲۹۴
		۲۱۰	۲۹۵
		۲۱۱	۲۹۶
		۲۱۲	۲۹۷
		۲۱۳	۲۹۸
		۲۱۴	۲۹۹
		۲۱۵	۳۰۰
		۲۱۶	۳۰۱
		۲۱۷	۳۰۲
		۲۱۸	۳۰۳
		۲۱۹	۳۰۴
		۲۲۰	۳۰۵
		۲۲۱	۳۰۶
		۲۲۲	۳۰۷
		۲۲۳	۳۰۸
		۲۲۴	۳۰۹
		۲۲۵	۳۱۰
		۲۲۶	۳۱۱
		۲۲۷	۳۱۲
		۲۲۸	۳۱۳
		۲۲۹	۳۱۴
		۲۳۰	۳۱۵
		۲۳۱	۳۱۶
		۲۳۲	۳۱۷
		۲۳۳	۳۱۸
		۲۳۴	۳۱۹
		۲۳۵	۳۲۰
		۲۳۶	۳۲۱
		۲۳۷	۳۲۲
		۲۳۸	۳۲۳
		۲۳۹	۳۲۴
		۲۴۰	۳۲۵
		۲۴۱	۳۲۶
		۲۴۲	۳۲۷
		۲۴۳	۳۲۸
		۲۴۴	۳۲۹
		۲۴۵	۳۳۰
		۲۴۶	۳۳۱
		۲۴۷	۳۳۲
		۲۴۸	۳۳۳
		۲۴۹	۳۳۴
		۲۵۰	۳۳۵
		۲۵۱	۳۳۶
		۲۵۲	۳۳۷
		۲۵۳	۳۳۸
		۲۵۴	۳۳۹
		۲۵۵	۳۴۰
		۲۵۶	۳۴۱
		۲۵۷	۳۴۲
		۲۵۸	۳۴۳
		۲۵۹	۳۴۴
		۲۶۰	۳۴۵
		۲۶۱	۳۴۶
		۲۶۲	۳۴۷
		۲۶۳	۳۴۸
		۲۶۴	۳۴۹
		۲۶۵	۳۵۰
		۲۶۶	۳۵۱
		۲۶۷	۳۵۲
		۲۶۸	۳۵۳
		۲۶۹	۳۵۴
		۲۷۰	۳۵۵
		۲۷۱	۳۵۶
		۲۷۲	۳۵۷
		۲۷۳	۳۵۸
		۲۷۴	۳۵۹
		۲۷۵	۳۶۰
		۲۷۶	۳۶۱
		۲۷۷	۳۶۲
		۲۷۸	۳۶۳
		۲۷۹	۳۶۴
		۲۸۰	۳۶۵
		۲۸۱	۳۶۶
		۲۸۲	۳۶۷
		۲۸۳	۳۶۸
		۲۸۴	۳۶۹
		۲۸۵	۳۷۰
		۲۸۶	۳۷۱
		۲۸۷	۳۷۲
		۲۸۸	۳۷۳
		۲۸۹	۳۷۴
		۲۹۰	۳۷۵
		۲۹۱	۳۷۶
		۲۹۲	۳۷۷
		۲۹۳	۳۷۸
		۲۹۴	۳۷۹
		۲۹۵	۳۸۰
		۲۹۶	۳۸۱
		۲۹۷	۳۸۲
		۲۹۸	۳۸۳
		۲۹۹	۳۸۴
		۳۰۰	۳۸۵
		۳۰۱	۳۸۶
		۳۰۲	۳۸۷
		۳۰۳	۳۸۸
		۳۰۴	۳۸۹
		۳۰۵	۳۹۰
		۳۰۶	۳۹۱
		۳۰۷	۳۹۲
		۳۰۸	۳۹۳
		۳۰۹	۳۹۴
		۳۱۰	۳۹۵
		۳۱۱	۳۹۶
		۳۱۲	۳۹۷
		۳۱۳	۳۹۸
		۳۱۴	۳۹۹
		۳۱۵	۴۰۰
		۳۱۶	۴۰۱
		۳۱۷	۴۰۲
		۳۱۸	۴۰۳
		۳۱۹	۴۰۴
		۳۲۰	۴۰۵
		۳۲۱	۴۰۶
		۳۲۲	۴۰۷
		۳۲۳	۴۰۸
		۳۲۴	۴۰۹
		۳۲۵	۴۱۰
		۳۲۶	۴۱۱
		۳۲۷	۴۱۲
		۳۲۸	۴۱۳
		۳۲۹	۴۱۴
		۳۳۰	۴۱۵
		۳۳۱	۴۱۶
		۳۳۲	۴۱۷
		۳۳۳	۴۱۸
		۳۳۴	۴۱۹
		۳۳۵	۴۲۰
		۳۳۶	۴۲۱
		۳۳۷	۴۲۲
		۳۳۸	۴۲۳
		۳۳۹	۴۲۴
		۳۴۰	۴۲۵
		۳۴۱	۴۲۶
		۳۴۲	۴۲۷
		۳۴۳	۴۲۸
		۳۴۴	۴۲۹
		۳۴۵	۴۳۰
		۳۴۶	۴۳۱
		۳۴۷	۴۳۲
		۳۴۸	۴۳۳
		۳۴۹	۴۳۴
		۳۵۰	۴۳۵
		۳۵۱	۴۳۶
		۳۵۲	۴۳۷
		۳۵۳	۴۳۸
		۳۵۴	۴۳۹
		۳۵۵	۴۴۰
		۳۵۶	۴۴۱
		۳۵۷	۴۴۲
		۳۵۸	۴۴۳
		۳۵۹	۴۴۴
		۳۶۰	۴۴۵
		۳۶۱	۴۴۶
		۳۶۲	۴۴۷
		۳۶۳	۴۴۸
		۳۶۴	۴۴۹
		۳۶۵	۴۵۰
		۳۶۶	۴۵۱
		۳۶۷	۴۵۲
		۳۶۸	۴۵۳
		۳۶۹	۴۵۴
		۳۷۰	۴۵۵
		۳۷۱	۴۵۶
		۳۷۲	۴۵۷
		۳۷۳	۴۵۸
		۳۷۴	۴۵۹
		۳۷۵	۴۶۰
		۳۷۶	۴۶۱
		۳۷۷	۴۶۲
		۳۷۸	۴۶۳
		۳۷۹	۴۶۴
		۳۸۰	۴۶۵
		۳۸۱	۴۶۶
		۳۸۲	۴۶۷
		۳۸۳	۴۶۸
		۳۸۴	۴۶۹
		۳۸۵	۴۷۰
		۳۸۶	۴۷۱
		۳۸۷	۴۷۲
		۳۸۸	۴۷۳
		۳۸۹	۴۷۴
		۳۹۰	۴۷۵
		۳۹۱	۴۷۶
		۳۹۲	۴۷۷
		۳۹۳	۴۷۸
		۳۹۴	۴۷۹
		۳۹۵	۴۸۰
		۳۹۶	۴۸۱
		۳۹۷	۴۸۲
		۳۹۸	۴۸۳
		۳۹۹	۴۸۴
		۴۰۰	۴۸۵
		۴۰۱	۴۸۶
		۴۰۲	۴۸۷
		۴۰۳	۴۸۸
		۴۰۴	۴۸۹
		۴۰۵	۴۹۰
		۴۰۶	۴۹۱
		۴۰۷	۴۹۲
		۴۰۸	۴۹۳
		۴۰۹	۴۹۴
		۴۱۰	۴۹۵
		۴۱۱	۴۹۶
		۴۱۲	۴۹۷
		۴۱۳	۴۹۸
		۴۱۴	۴۹۹
		۴۱۵	۵۰۰
		۴۱۶	۵۰۱
		۴۱۷	۵۰۲
		۴۱۸	۵۰۳
		۴۱۹	۵۰۴
		۴۲۰	۵۰۵
		۴۲۱	۵۰۶
		۴۲۲	۵۰۷
		۴۲۳	۵۰۸
		۴۲۴	۵۰۹
		۴۲۵	۵۱۰
		۴۲۶	۵۱۱
		۴۲۷	۵۱۲
		۴۲۸	۵۱۳
		۴۲۹	۵۱۴
		۴۳۰	۵۱۵
		۴۳۱	۵۱۶
		۴۳۲	۵۱۷
		۴۳۳	۵۱۸
		۴۳۴	۵۱۹
		۴۳۵	۵۲۰
		۴۳۶	۵۲۱
		۴۳۷	۵۲۲
		۴۳۸	۵۲۳
		۴۳۹	۵۲۴
		۴۴۰	۵۲۵
		۴۴۱	۵۲۶
		۴۴۲	۵۲۷
		۴۴۳	۵۲۸
		۴۴۴	۵۲۹
		۴۴۵	۵۳۰
		۴۴۶	۵۳۱
		۴۴۷	۵۳۲
		۴۴۸	۵۳۳
		۴۴۹	۵۳۴
		۴۵۰	۵۳۵
		۴۵۱	۵۳۶
		۴۵۲	۵۳۷
		۴۵۳</	

شماره	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب	صفحه
۱۶۴ ۲۱۳۳	در تشریح مطلوب کلمات بر اعلامی هست.	۱۸۸ ۲۱۳۳	در نگارنده مرآت کمال پرست و ذکر فصاحت.	
۱۶۸ ۲۱۳۴	در آنکه شرط نخستین این اده فاست.	۱۸۹	در شرح کلمه طیبیه بان حضرت مجدد الف ثانی بمهر گردید.	
۱۶۹	در آنکه یاسر عمل مستلزم اعتقاد بر کرم است.	۱۹۰ ۲۱۳۵	در ذکر معرفت مسعود از حضرت حکیم پیر و حکیم.	
۱۷۰ ۲۱۳۵	در توضیح غرض مشوب نبات تثنی الاحوال الموحید	۱۹۱	در کلمات ذات موهوب طاروت نام المعرفه.	
۱۷۱	در فصل پنج مانده.	۱۹۲ ۲۱۳۶	در ذکر نباتات اصالت مملو حضرت مجدد الف ثانی.	
۱۷۲ ۲۱۳۶	در آنکه ظاهر کمال این بکامل اطمینان حاصل شود و صحت	۱۹۳ ۲۱۳۷	در ذکر کلمات و مکاشفات حضرت مجدد.	
۱۷۳ ۲۱۳۷	در جواب آنکه علم حق تعالی از غم و غم بایم.	۱۹۴ ۲۱۳۸	در آنکه تمام حضرت ایشان که در این باصالت و بیست است.	
۱۷۴ ۲۱۳۸	در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال.	۱۹۵ ۲۱۳۹	کشف بحر باغ نبوی بخت ابراهیمی مع معارف خفیه.	
۱۷۵	در آنکه مشاهدات و تخیلات انفعی باید نمود.	۱۹۶ ۲۱۴۰	در بیان مقامی فوق مقام رضا.	
۱۷۶	در آنکه ظاهر و معروف است در تحصیل این دولت	۱۹۷	در جواب آنکه که شش بر واردات بود و جواب اصولی.	
۱۷۷ ۲۱۳۹	در علم اعتماد کشف قانع و کمال معرفت تحقیق قضا.	۱۹۸ ۲۱۴۱	در توضیح باب طبع و کمال معرفت و کمال معرفت و کمال معرفت.	
۱۷۸ ۲۱۴۱	در غیب کتب علم شرعی احیای مصطفی صلی الله علیه و آله	۱۹۹	در شرح اذواق و مواجید که شخصی نوشته بود.	
۱۷۹ ۲۱۴۲	در طلب تفسیر این معجزات و فرق نسبت علم آن	۲۰۰ ۲۱۴۳	در توضیح و ام و آنکه از اخبار آن و تجویز تعلیم طریقت.	
۱۸۰ ۲۱۴۳	در خلاصه الف حضرت مجدد الف ثانی و تفسیر کمال روشنی	۲۰۱ ۲۱۴۴	در بیان نسبت شخصی و ذکر فصل کافیه.	
۱۸۱ ۲۱۴۵	در بیان مقام جمع و در غیب تحصیل فرق بعد از جمع	۲۰۲ ۲۱۴۵	در تذکره و نصیحت مفیده.	
۱۸۲ ۲۱۴۶	در شرح احوال و جاست تفسیر و تحقیق بیان حضرت	۲۰۳	در اسرار غامضه فنا و بقا و قیومیت جامعیت.	
۱۸۳ ۲۱۴۷	در اسرار غامضه و صل شهابیکه بر مجدد الف ثانی وارد شده	۲۰۴ ۲۱۴۸	در ذکر ممکن و غنای واجب عز و صل.	
۱۸۴ ۲۱۴۰	در توضیح و احوال خود و افکار و افکار نسبت شخصی	۲۰۵	در آیت حق کمال الایمان و کمال الایمان و کمال الایمان.	
۱۸۵ ۲۱۴۱	در بیان حدیث سالک نایبیت مکن.	۲۰۶ ۲۱۴۱	در اشاره کلمات خود و کلمات شخصی قدس سره.	
۱۸۶ ۲۱۴۱	در طلب اطمینان فیض کمال آن قربانیت است.	۲۰۷	در وعظ و تذکره نصیحت.	
۱۸۷ ۲۱۴۲	در آنکه قصود از خلق انسان تحصیل معرفت حق است.	۲۰۸ ۲۱۴۲	در مکاشفه حضرت مجدد الف ثانی قدس سره.	



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین ایام توفیق خداوند ابرای طلبان علم خداوندی رساله فیض عاجوانی



سبب استعلائی شایسته امان سعادت اقتران حافظ محمد ابوسعید خان

مَدِينَةُ الْمَدِينَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلی الاعلی والصلوة والسلام علی رسولہ محمد کما یحب ربنا ویرضی وعلی آلہ واصحابہ کما یحب
 لعلو شانہم ویجری اما بعد این لالی ست منشورہ و منشورہ کشا و ران بحر عرفان از قعر غیب
 ہیویت لغواصی جذبات احدیت برآورده و کوہکنان غواشی امکان از کان سراوقات واحدیت
 بہ تیشہ ریاضت بل سابقہ موہبت کشیدہ مکنون در صدف جوامع الکلم و قمر موز و در مکن مجال حکم
 متضمن اسرار خفیه و علوم بدیعہ و مشتمل بر بشواہد عجیبہ و معارف غریبہ گلزار انوار کمال توشا
 از بار وصال شکوفہ گلستان علی و نوباوہ باغستان ہدی حلال حقائق تشبہ و مفتاح دقائق
 تشریح مراتب ولایت و تبیین کمالات نبوت توضیح شریعت و تنقیح حقیقت تفسیر بیانات حکمات
 و تائیل آیات متشابہات اطوار علما از مبادی آن پیدا و احوال صوفیہ کبر از مقدمات آن ہیویدا
 منازل متاخرین منبر عروج آنرا زینہ و مدارج متقدمین را یک نکتہ از ان نگینہ و آثرہ نقطہ اصول
 و ایرہ وصول تفصیل مقامات قیومیت و خلقت و اجمال مراتب محبت و محبوبیت شمع

نفی کل لفظ منہ روض من المنی | اوئی کل سطر منہ عفت من الدرر

ادام الله تعالی ظلال مظہرہ و برکات مظہرہ و ہو الانسان الکامل والفرد الجامع آیہ الاولیاء

معجزة الانبياء سلطان ملك الولاية وملك سر النهاية فارس مغفار الكمال وناظر اسرار الجلال
 و الجلال نجم ما انهداية وشمس افق النهاية باسط الايدي بافاضة الاذواق وناشر الايدي من الجود
 و الاشواق النجوم من بين الاعراض والذات للعالم الذي هو ظل الصفات
 اى آنكه چو ذات خود سراپا آنى به سر خلافت بشر برهانی به عالم عرض و ذات تو از اهر
 اى جوهر و الاز که امی کانی به قوام العالمین و قیوم العالمین و ارث الانبیاء و المرسلین
 لایدرک الواصف الطری خصائصه و ان یک سابقانی کل باوصف به الفاروقی النسب اکملی المحب
 القبی المحدث و السهرندی المولد و هو الشيخ محمد معصوم ابن الامام الربانی و الاویسی الرحمانی
 کاشف اسرار السبع المثانی و المجدد لالاف الثانی الثانی مناب رسول الله و الهدی بهدی حبیب الله
 کمال الشیخین در رتبه الختین صاحب الولاية الاصلیه و مخزن الانوار الالهیه مخزن الرحمة و دینة الحکمة
 الصلوة بین البحرین و المصلح بین الفتنین اى ناطقه تکلیل کمال تکلیل به حال تهتم حال بران دلیل
 حسنت تک حبیب عجا آیینه است به با قدم صفا بر خوان خلیل به الامام الهام حجة الله فی الامام
 الشيخ احمد رضی الله تعالی عنه و رضی الله عنه سبحانه بر طالع البان یقین و سالکان راه حسین بهر سیرت
 که دوستان حضرت ذوالجلال و باده نوحان خجانه وصال حکم خلقوا باخلاق الله و بانثال فاصبح
 یحیی بکم الله بر وفق کلام الاهی جل شانہ و بر طبق سنن مصطفوی علی مصدرها الصلوة و السلام متکلم اند
 و چون صفت کلام ربانی بفضیل به کثیر او بهدی به کثیر آمد لا جرم در حدیث نبوی همچنان اضلال
 و اهاط و فرمود و در کلام اولیای کبار که متابعان آن خواجها اختیار نند نیز بران طبق کلمات افتاد
 بلکه ازین برگزیده با حکم جاهد و انی سبیل و جود بشریت خود و در راه او سبحانه در باخته بوجود و محبوب
 حقانی بقایافته اند و زبان شان حکم شجره موسوی گرفته مصرع زبانی زما بود گوینده او به سخن
 ینطق علی لسان عمر آنرا گواه است پس برهوشمندان اولی الابصار ناگزیر است که کلمات این اکابر
 بسمع قبول پیش آیند و متر صد ثمرات آن باشند و آنچه ازین علوم و معارف انکمال نازگی و لطافت
 بضم شان نه در آید و در رنگ متشابهات قرآنی تاویل جویند یا علم آنرا بر قائل آن مفوض دارند و تا

از نتائج ایشان بهره ور گردند باز هوامتن فماذا بعد ائمن الا الضلال و چون تاریخ اختتام این قدسی آیت
بگوش پرورش از سر و ش غیب هیچ کمالات نبوت میرسد اگر این دره التاج را همین نام می خواندم می شناید

مکتوب اول در قطع مراتب ظلال و عروج بمحارج منتهای الهیایه به شیخ و والد بزرگوار خود

عرض داشت بده فکرتن محمد مصدوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا میسر سازد احوال و اوضاع
خدمه اینجود و مستوجب حرمت سرافراز نامه عالی که بمحبوب عزیز خان مرسل بود و در آن این صفا
موجود ناقابل و در آن کار را با نواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از و رو آن یافت

من که با شتم که بر این خاطر عاظر گزرم لطفه اسبکی نمی خاک و رت تاج سرم

قبله گاه از احسان او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان بجا آورد
مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد هنوز حق آنها بجا نیاده باشد چه
هر عبادتی که باین طرف منسوب بود و البته قاصر است و نصیب و نقصان ششم اللهم لا احصی ثنائه
علیک انت که انیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدید را از خودی خواجہ محمد را شتم از آکره
فرشتا دند علو در جبر آن نه بآن منابه است که فراخو رفم هر سید سرانجامی باشد و آنچه اندراج یافته
که افراد عالم بگی ظلال اسما و صفات واهی است غرضشانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان
اینها کائن نباشد تا قیام آنها بآن جوهر بود پس از ذات اقدس ایشان را بجز حرمان نصیب نبود
و نصیب نشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبی در نماز تراویح در مراقبه مطالع
این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات این کس بودند باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن
نماند و بتمام مضحیل و محو و تملاشی در اصل خود گشت هر چند میرود و همه در اصول خود میرود و در اصول
الی ما شاء الله تعالی در هر گشت تا هر چه میسر بود در وجود و اعتبارات بی روی که اصل اصول اند و این اصل
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرد و ذات عززشانه
ماورای ماوراست چه اطلاق اصل در آن حضرت اجل سلطان ساقط است آخر الامر معاطله یا سید

در بعضی یقین معلوم شد که هرگاه اصل قوای ذات و اعتبارات باشند نهایت سعی آن خواهد بود که خود را
در اصول خود و مشمول و متلاشی سازی و بعد از اضمحلال در اصل از اضمحلال منتهی ندارد و امری
فرا باری که نصیبی از حضرت ذات فراگیر در جل سلطان در آنوقت بخاطر رسیده که شیخ فخر الدین بن عربی
قدس سره خوش میفرماید ما بعد از الا عدم الحسن یعنی نیست بعد از فنا و اضمحلال در اصول
مگر عدم محض چه اصول را در آنحضرت را بی نیست غیر از انقطاع در ذات هر دو را و او است
تا این را ذات عطا فرمایند ذات تعالی رسیدن حال است و آنچه منتهی الیشان نوشته اند
که اینها تمام هرگز در یک عصر متعده نمی شود و علاوه بر آن که در رشد و آفتاب و غنچه روی و او که چه
نویسد و در آن یاس گاهی بخاطر میرسد که تابع کامل را از جمیع کمالات قبری نصیب است پس عدم
تعدد و یکدلی اعتبار شود و اما فرق اصالت و وجوب باشد این قسم خواطر سکین آن اضطراب
نمیشد محرمی بنده که با وی در دلی در میان تواند آورد و آخر الامر بر وفق کریم بختی ادا نشانی است
و قلم و انتم قد کذبوا جادهم فخرنا بر آخر مکتوب هشتم و در این کتاب جلد ثالث که تا مرز این فقره
اطلاع دادند هر چند که بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سبب اطلاع دادن مصلحت نبود که
چشم پوشیده ازین حرف میگذشت اما حال نیز هر شریف امیدوار است که ازین سبب بکشاید چون
در این نشستن بر این امر اطلاع یافت به تفصیل در این مطالبه تواند یافت و خداوند تعالی تو را در هر چه بخواهد و در هر چه

مکتوب دوم در بعضی از احوال مخصوصه با این شمول عنایات
ایه بیایید پیغمبر بزرگوار خود در حق الله تعالی عنه

سوره داشت که درین چند با محمد مصوم دره و در بعضی از احوال غرض از این است که غلبه علیه میرساند احوال
و ناگاه این حد و همین توجهات علیه مستوجب چه است غیر از آرام فرقت و مهاجرت اندوای
واقع نیست سالی خیال وصل تو تا حال زنده میبارد و در گریه با غم و این حیات یعنی چه
سفر از نامه های که امیر با معارف اسرار سامیه پی در پی میسرند و معامله را از غنچه باغ میسرند

مکتوبیکه تفسیر تجلیات ثلثه است درین اوان رسید بقدر استعداد خود از ان بهره ور گردید و حظی
فر گرفت بعد از ان مکتوبیکه شش به معارف نور صرف ذاتی است شرف ایراد یافت و چنین مطالعه
آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنیائی و بقایائی آن نیز مفهیده و نامتئی در ان استغرق شده
هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستورست تا و جش چه باشد حضرت سلامت از عنایات او تعالی
چه نویسد؛ احسانهای او را سپاسه چنان بیان نماید که نشان میسرند هر چند نداند که گچامیبرند و گچا
میسرسانند اما التذافات و کیفیات که درین میان روی میدهند بیان آن نمیتواند کرد و ذوقی است
نه بیانی است من نه با اختیار خود میروم از قفای او به آن و مکشند عنبرین می بردم که نشان کشا
حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین بهیوب قاصدی
واقع نوشته فرستاده است اگر بصحت و مقسم آن ممتاز شود و کمال بنده نوازی است و العبودیه

مکتوب سوم و انکشاف نسبت عزیز می به پیر بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرض داشت احقر انچه در محرم معصوم بذروه عرض آستانه بوسان میسراندا از ان روزیکه از شرف سعادت
حضور مجبور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بیی نگران است
احوال خادمان اینجای مستوجب حمد است و اوقات را بجمعیت بسیر میرند حضرت سلامت اشب
که شب شنبه ببت و ششم ربیع الثانی بود میان شیخ منزل ازین دار رحلت نمودند و خوب رفتند و رفت
دفن کلاه تبرکی آنحضرت را که پیش بند بود و را کلاه می که آنحضرت بنده را بتخصیص عنایت فرموده
بر سر ایشان پوشانید بچو و پوشانیدن یا بعد از لحظه دید که نسبت علیه خاصه آنحضرت در ایشان جلوه
گشت و تمامی این عزیز را در گرفت بعد از ان تمام مقبره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی
آن گرد و نوحه را مال مال از نور ساخت قبل من قبل بلا علة

مکتوب چهارم و حصول مقام عالی که بهل الاصل متعلق است نیز بوالد بزرگوار خود

عرضداشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بمعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بان همین قیام
آن کعبه امانی و آمال بروج استقامت است و هیچگونه دروغ نیست امور فتور راه نیافته امید میدارد
که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نیابد ثانیاً معروض میدارد
که فقیر تاه تمام مقبوض و منعم می بود آخر الامر بقوه عالی سطحی عظیم روی داد و در آن اسبط مقامی ناک
بس شکر گرفت نمودار شد و در آن وقت چنان معلوم گشت که ای مقام فوق جمیع مقامات ظلال است
مقام اصل الاصل است که شایسته ظلیت آن راه نیافته خود را به تمامه داخل آن مقام یافت
و سر خود را داخل مرکز آن مقام و بدو باقی خود را به آن مرکز محاذی بان و بعضی چیزهای
دیگر بمسدران وقت مشهود بود اگر در حضوره بود یحتمل که بمعرض میرساند

مکتوب پنجم در اشارت بحصول نسبت سابقین با معارف
متعلقه آن نیز بوالد بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت بنده کترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند
که سرافرازانه گرامی که از سرای همدول مرسل بود در سید جانهای افسرده با سروری کامل
بخشیده و دلهای مرده را حیات جاودانی از سر نو ارزانی فرمود و حمد سبحانه که مستعلقان آنجا
از آن ملکه بیافیت مانند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بود و او اهل بهم در نظر فقیر چندین
زیبایی نمود و با پیروی از او اگر در خانه باشد کسی هم میل بیرون چون کند دیوانه باشد کسی
ثانیاً احوال شکسته خود را بمعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را از آن باز که بعالم منسوب
آوردند نشان آن نسبت را که در وقت عروج بان مشرف ساخته بود و در میان می یابد که از
یعین و بسیار بیگانه است یمن و بسیار ازین نسبت قلیل النصیب اند بلکه هیچ مناسبت ندارند
این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب یمن در رنگ اصحاب بسیار ازین کمال چه درین
و در باب ظلال در رنگ عوام مومنان ازین معما چه فراگیرند محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب

از دیر و محبت بخش است نسبت بانعام او اینجا مستحق میگردد و چون بدوق و وجدان خود رجوع
 میکنید بی تکلف می یابید که حظی و حلاوتی بلکه از دیر و محبتی که در وقت ایلام محبوب است و در هنگام
 انعام او نیست توان گفت که تصویر ایلام محبوب فرحتی و سروری می بخشید که در نفس انعام
 آن فرحت و سروری نیست. بیچید و محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شایسته نفسانیه سرور و سرور
 اتمیت و اکملیت پیدای کند عالم را بتمامه اعراض می یابید که بوی از همه چیز است. این است قیام
 بزاره و رجوع آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیا و دوست سبحان شان را لایه بلفظا بنا بلکه مشار الیه
 جمیع اشارات هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعضی عین اشارت اقیوم
 اوست. ممکنات را اشباح بیش نمیداند و زیاده از اراده امر جاری در دنیا تصویر نمی تواند بود
 کامله او تعالی را باید ملاحظه نمود که این اراده را که محض و مطلق است و مهم مستی بهنجی ثبات و ثبات
 داده است که از زوال مصون و محفوظ است و محاطه ابدی باین امر بطور قیام امر اعراض را بخوبی می یابید
 که از شایسته جلالت و محلیت پاک و مبراست و پیش ازین نیست که غیبت و ظهور را شایسته جلالت و محلیت

مکتوب ششم در فنای اتم و بقای کلی غیر پیریزگار خود فی الزمان

عرض شد که محصور در عالمی چه می شود بدو عالم که از آستانه عالیشان سیرانده من جمال
 که مشهور است به پیشانی و عاریتی و امانتی بود باطل امانت منصرف شد و غیر از شر و نقض هیچ چیز باقی نماند
 حضرت را به این امر این تکریر عارفی بود که اندام که غیر وی هیچ چیز ظاهر ندارد
 رو باستان را آورده و آن را بالاست که باطلی شود و چرخ کرده بود و جلوه گردن گرفتن درین اثنا
 خجسته ای که در این عالم است که طعام بسیار خورده است و طبیعت بر تنزدگی پیاخته است و
 بشه در آن راه می یابد که از هر گداز و چرخ می گذرد که از گدازها هم داده می کشند و می برآند چون
 با قافیه آن عید که عدم را بتمامه بجا آورده و غیر از آن کمالات چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بنایان
 نورانی و لطیف یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند حاصل خود و رجوع کردن

گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آنحضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده
اتصال بی کیف حاصل نمودند این زمان آنکه از عدم تمام کنده بآن کمالات نصیب شده
آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر با نظر چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات
انفعالی اینجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بودند و توانست نوشت
انشاء الله تعالی چون بدولت حضور مشرف گردد بعضی رساند

مکتوب هفتم در طلب و عجز از ادراک آن نیز به پیر بزرگوار خود عرضی نوشت

عرضداشت کمترین بند با محمد مصوم بذروه عرض باریافتگان آستانه علمایا میراند که اول
و اوضاع خدمه اینده و مستوجب دوست همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی
خدمه عقبه علمیه و امنگیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را به شرح دهد و سوز و گداز
جدائی را چنان و انامید در درونم خون شد آخر چند چشم می اندازد بکینه چند نوشتم
قبله گاه حجب کار و بارست و طرفه غنج و دلال در عین آرام حرمانست و در نفس صجل هجران
می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و چه نمی یابد تضاد در تضادست و تناقض در تناقض است
میدهند و لذتی نمی بخشند که هزاران لذات و آرامها در حجب آن بجوی نمی خورند و در عرض آن
به پیشی نمی گیرند مصراع آنجا که باشد نقل می بکار است این کار باه اگر عمراد شکر آن صرف نماید
بسیج نکرده باشد اگر عهد با در طلب آن بگذراند بی سابقه فضل الهی بیج حاصل ننهد و هیچ ذلک حرمان
همه وقت و امنگیرست و دوری و مجوری همواره دستگیرست و غمش غایتی دارد و نیستی برهن با پای
بماندند مستقیق و دریا همچنان باقی به چه مطلوب در غایت تنزه و رفعت و طالب در نهایت
پستی و نقصت نه این را با دوی شرکتی و نه او را با این نسبت آین از ادراک آن عاجز و اینجا زودرک
شود و قاصد عالم یوحد بنیانست و لویا لوجه و شرکت و لویا لاسم فلا جرم یکون العجز عن درک لادراک
ادراک و باطل عن کینه معرفت و چون نمیشی را بدوق و وجدان خود دریافته و تبیین نظر نمیدهد

نه از روی تکلف و قطع بنا بر آن جرأت و گستاخی نمود چه توان کرد که علوهیت مطلبی را اینخواهد که دست
ادراک از دامن آن کوتاه است زیرا که هر چه از او حاصل شود نه است بلکه شبه و مثال او در گرفتاری
ظل گرفتاری بغیر است اگر چه نمودار اصل است اما بی شایسته ظلمت نخواهد بود و گرفتاری آن اصل را
نقطه ظلمت کوه عظمت اندازد از شهادت روفاقه متوجه احدیت صرف است آنی و جبهه و جبهی
لذی نقطه السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین

مکتوب هشتم بجناب ارشاد پناه میر محمد نهمان قدس سره
در اذواق و تلویین ظاهر و تمکین و سیرنگی باطن

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوم از خردی باز شوری و دلوله در نهاد این بیچاره ابداع کرده اند و از پیشگاه طینت این
آواره را مخمر بجمیر عشق و شراب جنون نموده لیکن بکبت ضعف در که و غلبه شهوات طبعی آن
طینت اصلی کالستور بود و گاه گاه سری سیکشید و اکثر اوقات مخفی اما لیفینی باخیمینی از ان باز
حاصل بود و همواره از سر او این ندا سر میزد دل آرامی که داری دل در و بوند
و اگر چشم از همه عالم فرو بندد و انیمعی رفته رفته بمرور ظهور کردن گرفت و قومی شدن پذیرفت
و حکم الا ان حزب الله هم الغالبون درین ایام آن نشاء از سر نو تازه گشته و با چندین طفل
و نفیر سر کشیده شوریدگی خاص در دماغ بهمرسیده است و سودای تازه در سر پیاگشته
در سرم سودای شیرین دلبری است و جنون من حلیب و و فنون
گذشت است آنکه چون افسره چند به دلم بودی بخواب خورد و خورسند کنون دل از زمان حق پرستی
حریف عشق را آغاز مستی است و از آنست که هر گاه قلم بدست میگردد که بغیر از چیزی نویسد
و در یوزده توجه و دعا نماید جوشی از اندرون بروی کاری آید و قلم را بجای دیگری اندازد
بلی چون دل گرفتار هوا نیست چه می دیگر بچشمش از دها نیست

و بجز چند نام بر طور ہی نامہ را سیاه می کند و وقت و حال مشکلم و فی طالب تعقل ناکرده ملش شود
 لیلی و مولی مشکلم هر کس که دیدش میجوید دانند که زنجیر از چه زرد و در گردن همچون بود
 پس باید که مخاطبان از روی کرم این قسم شوریده کار را معذور میداشته باشند و سیاه کرده
 او نظر نکنند بیچاره مشتاق چه کند با آنچه مغلوب است آن مفتون است و مجنون عیش را و اگر امر
 حالت است که کاسلام دین لیلی دیگر ضلالت است به نیندازد که هر کس را هوای دیگر است
 و هر دیده را بینائی دیگر جمعی را منظور فرخرفات دنیا است و طائفه را بطبع نظر تنگات عقیبت
 و فرقه را بهمت مقصود بر مولی و تو دطوبی و ما و قاست یا رب من کبر کبر کبر بجهت اوست
 بر سر اصل سخن رویم مشتاق سکین گاهی مغرور و وصل است و گاهی مفتون فصل زمانی نظر
 بالطاف و عنایات دوست مباحی و مفرغ است و زمانی دیگر نظر بکبر دار و اعمال خود مناجی و مفرغ
 هنگامی بملاحظه کمال بهینا سبقت خود با جناب مقدس مقبوض و مایوس است
 شدیدی که گفت و شنود با تو روانده ای بی نصیب گم شمع ای بنیو الهم و هنگام نظر شیوق خود و باشد
 شوق او بسط و امید دارد که آما ده گشته ام و اگر اشب نظاره را بد میوند کرده ام جگر پاره پا را
 اگر شادان است با و شادان است و اگر غمگین است با و غمگین است جانان غم خود و دانند و میر
 من شادی خود فدای جانان کردم با جمله نظر بخود و بعد است و نظر با و قریب فی نفسه الیک و لافستی
 و نظر با و خی و قائم است الی لا صم از انودیت با همی و دانانودیت بعبد گمشده
 هنگامی قاصد است و هنگامی مقصود هم طالب است و هم مطلوب لذا قلم او شلون است با و ان
 وادای او متناقض با فهم عبارات او بیچ در بیچ است و معاملات او بیچ در بیچ ازین بیچ
 چه کشاید و ازین بیچ چه آید بگو ای باد آن همان ما را بد که آخر چند سوزی جان ما را
 از روی طالبی فاقه است و از روی مطلوبی و اجد چه درین صورت او در میان نیست و در صورت
 اولی او در میان است و وصلش تا رحم صد بار از پا افتاده شدیم که نوپ و از م و شامی بلند می آید
 باید دانست که اینهمه اختلافات بمقتضای کل یوم هوئی شان نسبت بصورت و ظاهرا و مست

حقیقت باطن و بموجب آن کما کان شکی و یک رنگیست بلکه از تمکین و یک رنگی گذشته به بیرنگی پیوسته است
 بهمان اسب سحر است که ظلم گرفته عذر تقصیرات نماید تقصیر بر تقصیر افزود و استغفاره بحتاج الی استغفار کثیر
 یک آتش بی نشان از چشم خورشید که صودی دیگر شش و آتش تیر و چه کند مرض اولاد و سوت و ملت او
 نه قابل شفا ما بالذات لایفک عن الذلالت تا کجا اطباب نایه و وقت شریف را تباه کند
 عمر گذشت و حدیث درود ما آخر شده شب با خورشید کنون کونتم ان شاء الله السلام علیکم وعلی من لایکم

مکتوب نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ والتذکر

احمد بن علی الاعلی کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة والسلام علی رسولہ محمد المصطفی صاحب قاف حسین
 اودانی و علی آله و اصحابه البررة النقی اما بعد فانی اذ عو ک الی الرفیق الاعلی و اتباع الهدی
 ان الی ربک الرجعی و اعلم ان العذاب علی من کذب و توکی فعلیک بجانب النفس الشیطان
 و الهوی فانذرکم نارنا نعلی لایصلها الا الاشقی و الزم الورع و التقوی و النفقة علی المسکین فی القری
 و سجنهم الا النقی الذی یومئ مالہ تیزکی و لا تمدن عینیک الی زینة الدنیا و لا تکر الی الذی ظلم و الذی
 غوی و لا تنس المقابر و البکی و اجته و ما هدی و النار و المصلی و تفکر فی اللیل اذا نیشی و النهار اذا تجلی
 و سارع الی انشال اوامر اسد تعالی و انتہ عاصی و رتب الشفاعة الکبری فی یوم لا ینفع المال و البنون
 للذکر و الاشی ان هذه تذکرة لمن یخشی و الی اسد المشتکی من قلب معرض عن الهدی منک فی الهوی
 الم یعلم بان اسد میری و الیه الرجعی و انه یعلم السر و اخفی فیا حبذا لمن ارتقی عن السفلی متوجا الی العلی
 و علی خطیست کی فی ظلم الدجی و اعلم ان الی اسد المنتهی و انه علی العرش استوی و ما رای تاثره قدرة
 للوری و متیقن بان اسد هدایتی و اقنی و اضحک و لکی و انه هومات و احیی فحیدر زنی عن نفسه
 و بر به یقی فصار شید القوی ما زلغ بصرو و ما طغی لا یخزنه الطامنة الکبری و جز می باجوار الا و فی
 یوم تیدکر الانسان ما سعی و ان له قربات و زلفی اذا برزت کجیم لمن یری و فی ذاک غلیظت القری و یبذل
 جهده النقی و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوة العلی الی یوم البحا

مکتوب دهم خواجه دینار در لغت سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات و ترغیب بر اتباع خیر البریات

اچو بند و سلام علی عبادہ الذین اصطفی تقدس سادت دارین و ابیت مبتلا بعت سید کونین است علیہ
و علی آله الصلوٰۃ والسلام اگر نجات از نار است مربوط مبتلا بعت سید ابراهیم است و اگر دخول بدار القدر
است هم منوط باتباع قدوہ اختیار و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط بپس روی رسول محمد است
تو توبہ و زہد و توکل و بتسلل بے تبیت و اذنا مقبول است و اذکار و افکار و اشتیاق و اذواق بی توکل
وی غیر معمول اولیا بجز عہد از بحر بے پایان و اوقاف و منتفع و انبیا بقدری از سر حشر آب حیات او سیر
و تمتع ملک طفیلی او است و فلک حریفی او رسته و جو و با و سلوک است و سلسلہ ایجا دیوی مربوط
و ظهور ربوبیت با و منوط کائنات جلگی در نقای وی اند و ملوک کائنات تعالی طالب رضای او
کما ورد انما اطلب الضاک یا محمد نماند بصبیان کسے در گرد و کہ دار و چنین سید پیش و
شهر فان رسول بند نوریتضیاء مندرین سیوف اند سلول و صلوات اند تعالی و تسلیما تہ تحیات
سبحانہ علیہ و علی آله و صحبہ کلما ذکر اند الذکر دن و کلما غفل عن ذکرہ الغافلون صلوة تکون
لک رضا و کشفه و الیس بر جنانان سعادتمند و طالبان ہوشمند لازم است کہ ظاہر او باطن
در اتباع او کوشند و ہرچ مثانی این دولت بود چشم سر و سر از ان پرستند و یقین یقین بنہند
کہ اگر شخصی ہزاران ہزار فضائل و خوارق داشتہ باشد و در متابعت مراہن بود و صحبت نجوہ
او سرم قائل است و شخصی کہ پنج ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدیم راسخ و از صحبت
و محبت او تریاق نافع حال است سعدی کہ راہ صفاہ توان رفت جز در پی مصطفی

علیہ الصلوات والتسلیمات و البرکات العلیہ

مکتوب یازدہم بقلیج اند و جواب اسو کہ کہ نموده بودند اول آنکہ وجوب سبقت

رحمتی غضبی باید که اهل رحمت از اهل غفلت زیاده بود و معامله بر عکس است
 دوم آنکه حساب عمر قلیل و اوزدیت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت
 بعید نماید شوم آنکه بکرم حق القلم انحراف باید که اوسعیانه مجبور بود چهارم آنکه
 سرور عالم علیه الصلوة والسلام با وجود محبوبیت چون خواهش
 حیرت نموده اند پنجم آنکه یالیت رب محمد لم یخلق محمد ابدا مسمی است
 ششم آنکه فرسوم بر روحانیت میت طعام و گل دادن اصل دارد
 یازدهم آنکه شیخ زادها که بارش بجای پد نشیند مجوز است یا نه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین صحیفه شریفه
 که متضمن اصوله و اشعار دلکش بود مشرف گردانید باندازه فهم قاصد در حل هر کدام جنوری
 نوشته آمد و الله سبحانه الموفق للهدایه و حاصل سوال اول آنکه مقتضای سبقت رحمتی غضبی
 آنست که اهل رحمت پیش از اهل غضب بوند و حال معامله بر عکس است چه عصاات انس
 و جن پیش از صلحای اینها اند و اهل تخلیف بعین و دونه اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه اثر
 بران مترتب شود جواب در دنیا رحمت خداوندی جل سلطان شامل حال مومن و کافرست که رحمت
 در رحمتی وسعت کل شیئی دال برانست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمومنان باشد و کافران
 از ان محروم بوند که میهنه فساکتها للذین یتقون و لیوتون الزکوة الا یتقوا و سبقت رحمت
 بر غضب در دنیا همه را شاملست و در آخرت مخصوص با اهل ایمانست جماعه از مومنان که
 بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال یافت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت

خواهند بود و در ماده آنها رحمت سبقت خواهد کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد
 امثال ما گناهکاران را در دنیا و آخرت اسیر شکنجاری نبود و از سبقت رحمت است که باین
 بارگناه بر روی زمین بگیردیم و هلاک نمیشویم و با انواع نعم متغنی میشویم و امیدوار نمیشویم و اگر
 سبقت رحمت بر غضب یا اعتبار عدد در حومان و مضروبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن نیست
 هم درست میشود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب
 کفار انس و جن و شک نیست که عدد ملائکه چندین اضعاف زیاده است از مجموع عدد انس
 و جن و اهل رحمت را مخصوص با اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکه کرام را از انان بر آوردن
 معنی ندارد که همه مأمور امر آتی اند تعالی و اهل طاعت اند لایعون الله ما امرهم و لیفعلون
 ما یأمرون و هر که مأمور امر آتی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را با معنی قرار دادن
 که در افراد و مطیع و عاصی باشد ممنوع است بر تقدیر تسلیم حصرا اهل تکلیف درین دو نوع غیر ممکن
 ظاهر حق تعالی را بندها باشند از اجناس مختلفه و برای انس و جن که متضمن مطیع و عاصی بود
 و باندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده است و زیادتی عدد اهل رحمت
 باندازه آنها باشد و ما یعلم جنود یک الایه حاصل سوال دوم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال
 روز خواهد بود تا آن روز تمام نشود و هیچ کی نه از انبیا علیهم الصلوٰة و نه از غیر ایشان به بهشت نرفتند
 رفت حساب عمر قلیل دنیاوی را و در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مومنان را از عدالت
 بعید نماید جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی بدور السافرة ان فصل القضاء فی
 ذلک ایوم فی قدر ساعه و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبته الخلق فقال کما یرزقهم فی غدا
 واحدة کذلک یراسبهم فی ساعه واحدة فی تفسیر القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و هو اسرع
 الحاسبین بحاسب الخلاق فی مقدار حلب شاة و لا یشتغل بحساب عن حساب و انهم طول روز قیامت
 از راه عظمت بزرگ و جاه و جلال و استغنائی حضرت مالک یوم الدین است بر در بزرگان انتظار
 ناکند بر است انتظار باندازه استغنائی جاه و جلال است مانند شدت و عذاب امروزی

کہ خاص کفرہ و فسقہ است قال البدر تعالی وکان یوما علی الکافرین عسیر امقر بان از انبیا علیہم الصلوٰۃ
والبرکاتہ و اولیا و سائر اہل طاعت و تقوی و دران روز از ان شدت و عذاب امین باشند لا یحتمل
الفرع الا کبر و خلقہم الملائکہ بعضی از انہا در سایہ عرش بودند و بعضی بر بنا بر نور بودند و بعضی بر گریہا
و بعضی بر گریہ مشک و بعضی بر ساجد با کجہ در چاہا آراستہ در لذت قرب ملت بودند و مانند ہا از طعمہ
جنت و ابرقیہا از اشربہ بہشت با ایشان رسید و مردم در شدت باشند و بعضی بہشت بروند
و باز بعضات بیایند و بعضی را آن روز بان شدت در از می مقدار وقت نماز فرض کوتاہ کرد
ہر چند بر اہل طاعت نیز دران روز رواست کہ زمانی بیاید کہ ہولن کہ گردنہا مہول پیوستہ
و عذاب سختی دائم نصیب اہل طغیان است معاملہ برابر جدہ است ہر جا کہ باشند در عرصات یا در برج
یا در بہشت در مراتب قربند ہر طائی کہ است بر جان اہل عصیان است و آنچه نوشتہ اند کہ تا آن روز
تمام نشود و هیچ کس از بنی آدم نہ از انبیا علیہم الصلوٰۃ و البرکات نہ از غیر ایشان بجنبہ نہ و گویست
از کجا نوشتہ اند آنچه از ظاہر قرآن و احادیث مفہوم میشود کہ خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالی
ان اصحاب الجنۃ الیوم فی شغل فاکون و قوله تعالی اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
و قاضی مضیای و در تفسیر این کہ نیمہ میشود و یزدی از یفرغ من الحساب فی نصف ذلک الیوم
فیقبل اہل الجنۃ فی الجنۃ و اہل النار فی النار و احادیث درین باب بسیار است بعضی از ان ایراد
مینماید و در بدو در السافرہ می آرد و خارج ابن المبارک و الطبرانی و ابن حبان عن ابن عمر عن النبی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال تجعون یوم القیمۃ فیقال این فقرہ ازہ الامۃ فیقومون لہم ما ذاعلمتم
فیقولون ربنا ابتلینا فاضربنا و ولیت الامور فالسلطان غیرنا فیقول اللہ صدقتم فیدخلو الجنۃ
تقبل الناس بزمین دیتی شدہ الحساب علی ذوی الاموال و السلطان قالوا فانین المؤمنون و یومئذ
قال یضع لہم منابر من نور لظلال علیہم بالغمام و یکون ذلک الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعۃ
من ہزار و خارج ابن جریر عن سعید الصواف قال بلغنی ان یوم القیمۃ یقصر علی المؤمنین حتی یکون
کما ینزل العصر الی المغرب و انہم یقبلون فی ریاض الجنۃ حتی یفرغ الناس من الحساب فذلک

قوله تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقبلا و تقدیر به پنجاه هزار سال می تواند که باعتبار شدت باشد بکافران قال القاضي البیضاوی فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة و استطالته انما شدته علی الکفار و اکثره ما فیہ من الحالات و المحاسبات اوله علی الحقیقة کذلک و فی تفسیر الکواشی کان مقداره علی الکافر شدته خمسين الف سنة و هو علی الکفر کصلوة مکتوبه و فیه ایضا فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقداره الف سنة ما تعدون اوله انما یخرج من الخلال و تدبر یوم القيمة و مقداره الف سنة یعنی خمسين الف سنة علی ثلاثه فیه علی الکافر حتی یکون خمسين الف سنة فی الطول و یسهل علی المؤمنین کقدر صلوته مکتوبه و فی البیضاوی السافرة اخرج احمد و ابو یعلی و ابن حبان و البیهقی بسند حسن عن ابی سعید قال انه سئل رسول الله صلی الله علیہ و آله وسلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة ما الطول هذا الیوم فقال و الذی نفسی بیده انه یخفف عن المؤمن حتی یکون اهلون من الصلوته المکتوبه یصلیها فی الدنیا و فی روایه علی المؤمنین کقدر ما بین النظر و العصر و تقدیر تسلیم که میسر کنست بحق تعالی هیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بدوزخ فرستد هیچ ظلم نیست که این تصرف در ملک ملک خود دست در ملک دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم است و هو سببیانه مالک علی الاطلاق بتصرف فی ملک کیف یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون حاصل سوال سیدم آنکه بقتضای حدیث انفعین جف القلم باهو کائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بدو پس کار بتعطیل کشد و نیز کل یوم یهونی نشان و یحو الله الیشاء و یتبیه یعنی باشد بداند که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده که باراده و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهم کرد بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی همیشه که با اختیار خود در کار است و تعطیل نیست و هیچ چیز نه ایر تقدیر ازلی که با اختیار خواهم کرد و مؤید اختیار است نه منافی آن و کتاب محو و انبیا و لوح محفوظ است و مؤید اثبات آن نیز در ازل مقدور است و قلم خشک شده و آنچه نوشته اند و عنده علم الکتاب و نبای اعتراض بران نمودن خطاست در قرآن مجید و عنده ام الکتاب است با آنکه گویم که جف القلم

نسبت باست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل و ازل و ابدا و نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق در یک آن واقع است تقدم و تاخر در آن حضرت گنجایش ندارد و حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰه و السلام با وجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده فرموده رب زدونی تحیر فیک بدانند که حیرت کنایه از معرفت است اعرفهم بالمدانشه هم تحیر فیه پس سوال زیادتی تحیر سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب السب زیادتی معرفت اند با آنکه گوئیم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایان ست میدویم که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوت آن مستعور نیست یا این دعا برای تعلیم انت بود و حاصل سوال پنجم نیز ما مقتضای کمال چیست رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انخلع نام از بشریت و امکان و احکام آنجا چه هر قدر از امکان و بشریت در ممکن بانی است همانقدر حجاب مطلوب است و انخلع درش اثنینیت ممکن نیست چنانچه شیخ عطار فرموده **نمی بینی که شاه چون پیسیر بدویر او فتنه کل تو رنج کم بزر** بنا بر آن فرموده باشند بایست که بحد لم یخلق محمد او نیز فرموده لاهصی ثنای علیک انت لکما اثنیت علی نفسك چه هر قدر که امکان از ممکن تا باقیست از شنای واجب لذاته که ما بود عجز دارد و چون معرفت فنا فی المذروف است پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا بر رفع اثنینیت است که مستلزم وجوب ذاتی است لا بزم ما عرفناک حق معرفتک دارد گذشته با آنکه گوئیم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰه و السلام التسلیمات سخن است و گنجی یا حمیرا هنگام ورود و دوقومی است که این وجود طاق است برداشت آن ندارد و در آنوقت خود را با موردی میخواهد که مشغول دارد تا از آن بار ساعتی تخفیف یابد و دوک و فک نکند و در گوشت این تکلفهای من در شعر من **کلینے یا حمیرا من است** منقول است که بعد از مداحی طبری همراه حکبانان برای مناشائی بصحرای فرات تا ساعتی

از بار وجود آسایش باید حاصل سوال ششم آنکه طعام چه حیاتیست روز سوم یا دهم
و گل دادن روز سوم از کجاست محمد و ما طعام دادند نعمت تعالی بی رسم و ریا و ثواب آنرا نیست
گزارانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعین وقت را اصل مسئله ظاهر نیست و
روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم
آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت و زیاده از سه روز سوگ داشتن
مشموع نیست پس روز سوم خوشبوی بسیار مذموم و زیاده از سه روز سوگ داشتن
حاصل سوال هفتم از شیخ زاد با که باری بجای پدر می نشینند و مردم را مرید بپیکرند پرسیده بودند
محمد و ما در جانشینی پدر مقتضای وراثت معنوی می باید که منوط به ولادت معنوی است که حیات
از تحقق است بکمال است پدر و ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری است که اخذ مال و متاع
پدر است نه وراثت معنوی که ارشاد و تکلیف باشد پس پدر و ولادت صوری و وراثت معنوی
داخل نمودن منوط است از پیری و مریدی رسمی کاری نمیکشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند که
کاملی بفارس در یاد که از این طفل بعد از این طعام این معامله خواهد شد پدر وراثت معنوی
فراهر رسیده باقی است که محمد او را جانشین خود سازد و گنجایش روز و اسلام علیکم

مکتوب وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

عدم وجودنا ووجود عدم وفسادنا وفساد عدم

بعد از آنکه در صلوة و تبلیغ الدعوة بمنجانب کمالات انتساب خواجہ محمد موسیٰ جزلی میرزا
برطالعہ صحیفہ شریفہ متبحر و مسرور گردید اندراج یافته بود کہ حضرت صاحبزادہ کمال
بشارتی بمن نوشته اند تو نیز در ان باب متوجہ شدہ چیزی بنویس خود و ما حاجتی کہ
ایشان نوشته باشند بآن احتیاج کہ دیگری در ان امر نبوید و یا توجہ نماید کسی کہ بصحت
و خدمت قطب الاقطاب قدس العہ سبحانہ بسر الاقدس بصدق رسیدہ است این قسم

و همچنین امور دیگر که نوشته اند و صحت و عدم آنرا استفسار نموده در حق او چه استبعاد دارد
و شما خود از مقبولان آنحضرت هستید زیاده از ان در باره شما متوقع است همت را بلند دارید
و اوقات را معمور بعضی چیز را که امروز پرده نکشیده است امید است که فردا پرده از روی آن
بکشاید از بسیاری قبضها و تنگ نشوند موطن بسط و بقا بر وجه کمال در پیش است امیدوار
باشند ان مع العسر یسیر ان مع العسر یسیر ابن عباس رضی اللہ عنہ میفرماید لن یغلب عسر
یسیر یسیر درین ایام معرفتی در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این هر دو مسوده نموده
که در اینجا آن طالب این راه را از ضروریات است چون مناسبتی بمطلب شما داشته آنها
نیز درین کتابت اندراج نمود استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسله علیہ واقع میشود
و عبارات از در دوستی هم آتی است جل سلطانہ که مبداتین عارف است از پس پردها از راه
جذب و محبت برسد که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را او چنان
خود را گم کند و نیاید وجود عدم عبارت از تحقق است بآن هستی یعنی وجودی و بقا کی که بر عدم
مسترب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدایش
و صنف عدم و سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در جهت جذب
این ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بران مسترب بود نیز دائمی نباشد و از عدم و بوجود بیشتر
این نبود تا آن ظهور کائن است هستی سالک متواری است و چون ظهور متواری گشت وجود
بشریت نمود و فنای حقیقی عبارت از استیلای هستی مطلب است بر عارف که عارف
اخلاق و اوصاف خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب باید بحدیکه همه را درست باطنجا
قدس حواله فرماید و از جمیع منتساباتی که در دو هیچ نسبتی با و راه نیاید وجود فنا عبارت از
بقا است که برین فنا مسترب شود و بولادت ثانیه بوجود موهوب موجود گردد این فنا و این
بقا را دوام لازم است و از عدم و بوجود بشریت این در صورت اولی است تا سالک است
و در این مقام استقامت او شمعان باطنها را ان استقر قلبه و ریح و الزائل لا یعود اول

از مطالب نیست و ولایت بآن مربوطه و ثانی از مطالب است و ولایت بآن مشروط
 است که طالب اول در ابتدای خلط سازد و خود را بوجوه عدم فانی حقیقی انگارد و کامل دانند و باین
 فرق متذکر در این از جمله مزال اقدام سالکان است در اینجا بغایت خداوندی جل سلطانیه کمال
 کمال باید که بر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته بنهایت رسیده باشد تا این پیاده است
 و پاک کرده را ازین در طریقه برآرد و دلالت بقصان او نماید و بقضای حقیقی رهنمون فرماید اگر گویند
 هرگاه ظهور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چو یکی را دوام باشد و دیگری را نه و یکی از انست
 از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگری نه گوئیم در صورت اولی که تعبیر از ان بعدم بنیان
 طالب هنوز اصل مطلوب نگاشته است و چون جذب او سلوک ختم نگشته است و از مقام قلب مرتفع
 ننموده بمقلب قلب نه پیوسته است حجب در میان دارد ولیکن از راه جذب و محبت بطریق اندر
 نهایتی فی البدایه بر توفیق از مطالب از پس پرده بابر باطنش می تابد و در اندوی میر باید و چون
 در میان است و در ام نمی پذیرد و از خود بوجوه بشریت امین نیست و ظهور در پرده می آید و نیز چون
 ظاهر ظلی از ظلال مطلوب است و انمودگی از انمودجات او بنفس مطلوب و ظل و انمودگی را انقد
 قوت نیست که اوصاف و تشبیهات سالک را تواند سلب نمود و بقضای حقیقی تواند رسانید لاجرم
 سالک از اوصاف و تشبیهات خود درین هنگام نمی برآید و بقضای حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه بر
 بجموع جذب و سلوک است و بجزیه فقط اسم ولایت بروی صادق نمی آید و در صورت ثانیه عارف
 از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته است و معالیه جذب و سلوک را با انجام رسانیده مطلوب را
 بی پرده در آغوش کشیده است لاجرم ظهور در حق او دائم است و از خود مذکور را مین چه پرده و ریا
 نازده است تا محجوبیت متصور گردد و چون وجود کمال آتی که ممکن انتساب دارد و ظلال وجود و کمالات
 مطلوب است که هنگام غیبت از مطالب ممکن آن کمالات را از خود فیهده و خیانت در امانت نموده
 دعوی سری پیدا کرده بود و در وقت طلوع اصل ظل را غیبت از محرمیت و تلاشی و محقق باصل چاره
 نیست عارف نیز درین هنگام ظلال را باصل حلال نموده و از همه تشبیهات خالی گشته و شخصیت

بصورتی عدم کشیده و بفنای حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بران سترتب شود اسم
والایت را بر خود درست خواهد کرد و این دید عاریت سپردن باصل از تکلی صفات است و کمال
آن مربوط به کلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط است بلکه شستن از ان مقام

مکتوب سیزدهم بحیاض محمد شریف عظمت مطلوب بزرگی اسم مبارک الله

حضرت حق سبحانه باعلای مرتبه کمال برساند شفقت آثار را مطلوب حقیقی چونکه درای او ام
و افهام است و درای تفکر و تعقل موفقت دران حریم اقدس نجات است و علم جمل چون او
جلوه فرمایند شتاق پیاده در و بعدم آرد دست گیرم که بغض نه مایار خواهد که جوهر صله و طاعت
دیدار که دارد و پس طالب او غیر از آنکه خود را بجهت قرار دهد و بیاس آرام گیر و چاره ندارد
عاشق از انصیب از معشوق جز خرابی و جانگدازی نیست و اگر بعد و جوهر و بیاس با علم
و شورش باز آرد مطلوب را با نازده استعداد و یافت خود خواهد دریافت و بیرون از صله
و طاعت نخواهد شناخت که مقیم هر چند بر علم خود اذیت میوید و در مطلق حقیقی نگردد و پس نایاب
همه وقت دامن گیر آمد و ناامیدی نقد و ثبات **هـ** هم صبح وصل جو بایان من و شام ناامیدی
که سیاه بخت بهر دم شب من سوزند آرد و عاشق در دمندر آرام نیست و هیچ گونه قرار می ندارد
و از آتش دور می هوا ناله سینه سوزان است و از سوگ مجوری پیوسته جگر دوزان بهر گاه سرو
حبیبان علیه علی آله الصلوٰه علیهم السلام تسلیمات بدوام حزن و تو اصل فکر موصوف بود و از دیگران
چه گوید و آرام بنظر لال و اعتبارات نه آرام با دوست محب ذات بآن خورسند نشود نام
انحضرت که لفظ مبارک است گویند اشعار بعدم دریافت صهای خود دارد و لام معرفت
چون بالام آید رسیده دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان لام آیه بانی مانده تا آنکه
عنصن ایمانی بآیند که چون معرفت باحضرت فانی گردد و وفانی و مستحک شود و وجه معرفت
هیچ نماندنی کی در یاد آید و چون معرفت رفت عارف نیز بعدم پیوست چه علم را با عالم انعام

از بزرگی این اسم مبارک است که فعل علماء و ران متخیر رفته اند و بکنه آن پی نبرده بمسمای آن
چگونه پی بر ندهد صحیح چون نام این است نام آور چه باشد با جمعی گویند که این اسم سرلانی است
و بعضی دیگر بآنکه اسم عربی است و بر تقدیر عربی بودن بعضی بر آنند که جامه است و بعضی گویند
که مشتق است و اکثر مشتق است تحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن از الیه یا از الفتح لازم است بعضی
عبد یا از الیه یا که لازم معنی تخمیر یا از الیه است الی فلان ای سکنست الیه یا از الیه یا از الفتح من امر زنی
عایه یا از الیه یا که لازم معنی تخمیر یا از الیه است الی فلان ای سکنست الیه یا از الیه یا از الفتح من امر زنی
مصدر را الیه یا که لازم معنی تخمیر یا از الیه است الی فلان ای سکنست الیه یا از الیه یا از الفتح من امر زنی
در اصل بر ذات تعالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه اثر با بکله بزرگی و عدم یونان
دلیل بزرگی و عدم یافتن مسمای او است و الله چه بلفظ یا چه نام است که در زبان خاص عام است

مکتوب چهاردهم در ذکر بعضی نصایح که طالب این
راه را لابد است و بیان برخی از حالات نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

استجواب از کرم من قبل ان یاتی یوم لا یرد که من اسد و مالک من بلجاً یومئذ و مالک من نگیتر و محضه شریفه
که بصحوب اخوی مولانا محمد حنیف فرستاده بودند و این محمول را یومئذ و مالک من بلجاً یومئذ و مالک من نگیتر و محضه شریفه
آن فرحت فراوان رسانید چون بهی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی تمنا بود فرحت بر حجت
افزود و چه نعمتی است که حق سبحان و درین طور آوان که آخر الزمان است سودای جناب قدس فیض
در سرخنده پیدا آورد و آتش محبت خود در سراسر میفرود و بسوزد و بهر انش سرافراز سازد و شمشیر کربان
نعمت عظمی بجا باید آورد و منون این عطیه باید بود و کرم حجت بر بستن الی من و کرم حجت
از دیاد این دارد و راجیان باید شد و چشم انتظار زبان باید داشت که سوره ای که در این کتاب است
برسد و از اسوای مطلوب بیگانه سازد و در انکشاف لاطال و اربان و ناسخه و کرم حجت بر بستن الی من و کرم حجت

که از علو و کثرتش با هر پاست پاک بسوزد تا با نور کمال لایزال انوارت و اضواءت پیدا آید
 لکن شکر تم لازم ندانم سعادت آنها را چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهر سیده است باید که در
 رعایت شرائط و آداب این طریق عالی محاسن بکوشند و امتناع سنت و اجتناب از بدعت
 لازم گیرند که مدار این راه برانست و بفتنای علمای متدین در اقبال فاعمال و اخلاق
 زندگانی نمایند و سایر صاحبین را شمار خود سازند و فقر را دوست دارند و در خفتن و خوردن
 و سخن کردن حد اعتدالی را رعایت کنند و سحر خیزی را محکمان از دست ندهند و نماز و استغفار
 و گریه و زاری آنوقت را مغتنم شمارند و صحبت صلی را غیب باشند دین المودین خلیفه شنیده باشند
 و بدانند که طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نیست ترک حقیقی اگر میسر نشود ترک حکمی است
 تا امید نجات صورت بند و ترک حکمی عبارت از آنست که در اموال نامیه و انعام سائمه
 و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبینست بمنبت بمصارف آن بپردازد
 و صلوات رحم و حقوق چاره سائل و مستقرض و غیره را رعایت کند و مال را بیجا صرف نکند و نه
 در آن نماید و آنرا وسیله کسب و عزت خلق و تفاخر و تکاثر نکند چون چنین شود مال از دست
 بر آید دنیا با آخرت جمع شود و بلکه دنیا ماند و نیز بدانند که نماز ستون دین است اگر آنرا بپا کرد دین را
 بر پا داشت و اگر بهم کرد و دین را بهم کرد پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب
 آن که در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نماید و کوشش کند که تجربه اولی برسد و وصف
 اول جهان را بدو بشناسد و بی ازین امور را تم و ابر و مصلی کامل در وقت ادای آن گویند از دنیا که از
 دولت قریب و قلیل انصیب است و اگر نصیبی دارد و قریب ظنی دارد و می بر آید و با آخرت که موطن
 قریب اصل است می پیوندد و دولتی که بآن نشاء مربوط است مناسبت آن فرامیگیرد و مستطشان
 با دولتی غیرست و فراق درین نشاء از چشمه زلال نماز نافوس و سیرابند و مستطمان بیدای کبریا
 و جمال امرند در سرباره که محفل عروسی او و مهوش بوی وصال است و حاصل خدا صلی الله تعالی علیه
 و سلم فرموده است افانام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشف له حجبه بینة و بین رب

و متقبلت الحق را العین بالم تحفظ و تار سیدین بصحبت شیخ کامل و کامل طریق اوقات را تاملات
و وظائف طاعات و اوراد که از کتب معتبره و احادیث ثابت شده است به سر برد بعضی
ازین قسم وظائف و اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد حنیف ظاهر داشته باشد
و اکثر اوقات را بیکباره کلمه طیبه لا اله الا الله معرور دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر
عدد معین را از کلمه نهار که در دوازده نوبت گنجایش دارد و در بطهارت و غیر طهارت میگفته باشند
و محبت این اکابر را سرایه سعادت دانند مدار کار بران تصور نمایند و اویم ترا گنج مقصود نشان
چو گزانه سیدیم تو شاید برسی به و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و انتم متابعت المصطفی
علیه علی آله الصلوٰت و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر الصالحین آمین

مکتوب پانزدهم به پیوضیا و الدین حسین در آنکه اعظم حجابین راه نفس طالب است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انت الغمامة علی شک بزرگترین حجب میان طالب
و مطلوب نفس طالب است و اشتغال او بتدبیر و مرادات او مصرع در تو یک یک از دلش
درع نفسک و تعال مصرع با مارسی نشین و باخرو نشین و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شازدهم به معصوم در معنی الصوفی کائن بائن

سلام علیکم طبعتم قل الله ثم ذرهم طالب حق جل و علا تا از محبت ماسوی او تعالی بلکه از دید و دانش آن بزرگوار
نرسد الصوفی کائن بائن همین اعتبار گفته اند که صوفی از روی صورت و ظاهر هر چند باطن است لیکن
از راه باطن معنی از هر چه گسسته و وارسته است با بجملة آمیخته باشد و آویخته نباشد و السلام و الماکرم

مکتوب بهم بحباب الشادیناه میر محمد نعمان قدس سره و دید قصود اعمال و تمهید
نیات با بیان بعضی اذواق و وارادات مخصوصه خود

خدام سیدی سندی ازین عاصی مجبور سلام و تحیت در معرض قبول آرزو از بی توفیقی و بی حاصلی
 خود چه و انامید کار یک شبایت قبول پروردگار بود و در حق این گناهکار غنای روزگار است
 و عملی که سزاوار نظر کردگار باشد صد و آن ازین مغرور و دور کار حاصل کار او خود کامی و بهر
 روانی است و بهر روزگار او خود ستائی و ظاهراً آرائی طاعت او طاعت هواست و عبادت
 او سمع و ریاست کلام او به غرض نفسانی نیست و سکوت او به وسوسه شیطانی نه استغفار
 او طبع آمیز است و از روی او کبر انگیز تمش استیغای تنمات و لذات است و همش نفوق
 برافران و اتباع شہوات اگر استغفار بر زبان دارد و چندین گناه در دلش مذکور است و اگر
 چشم سر از مجازم فرو بسته است تا محرم بسیار چشم سر منظور است اگر بگذرد و در اشتغال دارد
 صاحب الور و ملعون را مورد دست اگر بی او را و از کار تارک الور و ملعون را مصداق باطله
 طالب دنیا است و تارک عقبی معامله اولی صاحب خویش معامله مخایع و مستهزی است
 کس کند با کس بیگانگان به آنچه تو با حضرت حق میکنی به نظر هر دعوی محبت است و بحقیقت
 معامله او معامله کافر فرنگ است خیال باید نمود که این نوع دعوی را چه جزا بود و این قسم معامله
 چه مکافات عصاة دیگر را با اینچنین سیاهکار نسبتی نیست و کذب در معاملات را با سایر معاصی
 کدام مساوات میخورده و خود پرست فاسق بودن به در کوی خرابات موافق بودن به
 بر کام و بهوای نفس عاشق بودن به بهر ناله بخرقه در منافق بودن به مقصود از تصدیع و اطلاق
 التماس آنست که چون اعزّه احیه این شرمندہ کار را از روی کمال حسن ظن با و ضاع صلاح
 یقین کرده اند و عنوانی بروی قرار داده الحال بعد از ملاحظه این مسطور چون از حقیقت کسا و این
 مغرور اطلاع بود اتمی یا بنده خیال سابق را که در باره این آورده داشتند از سر نهند و او را
 بعنوان مسطور تصور فرمایند و از آشنائی او بهر اسان باشند مصالح مصلحت بگیردای اهل جهان
 و چون شرح حال خویش از کسانیکه در گمان کمال او بیند داخل خیانت بود و بنا بران حقیقت خود را
 لکامیغی و انده و تاد و هتکان آگاه باشند و مساوه دلان چند را آگاه سازند تا از مجر و دشمنان نام

یکی از جانزندانم درم را از جان بزرگ شیرین مثل گشته مشهوره آواز دل خوش است اندوه		والا کسیکه معامله او باین سرحد باشد و بر سر و برگ قلم گرفتن و سخن پردازی کردن کجاست
گر ماقبل از حدیث خود کم کنی	افضل و گفتگو به محکم کنی	ما نغز ده چند فرا هم کنی
بر گفته بگری و ماتم کنی	والسلام علیکم و علی من لایکرم فصل با کثیر بعد از تحمیر نیاز است	
<p>بناظر بر حجت که چون از حقیقت کساد خود نوشتی اگر نختی از نعمت حق جل و علا که در باره خود مشاهده کرده درین رقیبه اندراج نتوانی مبادا داخل کفران بود و بنابر آن بموجب و اما نمیدانم که نود ششم از آن نیز اظهار مینماید و ما با اینهمه خرابی و تباهاکاری اینقدر رسیدند که از پیشگاه وطنیت این خاک راه معنی تعبیه کرده اند و دانی و ولایت نداده که آن معنی منتظر نظر خاص اوست تعالی و عنایت خفی در باره آن واقع صحت زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و تفصیل نمیتواند پرداخت که مشکلم و ستم را تاب نکلیم و هوش استماع آن نیست از آنست که در زمان سابق پیش از این معنی جذب و کشش معنوی و عشق و محبت بیکینی در خود می یافت طبیعت او از خلق گریزان بود و بخلوت و صحرار اغب با خود میگفت به تنهایی چنین حال دارم چیست و درین تماشاستن چاکم و آن محبت را هیچ متعلق بر نمی کشید و نمیدانست که این عشق که اوست و آنچه کشش بکلام سوست</p>		
<p>سینه بچشم خود غباری و آن غنچه ز خار گلشن کیست آتش که بسقف خانه در زد جادوی که میسده در فریش از جنبش غمزهاست خونی چشمتی بره شمال میست هم دیده بر آه آر نه و باز آواز بر دن و در آوازی</p>	<p>در دیده نهفته خار خاری در حبیب گلش که این خشک نیت وین فتنه که دامن که سر زد سوز نیست از عشق در سر او وارد نگر اسنے درونی سر مست نظاره سو بسو بود هم گوش بجنبشش بر آواز و تا بد تما مغلوب این حالت بود و آواز میگرد این عشق را</p>	

متعلقه ظهور فرماید و این شور و شش و تلو و س را معشوق معین پدید آید و هر چند آن عشق را
بمعشوقات سفلی فرو می آورد و فرو می آید سودای بود و جنون آید و شوق بود و آتش انگیز
و هیچ معلوم نه که جنون انگیز کیست و این آتش افروزی بهر چیست حیران کار خود بود و باین

ایات زبان جال او گویاست	داروز که محبوبیم آذر	وز ناز کن کیست جنبش تار
تنهانه بدل خلد کزان سوی	دار و خال و بصره بن موی	بر دیده من که میزند برق
وز شعله کیست و شنه برف	از سوز که این شرار بر خاست	وز راه که این غبار بر خاست
بر هر فرقه ام جدا نگار نیست	در هر نگهم جدا بهار نیست	آن کیست که در درون سینه
بشکست هزار آهنگینه	این باد و دامن که بر خاست	وین و دوزخ من که بر خاست
این مرغ که می پرو برین بام	وین بوسه که میدهد به پیام	این عشق زانم از کجا خاست
کز هر برگ و ریشه ام بلا خاست	آن روز که خاک من سرشتند	سودای جنون بسر نشند
از طره بتنگنده دامن است	لیکن نشنا منش که دامن است	تا عشق که شد مساعیدین
و اندر کف کیست ساعدین	از خنده کیست نوبهارم	و از ناز که که خار خارم
این عشق ز عاشقان عجیب است	معشوق شناسی از او نیست	ای عشق خوش آمدی چنین چیست
در دل بنشین که منزلت است	بنشین بنشین نشین از دست	جان و خرد و دل رتن از دست
روز از تو شب سیه مرا بس	بخت از تو و خاک ره مرا بس	بپذیر تحفه جان بنشین
بکشاکش از میان بنشین	بنشین در عقل جوش نشان	و از خون هوس خودش نشان
از آذنت چو گل شکفتم	دامن دامن بهار نرفتم	گل که در بهار نرفتم امروز

بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه معنی مکنون مجرور و متهور پر تو
اذا حجت پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد که متعلق آن محبت که بود و آن انتخاب
و کشش بکدام طرف و البته محبوب پدید آمد در قایت حسن و خوبی و در نهایت رفعت و در عجب
که فوق آن قایت در حسن و جمال تصور نیست بلکه نزاکت و نیش و میثاق است که اطلاق

حسن و جمال بران حرم متعال گرانے دارد و همچنین هر کمال و جمال از ان بارگاه در راه است
 هر جا کمالی نمایان است اثر کمال ادبیات و هر طرف که حسن و جمال تصور است انقدر فصیح و
 جمال او در پیشین دانست که محبوب را او شایان است و مطلوبی را اہم او مراد است از ہمہ
 روی تافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر بست را بخدمت او چست بر بست وید
 که عنان تابی آنجا را ہی نمی کشاید و این خدمت شایان آن حرم مقدس نیست و هیچ کوشش
 و سعی را بی فضل از بار نیست سابقه عنایت می باید پس کشش او در کار است و دیگر هیچ از ہمہ دریا
 و محال را با گذشت خوش گفت مرا اگر تو سن دل نیست در راه کند زلف او ہم نیست کوتاہ
 عنایت از لی او در رسید و با لطافت خود این دور از کار را بنذاخت و بسابقه فضل و کرم
 این خاک افشاده را در حوالی حرم قدس خود جا داد و بدان معنی ضمیر آن مستور در ان بارگاه
 پر تو بر روز و ظهور دارد و بعد آب و تاب در صحن گلزار امید در رقص و نشاط جاویدست قدمی
 باناز بر صیاد و قدمی بانیاز می نهد و با کمال خرمی و فرخندگی ہم آغوش پوی وصال است
 و با وجود بندگی سرست با دہ لایزال و باین ترانہ شرم است ہم از در باز کرد ای باد نوروز
 که من پوی گل خود دارم امروز مدہ پیش شب از مدہ بادم اکنون که من بامدش خود شادم اکنون
 اگر اول میر بود از گدیزہ آہم اکنون خوش می بروم و باده خنوم و اگر بر خود نیز عاشقی نماید می نزد
 که نواخته محبوب است و اگر شیفه حسن خویش متن بود نیز بر محل است که منظور مطلوب است ای عزیزان
 معبر را که با بوی خنیر است باین بدن چو کین چه نسبت و آن معنی علوی را با این پیکر سفلی و این مانده
 آوارہ بیچارہ که از یار جدا مانده و گرفتار دیار اعدا گشته که ام مساوات این پیکر عنصری است
 که در باد بی حیرت و حسرت سر اسیمہ و سر گشته بادل پریشان و موسی آویزان باد و در سے از
 شش طرف بروی طپانچہ زنان و گرد حجاب حواس خمس را من و گیران
 ہم با وزوہ طپانچہ بر روی ہم خاک فشرده پنجه در موسی از کار و از کار فر مانده و از
 شوق و سر گرمی دست افشاندہ محمول زاو کیہ بجلاوتی و مفسردگی گشته عنان ہمتش از دست رفته

و گهر خدش فرو شکسته از غایت حیرانی پختیری جمع نمی تواند شد و از بس سراسیمگی از کس در یوزده نمی تواند نمود هر چند آن معنی از آن این نبود لیکن آنرا دلپیری بر گیرند لاجرم بهر حال ازین دور گیرند و بعد المشرقین میان این و آن افتاد و از یاد صبا و دم چو بوی تو گرفت بگذاشت مراد حبیبی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت آن بخت مرصع انش نشسته و این پیکر در خاک تیره فرو هشته آن از هم آغوشی مراد شاد و فرخنده این از حیرت سیه حضرت بر خور کننده این با چندان زاری و نیاز و آن با صد تنگنا و ناز این بزار آرد و از آن راز جوان آن از کمال بی نیازی با خود راز گویان این پیکر سفل

بآن معنی علوی گوید	من بی تو بخاک ره مژه باز	تو خواب گزین به بستر ناز
من بے تو ز خون دیده گلزار	تو خنده ز زبان بچمن گلزار	من بے تو بخون کشیده دامان
تو رفت بنطح گل حسد امان	من بے تو بجا ک غصه پامال	تو رقص کنان بباغک خلخال
من بے تو چو رشته تاب در تاب	تو رشته گسل چو در ز نایاب	من بے تو بسوز دل گدازی
تو عاشق خود و بحسن بازی	من بے تو گرفته ترک هستی	تو کرده بخویش ناز مستی

تعلیمی اسی عزیز اول کتابت را با خزان کسی متدافع نفهم و بظاہر تناقض نه انگار و زیرا که هر چه مشوب بمکن است ازین روی که ممکن ممکن است قابل رد و وطن است شایان آنحضرت چگونه بود معامله فضل جداست این قسم دور از کار پلا اگر بنوازد کمال بنده نوازی اوست و بنده فی نفسه و عمل و جهان است که مسطور شده است عنایت و کرم او بگردار این کس واجب نیست با آنکه گویم آنچه در مابقی ذکر یافت وارد نیست از واردات چون این وارد و غالب آید جمیع اعمال و طاعات خود را قابل لعن و وطن انگار و در نفس الامر هر چه باشد و آنچه در آخر کتاب مسطور است نیز واردی است و یک وارد را با واردی دیگر بیچ نافع و تناقض نیست اول مشلوب آن دیر بعد از آن مشلوب این و دیگر دید موافق و دید اول بزرگی گفته است که کاتب شمال من همیشه در گشت و کاتب یمن همیشه نمی باید تا بر روی کاغذ ثبت نماید این کار خانه و در وید عارف است و پس و این

ویدر انشائیست و معاملات بآن وابسته است که شمه ازان ظاهر و ذکر آمد تا صد تسبیح است
 بتفصیل آن نمیتواند پرداخت و موافق ویدر آخر همان بزرگ در جامی دیگر میفرماید که کاتب شمال
 خود را نمی یابم و شمال حکم عین پیدا کرده است بکلمه کتابیدیه سیمانه عین زیر که شمال از مقتضیات
 عدم بوده و چون عدم بعین و اثر از عارف زائل شود و شمال در حق او نماند و بموجب مخلوق
 با خلاق الله شمال حکم عین گیر و آنچه گفتم که این ویدر انشائیست و معاملات بآن وابسته است
 باید دانست که هر چه با انتخاب مقدس منسوب است همه خیر و کمال است خیر و کمال را آینه باید
 تا طور خیریت آن بآن شود و آینه نمی باشد الا در مقابل شی و مقابل خیر و کمال شر و نقص است
 از یضد باقتبالی اشیا و ظاهر است که مرآت هر چند در مرآتیت خود کامله بود و ظهور صورت
 منکس و ران اتم باشد پس هر چند دید شریعت عارف بیشتر بود و ظهور خیریت در وی زیاده تر
 باشد زیرا که ممکن فی نفسه نشای هر شر و نقص است چه ذات او عدم است و اصحابک من خسته
 فمن الله و اصحابک من سئته فمن نفسک و ظهور خیریت را دید شریعت کافی نیست من قواضی بشر
 رفته الله با جمله هر خیر و کمال و هر حسن و جمال که در صفی کائنات بود یا است همه مستفاد است
 از مرتبه و وجوب ذات ممکن عدم است که هیچ نیست از هیچ غیر از هیچ چه آید

از تست طلسم این خزانه	من هیچ نیم و رین میانه	از شیشه تست این می ناب
من خاک بلب در آتش آب	هم گنج ز تست هم تو گنجور	من دست تپی نشانم از دور
معنی تو دمی چنین شکر خم	من جلد کتاب صدوت حرم	من ذره خاک آستانم
تو میطلبی بر آستانم	از موج فیض تست این جوش	من مهر بلب نهاده خاموش
از جوش خروش خود چه گویم	این باده توئی و من سبزه	ولیکن نه از آخر المکتب ربنا

لا تؤاخذنا ان نسیت او اخطانا احمده بشرا و لا و آخره الصلوة والسلام الاتان الاکلمان
 علی سوره محمد و انما و سر ما و علی آله الاطهار و اصحابه الاخيار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی
 ملائکة المقرین و علی اهل الطاعة اجمعین آمین حاجی الحکیمین شیخ حسین نجفست میر سید اسید

که از توجهات بهره ور باشد ایندم که تراست باده در جوش از خشک لبان کن فراموش
 همچنین یاران دیگر مانیز باید که از صحبت سیراب و تمتع باشند چه مردگی نصیب اعدا باد
 از گرمی مجلس مست بس و تواساقی و اصل بزم مخمور و سلام علیکم علی سائرین اشجع الله

مکتوب هفتم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب ایضوی که بشناخراق قانع و

بسم الله الرحمن الرحیم

به نستعین الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و مکتوب مرغوب عقیب یکدیگر رسیده
 خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اعلی التیات رحمت
 و بشارت است و پرسیدن سبب خوف عین تسلیم و نوب تسلیم سانی فرمایند یانه و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین نوشته بودند که این خوف و اندیشه و حزن برخیز استیلا یافته است که قوت
 و هیبت را با لکل سلب نموده بغیر از ادای فرائض و سنن و عبادات دیگر نمی تواند پرداخت خوف
 خاتمه و اندیشه آخری باید که در توفیق طاعات بیفزاید و سبب از دیالو اخل احوال گردد و
 موجب انتقاص آن خوف شود هر چند نفس این خوف و اندیشه از عبادت است و مانع غفلت
 و معاصی می آید که عطار شبلی رحمه الله علیه چهل سال بگریست و جانب آسمان غلغلیت سبب
 گریه او پرسید و فرمود که از ترس گور و بهیبت قیامت آنگاه سبب ناگرستن بجانب آسمان
 پرسید و فرمود که شرم گناه بسیار کرده ام و در مجلسها بس خندیده ام و قهقهه نموده از شرم
 آن خشم بالا نیکنم منقول است که فتح موصلی شش سال بگریست گوشت و پوست از رخساره مبارکش
 بریزید آنگاه بعد از نقل او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت بایم زد اما آنرا
 که مرا بالا بردند فرمان آمد که بالاتر آید چون زیر عرش بر دند سجد کرد و اما لرزان و ترسان
 خطاب آمد که ای فتح چیست که چنین بگریستی مرا غفار مگر غفرتی سر سجده نهاده گفتم آئی ترا
 غفار دانستم اما از ترس گور و بهیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که در آن ننگهای

مکتوب نوزدہم بجای محمد عبدالرشید در بیان مکاشفہ حضرت
مجدد الملت ثانی پیر دوستگیر خود رضی اللہ تعالیٰ عنہ

بسم اللہ و السلام علی رسول اللہ وراخبار نبوی علی مصدرنا الصلوٰۃ والسلام والتمنۃ ابدۃ
کہ چون شخصی سمیر و بروی حتی از حقوق عباد و مثل دین و غیر آن باشد روح اورا بالای آسمان
نمی برد و از ترقی منہج میگردد تا زمانی کہ از جانب آن میت ادای حقوق نشود و چون
حقوق او باشد ازین جس غلامی یافت حضرت ایشان را رضی اللہ تعالیٰ عنہ و زمین بی بسیار متفکر
میشود و از کار بفضل بروردگار جل شانہ بر آنحضرت چنان منکشف ساختند کہ این حکم مخصوص
بشخصیست کہ روح اورا درین اردنیاترقی واقع نشده است ادا اگر کبریا آملی جل شانہ در دنیای
با وجود این تعلقات روح اورا ترقی شدہ است بعد موت نیز اورا ترقی شود بمشیت بجایہ سجالات
شخصی کہ درین دار مجبور بود نفس خود ترقی وی بعد وفات موقوفست بر خلاصی و ازین جهت اللہ تعالیٰ

مکتوب ہستم بجای محمد جان در اشارہ بعضی اسرار مضمونہ قلبیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مضمونہ قلبیہ چون از اجزای عشر ترکیب یافته ہیأت
اجمالی پیدا کنند بعد از ترکیب کل سہا و تصفیہ ہا و حصول کمالاتما المتوقعہ فیہا قابلیت ظهور حاصل
بی شائبہ ظہیر پیدا میکنند و در ظاهر و در ذات شیء و مثال شیء است نہ عین شیء چنانچہ در حقیقت جہان
قلبیکہ ظہور وی ظاہر است اما این عالمہ خارج از فکر عقل است و فریاد حافظانیمہ آخر سہرزدہ نیست
چون قصہ عرب رب جبریت عجیب است و اطلاق لفظ ظہور و نہیوطن از تنگی میدان عباریت است
والا فلما ظہور شدہ فافہم ذلک المعرفۃ الشرعۃ فانہما مخصص اللہ سبحانہ بہا بعض خواص الخاص میل
و نہیو عرفت کہانی از مکتوب یکا یا سہم و لانا محمد صدیق است و در مکتوبات جلد ثالث حضرت مجدد الملت ثانی

طلب باید نمود این کمالی که مذکور شد و البته بمقام قیام قیومین است نه بهر معامله ادا فی پیش
است از بمقام دوم نمیتواند در یضیقت صدری و لایزال لسانی و قلم انجاسیه و شکرستان
الحمد لله الذی هدانا لهذا که انما کنت لعلنا ان هدانا الله حمدا کثیرا طبیباً مبارکاً قیماً مبارکاً علیهم
که ما یحب و یرضی و الصلوٰۃ و السلام علی سیدنا و علی آلہ و صحبہ و علی جمیع اخوانه سن الابدیاء
و المرسلین و علی کل و اصحاب کل و علی الملائکة المقربین که انیشی لعلوشت انهم و یحسب

مکتوب بیست و یکم شیخ محمد جان اکبر آبادی در رد ذکر خواص محبت

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بمراتب کمالات اتمال ترقیات و مادی بر جاده سنت مستقیم
و مستقیم دارا و تحقیقه گرامی شهاب یکدیگر رسیده صبر است بر سیرت تجشید الحریه بجانده که بقا
اند و از یاد فقر افراز نمیدهند محب انیطایفه بانیطایفه است عزیزی گفته است خداوند امر از یقینوم
گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قوم دیگر اطاعت ندارند حق سبحان محبت کامل بانیطایفه
علیه که است فرمایند از فیوض و برکات شان بهره تمام بخش و از اسرار و معانی تنصیه ایشان
سیراب و شاداب گرداندر رابطه محبت است که محب امواره با محبوب بیدار و در وصفات کامله
او موصوف میسازد و طالب ابرنگ مطلوبی برآرد و جوش عشق است که سالک از وجود
بشیریت سبکبار میکند و از تنگنای انانیت میراند و از او را از و میر باید و بی وی در حریم قفس
جاسد بود و بمنازل قرب میرساند بی از پیشگاه چنین آمده است محبت است که سبب وجود
گشته و سلسله ایجاد را جنبانیده و حب است که باعث ظهور و انکسار گردیده و گنج کنون را در عرصه
بروز آورده اول پیروی که قبول تعیین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه
علی آلہ الصلوٰۃ و السلام باین حب و حبیب با عالمین شده و سائر کائنات از اقتضای
حب جوش محبت بوجود ظهور آمده است که اگر عشق نبود و نعم عشق نبود و ی چندین سخن نغمه گفتنی
کشید و اسلام توقع که این و را ز کار را گاهی بدانی یا فرمایند

مکتوب بہت و دوم بمولانا محمد حنیف در تحریریں احیای سنت
وامانت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین
علیہ السلام و جواب کتابت وی کہ مشتمل بر احوال یاران ادب و

بسم الله الرحمن الرحيم

حامدا و صلیا علی رسولہ الکریم اما بعد مجازی الامور شکوہ المسؤل من اللہ سبحانہ عافیتکم و تمسککم
فی الجادۃ الشریعۃ العلییۃ و السنۃ السنیۃ المصلوۃ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام و التحدیۃ تجدد
ہنگام قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرو رفته و میرود
چو انہ دی باید کہ در شیوہ زمان احیای سنتی فریاد و امانت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی
راہ سہتا یافتن بسی حال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک و طریقہ
صوفیہ و وصول محبت ذاتی بی اتباع حبیب رب العالمین صورت ندارد و کریمہ قیل ان کفرتم
تخون اللہ فانتم و فی کیم اللہ شاہ صدق است و درین باب مساوات خود و ران باید دید
کہ در امری از امور نسبت با تسرور وین و دنیا نموده آید علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام چہ در
و چہ در عبادات و چہ در معاملات در عالم مجاہد شخصہ کہ محبوب کسی تشبہ میکند در نظر محبوب
چہ بلای محبوب و در نیامی در آید مرغوب و در غنا مینماید و در تنہا دوستی و ستایران محبوب نیز محبوب
محبوب و عزیزان و مفضلان مبعوض و مفضوب پس کمالات صوری و معنوی مراد است
اوست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و متزن میزان آن لهذا افضل طاعات موالات
او ایسا و مساوات اعداد آمد چہ انجمنی ناشی از صرف محبت است چہ دوستی دوستداران
دوست و دشمنی دشمنان موافقین کس بی اختیار است و درین باب جنون دار و دل پو من اصر کم
تقی یقال انہ مجنون و ہر کہ چنین نمود از محبت بی نصیب است ع قوی بی تبری نیست ممکن
را اینجا بیکار فرمودہ و نہ در صحابہ یکبار چنانچہ بعضی گمان برده اند کہ موالات حضرت امیر کرم اللہ

تعالی وجهی تبری از اکابر صحابه صورت نثار و غلط فهمیده اند چه تبری از اعدا شرط اول است
نه تبری از احباب چه حضرت حق سبحانه اضحاب کرام را راجع به بنیم فرموده است و در جامع حرمیم
که از صیغ مبایعه است پس باید که این بزرگواران کمال مهربانی بایکدیگر موصوف باشند و چون
صفت شبه دالات بر استقرار دارد باید که این صفت کمال مهربانی در میان این بزرگواران
بر دوام و استمرار بود و بغض و کینه و حسد و عداوت که منافق رحمت بر سبیل دوام از ایشان
باید که موقوف باشند و در حدیث آمده است ارحم امتی با متی ابو بکر کسی که ارحم بود از و کینه و عداوت
نسبت با مت چگونه تصور بود و بر سر اصل سخن رویم که مؤید آنست که مذکور شد که موالات اولیا
و معادات اعدا افضل طاعات است آنچه در اخبار آمده است ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام
هل عمت لی عملا قط قال الی صلیت لک وصمت و تصدقت و ذکرته فقال الله عز وجل اما الصلوة
فلک برهان و الصوم خشته و الصدقة ظل و الذکر نور فای عمل عمت لی فقال موسی الی و لیس علی
العمل الذی هو لک قال یا موسی الی و الیست لی و لیا او عادت لی عدد و انعم انی احب فی الله
و البغض فی الله در کتابی که ملا تقی رآورده سخنی بود که شبی برخاسته بود و بنابر است که وضو
و ست برداشت بجز نام دعا کرده و در یوزة نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عسکر فرمود
آنی نگذاشته بود که نسبتی ظاهر شد که او کند اقرب کنیم گهری در طغیان بود و بعد از آن کم کم فرود شد
شکوه و از دل سلطان به آرز که بجز دعا کرد و ن اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظهور نمود
لیکن عجیب است که با نسبت پیر و سنگیر نسبت عزیز دیگر هم آرزو کرد و دید با آنکه مقرر است که اگر از جای
و گیر نسبت برسد آنرا راجع به پیر باید داشت و قبله توجه را منتشر نباید ساخت تا آنکه مراد نسبت
که نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که با آنحضرت رسیده است پس بن تقدیر هر دو نسبت
حضرت ایشان با باشد و نیز نوشته بودند که یاران و خوشیشان تخلیف خانهای خود کردند آن
حلاوت و التذاونمان در حضور هم شایان را میخیز میگردید و می رسید یک درین باب چه باید کرد و بخود
اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شایسته است

که در کتب شریعین است مثل آنکه طعام بر یاو سعه بود و از وجه جمال باشد و در مجلس لهو و لعب خورد
دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت
واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبوی امید است که در نسبت باطن فتور نیار و در وقت
آدم است که و خضر الوتیه بنیه اقامتہ السنه دون اکل الطعام و عن سفیان الثوری عن عاصم الی
الطعام بغیر نیت کتبت علیہ خطیہ فان اجابہ کتبت علیہ خطیہ ان و اگر کسی از شرائط منقوضه و اجابت
آن سنون نیست چه در کار که در کتاب آن در علالت باطن خلل نماید نوشته بودند که یا ران
اتجای از سننی که درین سفر عنایت کرده بودند بهره یافتند عجبت لارض من کاس لکرام نصیب
آنچه شیخ عوض درباره این و راز کار و قائل بشهره و یدیه و از آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام
و از شیخ دیگر عنایتها و التفاتها و یدیه و شنیده و در کتابت ملا تیمور و کتابت میر نوروز زبیدی و
امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانہ بجا آورده و آنچه از احوال جوان احمدی و جوان دیگر نوشته
بودند بعین معلی است اللهم کثر اخوانی الدین از رتخال فرزند جگر گوشه نوشته بودند انا لله و
انا الیه راجعون حق سبحانہ فعم البذل عنایت کند و صبر و رضا بقبضه فاما الحرم من جرم الثواب
در حدیث آمده است عجبت من فضل الله المؤمن ان اصحابه یجیرونه و شکروا ان اصحابه یحبونه
و به و بهر بوجوب المؤمن فی کل شیء حتی القیمۃ اللتی یرفعها الی فی امر الله و السلام علیکم و علی من
لہدیکم

کتابت بست و سوم بچانان معلوم و بر بیان تمام توحید و شرح
هر مرتبه با ذکر معارف متعلقه مع التوضیح و الایسجانه

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسولہ الکریم الله تعالی ذات بركات خدیو
محمده شفقه مکره را مشمول لطف بیایات خویش است نه در مقامات قرب ترقی و بالا
مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به استماع فرمانند توحید برود و گونه است
توحید عوام و توحید خواص توحید عوام تصدیق است بضمون کلمه طیبه لا اله الا الله و نفی

معبودات باطلہ کفر و انہیات محبوب حق باوجود تشریک حق جل علاہ با سوا ی اور محبت و گرفتاری
و دید و دانش و با وجود انکار و منازعت نفس امارہ کہ در جبلت او مودعت و در توفیق
خواص با وجود تصدیق مذکور و در درجہ اولی یگانہ گردانیدن دل است از محبت
و گرفتاری مادی و حق سبحانہ و از دید و دانش آن سے توحید بعرف صوفی صاحب سیر
تخلیص دل از توجہ اوست بغیر ہر بیانش نیست کہ چون سالک شہید اوست بزور فکر گاہ
و از مودعت انجمنی دوام اقبال و توجہ است اعراض کند و عنایت ازلی شامل اطلاب بود
بتدریج سلطان ذکر بر باطن او استیلائی نماید بحدیکہ ذکر باطن دوام پیدا میکنند و از تکلف یاد کرد میر ماند
و غفلت ظاہر و باطن سرایت نمیکند ظاہر بہر حیرت مشغول بود و غافل بود یا حاضر پیدا بود یا غائب
باطن چہوارہ و ذکر و حضور است خلوت و جلوت نسبت باطن یکسان است سہ از بیرون و میان
بازار ہمہ و بیرون خلوت نیست بایام ہمہ و چون باطن ہمہ و حضور و انجمنی موصوفت شود محبت و گرفتاری
ماسوی آہستہ آہستہ و بزوال خواهد آورد و تعلق علی حب و از مادی و دل او تعلق کہ باطل حصولی تعلق
دارد گسستہ خواهد شد بحدیکہ کہ نسیان ماسوی و انقطاع کلی از مادی و خواہد نمود و بخوبی کہ اگر تہ تکلف
یا ماسوی نماید بیادش نیاید و زل منظور نگذارد این باب از شادی مہمان نشاد بود و نہ از غمی آن
غمگین بواسطہ نسیانی کہ دل از ماسوی حاصل شد است این حالت معبر لغزائی قلبی است و
کمال اول است از کمالات ولایت باید دانست کہ درین کمال ہر چند باطن بر او دام حضور است و از
گرفتاری ماسوی دارستہ لیکن نفس حاضر و غایب حضوری او بر جا است و منازعت و انانیت او بر پاست
درجہ دوم و توجہ خواص نیست کہ نفس حاضر و غایب حضوری او با خود نیز و بزوال رود و انانیت و دعوی
سری و شکر او خلیل پذیرد و از خود بانا تواند تعبیر نمود کہ انانیت و خودی از وی زائل شدہ است
این بان اگر توجہ و حضور است از خود بخود است کہ از عارف نامی و نشانی نماندہ نہ بان معنی کہ
عارف در یقوت عین حق گشتہ و بذات او ہمانہ کی شدہ است اما الحق گفتن از نہ رسیدن است
باین مقام چہر تقدیر فنا و نیستی و زوال انا الحق گفتن معنی ندارد و بہ بیانی نمیتواند تکلم نمود

خیال کن مبر اینچا و شناس نه کسی کو در خدا گم شد خدا نیست نه اینیالت را فنا می نفس گویند
حقیقت فنا درین موطن است حاصل فنا می اول تخلیه مرتب باطن است از نقوش ماسوی و از
حصول صور ماعداد و ماسوا خواه اتفاق بود خواه النفس این کمال وابسته به تجلی افعال است و فنا
ثانی که انشای عارفست با نفعای علم حضوری او مربوط تجلی صفات است و کمال دران منوط تجلی ذات
این است حاصل سیر و سلوک اهل الدر و نشو و حال اهل کمال هنوز مجال سخن بسیار است

مکتوب بخت و چهارم بهر زمان الله ربهم پوری در جواب
عرا یض وی که متضمن حالات و اشتیاق و وقایع وی و یاران
وی بود با ذکر معارف متعلقه هر مقام و بیان حقیقت کعبه
معظمه و شرح حدیثی مع الشروق و تفضیل حقیقت
سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام برحقان دیگران

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا لله العظیم مصدقا علی رسولہ الکریم صحیفه شریفه جناب اخوی
اعزای سلمه الله سبحانه عن الزلل والافات باہدایای محترمه برادر میرضی الدین حسین رسانید
غیر شوق ساخت حق سبحانه ابواب فیوض را همواره مفتوح و ازاد و بعنایات و جذبات
قدرتیش سر بلند کند و اینچہ در باب مولانا ابوالنظر غنیہ شیخ علم الدرعہ الدار تعالی رحمۃ واسعہ
دریہ اند کہ گویند حضرت ایشان با و متوجہ گشتن را از لباسی کہ داشت عریان شد لباس
دیگر پوشانیدند و آنحضرت فرمودند کہ ورق این را اگر دانیدند و در واقعہ دیگر فرمودند کہ ما
این را بخود گرفتہ ایم ازین باز کار این دیگر است بسیار اصل است امید است کہ از نسبت حق
آنحضرت نصیبی فرگیرد و از عنایاتی کہ درین واقعہ نسبت بشما بوقوع آمدہ شکر خداوندی
جل و علا سبحانه آنکہ کہ بشارت عظمی است و اینچہ از استیلائی عجز و عدم درک اظهار نموده بود

و نوشته بود که حالت دیگر باین مشابیهتی ندارد و از همه در راست بی نیست که بپورا دلورگی
 متعلق است از سائر نسبت و راسی است و غیر از عجز از درک آن چه نصیب واقعاتیکه محمد شاه
 دیده روشن است نظایر القطب و قس خلیل مناسبت دارد و از انوار و برکات او اسید و است
 حق سبحانه از قوه بفعل آورد و قایل بمشتر اند بزرگان ما بران اعتماد تمام ننهادند اند آنچه در تفسیر
 رویداد از ان باین کس است **س** چون غلام آفتابیم همه ز آفتاب گویم به ششم شب استم که همه شب خود آفتابیم
 و واقعه که در ان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سائر حضرات شادان بالای کعبه معظمه گرفتند
 و با تمام دیوار کعبه اسیر فرمودند و فرمودند که بتو تعلق دارد و بعد از آن تمام فرمودند که جامه را بپوش
 بیو نشان باد و حضرت جامه بکعبه معظمه بگرمه پوشانید بعد از ان همه حضرات مبارکباد داده
 مصافحه کردند پس عالی مست مناسبت تمام از ان بکعبه معظمه مفهوم میگردد و حق سبحانه از حقیقت
 آن نصیب از زانی که از حقیقت کعبه زشت میان حقائق مخلوقات و حقیقت واجبی جل ساطعانه
 که مرتبه احدیت ذات تعالی چه کعبه مسجود علیه خلالت است حقیقت آن از حقائق سائر خلالت
 البته باید که ممتاز باشد چه مسجود ذات حق است سبحانه کعبه باید که ناشی از ان مرتبه مقدمه بود
 حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در مکتبه بیکه داخل سه جلد مکتوبات نیست
 نوشته اند که حقیقت کعبه ذات واجبی است تعالی چه مسجود فی الحقیقه همان مرتبه مقدمه است
 بنا باید دانست که مسجود هر چند ذات بی چون است لیکن اعتبار مسجودیت با و ملحوظ نگشته است
 لاجرم از مرتبه احدیت ذات که مبراست از نسب و اعتبارات متزلزل باشد و در دید و دانش
 دیگر قناری تمیز بود و در واقعه دیگر نوشته بود که حضرت ایشان سرفقیه برابر داشته پستیانی
 فقیر بوسیده میفرمایند که خبر دار شد فقیری بنید که توجیه تمام عالم چه آفاقی و چه فسی تمام بفقیرانه
 چنانچه اگر از ان توجیه بماند همه متلاشی شوند می بینیم که حالیه فقیر بود و علیه حضرت ایشان است
 و این حالت بشانیه می بیند حیرت بیشتر شد که این که می بیند و این مشاهده چیست حضرت سیرت
 فی الحقیقه هر دو یکی است چنانچه می نماید مخدوم آنچه در واقعه دیده اند اگر در خارج چنین بودند

قطب الاقطاب است و توجه تمام عالم بدین طریق تسلیق با و دارد و غایتی مانع الالباب گاه باشد
 که مرید صادق بکلمه فنا فی الشیخ حالت مخصوصه شیخ را در خود حاصل نماید و در وقت اتحاد بشیخ
 در مراتب خویش کمالات شیخ مطالعه نماید معنی قطبیت که شیخ او بان موصوفست در نیوقت اگر
 در خود یابد چه عجب و گاه بود که اعوان قطب انیمنی را در خود مشاهده کنند هر چند بالا حاله انیمیت
 و البسته بقطب است لیکن به تبعیت و طفیل او اعوان او نیز در آن خدمت شرکت دارد و چنانچه
 در عالم مجاز انیمیتی در وزیر او سلاطین ثابت است منصب وزارت از بادشاه بیک شخص مست
 اما اگر کان دولت او در رنگ او مرجع خلایق اند باید دانست که جمعی در خواب و واقعه خود را با بادشاه
 یا قطب وقت می بینند و در نقطه هر یک کدام از آنها ثابت نیست و جهش آنست که معنی بادشاهیت
 یا قطبیت در آنها کاین است لیکن ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد
 بعد از ان از دو حالت خالی نیست اگر انیمیتی قوت گیرد شایان آن گشت که در عالم شهادت
 ظهور پیدا کند بقدرت الهی سبحانه در عالم شهادت هم بادشاهی شود و هم قطب میگردد و اگر آنقدر
 قوت پیدا نکند و بهمان ظهور مثالی می باید که اضعف ظهورات مست کفایت می افتد و بقدر قوت
 در ظهور می یابد ازین قبیل است و اقفا نیک طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالمیه
 می یابند و می بینند که بناسب از باب ولایت سرافراز گشته اند شخصی از اصحاب حضرت ایشان
 ما قد سنا الله سبحانه بسره باحضرت عرض داشت نمود که بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب می آید
 اصلی دارد یا نه آنحضرت در جواب نوشتند که این بشارت حصول کمالات مقام قطبیت است
 نه منصب قطبیت که مشروط بعلم است چه صاحب منصب صاحب علم است انتمی در ذیل این واقعه
 نه شهادت بود که حقایق و معارف بسیار روید و دیگر زد و حقیقت هر یکی اطلاع میدهد
 اگر شمه از ان علانیه شود و خل نظام عالم شود و مصرع قلم انجا رسیده و سرشکست و بلی برخوا
 بندگان چیز را ظاهر میشود که بیرون از حوصله عوام است ستر آن از عوام ناگزیر است اگر ظهور
 یا بسبب فتنه و فساد گردد و بعضی امور از ان قبیل است که ستر آن از خواص نیز در کار است

که مخصوص بعضی خواص است مگر باذن نوشته بودند که آنچه برین ذره هم مقدار سیکز و یکدادم
 زبان عرض داشت ناید آنچه از قول و فعل صادر میشود می بیند که همه صفات قوی و فعلی است
 و حرکتی سری و علمانی از جای دیگر است این هر یک را بآن ساسی نیست این قالب
 جداست و درک این نیز از قالب جداست و عدست این و همه عالم هویدا است و چشم در درک
 این معما نمی مانا که مراد از قالب و پیکر مجموع ظاهر و باطن انسان داشته اند نه ظاهر صرف
 چنانچه تبار از قالب است چه این صفات فی الحقیقه قائم باطن است نه بظاهر و چون عاقل
 بر عدست ذاتیه خود دانا و بدینا میگردد و در بحالت فنا و صحت میشود و باطن را نیز در رنگ
 ظاهر خالی از صفات نمی یابد و عدم صرف و جماد محض خیال میکند و درک و شعور از هر دو
 مسلوب می بیند بلکه فی الحقیقه فنا و بقا از صفات باطن است و بس ظاهر عارف همواره
 بر صفات بشریت است و از دو بینی ز رسته و توحید نه پیچیده باطن در مراتب قرب است
 و ظاهر هر چه احوال از ان و در کمال در حق ظاهر آن است که بر احوال باطن اطلاع یابد احوال مر
 باطن راست و علم باحوال مر ظاهر را اگر سالک از ارباب علم است و چون ظاهر ازین علم خالی
 باشد در قلق و اضطراب بودالی ان یلج الکتاب اجمله نوشته بودند که در نماز فرض با دعا و دعا
 آمده که در بیخ وقت دیگر نبود چنان در سر نمودند که این آن حالت است که مخبر صادق صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم به لی مع الله وقت از ان خبر داده چنان دانانیدند که این حالت و نسبت
 خاصه آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰه والسلام که فوق درج ملک مقرب و نبی مرسل است
 که در آنجا اطلاق اسم هم کرده نمیشود و نصیب این دولت باولی العزم است و آنهم بطیفه انصاف
 علیه و علی آله الصلوٰه والسلام از امت هر که را باین دولت نبوازند و الا که از ان نعمت میرسد
 الی آخره محمد و ما جایز است که بعضی افراد کمال است را از دولت خاصه نبی خود علیه السلام بطریق
 وراثت نصیب باشد که خادمان خاص از اولش خاص صاحب خود امید دارند لیکن گاه است
 که این معامله بر سبیل حقیقت بود و گاه بر سبیل اشتباه ظل باصل باشد باینش آنست که سرلی مع الله

آنست که حقیقت آنسر و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر حقائق سایر موجودات ممکنه تفوق
دارد و حقائق انبیای برسل و چه حقائق ملائکه مقربین و ایضا آن حقیقت بمنزله کل است
و سایر حقائق در رنگ اجزای اوست اول چیزیکه از کتب غیب بعینه ظاهر آمد و صد و بیست
حقیقت اوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و تعیین نخستین مرتبه لاتعین هم اوست که تعیین
چهیست وجود و ایجاد همه متفرع بر حسب سبب و گفت و شنود و محب و محبوب هم ناشی
از وی چه سبب است که قفل غیب الثیب را گشوده و کارخانه وجود و ایجاد در این ساخته و رنج
مکنون را بطور آدرده چو شربت محبت است که اسرار محبوب را تجلی ساخته و سرورش عشق است
که بکر جمال و کمال او را از پرده اتم بر آورده اگر نه این عشق بودی پرده از جمال لم نیلی که گشود
و آوازه کمالش بگوش جهان و جهانیان که رسانیدی **س** که عشق بندوی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتم کشیدی **س** از نیجاست که حسن بی پروگی میخواید و جمال مستوری ندارد
س بر روی تاب مستوری ندارد **س** چو در بندی از دوزن سر بر آرد **س** چه حسن را عشق ناگزیر است
و جمال را محبت و انگیز **س** هر کجا حسن بیناید و **س** چمی نهد سر بسجده عشق آنسو
بزرگ اصل سخن رویم و گوئیم که ازین بیان مقرر شد که قرنی که حقیقت آنسر و علی آله
الصلوٰۃ والسلام با ذات اقدس تعالی حقیقت و گیر یانست لاجرم وقت او علیه و علی آله
الصلوٰۃ والسلام ممتاز باشد و هیچ پیغمبری و فرشته را در ان گنجایش نبود آری اگر حقیقت یکی
با آن حقیقت الحقایق لطیف یا بجیت الحاق و انطباقی حاصل شود می تواند که بطفیل شریک
آن دولت گردد و لیکن چون فرق اصالت و تبیت همواره باقیست شرکت من جمیع الوجوه
منشقیست بلکه اگر شرکت است شرکت صوریست و فی الحقیقه شرکت نیست خام را با محترم
پشترت طفیلی را با اصل چه مساوات و این الحاق و اتحاد حقیقت را فرازی از کمال کمال نیست
و چون حقیقت الحقائق را در مراتب تنزلات ظلال است و بطورات تمثیلات چون ساکنی لظلی
از ان ظلال میرسد و تمیز میان ظل و اصل نمیتواند که و خیال میکنند که آن حقیقت رسیده است

و شرکتی در آن وقت خاص پیدا کرده نه چنین است این از قبیل اشتباه ظن است باصل سوال
 ظل مقام لی مع اکثر نیز خصوصیت آن سرور دارد و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و دیگری را
 با شرکت نیست پس کسیکه نطل آن مقام رسد باید که در مقام خاص او صلی الله علیه و آله وسلم
 حقیقه شرک باشد جواب گویم که فضل او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بسیار انبیای کرام
 و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام باعتبار اصل آن مقام است که فوق همه مقامات قرب است
 نه نطل آن مقام که این فوقیت آنجا مفقود است زیرا که تواند بود که اصول مقامات انبیا و ملائکه
 فوق آن ظل بود و هر چند ظلال مقامات ایشان در آن ظل است اگر گویند که تفوق آن
 ظل بر آن ظلال نیز موجب فضل است بر دیگران علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام گویم تفوق ظل
 بر آن ظلال با وجود تفوق اصول دیگران بر آن ظل موجب فضل جزئی است نه کلی که از بحث
 خارج است چه هر کس باعتبار خصوصیت مقام خود بر دیگران فضل دارد اما این فضل جزئی است
 هر چند از فضل جزئی تا فضل جزئی فرق است چه این ظل فوق سایر ظلال است و جامع است از آنها
 مع ذلک نظر باصل این فضل جزئی است و آن سرور علیه الصلوٰۃ والسلام که لی مع الله و وقت
 فرموده است باعتبار اصل فرموده است که بر سایر مقامات تفوق دارد و نه باعتبار ظل که این تفوق
 در آنجا نیست پس سالك در مقامات ظل توهم شرکت پیدا کند از قبیل اشتباه ظل باصل خواهد بود
 سوال حقیقت هر یکی از این اکابر حقیقت دیگری ممتاز است و هیچ کس را با الاصله و حقیقت دیگری
 شرکت نیست پس هر کدام را وقت ممتاز باشد در وقت خواص او دیگر بر او دخل نبود پس بنیامین را
 علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام کدام خصوصیت است که باعتبار آن لی مع الله و وقت فرموده جواب
 گویم که در وقت خاص هر کدام دیگر از آنها هر چند شرکت شخصی مفقود است اما شرکت نوعی است
 که موجب مانعیت است زیرا که حقیقت را حقیقت دیگر با به الاشتراک است و هر حقانی مندرج در حقیقه
 الحقانی است و حقیقه الحقانی را با سایر حقانی به الاشتراک نیست تا آنها بانیان شرکت نوعی
 بود و اما مانعیت ثابت باشد پس در وقت خاص او علیه الصلوٰۃ والسلام دیگر از آنها شرکت نوعی است

و نہ شرکت شخصی جواب دیگر گویم کہ حقیقت آنسر و علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام حقیقت الحقائق
 است و حقائق دیگران بمنزلہ اجزای اوست و مقرر است کہ ہر کمالی کہ جزو رانابت است کل را نیز بنابت
 نہ عکس پس در کمالات دیگران پیغمبر یا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شرکت ثابت شد و در کمال او علیہ
 و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام دیگرانرا شرکت نبود و حدیثی سیح اللہ وقت صادق و ثابت بود بلکہ
 گویم کہ کسانیکہ حقائق شان جزئیات اسمای کلی است یا جزئیات جزئیات آن اسم است پیغامبر را
 نیز علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام در ان شرکت است چہ صاحب اسم جزئی و تحت دائرہ صاحب اسم
 جزئی نیست و ہمین نسبت است صاحب اسم جزئی را با صاحب اسم کلی فافہم یا آنکہ گویم کہ متبادر ازین قسم
 عبارت تفوق وقت صاحب عبارت است از دیگران و عدم مانع خصوصیت محضہ در صدد و در
 این عبارت کافی است پس مصدق این عبارت آنسر و علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام نہ دیگر
 کہ تفوق و عدم مانع و مشارکت مفقود است ہر چند خصوصیت است نوشتہ بودند کہ روزی حلقہ
 نشستہ بودم می بینم کہ در مجلس آنسر و صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حاضرند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید
 کہ امر است کہ امروز روز عقد است ترا با حق سبحانہ و تعالی عقد میکنم و آنوقت فقیر را حالی است کہ نمیتوان
 بیان نمود میفرماید کہ دنیا و آخرت را در مہربنم را دیدم اما باید دانست کہ مراد از عقد باو تعالی تعالی کہ
 عقد با اسم او باشد تعالی کہ مبدلتین انکس است و با حصول آن اسم کہ شتی بشیون و اعتبارات
 ذاتیہ شود و حصول فنا و بقا است بآنکہ حصول ولایت اسلام حقیقی منوط بان است چنانچہ شیخ
 شرف الدین یحییٰ شیرکانی سرہ فرمودہ ما ہما در خود جفت نشوی مسلمان نشوی یعنی تا با اسمی کہ مبدلتین
 تست تحقق نشوی مسلمان نشوی بالجملہ معاملہ اصول اصول است حصول نسبت از فنا و بقا
 و حصول و تحقق مشہور است و چون کار از اصول بالا رود اصل در رنگ نخل در راہ ماند و معاملہ عجیب
 ذات افتد تعالی هیچ از نسب مذکورہ آنما متصور نبود لم یولد ولم یکن کہ کفو احد نشان آنوقت
 لا دہوزان سراپی روزی ہی باز گشتند و حبیب و کیسہر ہی بد و آنچه فرمودہ کہ دنیا و آخرت
 در مہربنم را دیدی یعنی آنچه مناسب با اسم دارد و اخراج اسمیت آن اسم است چنانچہ حضرت ایشان ما

نوشته اند که بهشت هر شخصی عبارت از ظهور اسم الهی است تعالی که مبدأ تعین اوست بکسوت انهار
 و اشجار و حرور و تصور باندازه تفاوت اسماء در علو و سفلی و در جامعیت و عدم جامعیت تفاوت
 در درجات حسب آن است و عقد با کسر در صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم میتواند که چون او علیه
 و علی آله الصلوٰه و السلام منظر شرایع و احکام الهی است جل و علا پس این عقد بشریعت بود بطاعت
 شریعت یا بظاهر و باطن هر دو عقد گنایه از محلی با حکام شرعیه و تزیین بسنن مرضیه و باطن شریعت
 اسلام حقیقت است و تحقق بآن منتهای اقدام اولیاست و میتواند که عقد حقوق بود بحقیقت او علیه و علی
 آله الصلوٰه و السلام که حقیقت استحقاق است چنانچه تفصیل آن بالا مذکور شد در جای دیگر نوشته بود
 که در آن حالت معلوم نمودند که این مقام لاتعین است معلوم شریف باد که تا هر جاسیر و سلوک است
 و ترقی و عروج همه در مراتب تعینات است فوق مراتب تعینات قدمگاهی نیست هر چند در وقت
 عروج بلا تعین ظاهر شود و فی الحقیقه بی پرده تعین نیست در لاتعین مخض قدم نهادن بوجوب
 مستحق شدن است که محال است آری و حصول نظری در آن حضرت یحتمل که محال نبود از انکشاف معانی
 قبر اندر آن نموده بودند و نوشته بودند که در قهرم حالتی است که تجریر و تقریر در نمی آید از شرح و بیان
 بیرون است وقت و حال دیگر است که باین عالم ننماید سرور و حضور و ریخا ازان عالم است که از عالم دنیا
 مطلق خطور و خبر نیست بلی قبر منزل اول است از منازل آخرت من مات فقد قاست قیامت بمعامله
 که با آخرت تعلق دارد آغاز آن از قبر است القبر مار و فته من ریاض البخته و حفرة من جفر النیران
 دنیا تمام محل ظهور است ظلمیه است و انمودجات مثالیه لایشفی علیلا و لایروی عطشان نشان
 آنست نه طالب صادق را ازان سیری و نه تشنه را سیرابی کسر آب بقیه بحسب الطمان یا محل
 نشست و کار است و جای طاعت و عبادت بیش از فرعه نیست مرا آخرت را آخرت است که محل
 ظهور اصل است و موضع لغا بر وجه کمال و شروع این معامله از برزخ صغری است که قبر است من کان
 بر وجه لقار الشرفان اجل السدات پس معامله قبر بحالات دنیاوی نامر هر چند بر خست اما معامله
 انبیا و اهل بیت است آری نماز است که در دنیا نشانی از اهل اصل دارد و از ظهورات ظلمیه معصیت

در حدیث آمده حجابی که میان بنده و حق سبحانه است در نماز بر داشته می شود و نیز آمده الساجد
 فی سبیل علی قدمی السرد فی سبیل و لی غیب نماز بحسب صورت هر چند از دنیا است اما فی الحقیقه از آخرت است
 زیرا که معراج مومن است و نصیبی از آنچه با خرت تعلق دارد و بدست می آرد و نماز و کتابت است که از شما
 بعد از این کتابت که میرضیا الدین حسین رسانیده بود رسید در آن کتابت مندرج بود که درین امام
 احوالی میگردد که در تحریر و تقریر آن عاجز است اکثر در نماز فرض حالتی رو می دهد که از شرح و بیان
 بیرون است و آن کیفیت دو دست امور و اسرار غریبه و عجیبه دارد و میشود الی آخره بلی نماز فرض
 از سایر نمازها در کمالاتی که بالا مذکور شد ممتاز است قرب فرائض را با قرب نوافل چه نسبت در آغاز
 اینها بنابر نوافل ملتزم می سازند و در نهایت اینجالت مقصود بر فرائض مملو است و در بیرون آن گویا
 معطل و بیچاره حدیث ارحمی یا بلال گویند شعر باین کمال است چه فرائض است که مربوط بر دعوت
 بلال است رضی الله تعالی عنه که راحت خود را در آن فرموده علیه و علی آله الصلوٰه والسلام و این
 نوافل وسیع است تقید بر دعوت بلال ندارد و بر دلالگی او موقوف نه دلالگی و مشاغلکی او بفرستادن
 که نشانی از بی نشان دارد و خبری از طول است و در مصرع در جمیع آن که بیا هم گران می در کنار آید
 باید دانست که آداب و نوافل که تتم و مکمل فرائض اند معدود از فرائض اند هر چند رعایت آن
 بیشتر نماید نتیجه فرض بیشتر آید بلکه در متن روایت نیز این نسبت سرایت نیاید که گویا کلمات
 فرائض اند ولیکن در آخر المکتوب الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوٰه والسلام علی رسول محمد و آله
 و الهام بر او علی جمیع الابدیاء و المسلمین و علی الملائکة المقربین و سایر الصالحین جمعین آمین

مکتوب بابت و پنجم جزای عید الشبک و آنکه هر بقعه را
 حکمی است خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص

بعد از الحمد و الصلوٰه و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعز می مرزا عبید الله بیک میرساند صحیفه و تفسیر
 که جمیع میرضیا الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متفحص احوال و اذواق سنیه بود

لذات معنویه بخشید اله تعالی همواره بر ترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد
 فعل الیکیم الانیله عن حکمته در رفتن صوبه دکن ظاهر حکمتی باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر بلده
 را خاصیت علویه و با هر قریه معالیه جدا اهل بصایر در هر توجه فیض خاص میگردد و از سرزمینی کمالی پذیر
 می آن حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه و بسمه الا قدس در آن هنگام که بتقریب سلطان وقت
 در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دو ماه در گذر حاجی سوای در حرمی که خواجه قاسم
 تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بشمار که اکثر آن تعلق بکمالات فنا و عدوت اشتیاق و حقوق
 عارف بعد هم صرف دارد و فائض می گشتند و بیان میفرمودند و مکتوبیکه معنون به اهل اثنی عشری
 حسین من الله هم لم یکن شیئا مذکور است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است
 چون آن حرمی بسیار گمنام بود و اراده انتقال بحرمی دیگر که در گذر مکتوب و نمودند پیش از آنکه با حرمی
 انتقال فرمودند فرمودند که در اینجا معارف و اسرار که متعلق بکمالات بقا است خواهند فائض شد
 انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار که متعلق بکمالات بقا است در آنکهای مقام بقا
 انافضه فرمودند و آن مکتوب که در آن این عبارت مندرج است بر عکس مریایمی دیگر بکلیت خود
 شخص او مراتب خود را و اینها بد فهم من فهم قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
 مسلم نیست طوطی را بد و رانت شکری خانی بد با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است
 حاجی تحریر یافته است مامول از دوستان دعا و توجیه نظر الغیب است والسلام

مکتوب بشت و ششم حاجی حسین در بیان مرتبه جمع که
 کفر حقیقی است و غریب تحصیل مرتبه فوق که اسلام حقیقی است

احمد رسول الله علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده خوشوقت ساخت از دواق
 و مواجید که از جوش سکر و استیلا می محبت بروداده مندرج ساخته بودند بر مضمون انجامیدنیک
 و مبارک است زادکم الله سبحانه شوقانه ذوقا جاذبه عشق است که صفات لطیفه و کشفیه و رفیه

و شریفیه را یکسان ننموده است و سکر و محبت است که اسلام و کفر را برابر ساخته و قبیح و قبیح را
 مستور گردانیده این گلهاست که از انجمن جمع شگفته است و این حیرت و عدمیت از عین الیقین آمده
 که موطن فنا و بی شعوری است چیزهای خوب و سنجیده است لیکن اقامت در نیوطن مستحسن نیست
 فنا فی نفس هر چند کمال است اما زینة کمالات دیگر است و شرط عروج است در مقامات قریب
 به چوکس اما نگردد و اوقات نیست ره در بارگاه کبریا و از جمع بفرق بعد از جمع باید آمد
 از عین بخت و از فنا ببقا باید ارتقا نمود از عدم بوجود و از جهل بعلم باید رسید تا حسن اسلام
 متجلی گردد و قبح کفر و فسق هویدا شود و کرمی و لکن الله حبیب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کرمه
 الیکم الکفر و الفسوق و یحییان و الکلم هم الی الله و ن فضل الله و نعمه و یؤید الی جمیع است نوشته
 بودند که منبع یکی است بل همه صن و خلق او است جل و علا لیکن حق سبحانه از بعضی مصنوعات
 و مخلوقات خود را ضعیف است و آنرا احسن ساخته و از بعضی دیگر را ضعیف و آنرا قبیح گردانید و عارف
 کامل متعلق با خلاق الله تعالی بعد از گذشتن از این معرفت که نوشته بودند چنین می یابد و حسن شرعی را حسن
 قبیح شرعی را قبیح می بیند اللهم از احقاقق الاشیا کما هی و خلصنا عن الاستغالی الملهی و السلام علیکم و علی اهل
 بیتکم

مکتوب بابت و هفتم پشاه نعمت الله قادری در آنکه
 ذات ممکن عدم است و حسن و جمال عاریتی است

حاجه الله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد این ذره حقیر هر چند بحسب حدوث از شرف حضور
 و در دست و از دریافت صحبت مجبور لیکن نسبت خاکساری اهل الله دار و در حضور و غیبت از
 حلقه بگوشتان شان است امید و درست که گاه گاهی این دور را زکار را بگوشت خاطر عاقل آورده و بعضی
 و بیکات و منویه نواخته باشند و از عنایات خاصه نصیبی از زانی داشته فقیر قلیل البضاعة غیر
 احتیاج چه اظهار کند و بجز در یوزه گرمی چه دانا بد چه کند فقر و ذاتی است و فاقه و اوسر می نصیب
 از مطلوب حقیقی استملاک است و خطا و اذنان ذروه علیا اضمحلال پس از کمال او چه و در باره

و بحسن و جمال او چگونگی برد ذات او عدم است و بود او نابود و و خیر و کمال در حق او عاریتی است
و حسن و جمال انعکاسی باین کمال عاریتی و باین جمال انعکاسی خود را خیر و کمال خیال نموده است
و بنیاد و دراز برین نمود بی بنیاد نهاده و آری اگر رحمت و تسکینی نقراید و سابقه که مراد نماید کمال
در حق او انتقاسی کمال است و خیریت در سلب خیریت خوش گفت معشوق اگر گشت همچنان ما
ویران تر از اول است ویرانه نماید اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باصل
پیدا کند الا ان یوجد بعد العدم و یولد بالولادة الثانية فیهیند لا تحمل عطایا الملک الامطایا الهی
اشمال ما عجز را نه ایانی باین شعانی و با و بطغیل اشمال شمشاها زبان شرین از مشرب بخشاد
بالبنی و آله الامجاد علیه وعلیم الصلوات و التسلیات و التحیات و البسکات

مکتوب بیست و هشتم شیخ محمد علیم جلال آبادی در شرح احوال
وی و احوال یاران وی که در عریضه وی مستدرج بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریقه اخوی اغری شیخ محمد علیم رسیده خورشید
ساخت نوشته بود که دفع خطر قلبی بنوعی شده است که بتکلف هم خطر نمیکند و مخدوم
ایمعا له معبر بقضای قلبی است و کمال اول است و شرط کمالات دیگر است و نیز نوشته بودند
که اختیار و رضای خود را در اختیار و رضای او سبحانه کم می یابند این دیدیم از شعب فناست
چون ایمعا له بانجام رسد چنانچه هیچ مرادی در ساحت سینه نماند و ارادت نیز در رنگ
مرادات رخت بصحای عدم کشد بعد از ان از فنا بقیه آید این زمان او را صاحب ارادت
میکنند و از نزد خود ارادت عطا میفرمایند نوشته بودند که عنایت و کرم حق عز اسمیه بسیار
مشاهده میشود و پیش ازین چندگاه ذات خود را منظر ذات او تعالی میدانست و صفات خود را
منظر صفات او سبحانه الحال معلوم میشود که من هیچ نیستم و همه از دوست الی آخره ایمعا له و سببه
بقیاست لیکن آنچه پیشتر میدانستند مشابیه بقایا و قوسین داشته الحال معلوم می نماید ملائمتی

با او ادنی دارد حق سبحانه از حقیقت او ادنی نصیب از زانی فرماید چه آنچه نوشته اند بطریق اندرین
ظاهر میگردد و شکر خداوندی جل شانیه بجا آرند که با وجود قلت صحبت مورد این نوع واردات گشتند
و در احوال یاران خود نوشته بودند که چندین ذکر قلب دیاد داشت دارند مانا که از یاد داشت
دوام آگاهی قلب خواسته اند نه یاد داشت که حضرت ایشان ماقصد سنا السبحانه و تعالی
سبحه و آنرا در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که مخصوص بکل منتیان است و آنچه در باب ملامت
نوشته بودند که حظره از قلب او بنوعی مرتفع گشته است که بتکلف بهم نمی آید و می گوید که در قلب
خود مثل ذرات آفتاب می بینم که جوش میزند اکثر اوقات خود را گم نمی یابم و قلب خود را گاهی
بنوعی وسیع می یابم که اگر عالم و فایده را بگنجانند می گنجیدالی آخره و بعد و مارف حظره قلبی باین طریق
بی نظیر انوار اجمالی و صفاتی نیست تا نیایی نهی مشاهده مثل ذرات آفتاب اندین را بگذشت
و وسیع یافتن قلب نیز از این است چه این عالم را در جنب آن انوار چه اعتبار است این دیدار
بلند نظرت و وسعت استعداد آن یا رخسار سید عالم عند السبحانه اگر این یا چند گاه درین فضا
بگذرانند و سیر سرسبز نایظا هر چه نباشد دیگر پیش ازین فقیر در کتابت ملاحظه علی نوشته بود که عدد و یکم بآن
ما زون بودید و چندان عدد را از دست الحال نوشته میشد که چهار چندان عدد را طریقه بگویند والسلام

مکتوب بیست و نهم نیز از عبید اللہ ریگ و جماعه که مذهب
صوفیه علیه را ترک تعرض دانسته اند و با سقاط عمل
و مقاصد دیگر قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت هر معنی
و منی منکر وار شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين

مخبر و ما در اهل زمانه زیان زد و شائع شده است که مشرب صوفیه علیه ترک تعرض است بحال
خلق و بدنا بودن با کسی چون این کلمه خلاف واقع است و متضمن مفاسد کثیره و بجا طر رسید
که درین باب چیزی بنویسد و مفاسد آنرا اظهار سازد و درین تقریب احادیثی که تعلق با مشرب
و نهی منکر و حب فی الله و بغض فی الله و فضیلت جهاد فی سبیل الله و علوم مرتبه مجاهدان و درجه
شهیدان دارد و ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیه که ارام که مناسب نیست باین مقام دارد و بعضی از استقامت
بر جهاد و شریعت عز است و در جماعتی است که خود را منتسب باین طائفه علیه می سازند و سر
از رتبه شریعت حقه برآوردند و نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من الله سبحانه العصمه
و التوفیق که کسیکه معتقد اینچنین است معلوم نیست که از صوفیه که ارام جماعت را میخواند و طریقه پیران
که مشایخ نقشبند اند خود اتباع سنت است و اجتناب از بدعت چنانچه از کتب و رسائل شان ظاهر
و هویدا است و امر معروف و نهی منکر و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقرر که صراط مستقیم است
بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات افضلها و من التیات اکملها پس ترک امر معروف
ترک انیطریقه علیه بود و حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره میفرمایند که طریقه ماعروه و فقی است چنانکه
در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم است زدن است و اقامت دعا
بانتظار صبحا که ارام علیه السلام الرضوان کردن است در نیطریقه باندک عمل افتوح بسیار است و هر که از نیطریقه
روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه علیه ترک تعرض بود و چه حضرت خواجۀ نقشبند که
از رؤسای صوفیه است و راس انیطریقه علیه بود چه خود حضرت امیر گلال که جای ادب بود
واقع بودند بخدمت تعرض در باب ذکر جبر که طریقه حضرت امیر بود و امر معروف کردند و علمای بخارا
جمع نموده پیش ایشان بودند و ایشان از راه حسن تشویق و صلا فی ذکال حقایق گفته حضرت خواجۀ
قبول کردند و ذکر چهارادگذاشتند چنانچه منقول است و طریقه سلف و صوفیه و مشایخ مستقیم نیز
همین بود و صوفیه که ارام که آنچه وفات در سلوک و ریاضت و مشغولت نوشته اند و مملکت و نجابت
قرار داد و امر معروف و نهی منکر است یا چیزی دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجۀ عین الدین

از پیر خود نقل میکنند که فرموده راه دوستی تاریک و بار یک است میباید که با خلق نصیحت کنی
و بهتر سانی شیخ محی الدین ابن العزنی قدس سره که پیشوای اهل وحدت و جودست چرا صوفیه وقت
خود را که طریقتی سماع و رقاصی داشتند مانع آمد و دلالت برک آن نمود و بعضی از آنها بکفایت شیخ باز آمدند
و طریقه خود را گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در بعض
از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در بعضی از رسائل خود باب بزرگ
در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقایق آنرا بیان فرموده و احتیاطا در آن امر خطیر رعایت
نموده در همانجا می آید و فاضل است آنکه لا یجب علیہ الا انکار امی النبی عن المنکر عند عدم القدرة تنهیل بحوث
انکاره اذ غالب علی ظنه اخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلک و هو الافضل اذ کان من اهل الغریبه
والصبر فهو کالجود فی سبیل العزت مع الکفار و قد قال اللہ تعالی فی قصه لقمان علیه السلام و ا
یا معروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و لایسا اذ کان عند السلطان
جائدا و الاظهار الایمان عن ظهور کلمه الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی ذلک و اما اخلای بنشینا و بدینهم فی غیر
هذه الموضعین انصاف باید آید که مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدا ای صوفیه بودند و
تقرض بودی این مبالغه در امر معروف کی کردندی و نیز حضرت شیخ فرموده الذمی یومر به و دیگر
علی ضررین فکلمه و افق الکتاب داسته العقل فهو معروف و کلمه خالف ذلک فهو منکر ثم ذلک
نیقسم قسمین احدیها ظاهر یعرفه العوام و الخواص و هو کوجوب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان
و الزکوة و الحج و غیر ذلک و من المنکر کتحريم الزنا و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الیه و الخواص
و غیر ذلک فذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی ما لا یعرفه
الا الخواص مثل اعتقاد ما یجوز علی الباری و ما لا یجوز علیه فذا المختص بالعلماء انکاره فان اخبر واحد
من العلماء احد من العوام جازله ذلک و وجب علی العامی انکاره عند القدرة تفصیل عیاض که آن
اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و اخرج لور الایمان من قلبه
و اذا علم غرر من رجل انه مبغض لصاحب بدعة رجوت الله ان یغفر له ان قل عمله و اذا

رأیت بتدعای الطریق فخذ طریقاً آخر و تال فیضی سمعت سفیان بن عیینة رضی اللہ عنہ
 یقول من تبع جنازة مبتدع لم یزل فی سخط اللہ عزوجل حتی یرجع وقد لعن اللہ تعالی
 علیہ وآلہ وسلم فقال صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من احدث حدثاً او اودی محدثاً فاعلمی لعنة اللہ
 والملائکة والناس أجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل یعنی بالصرف الفریفة وبالعدل النافلة
 و در حدیث آمده یا عایشه ان الذین فرقوا و بینهم و كانوا شیعیام اصحاب البیوع و اصحاب اللہ و اولیائهم
 توبه اناسهم یومئذ و منهم من برأطسی عن عمر اگر مشرب صوفیه که ارام ترک تعرض بودی چراکی از کوسا
 صوفیه فرمودی آنروز که در میان صوفیان بنقار نگذر و آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام گفته که نقار
 صوفیان کن کن ست نفس حاصل معنی چنان باشد که روزیکه صوفیان میان خود با هم معرفت
 و مثنی منکر نمایند و دارند گفتن آن خیر نیست نیک تامل نمایند جامعه که بعدم تعرض قائلند خدا
 و ثواب اخروی و مواهید شیده که در باب اعمال سوء در قرآن مجید و احادیث صحیح و ارد
 شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چرا امرادی را از مملکت اعظمیه نه بر آرد و طریق
 نجات را از عذاب تمت یا و نماند اگر بر سر راه تابینائی چاهی یا ماری بود یا کسی در مملکت و نیادی
 و گیر می افتاده باشد ظاهراً نیست که اینجا چه او را متنبه خواهند باخت و راه نجات او را خواهند نمود
 و تعرض حال او خواهند کرد و جزایر مملکت اخروی که اللہ و البقی است متنبیه سازند و راه نجات نمایند
 یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و ما فیها و ما بینهما و ما ذنوا اللہ سبحانہ عن اعتقاد
 السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق بودی چل و علا چرا بعثت انبیاء علیهم السلام نمودی و تشرف
 شرائع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر در ای اسلام کردی و هر که دعوت
 این بزرگواران قبول نکرد در آیم سابقه بعد از اینای گوناگون گرفتار نموده و هلاک و استیصال
 شان نمودی بایستی خلق را بطور آنها میگذشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر آنها بر تحریر و عذاب
 هلاک نمیداد و نیز برین تهدید جاد را برای چه فرض می ساخت که هم متفهم اینای قتل مسلمانان
 و هم انبای قتل کفار و انبیه نفسیلت و مزیت جاد را و مجاپران و شهیدای فی سبیل اللہ را که بمصوب

قطعی ثابت شده است چنانچه بعضی از آن خواهرها آمد چون باشد که بناحق تعرض مردم نمایند
 و ایند امیرسانند و نیز نفس انسانی از مخلوقات حق است بیما نه چرا بتخریب و معادات او امر نمود
 و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را با این جهاد مملو ساخت کما در دعا و نفسک فانه ثابت
 بعد اداتی او را هم بوضع او باید گذاشت پس معلوم شد که اینها اعدا الله اند و حق بیما نه میخواهد
 که انتقام از اعدای خود بگیرد و اندر غریزه و انتقام از کمال رحمت انبیا را بالا صالته و اولیا را
 به بیعت پر عورت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان
 درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود و لایکون للناس علی الله حجة بعد الرسل چشم پوشی
 و خواب خرگوشی باین کار خانه عظیم القدر مرتفع نمی شود و یکس آنرا دفع نمیتواند کرد ان عذاب
 ربک لواقع ماله من دفع اگر میخواست همه را برادر است هدایت می نمود و ویدار السلام میفرستاد
 و پادشاه اندکم اجمعین لیکن از ادوات ازل چنین خواست و حکمت لم یزل یجبین اقتضا نمود و لکن
 حق القول منی لآئمان جهنم من ائمنه و الناس اجمعین بمولای حقیقه جل شانہ جای پرستش نیست
 که چه چنین کرد و چنان نکرد لایال عما یفعل و هم سائلون که از زهره آنکه از بیسم او
 کشاید زبان بزم تسلیم او بد و قال الله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انما من
 اتبعنی پس متابعان او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام با او در دعوت و امر معروف و نهی
 و هر که تارک امر معروف است تابع نیست انصاف باید داد اگر فساق و کفار مغضوب و اعدا
 حق جل و علا بودند بی نقض فی الله اند و اجابت دین نیامدی و از افضل مقربات و مکمل ایما
 نگشتی و سبب حصول ولایت و رضا و قرب خداوندی جل سلطانه نشدی عن عمر بن الجموح ان
 سمع البنی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یجبر العبد علی الایمان حتی یحب الله تعالی و یغضب الله تعالی
 فاذا احب الله تبارک و تعالی و الغضب الله فقد استحق الولایة ثم رده احمد و عن ابی امامه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب الله و الغضب الله و اعطى الله شیئاً
 فقد استكمل الایمان رده احمد و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

افضل الاعمال احب فی السمر واده ابو داود و عن مساذ بن جبل انه سئل النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن افضل الایمان قال ان تحب لمد و تنقض لمد و تعقل لسانک فی ذکر اللہ قال و ما ذایا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکره لہم ما تکره لنفسک رواہ احمد و ہم و در حدیث آمدہ تقریبا الی اللہ سبحانہ بنقض اہل المعاصی و القویہم بوجہ مقہورہ و التمسوا رضی اللہ تعالیٰ عنہم و تقریبا الی اللہ عزوجل بالتباعد عنہم ابن شاہین و الدیلمی عن ابن مسعود و فی الکفر انقض فی خبر ان اللہ تعالیٰ قال لموسی علیہ السلام اہل عملت لی عملا قطا قال آتی صلیت لک و صمت و تصدقت و ذكرت فقال اللہ عزوجل اما الصلوۃ فلک و الصوم خیرہ و الصدقة نطل و الذکر نور فای علی عملت لی فقال موسی آتی و لنی علی العمل الذی ہو لک قال یا موسی اہل و البیت لی و لیا و عادیات لی عدو و انعم موسی انه احب فی اللہ و البغض فی اللہ و در بالا از فضیل قدس سرہ نقل درین باب گذشتہ است و الحق کہ محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق درین دو عمل اختیار نداد و در محتاج بکسب و تحمل نیست چنانچہ در اعمال دیگر محتاج است و دوستان و دست چہ بلا زیبا بنظر درمی آیند و دشمنان او چہ قسم زشت و بدانیجہی در مجاز ظاہر و ہرید است بد کہ دعوی دوستی نماید تا بری از دشمنان او نکلن مقبول نیست و منافق بیش بنیاد از شیخ الاسلام گفت کہ من بابو الحسن شمعون نہ نیکنم کہ او ستاد من حضری را میرنجانید و ہر کہ پیر تر از نجہ دارد و توازی رنجہ نباشی سگ بہ از تو بود قال اللہ تعالیٰ قد کانت لکم اسوۃ حسنہ فی ابراہیم و الذین معہ اذ قالوا لقومہم اما براءتکم و محال تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم و براءتینا و بینکم العداۃ و البغضاء ابراہی تو منوا باللہ و حصرہ و نیز فرمود و لقد کان لکم فیہم اسوۃ حسنہ لمن کان یرجوا اللہ و الیوم الآخر پس ازین کہ یہیہ معلوم شد کہ طالب حق راجل و علما این تیری و تنقض و عداوت ضرور نگزیرست و نیز فرمودہ تعالیٰ لا تتولوا حقما غضب اللہ علیہم و نیز فرمودہ یا ایہا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قولہ سبحانہ فقد ضل سوا السبیل ازین آیت

معنا هم شده که موالات اندام و اندر حسب کلامی مستند و برای حصول مطالب ندارد و نیز فرموده که تعالی بایسته
 جبار الکفار و المنافقین و اعطاه علیهم و نیز فرموده که سنان لا تتجربوا یومنون بالله و الیوم الاثم یوا و یومین
 حادثه و رسول و لو کانوا آباءهم و ابناهم و اخوانهم و عشیرتهم الا به و نیز فرموده و لو کانوا یونسون یا
 و البی و ما نزل الله ما اتخذهم اولیاء مع تولی بی تبری نیست ممکن به اینجا صاف حق است نه درستی که
 چنانچه رفته گمان برده اند چه تبری از اعدایان را چنانچه جمعی که بشریت محبت مشرف از محبت و دوست
 بایکدیگر موصوف اند شریعت و غفلت نشان با کفار بوده که قال الله تعالی اشد علی الکفار رجما و یومین که گویند
 خلق همه ظاهر و جمالی حق از جل و علل از غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه و ینها چیزی دیگر نیست چنانچه
 مشرب اهل و حدیث و جوست پس همه را پیش محبت باید دید و هیچ کدام را نباید بود و چنانچه
 گفته اند مع پس بدی مطلق نباشد در جهان و گویم عداوت و عدم موالات کفار و غفلت و جهاد
 با آنها بخصوص قطعی نباشد که ریب را اصلا در آن گنجایش نیست اینها فی نفسهم هر چه باشند
 متابعت بخصوص ما را فرض و ناگزیر است ما را نبص کارست نه لبص نجات فردا و البته نبص
 نه لبص غراب و خیال و کشف و الهامات و برابر نبص نمیتواند شد غایب الامر شخصی که مغلوب است
 باید که خود را بکف متابعت مخصوص دارد و عمل مخصوص هر چند خلاف فرمان کشف او بود و همواره حق
 و متضرع باشد که حقیقت کار کدام و منکشف گردد و چشم بصیرت او متحمل تر باشد اقدام انبیا و صحابه
 علیهم السلام بود مع این کار دولت است کنون تا اگر او هستند با آنکه گویم که جماعه که مشرب و حد
 وجود دارند وجود را مراتب اثبات مینمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند
 و احکام کثرت را که بنیای شریعت غرابان است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زندقه می
 مع که حفظ مراتب کنونی زندقه یعنی پس امر معروف و بد بودن بابل منق و کفر از احکام کثرت
 در رنگ سایر احکام شریعت بر داشتن آن الحاد و زندقه بود و هر چند بدی مطلق را نفی میکنند
 لیکن بدی نسبی را اثبات مینمایند مع بدیه نسبت باشد آنرا هم بدان و بدی نسبی در بد بودن
 و احراز کردن کافی است اهل وحدت وجود از ستم بر اینها میکنند و دیگر از ازان مافعی آیند

و باز و کز دم رومی کشند و مردم را از ان محی ترسانند و از طمعان و معتقدان خود را ضعیف
و از مخالفان و منکران خود را مخطو و در غضب مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه
موجوده است میفرمایند منکر این حرف ایندم در نظر شد مثل مسرنگون اندر مسقط
و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
جمیله بیشتر را غیب و ملتذ باشند نسبت با خدا و آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت
شان نسبت بدیگران بیشتر نمایند و از همالکس خود را کناره میگیرند و جلب منافع و دفع مضار
همانکن میکنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان قانع نیستند و از مشورت و کنکاش خالی نیستند
و زمان خود را در پرده میارزند و تجویز نمی نمایند که نا محرمی گردشان گردد و دست درازی کنند
و اطمینال خود را از صحبت بد و دور میدارند و ظالم و متعدی را بنسب می رسانند و میضای از اعتدال
نا ملایم بر میگزینند اینهمه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رتقا
این احکام نمودن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک رعایت این احکام کردن
با وجود ورود امر آتی جل سلطان باتیان آن و بحیله وحدت وجود و سر از رتبه بندی کشیدن
عجبا نصاب است و از قاعده محفل دور اندیش دور و منشی آن عدم انقیاد و ناگزیر نیست
با احکام الهی بل شانه و عدم اعتقاد دست بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب
و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایا کم عتبه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص شرع
و تقلید شان در دین مشهور و ما ثور از محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سیر
اینهمه احتیاط که در رونق و طهارت و نماز و آداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار خود
اخذ نمودیم از کتب این قسم عمل بدست آمدن مشکل است و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیر باشند
با وجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بقصود دانی طاق بودند شریح ایشان هم بروجه کمال
بود چنانچه معروف است که ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله پیشینه
بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب تومید بتشریح کامل موصوف بودند

حضرت شیخ این احتیاط را از عمل شیخ و والد خود شیخ عبدالقدوس گرفته بودند و ایشان درجه
علیاد مشرب و وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند و منع ذلک در تشیع و احتیاط طاهری
نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چنان نقشبندیه اند با وجود که مایل بمشرب توحید بودند
در تشیع و ترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس ایا را می شیخی نماند
لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم
حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایۀ اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشایخ محاسبه
اعمال یومی و لیلی خود بمقتضای حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا اختیار کرده اند من در محاسبه
از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفین و سید
الطائفة گوئیابی این مشرب بودند سر تا پا بتشیع آراسته بودند می آرند که چون باید نیکار میکرد
قعقعه از آغوش سینه وی بیرون می آمدی و مردم میشنیدند از بهیبت حق تعالی و تعظیم
شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بائس یصلون
الی ترک الحركات من باب البر والتقوی الی الله تعالی فقال الجنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط
الاعمال و هذه عندي عظيمة والذی یسرق و یزنی احسن حالا من الذی یقول هذا ان العارفین
بالسخر و الاعمال بالله و الیه یرجعون فیها و لو بقیت الف عام ثم انقص من الاعمال البررة الا ان یحال
لی و منها و انها لا کدی معرفتی و اقوی الحالی منقول است که منصور حلاج با آنهمه دعوی هربا نزد
هنر از رکعت نماز میکرد و آن شب که روز آن گشته شد پانصد رکعت نماز گزارده بود یکی از کمل
مشایخ طبقات فرموده غصوا البصار کم و لو عن شاة انشی اگر مشرب اهل وحدت وجود ترک
تعرض و آزار خلق بودی مولانا عبدالرحمن جامی که از کمل ارباب وحدت وجود و از محققان
شان بوده چهار ده انجمت در کتاب سلسله الذهب نمودی و ششوی طویل در تکوینش اینها آورده
غصوا و ششوی را باین عبارت نوشته در مذمت آنان که بنامی مذہب خود در کم آزاری نهاد
و در ورطه اباحت و اتحا و افتاده اند قشوی ترک آزار کردن اینخواه بد فیکفر است دنیا

نفس محنت گزین و راحت جوی	شد بمنکر عیان او مصروف	منکر آمد به پیش او معروف
می خاند میشد از نگاه و بال	شد یکی پیش او حرام و حلال	دار و دوش در ره اباحت روی
گاه لافش نه بهیبت بخرید	میفتد در عقب بلای را	میشود و مرتکب گناه را
نیک و را چونیک انجاری	نیست لاف که کاف آن عاری	که گزافد ز مشرب توحید
از علامات عقل و دین عاری	نیش شرب با دهن عبت	نزهت بش جمع فضله و ذهبت
نه ز احوال لا حشش خبرت	نه ز احوال سابقش عبرت	نزهت بش حصر در کم آزاری
هر که در ویش از بود و بیزار	دم ز نداد از ارادت ایشان	نسبت خود کند بد رویشان
نیست جمعیت آنکه تفرقه است	نیست در ویشی آنکه زنده است	کی ز در ویش آید این کردار
دش از سیر کار و واقف نه	کرده و میکند بیان مضمر	اصطلاحات عارفان از بر
لیک چون بشکنی بنایی مغز	همچو جوز تمی نماید غنم	معرفت بیشمار عارف نه
لفظها پاک معنیش کرکین	سندرج در عبارت پاکان	که دوم هم خیال ناپاکان
ورکشاید جهان بگند آید	نافه نکشاد مشک افشانند	نافه چین و نماند سرگین

وقتی العارف سئل سبیل عن رجل یقول انما کالیاب لا اتحرك الا و احرکت قال هذا لایقول الا احد
 البرجلین اما صدیق و اما زندق لان الصدیق یقول هذا القول اشاره الی قوام الاشیاء باقتدار
 مع احکام الاصول و رعایة حدود العبودیة و الزندق یقول ذلک اشارة الی قوام الاشیاء علی الله تعالی
 و استقامت عن نفسه و انخلا من الدین و رسمه عجب کار و بار است جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری
 و صلح کل اختیار کرده اند بهیچ فرق از کافران و جهودان و جوگیه و برابهم و ملاحد و زنادقه و ارسنه
 و غیر آن نیک اند صلح و صحبتها و انبساطها و محبتها با یکدیگر دارند نظر از متابعان سنت رسول الله صلی الله
 علیه و علی آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند و فرقه ناجیه اند و در باب آنها وارد شده است الزین
 هم علی ما اننا علیهم و اصحابی که با آنها غلظت و عداوت دارند صلح شان با دیگران است با آنها در مقام
 ایضا و آنرا زندقه و خرب آتما می خوانند عجب صلح کل است که با محمدیان که پیشوای شان رحمت عالمیان است

غلطت و عداوت باشد و با غیر محمدیان که محل غلطت است بخصوص قرآنی محبت و مودت بود ولی اگر
 مله واحد نیک تامل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمودی بود ترک امر معروف و نهی منکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این است را باینان این امر علیل القدر خیر است نمی فرمود قال تعالی
 کنتم خیر امتة اخرجت للناس تاملون بالمعروف و نهیون عن المنکر و جای دیگر می فرماید الا مرون
 بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم
 اولیاء لبعضهم یا مرون بالمعروف و نهیون عن المنکر و انبیای علیهم السلام و صحابه و تابعین مستحب
 تابعین و سایر سلف صالحین چه کوششها در ایاتان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایات
 در تحصیل این امر کشیده اند با مرعیت این همه چه نمودن و ایذا کشیدن سفاهت محض است اگر ترک
 تعرض مستحسن بودی چرا انکار قلبی را از منکر شرعی ضعیف ایمان فرمودی که ما درونی الحادیث الصبیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انه قال من راى منکم منکر ان لم یشیر به فانه لم یستطع فبأسانه فان لم یستطع فبقلبه
 و ذلک ضعیف الایمان رواه مسلم و چرا تا ترک امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل
 آن بلده ساقط ندی و در زیر و زبر آن شریک نمود ندی که ما رومی جابرانه قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله وسلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینة کذا و کذا باهلها فقال یا رب ان
 فیهم عبدکم فلانا لم یعصک طرفة عین قال فقال اقلبها علیه و علیهم فان وجهه لم یتغیر فی ساعة قط
 رواه البیهقی اگر گویند که بیمه یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضیعکم من ضل اذا اهتمتم و لالت
 تبرک امر معروف و نهی منکر دارد گوئیم ممنوع است چه معنی است که در کریمه آمده است شامل امر معروف
 و نهی منکر است که مقرر المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آید امر معروف کنید و نهی منکر نمائید
 گمراهی دیگر این شمار از بیان ندارد و نشان نزول این آیه نیز مؤید این معنی است که چون مسلمانان اگر کفر
 و عدم انقیاد کفار نگونسار دلنگاشتند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما
 کار خود را و دلت بر راه راست نمودید از کفر و طغیان ترسانید بعد از آن کفر آنها بشما مضرت نرساند
 و جمیع که این کریمه را بر ظاهر گذارسته اند گفته اند که این آیه بایم امر معروف و نهی منکر گشته است

و عن ابی بکر الصديق رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال یا ایہا الناس انکم تقرؤن ہذا الآیۃ یا ایہا الذین آمنوا
علیکم انفسکم لا یضکم من جنل اذا ہتیمتم وانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان
الناس اذا راو منکر افلم یغیرہ یوشک ان یمیم اللہ یعقابہ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیحہ
روایت ابی داؤد و اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدہ اوشک ان یمیم اللہ یعقابہ و فی اخری لسان
قوم یعمل فیہم بالمعاصی ثم یقیدون علی ان یغیرہ الا یوشک ان یمیم اللہ یعقابہ و عن ابی ثعلبہ فی
قولہ تعالیٰ علیکم انفسکم لا یضکم من جنل اذا ہتیمتم فقال یا والدہ لقد سالت عنہا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقال بل اتیمروا بالمعروف و تنہاوا عن المنکر حتی اذا رايت شئاً مطاعاً و هو متبعاً و دنیا موشقہ
و اعجاب کل ذی رأی برأیہ و رايت امر الابدک منہ فعلیک نفسک و دع امر العوام فان دراکم ایام
الصبر فمن صبر فہن قبض علی البحر لعل فیہن اجر خمسين رجلاً یعلمون مثل غلہ قالوا یا رسول اللہ ارجو
خمسين منہم قال اجر خمسين منکم رواہ الترمذی و ابن ماجہ اگر گویند کہ امر معروف و نہی نہ سبیل اللہ
طریقۃ انبیای کہرامست علیہم و علی اتباعہم الصلوٰۃ التسلیمات و طریقۃ اولیا ترک تعرض ست و عدم
امر معروف چنانچہ بعضی از اہل این وقت کیگویند گویم کہ وجوب فرضیت این امور و فضائل
ایمان و مواہید ترک آن بخصوص ثابت گشتہ است و فرضیت و وعدہ و وعید نسبت بکافہ انامست
خصوصیت باشخاص و دن اشخاص ندارد و خاص و عوام و انبیاء و اولیا و راتیان و راتض
برابرند و ہمہ داخل وعدہ و وعید یا آنکہ گویم حصول نجات و وصول بد درجات کمال مربوط بہ متابعت
انبیاست علیہم الصلوٰۃ و البرکات و اولیا ہر چہ یافتہ اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الہی
جل شانہ ہمہ متابعت و تطفیل انبیاء علیہم السلام یافتہ اند راہ وصول مختصر و اتباع این بزرگوارانست
قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ سوای این ہر راہی کہ هست ر و فضیلت دارد و سبیل
شیاطینست کہ میخیزد فاذ ابعد الحق الا الضلال دلیل ثانی مست بر معنی و ان ہذا صراطی مستقیم فاتبعوہ
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ شاہد عادل بران و عن عبد اللہ بن مسعود قال خطبنا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطباً ثم قال ہذا سبیل اللہ ثم خطب طاعن بھیمہ و عن شامہ قال ہذا سبیل شیاطین

منہا شیطان یرعو و قرآن ہذا صراطی مستقیما فتبعوہ الآیہ رواہ احمد والنسائی والداری پس ہر کہ
 بی متابعت ابنیا خواہد کہ در راہ حق در آید جل و علا بکمال نرسد و غیر گمراہی چہتری حاصل نکرده باشند
 و اگر چہتری حاصل نمایند استہراج بود کہ نتیجہ آن در آخرت خسران و حرمان است و من یتغیر الہام
 دنیا فلن یقبل منہ و ہونی الآخرۃ من الناس من ۵ محال است سعدی کہ راہ صفادہ توان رفت جز در پی ^{مصطفیٰ}
 جنید بغدادی قدس سرہ کہ رئیس صوفیہ و سید الطائفہ است میفرماید من لم یحفظ القرآن و لم یتعجب
 الحدیث لا یقتدی بہ فی شأننا ہذا فان عملنا ہذا مقید بالکتاب و سنتی آمز کہ در روشنی از حضرت
 خواجہ عبد الخالق غجدانی قدس سرہ رسید کہ شیطان را بر دروندگان راہ ہیچ دست باشد خواجہ
 فرمودند ہر روزندہ کہ بہر حد فہمای نفس نرسیدہ است چون در خشم شود شیطان بروی دست یا
 اما آن روزندہ کہ بفہمائی نفس رسیدہ باشد ویرا خشم بود و غیرت بود و ہر کجا غیرت بود شیطان بگمیزد
 و انجمن صفت انگس را اسلام باشد کہ بروی براہ حق دارد و تعالی و کتاب خدای را غرور جل بدست
 راست گیرد و سنت رسول را اصلی الدنیا و العالی علیہ واکہ و سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنگر
 راہ سلوک کند از حضرت خواجہ احرار منقول است کہ میفرمود کہ اگر تمام احوال و مواجید را بجا دہست
 و حقیقتہ مارا بعقاد اہل سنت و جماعت بتجلی نسازند جز خرابی ہیچ نمیدانم و اگر تمام خرابیہا بر جامع کنند
 و حقیقتہ مارا بعقاد اہل سنت و جماعت بنوازند ہیچ باک نداریم انصاف باید کرد و نہایت ختم یافتہ است
 و زمان وحی منقطع شدہ است و دین کامل گشتہ و نعمت تمام شدہ امروز یکبار حجت و یکبار سند
 انجمن دین متین را کس تواند برداشت و بخواب و خیال خود کلامہ متفقہ انبیاء علیہم الصلوٰات و السلام
 کہ بوحی قطعی و اخبار اتمی مثبت و متیقن گشتہ یکسو ساخت عقل دور اندیش را کار باید نمود
 و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنیہ را از دست
 نباید داد و اتباع انبیاء علیہم التحیات البتہ منجی است و شمر ہر کات و مسوای آن ہمہ خطر و خطرست
 فاحذر کل الخذر راہ نجات قطعی را گذارستہ براہ خطر رفتن دور و ام شیاطین بعین افتاد و خود را
 و بیعرض ہر کس سرتیغ داد و دل از عقل پسین مستبعد است و جہد و حال و خواب و خیال کہ بر خلاف

پنجم این برحق بود کسر اب البقیة بحسب الظاهر آن ما چون کار بکنه افتد چل و علا و گور و دنیا مست بر تو
اندازد و غیر از متابعت انبیا علیهم السلام که بودی قطعی ثابت شده است هیچ مورد ندارد و دوستگیری
در آن وقت ننماید آری اگر احوال و مواجید و کثوف و الهامات باین متابعت جمع شود و تو را باین
باشد و چون بکمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچه اصحاب کرام
و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و زقنا الله بهما نعمه و ایا کم هذه الدرر جنة القصود و این
مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الهی جل شانہ خواه قرب نبوت بود و خواه قرب ولایت و چون
انبیا باشند علیهم الصلوة یا اولیا منحصر در راه شریعت است که بمنبر خیر علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر آن راه دعوت کرده و ما مورد آن گشته در کرمیة قل هذه سبیلی و دعوا الی الهدی علی بصیرة انما من
اتبعنی و کرمیة قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یمیکم الله فیه بان دلالت دارد و سواى این هر راهی که
هست و بفضلال و از مطلوب حقیقی منحرف کل طریقه رفته و در شریعتی فو زنده که کرمیة و ان هدای
صراطی مستقیم الایه و کرمیة فاما بعد الحق الا الضلال و کرمیة و من یتبع غیر الاسلام دنیا الایه و حدیث
خطبنا الحدیث و حدیث کل بدعة ضلالة و احادیث دیگر نشان میدهند که اینست و آنچه در عبارت بعضی از آنجا
واقع شده است که ای کسانی که در اصل جناب خداوندیست جل سلطانه در راه است را پیست که بقرب ولایت
تعلق دارد و در پیست که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد چه این هر دو راه داخل
دائرة شریعت غرض است و این هر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیهم السلام و الکبریات که صراط مستقیم
پس کسیکه خواهد که بی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسول علیه الصلوات و التسلیات یکی ازین دو قرب
برسد بطلب نرسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود و همچنین آنچه مشهور گشت که الطریق الی الله نرسد
انفاس المخلوقات درست است چه هر طری را با اصل خود مشاهده است و هر مخلوقی را عین ثابته جدا و جدا
نخن فیه هیچ مانع ندارد چه اینهمه را هم در حق و اصل مشروط باینان احکام شریعتیست هر که از
دائرة شریعت غرض برآمده خواهد که یکی ازین طرق در آید و راه ماند و بطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس
مشتامی اینهمه طرق شریعت آمد و با وجود تعدد طرق مانع یک طریق گشت اتحای طرق گفتند با جدا نشانی است

وتعد طرق باعتبارناشي دو وطريق باعتبار طرق كاليه ست وطرق لبيار باعتبار طرق جسنه
 في معارج الامانية قال بعضهم الطرق الى الخالق بعد النفاس المحلقات ولكن كلما سدر جنة ومنه جنة
 ومطلوبة ومنه ملكة في دائرة الشريعة الكبرى المحلقة بالشريعة المحمدية العظمى وهذا طريق بالنسبة الى
 اركان شجرة الشريعة واحولها وفروعها وعروقها واعضاها واوراقها وازهارها وثمارها ولا يقال
 هي اشياء سوداها وامور مبانيه لها لا والذي بها النسبة وشنق الحجة ما وراعي الحجة البيضاء والشريعة
 الحقيقية الكبرى الايمان الضلال: المعنى فابعد صراط الحق القويم وسبل الهدى حقيق السبل الشيطان
 المبعود الرجيم المظروء لا يتر العقيم فاذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالى ان هذا صراطي مستقيما فاتبوه
 ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فلكم ومنكم من علمكم تنفقون في العوارف قوم من المتصوفين سودا
 انفسهم طائفة وليس الملبسة الصوفية ليس سودا الى الصوفية وما هم من الصوفية بشي بل هم في غرور غلوط
 يتسرعون بلبسة الصوفية توقيانارة ودعوى اخرى ونيتهم مناسج اهل الاباحة ويزعمون ان شعارهم
 خاضعت الى الله تعالى وهذا عندهم هو النظم المراد والارتسام براسم الشريعة رتبة العوام والقاصرين
 الالهام والخصرين في تحقيق الاقتداء بقليد هذا هو عين الاتحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة رتبة
 الشريعة هي زندقته وجبل هذا والمفرد بين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية
 ومن سار من اهل الحقيقة ليقبض حقوق العبودية وصار مطالبيا بامور زيادات لا يطالب بها غيره
 من الاصيل الى ذلك لا انه يملك عن عنقه رتبة التكليف ويخامر باطنه الزنج والتخريف احاديث
 بنوي على صاحبها الصلوة والسلام والتحية كدربا باب امر معروف ونهى منكرو جهاد في سبيل الله
 وارادته است ايرادينا يدنيك مطالعة فرماين عن حقيقة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال
 والذي نفسي بيده لا امرن بالمعروف ولنهنون عن المنكر اولي شكن الله ان يثبت عليكم عقابته
 ثم دعونه فلا يستجيب لكم رواه الترمذي وعن عرس بن عميرة الكندي ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله
 وسلم قال اذا علمت ان خطيئة في الارض كان من شهدا او كبرها وفي رواية فانكر ما كن غاب عنها ومن
 غاب عنها فاعفها كان من شهدا رواه ابو داود وعن عدي بن عدي الكندي قال حدثنا مولى لنا

اید سمع جبرمی یقول سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یقول ان الله تعالی
 لا یعذب العاصه بعل الخاصه حتی یرید المتکرر بین ظرائعهم و هم قادر و ان علی ان یکره فلا ینکره
 فاذا فعلوا ذلک عذب الله العاصه و الخاصه رواه فی شرح السنه و عن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی حتی ستم علماءهم
 فلم ینتهوا فاجالسهم فی مجالسهم آکلوهم و شاربوهم فغضب الله قلوب بعضهم بعض و لعنهم علی لسان
 داؤد و عیسی بن مریم و ذلک جامعوا و کانوا یعتدون قال فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و کان شکیا فقال لا و الذی نفسی بیده حتی تنظر و هم اطرا و اده الترفی و ابوا و اذنی رأوا
 قال کلا و الله لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر و لتأخذن علی یدی الظالم و لتناظر علی الحق
 اطرا و لتقصرنه علی الحق فصرخوا و لیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض ثم لیلعنکم کما لعنهم و رحمة
 آله است اذا رايت امتی بنیاب الظالم و ان یقول له انک ظالم فقد توجع منهم طیب کسب عن محمد بن
 الخطاب رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انک یسب امتی فی آخر الزمان من سبکم
 شاید لا یخونه الا رجل عرف دین الله فجاہ علیه بسانه و یدره و قلبه فذلک الذی سبقت و السوابق
 و رجل عرف دین الله فصدق به و رجل عرف دین الله فکسب علیه فان رای من یحیل
 باخیر احبه و ان رای من یحیل بباطل البغضه علیه فذلک نحو علی ابطله کلمه اده البیعتی فیهم
 و حدیث ست مامن بنی بعتنه الله فی امته قبل الاکان له من امته حار یون و اعیان یا غفیر ان
 بشت و یقتدون بامره ثم انها یخلف من بعدهم خلوف یقولون لا یقولون و یقولون لا یقولون
 فمن جاہد هم فمومون و من جاہد هم بسانه فمومون و من جاہد هم بقلبه فمومون و من کسب
 ذلک من الایمان جتة خردل رواه سلم عن ابن مسعود و هم در حدیث ست اذا غشیت الخلیفه لا تقصر
 الا صاحبها و اذا نظرت فلم ینضرب العاصه طس عن ابن عمر و ابی هریره و هم در حدیث ست اذا
 الامر لک تطیعون تغیره فاصبر و حتی یکون الله الذی یغیره و ینضرب عن ابی امامه و هم در حدیث
 حجب علیکم الامر بالمعروف و النہی عن المنکر ثم تخافوا ان یوتی الیکم مثل الذی ستم عند فاجتنبوا ذلک

فقد حل لكم السكوت ابو نعیم والد یلمی عن مسودتهم در حدیث است الاخر کم باقوام لیسوا بانبياء ولا شهداء ولا
یخبطهم یوم القيمة الانبياء والشهداء بمنزلة لهم من الله على منابر من نوح یخبرون الله الذين یحبون ان یأثموا
الى الله یحبون الله الى عبادہ یشنون فی الارض لضعف اقل کیف یحبون عباد الله الى الله
قال یا مدونهم یا حب الله وینوهم عما یکره الله فلو اطاعوا هم احبهم حب ابن سعد وقاص فی حجة
وابن النجار عن انس واهم در حدیث است اذا نظرت المعاصی فی امتی عظم الله لعباد استیغفره
قل امانی الناس یومئذ الصالحون قال بل یصیبهم ما اصاب للناس ثم یصیرون الى ما تنفره
من العذر ورضوان حم طیب عن ام سلمة واهم در حدیث است یبس القوم قوم یستعملون الحر واست
والشہات ویس القوم قوم لا یأثرون بالمعروف ولا ینہون عن المنکر ابو الشیخ عن ابن مسعود واهم
در حدیث است من اذنب صاحب بدعة ملأ الله قلبه امنا وایمانا ومن اشتهر صاحب بدعة اشتهر
من الفرج الاکبر ومن اهان صاحب بدعة اذنب الله ودرجته ومن لان له اذ القیة مسا قد استخف
بما انزل علی محمد بن عساکر ابن عمرو ودر روایتی آمده من اعرض عن صاحب بدعة بغضاله ملا اسرفیة
امنا وایمانا ومن انهر صاحب بدعة اولقیه بالبشر واستقبله بالیسر فقد استخف بما انزل علی محمد واهم
در حدیث است من انفذ حقا بلسانه جری له اجره حتى یاتی الله یوم القيمة فیوفیه ثوابه سواء حل
عن انس واهم در حدیث است من مشى مع مظلوم حتى یثبت له حقه ثبت الله تعالى قدره یوم یزل
الاقدام ابو الشیخ وابو نعیم عن ابن عمر واهم در حدیث است والذی نفسی بیده لیخیر من من امتی من فیهم
فی صورة القرة واختار یزید اہل بیتهم فی المعاصی کفتم عن النبی واهم یطیعون ابو نعیم عن عبد الرحمن
ابن عوف واهم در حدیث است یكون فی آخر الزمان قوم یخضرون السلطان فیکون بغير حکم الله
ولا ینوون تعظیم لفتة الله ابو نعیم والد یلمی عن ابن مسعود واهم در حدیث است لا ینبغی لنفس مؤمنة
ترى من یعص الله فلا تکر علیه سلطان جابرا وامیر جابر خذ عن ابی سعید واهم در حدیث است
افضل الاعمال الحب فی الله تعالى والبغض فی الله تعالى وعن ذرقة بنت ابی لیس قالت قلت
یا رسول الله من خیر الناس قال القتم للرب عز وجل واهم للرحم واهم بالمعروف وانهاهم

عن ابن مسکروہ واد ابو اسحق وعلی بن وہب ودر حدیث است لا تنال الا الله الا الله تعالیٰ من قال حسبا و
 عمنه العذاب وبقیة ما لم یستخفوا بحقیقہا قالوا یا رسول اللہ واما الاستخفاف بحقیقہا قال یظهر العمل بحقیقہ
 اللہ فلا ینکر ولا ینیر واد الاحمقانی وحقن ابی ذر قال اوصانی فیصلی صلی اللہ علیہ وسلم بحالی الخ
 اوصانی ان لا اخاف فی اللہ وبقیة لا تم واد صانی ان اقول الحق واکفان مرارہ ابن مسعود
 وحقن ابی ہریرۃ قال کنا نسبح ان الرجل یعلق بالرجل یوم القیامۃ ویرد الیہ فی شہدۃ انما کان
 الی ومانینی وہنک معرفۃ فیقول کنت ترانی علی الخطا وعلی المکر و لا تنالی ذکرت
 فقہ صلیت چھا و قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی آلہ وسلم ان فی اجماعہ رتہ درجہ
 اعدہا اللہ لجاہدین فی سبیل اللہ ما بین الذریتین کما بین الجاہل والابن رواہ البخاری وبقیہ
 شل الجاہدین فی سبیل اللہ کثل الصائم القائم بایات اللہ لا یفتر من صلواتہ واصیاءہم جمیعہم الجاہدین
 فی سبیل اللہ یستقی علیہم ودر حدیث است والذی نفسی بہ ذلہ ان رجالا امرع القلوب لیسوا
 بانفسہم ان یخلعوا غشی ولا اجدوا حلہم علیہا تخلفت عن سرتیہ فخر فی سبیل اللہ والذی نفسی بہ ذلہ
 ان اقتل فی سبیل اللہ ثم اجمی ثم اقتل ثم اجمی ثم اقتل ثم اجمی ثم اقتل ثم اجمی ودر حدیث است
 لغزوہ فی سبیل اللہ اور ورحۃ خیر من الدنیا واما فیما استقی علیہم ودر حدیث است ما اشرقت شمسہ
 سبیل اللہ فتنسہ النار رواہ البخاری ودر حدیث است لا یجتمع کافر وقاتل فی النار ابدا واد
 ودر حدیث است امن احد یخل بجمیۃ یحب ان یرجع الی الدنیا و لا فی الارض من شیء الا الشہید
 یمنی ان یرجع الی الدنیا فیقفل عشرات لما یرى من الکرات متقی علیہ ودر حدیث است
 یضیحک اللہ تعالیٰ الی رجلین لقتیل احدهما الآخر بطلان الجنة یقاتل بذی سبیل اللہ فیقفل ثم یبکی
 علی القتال فیتشہد متقی علیہ ودر حدیث است من سال اللہ الشہادۃ بعد حق بلغۃ اللہ فادار
 الشہادۃ وان مات علی فراشہ رواہ مسلم ودر حدیث است من مات ولم یفر ولم یموت بقیۃ ما
 علی شعبۃ من نفاق رواہ مسلم وبقیہ جاہل الی النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی الذلکم فقتل
 الرجل یقاتل للضعف والرجل یقاتل للذکر والرجل یقاتل لیسری کما ذکرت فی سبیل اللہ

ليكون مكتبة الشهي العلياء نعم في سبيل الشرف عليه قديم در حديث است كل ميت يختم على عمله الا الذي مات
 رابطا في سبيل الله فانه ياتي يوم القيمة ويا من نعمته القبر رواه الترمذي وابوداود والدارقطني
 وهم در حديث است من قاتل في سبيل الله فارق ناته فقد وجبت له الجنة ومن حج جرجاني في سبيل الله
 او مكب مكتبة فانه ياتي يوم القيمة كاعزما كانت لونها الزعفران ودرهما المسك ومن خرج بخران في
 سبيل الله فان عليه طابع الشهداء رواه الترمذي وابوداود والنسائي وهم در حديث است المني النبا
 من كفي من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع ولا يجتمع على عبد عذاب في سبيل الله ودخان جهنم
 رواه الترمذي وزاد النسائي في اخرى في نفوس مسلم اباد في اخرى له في جوفه عذابا ولا يجتمع الشح
 والايمان في قلب عبد ابا وهم در حديث است عيان لا تسها النار عين كبت من خشية الله وعين تات
 في سبيل الله رواه الترمذي قديم در حديث است رابط يوم في سبيل الله خير من الف يوم في اسواه من السبايل
 رواه الترمذي والنسائي قديم در حديث است ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم سئل اي الاعمال
 افضل قال طول القيام قيل فاي الصدقة افضل قال عبد المقل قيل فاي الهجرة افضل قال من حبسه
 ما حرم الله عليه قيل فاي الجهاد افضل قال من جاهد المشركين باله ونفسه قيل فاي القتل اشرف قال
 من ابرق دمه وعقر جواده رواه ابوداود وهم در حديث است لا تشييع عند الله ستة خصال الغيرة
 في اول دفعة ويرى مقعده من الجنة ويجاز من عذاب القبر وياعن من الفرع الاكبر ويوضع على راسه
 تاج الوقار والياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويروج ثنتين وسبعين زوجة من الحور العين ويشفي في
 سبعين من اقربائه رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث است من لقى ابا بنية اثر من جهاد ولقي ابا
 وفيه ثلثة رواه الترمذي وابن ماجه قديم در حديث است الشهيد لا يجذالم القتل الا كما يجذ احدكم الم الجحش
 رواه الترمذي والنسائي والدارقطني وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب قديم در حديث است ليس
 احب الي الله من قطرتين واثنين قطرة ومنع من خشية الله قطرة دم في سبيل الله واما الاثران
 فاثري في سبيل الله واثر في فريضة من فرائض الله رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وثق
 ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في سرية فمر رجل بفارسية فشي من ماء وقل

فخذت نفسه بان يقتل من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في ذلك
فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم اني لم البعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكني بعثت بالحنيفية السموية
والذي نفس محمد بيده لقد ودة اور ورة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وانشاهم اهدكم في الصفا
خير من صلواته ثنتين سترواه احمد واهم ورواه احمد في حديث المستوفون في الدنيا على ثلثة اجزاء الذين آمنوا
بالله ورسوله ثم لم يترابوا وجاهدوا بما هو لهم والفسهم في سبيل الله والذي يامنه الناس على اموالهم
والفسهم ثم الذي اذا شرف على طعن تركه لله عز وجل رواه احمد واهم ورواه احمد في حديث سميت من اربعل نفقة
في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبعة درهم ومن غزا نفسه في سبيل الله وانفق في وجه
ذلك فله بكل درهم سبعة الف درهم ثم تلا هذه الآية والله يضاعف لمن يشاء رواه ابن ماجه وعنه
فضالته بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم
يقول الشهيد اربعة رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو فصدق السحقى فذلك الذي يرفع المنا
اليه عينهم يوم القيمة هكذا ارفع راسه حتى سقطت فلفسوة فادري فلفسوة عمر اراهم فافسوة السجدة
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال ورجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو وكانها غصبت جلدته بشوك طلح
من الجفن اناه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا لقي العدو
فصدق السحقى فقتل فذلك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن اشرف على نفسه لقي العدو فصدق العدو حتى
قتل فذلك في الدرجة الرابعة رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب واهم ورواه احمد في حديث سميت القتلى ثلثة
مؤمن جاهد نفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
فيه فذلك الشهيد الممتحن في خيمة السحقى عرشه لا يفصله النبىون الا بدرجة النبوة ومومن خلط عملا صالحا
وآخر سيئا جاهد نفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
رسلم فيه مصممة محنت ذنوبه وخطاياها ان اسيف محال الخطايا وادخل من ابي يا عاب اجنزة شاذ منافى
جاهد نفسه وماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل فذلك في النار ان اسيف لا يحو الفساق رواه الدارق
وعنه ابن عاز قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في جنازة رجل فلما وضع قال

فی رقبۃ اظلمہ السد فی ظلمہ یوم لا ظل الا ظلمہ رواہ احمد والبیہقی و تہم در حدیث ست من اظلم اس
 غار اظلمہ السد یوم القیۃ من جزا زیا فی سبیل اللہ مثل اجرہ ومن بنی مسجد یا ذکر فیہم شہ
 بنی اللہ بیتا فی النجۃ رواہ ابن حبان فی صحیحہ والبیہقی و تہم در حدیث ست من جہنم شہا فی
 سبیل اللہ یا نابا سد و تصد لیا بوجہ فان شبعہ و رید و روثہ و لولہ فی میراثہ یوم القیۃ یعنی
 حسانتہ رواہ البخاری و غیرہ تہم در حدیث ست طوی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ من ذکر اللہ
 فان لہ لیکل کلمۃ سبعین الف حسنتہ کل حسنتہ منها عشرۃ اضعاف مع الذی عند اللہ من المیزان
 رواہ الطبرانی و تہم در حدیث ست صلوة فی مسجدی تعدل ابشرۃ آلاف صلوة و صلوة فی المسجد الحرام
 تعدل ہائتہ الف صلوة و الصلوة بارض الرباط بافی الف صلوة الحدیث رواہ ابو الشیخ ابن حبان
 و تہم در حدیث ست من رمی الرمیۃ فی سبیل اللہ قصر ادین کان لہ مثل اجر اربعۃ انا من بنی آہل
 اہل شہم رواہ البزار و تہم در حدیث ست مقام الرجل فی الصف فی سبیل اللہ افضل عند اللہ من
 عبادة الرجل ستین شہ رواہ الحاكم و قال صحیح علی شرط البخاری و تہم در حدیث ست ساعتان
 لا ترد علی ذاع و دعوتہ حین تقام الصلوة و فی الصف فی سبیل اللہ رواہ ابن حبان و تہم در حدیث
 قال رجل یا رسول اللہ انی اتق الموقوف اری و جہا اللہ و الہ یدان یحییٰ موطنی فلم یر و علیہ رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم حتی تزکمت فمن کان یرجو نقارہ فلیعل علما صالحا و لا یشکر لعیادة ربہ
 احدا رواہ الحاكم و قال صحیح علی شرط الشیخین و تہم در حدیث ست ان اول الناس لقی فی علیہ یوم
 رجل یتشہد فاتی بہ فعرۃ نعمۃ فعرۃ نعمۃ قال فاعلمت فیہا قال قانت فیہا حتی یتشہد قال کذبت
 و لکن قانت لان یقال ہو جری فقد قیل ثم امر بہ شہ علی وجہ حتی القی فی النار الحدیث رواہ
 مسلم و اللفظہ والنسائی و الترمذی و ابن خرمیہ فی صحیحہ و تہم در حدیث ست من فاته الف و سعمی غلیظ فلیجر
 رواہ الطبرانی و تہم در حدیث ست الشہدائۃ ثلثہ رجل خرج بنفسہ و ما فی سبیل اللہ لایرد ان یقاتل لایقبل
 یکثر سواد المسلمین فان مات او قتل غفرت لہ ذنوبہ کلہا و اجیر من عذاب القبر و یؤمن من الفرع و یدوزن
 من انوار العین و حلت علیہ حلۃ الکرامۃ و یوضع علی راسہ تاج الوقار و الخلد الثانی خرج بنفسہ و مالہ

مختیار پیران قاتل ولا قاتل فان مات او قتل كانت ركبته مع ابراهيم خلیل الرحمن بن یحیی المد
تبارک وتعالی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر واثالث خرج بنفسه واما مختیار پیران قاتل
وقاتل فان مات او قتل جاء یوم القيمة شاهر اسيفه واضعه علی عاتقه والناس جاؤون علی الרכب
یقول الا انتمو النافا قد بذلنا دانیائنا واما النافا تبارک وتعالی قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لو قال ذلک لابراهيم خلیل الرحمن اول نبی من الانبیاء لفرحلهم
عن الطریق لما یرى من واجب حقهم حتی یاتون منابر من نور تحت العرش فیجلسون علیها ینظرون
کیف یقضى بین الناس لا یجدون غم الموت ولا یفتنون فی البرزخ ولا تفرعهم الصیحة ولا یمسهم
واللهم ان لا الصراط ینظرون کیف یقضى بین الناس ولا یسألون شیئا الا اعطوا ولا یشفقون
فی شیء الا یشفقوا فیه ویعطون من الجنة ما احبوا یتوبون من الجنة حیث احبوا واده البرار البیعتی
والاصحابی وعن نعیم بن ہاربان رجلا سال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ای الشهداء
افضل قال الذین ان یلقوا فی الصف لا یمتقون وجوههم حتی یتلوا اولک ینطلقون فی الغرف
العلی من الجنة یضحک الیهم بهم واذ ضحک ربک الی عبده الذین لا حساب علیہ رواه احمد
وابو یعلی ورواهما ثقات وھم در حدیث ست الا اخرکم عن الاجود والاجود والاجود وانا
اجود ولد آدم واجود ھم من بعدی رجل علم علما فشره علی بیعت یوم القيمة امة واحدة ورجل جا
بنفسه لشره رجل حتی قاتل رواه ابو یعلی والبیہقی وھم در حدیث ست ثلثة یحکم الله فیضحک الیهم
و یتبشہم الذی اذا انکشف ثلثة قاتل ورواہ بنفسه لشره رجل فاما ان قاتل واما ان
ینصره الله وکیف ینقول انظر الی عبیدی ہذا کیف صبر بنفسه والذی لہ امراة حسنة وقرس لہن
حسن فقیوم من اللیل یدر شہوته ویزکرنی ولو شاء رقد والذی اذا کان فی سفر وکان مع ركب مشرا
ثم جھوا فقام من اسحر فی سرائر رواه الطبرانی باسنا وحسن وعن ابی ہریرة عن النبی صلی الله
تعالی علیہ وآله وسلم ایسل جبریل عن ہذا الآیة ونفخ فی الصور من فی السموات ومن فی الارض
الاسن شاء الله من الذین لم یشاء الله ان یصحبهم قال ھم الشہداء وبعثتم الله ثقلدین سیانہم

حول عرشه فانا هم ملائكة من المحشر بخائب من ياتون ازمنها الابيض رجال الذهب غشيتهم السند
والاستبرق ومارقما اللين من الحرير خطاها البصار الرجال ليرون في الجنة على خيول يقولون عند
طول التنزيه انطلقوا بنا ننظر كيف يقضي الله بين خلقه ليضحك الله اليهم واذا ضحك الله الى عبد من
موطن فلا حساب عليه رواه ابن ابى الدنيا واهم در حديث مست ما ترك قوم الجاه والاعمالهم الله
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن واهم در حديث مست ثامنه ليضحك الله اليهم الرجل اذا قام
بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلوة والقوم اذا صفوا في قتال العدو واهم در حديث مست
الجاهد واجب عليكم مع كل امير ياركان او فاجر او ان هو عمل الكبار عن ابى هريرة واهم در حديث مست
الجنة تحت ظلال السيوف عن ابى موسى واهم در حديث مست من راح روحه في سبيل الله كان له
مثلا ما اصابه من العباد مسكا يوم القيمة الضياء عن انس واهم در حديث مست من سئل صيفي في سبيل الله
فقد رايك السدان مرد وية عن ابى هريرة واهم در حديث مست من صود راسه في سبيل الله
فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب طب عن ابن عمر واهم در حديث مست من فدى اسير
من ايدى العدو فانا ذلك عن ابن عباس واهم در حديث مست ساعات في سبيل الله خير
من خمسين سنة عن ابن عمر واهم در حديث مست السيوف مفاتيح الجنة ابو بكر وابن عباس عن زيد
كفى بالسيف شاة عن سلمة بن الخديق السيوف اربعة المجاهدين فرعن الى ايوب المحاصيل في المات
عن زيد بن ثابت واهم در حديث مست الا انبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه بسبيل الله
حتى يقتل او يموت الا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويشهد
ان لا اله الا الله عن ابى هريرة واهم در حديث مست الاسلام ثلثة ابيات وسفلى وعليا وغرفة
فاما السفلى فالاسلام دخل فيها عامة المسلمين فلا يزال احد منهم الا قال انا مسلم واما العليا فتفاضل
اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا فاجماد في سبيل الله لا اله الا افضلهم طب
عن فضالة بن عبيد واهم در حديث مست من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساءة غفرت
ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عشق مائة الف رقة قيمة كل رقة مائة الف ابن زنجويه عن رجل من

محتسبا یرید ان یقتل ولا یقتل فان مات او قتل کانت ركبته مع ابراهيم خلیل الرحمن بن یدی الله
تبارک وتعالی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر و الثالث خرج بنفسه و ما له محتسبا یرید ان یقتل
و یقتل فان مات او قتل جاء یوم القيمة شاهر اسيفه واضعه علی عاتقه و الناس جائون علی الרכب
یقول الا انتم النافان قد بذلنا دانا و امرنا الله تبارک و تعالی قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم و الذی نفسی بیده لو قال ذلک لابر اہیم خلیل الرحمن اولی من الانبیاء لہ دخل لہم
عن الطریق لما یری من واجب حقہم حتی یاتون منابر من نور تحت العرش فیلبسون علیہا ینظرون
کیف یقضى بین الناس لا یجدون غم الموت ولا یفتنون فی البرزخ ولا تفرغهم المصیبة ولا ینہکم الحساب
ولا الذمیر ان الاصرار ینظرون کیف یقضى بین الناس ولا یمسسون شیئا الا اعطوا ولا یشفون
فی شیء الا شفوا فیہ و یعطون من الجنة ما یریدون من الجنة حیث اجواءہ و البرزخ و البقی
والاصغر ما فی وعن نعیم بن ہارث ان رجلا سال رسول الله صلی الله تعالی علیہ وآله وسلم ای الشہداء
افضل قال الذین ان یلقوا فی الصف لا یتقون وجہہم حتی یتقلوا و الذلک ینطلقون فی الغرف
العلی من الجنة یعنی الیہم بہم و اذا ضحک ربک الی عبدک الدنیا فلا حساب علیہ و اہ احمد
و ابو یعلی و رواہما ثقات و ہم در حدیث ست الا اخرکم عن الاجود و الله الاجود و الاجود و انا
اجود و لا آدم و اجود بہم من بعدی رجل علم علما فنتہ علیہ حیث یوم القيمة امة واحدة و رجل ینا
بنفسہ شہد عز وجل حتی یقتل و رواہ ابو یعلی و البیہقی و ہم در حدیث ست ثلثة یحکم الله و ینضحک الیہم
و یتبشہم الہم الذی اذا انکشف فنتہ قاتل و راد ہا بنفسہ شہد عز وجل فاما ان یقتل و اما ان
یعضرہ الله و کیف فیقول انظر و الی عبدی ہذا کیف صبر بنفسہ و الذی لہ امراة حسنة و فرس لبن
حسن فقیوم من اللیل ینزہ شہوتہ و یدکر فی ولوشا و رقد و الذی اذا کان فی سفر و کان مع ركب فشرہا
ختم جمیعہ اقام من اسحر فی سواد ضرار و اہ الطبری باسنا و حسن و عن ابی ہریرة عن البنی صلی الله
تعالی علیہ وآله وسلم ان سئل جبریل عن ہذا الآیة و نفخ فی الصور و من فی السموات و من فی الارض
الا من شاء الله من الذین لم یشاء الله ان یصلحہم قال ہم الشہداء و یرعہم الله تعالی و یقلدین سبائہم

حول عرشه فاتهم ملائكة من الممشر بخايب من ياتون از متها الابيض رجال الذهب غشيتها النور
والاستبرق ونار قمار اللين من الحبر خطا بالبصار الرجال ليرون في الجنة على خيول يقولون عند
طول التنزي انطلقوا بنا نطركم كيف يقضي الدين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك الله الي عبد من
موطن فلا حساب عليه رواه ابن ابي الدنيا وهم در حديث ست ما ترك قوم الجاه والاعظم الله
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن وهم در حديث ست ثلثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام
بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلوة والقوم اذا صفوا في قتال العدو وهم در حديث ست
الجاهد واجب عليكم مع كل امير بالكان او فاجرا وان هو عمل الكبار عن ابي هريرة وهم در حديث ست
الجنة تحت ظلال السيوف عن ابي موسى وهم در حديث ست من راح روضة في سبيل الله كان له
مثلا ما اصابه من الغبار سكا يوم القيمة الضياء عن انس وهم در حديث ست من سئل صيغة في سبيل الله
فقد بايع الله من مروية عن ابي هريرة وهم در حديث ست من صودع راسه في سبيل الله
فاحسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب طب عن ابن عمر وهم در حديث ست من فدى اسير
من ايدي العدو فانا ذلك عن ابن عباس وهم در حديث ست ساعات في سبيل الله خير
من خمسين صخرة عن ابن عمر وهم در حديث ست السيوف مفاتيح الجنة البكره وابن عساكر عن زيد
كفى بالسيف شاة عن سلمة بن الخياط السيوف اودية المجاهدين فرعن ابي ايوب المحاصيل في الهامة
عن زيد بن ثابت وهم در حديث ست الا انبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه بسبيل الله
حتى يقتل او يموت الا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويشهد
ان لا اله الا الله عن ابي هريرة وهم در حديث ست الاسلام ثلثة ابيات سفلى وعليا وعرفة
فاما السفلى فالاسلام دخل فيها عامة المسلمين فلا يزال احد منهم الا قال انا مسلم واما العليا فتفاضل
اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما العرفة العليا فاجما وفي سبيل الله لا اله الا الله افضل
عن فضالة بن عبيد وهم در حديث ست من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساءة عقرت
ذئبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف ابن زنجويه عن رجل من

نگین تبار از نیند در حیث الله تعالی اشغال با فقر را ایمانی یا بین و عالمی و مادر و شریک ازین مشرب
خطا کند و البته رآل الاما و علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و التحیات و البرکات

کتابت سی و یکم سیکه از اهل زمانه در جواب
کتابت او که تعرض بحال درویشان نموده بود

نوشته بودند که هرگز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون نمیکند و خود را
بندۀ عاجز که به بنده مثل خود خلق نماید و التماس و حاج پیش گیرد جای آن دارد که ذائقه حاکم
یکه بدجواب هرگاه غنی مطلق روی آورد و تصرع و التماس کند که مراد را بمعنی او است و کفایت
مشکلات از وی آید و بس و وسعت رزق و تنگی آن هم اند و دست نه میخیزد و او ان
بمسک الله فی هذا کاشف لالا هو و ان یردک بخیر فلا راد فضله یحیی به من یشاء
من عبادۀ نوشته بودند که فقر و درویشی همین تنها ذکر نیست الی آخره و خود ما این را یکسوی بنویسند
که دعوی فقر و درویشی داشته باشند این فقیر خود را بر اهل از معنی فقر و درویشی دور میدانند از
گویند از آن هم زبان ترست و هر عیب که اثبات نمایند از آن هم معیوب تر نوشته بودند که فقر
از مسلمانی تعلق و تعلق است الی آخره هر مسلمانی با اندازه طاقت خود درین امور را که شمشین نماید
لیکن در آنچه مقرر و رانیکس غیبیت معذور است و این دور از کار خود را از کار مسلمانی حقیقت آن
بسی دور میدانند هر چه بنویسند بر محل است نوشته بودند صحبت با اهل الله و ارباب نفس برای حصول
مطالب دنیا است یا بقدر آخرت است یا بالفعل تقدیر است و ادراک فوائد دنیا است و آخرت
برستۀ آن فردگار است بقدر اعمال و افعال خود را که یک با اهل الله فیض برای دنیا صحبت دارد و آخرت
لحوظ نمودن از برکات نشان محروم مطلق صحبت و خیر این دنیا و آخرت لغیب وقت دوست در بزم آخرت
که کسی و بنا بر اهل آخرت طلب نماید خائب و خاسر است چنانچه بقراک مجید احادیث شریف علی مصداق
الصلوة والسلام ثابت شده است این سخن در آنکه آن سخن است که از اهل الفضل یا نفی نقل میکنند

کہ میگفتہ کہ دنیا نقد است و آخرت نسیمہ پیچکس نقد را بنسبہ نفروخته است آری معاملہ آخرت
 بافریدگار است بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اہل الہد است عمل
 بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است کہ قابل قبول نیست صحبت اہل الہد است کہ مس
 وجود را یکیمیای معرفت از خالص میسازد خلاصی از گرفتار شیطان و شرارت نفس مارہ از صحبت
 این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب آتی جل شانہ و معرفت او کہ مقصود
 از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مسئل و معاملہ کہ در امی اعمال و افعال است
 از خدمت ایشان ماخذ است و نیای نجس و جنیس چه باشد کہ بطبع آن کسی باہل الہد
 صحبت دارد و در رنگ آنست کہ کسی با دشاہی بطبع فضلہ او صحبت دارد اگر چنین بود پس راہ
 صوفیہ و نظریہ ارشادشان و قطع مفاد و زوہادی در طلب حق کہ بزرگان کردہ اند ہمہ بحث
 باشد پیچکس بعمل خود بی فضل بجائے نرسیدہ است عملیکہ وجود عامل دران میان باشد از خیر
 اعتباری اسقاط داند و رخ وجود عامل در صحبت در و نشان است انچه نوشته اند انکار است از فوائد
 صحبت و از ارشاد باطنی صوفیہ علیہ بلکہ انکار است از اکابر صوفیہ کہ صاحب ارشاد بود و در عزم
 ارادت آوردن باہل الہد و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنی است و ہر کہ از
 اکابر در خدمت پیر مرشد خود بودہ مطمح نظر او مطالب دنیاوی بودہ و بسن لک مبلغم من العلم معاملہ
 آخرت بافریدگار است بقدر اعمال و افعال و صحبت اہل الہد در رنگ صحبت اہل دنیا است بواسطہ
 جلب منافع دنیا عاذا اللہ سبحانہ عن ہذا الاعتقاد

مکتوب سی و دوم بہ یار محمد در آنکہ در آنحضرت
 عز سلطانہ دین خالص بے شرکت مطلوب است

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی ایشال ما بوالہو سائر از گرفتار بیامی لا طائل نجات بخشیدہ و طلب
 و صحبت خود یکجست و بگوید و ناد قال عز من قائل لا الہ الا اللہ در آنحضرت عمل و عملا

دین خالص که بی شرکت بود میخواستند و دل سالم از تعلق ماسوا میطلبند و از جا و ربه بقلب سلیم
 دلی که مسکن ماسواست در بارگاه کبریا خوار و بینواست و تنی از انوار او تعالی است در خانه
 و در میخانه گنجند فکر تخلصه سر از ابراهیم هم است که همان خانه خالی میخورد و در حوصله مایه ازین هم
 نیست اناعند مناکه القلوب در عالم حقیقت انکسار دل سبب سلامتی اوست بر عکس عالم مجاز
 چند شکسته تر بود از نایافت مرادات و از گنجایش ماسوا سالم تر بود برای ظهور انوار کبریا و اتمام علم کبر

مکتوب سی و سوم حاجی محمد افغان و رآنکه مدار کار
 بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنی است

بسم الله الرحمن الرحیم کتابی که برادر اغرا شد میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت است
 در یوزده توجبات در باره خود و در باره مسترشدان خود نموده بودند گاه گاه توجیه کرده می شود و بشنود
 خواهد کرد انشاء الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه معنوی است که عبارت از محبت و اعتقاد و کمال
 تسلیم است مسترشد را نسبت به مرشد و هر چند این رابطه قوی تر بود و اخذ فیوض و برکات از باطن او
 زیاده تر که محبت صرف در رابطه معنوی بی توجه در اخذ فیوض و برکات از باطن قطب کامل کل کافی
 و توجیه محض بی محبت در رابطه معنوی کمتر مؤثر است تا شری توجیه با قابلیت تحمل در کار است آری توجه که بار رابطه
 مذکور جمع شود نور علی نور بود و مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم که این دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضلح نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محرم
 نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خط و در خطر است اگر چه از این بی نهایت نماید و السلام

مکتوب چهارم بحافظ ابوالکریم در فرق میان حیات دنیوی و حیات اخروی

احمد الله و سلام علی عباده الذین اتقوا حیات دنیوی تعلق دارد و در حقیقت طلب حس و حرکت
 و حیات که بنشأ برین متعلق است محض حس است بی آنکه با قوت حرکتی بود و حق سبحانه و تعالی حکیم مطابق است

موافق هر محل حیاتی داده است و در بزرگ از حسن چاره نیست تا تا لم یقلد صورت بند و حرکت
بیج در کار نیست بخلاف نشأ و نیوی و اخروی که آنجا هر دو در کار است فانعم و التسلیم

مکتوب سی و پنجم بحاج العلم شیخ پدرالدین سلطانپوری

در بیان آنکه در قرب ولایت فنای علم و ارادت در کار است و در قرب نبوت فنای آن
علم و ارادت این اوصاف در کار نیست و محل شبهه که هر بین تحقیق وارد می شود بسیار ناک
لا علم لنا الا ما علمنا انک انت العليم الحكيم صبح از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
مخدوم و در قرب ولایت کوشش تمام در زوال صفت ارادت از سالک میماند و فنای ارادت را
شرط ولایت میدانند و در قرب نبوت زوال متعلق بهیوی این صفت مطلوب است و این صفت
که فی نفسها از صفات کامله است بحال خودست و زوال آن مطلوب نیست و همچنین در قرب
ولایت زوال علم اشیا مطلوب است چه نسیان ماسوا که فنا عبارت از انست مشروط
ولایت است و در قرب نبوت زوال گرفتاری باشیای مطلوب است و علم که فی نفسها صفت
کمال است زوال آن مطلوب و ناگزیر است سوال انبیا علیهم الصلوات و التسلیات که بالا صلا
بقرب نبوت متحقق اند قرب ولایت ایشان را نیز همه وقت حاصل است پس باید که زوال صفت
ارادت و علم و نبوت این هر دو صفت ایشان را در یک وقت حاصل بود باعتبار حصول و توفیق
قرب و آن ممکن نه و ثانی نو ازم دلیل ثانی ملزومات است پس این هر دو قرب در یک وقت چنانچه
و آن خلاف مقرر و خلاف واقع است در جواب گویم بر تقدیر تسلیم اشراط بقای صفتین در
قرب نبوت که قرب ولایت که بی قرب نبوت مشروط بقای علم و ارادت است و چون این
قرب با قرب نبوت جمع شود شرط و مشروطیت ممنوع است کما یجی تحقیق انشاء الله تعالی
با آنکه گویم که ولایت را در جزو است فنا و بقا در فنا و ال صفتین است و در بقا عارف را
ارادتی از نزد خود عطا میفرمایند و صاحب ارادت میسازند و همچنین در بقا اگر علوم را از خود

گنجایش دارد پس صاحب قرب ولایت در حالت بقای تواند که بقرب نبوت تحقق شود
و حاجت قرین باشد این جواب بی خدشه نیست چه این جمع تحقق در حق کسی هست که از راه قرب
ولایت بقرب نبوت عروج کند و فنا و بقای ولایت را حاصل نموده بکالات مقام نبوت
برسد و این قسم وصول از نوادرست اما شخصی که براه قرب نبوت واصل شده است چنانچه ما
واصلان این دولت بهین راه رسیده اند جمع این دو قرب در حق او اشکال دارد و چه بقا
باین دو صفت مشروط بقضای اینهاست و در راه قرب نبوت فنای این صفتین ثابت نیست تحقیق
اینست که فنای صفت ارادت در قرب ولایت مقصود اولی و شرط بالاصالة نیست مقصود ثانی
رفع متعلق سودا را دست و چون رفع متعلق سودا ارادت در مقام ولایت بی رفع ارادت صورت
پذیر نیست لاجرم در رفع ارادت و فنای آن سعی نمایند تا رفع متعلق سودا آن شود زیرا که چون اصل
ارادت نبود تعلق آن بیک و بد صورت ندارد و ثابت ایجاد اولانم نقش دانگه گفتم که در مقام
ولایت متعلق بسودا رفع ارادت صورت پذیر نیست برای آنست که قرب ولایت قرب ظلی است و گرفتاری
دران موطن گرفتار نیست بطل و قرب ظل را آنقدر قوت نیست که با وجود صفت ارادت رفع متعلق سودا
آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت کوشش نمایند تا رفع آن بسهولت صورت بندد و در قرب
نبوت قرب اصلی است و گرفتاری است باطل و قرب اصل و گرفتاری آنرا قوتی است که با وجود صفت
ارادت رفع متعلق سودا آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت سعی نمی نمایند چه آنچه مقصود از رفع آن
بوده بود چه احسن بوصول پیوسته است و ارادت فی نفسها صفت کامله است اگر نقص و عیب دران راه
می یابد از راه متعلق آن می آید چون متعلق سودا آن مرتفع شد غیر حسن و کمال دران هیچ مانع و بقای
آن مطلوب گشت همچنین در صفت علم گویم که مقصود اول در قرب ولایت از زوال علم زوال
گرفتاری است با شیای چون زوال گرفتاری اشیا درین قرب بی زوال علم اشیا صورت نمی بندد
چه قرب ظلی و گرفتاری ظل را آن قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زایل نمود لاجرم
در زوال علم کوشش می نمایند بنیان اشیا را می خنایند اگر گرفتاری با آنها ماند و در قرب نبوت گرفتاری

باصطلاح است و گرفتاری اصل قومی است آنجائی تواند که محبت و گرفتاری ایشان را با وجود علم اشیا
زائل سازد و ناچار در زوال علم کوشش نمی نمایند که صفت کمال است بلکه بقای آن را می خواهند
: آنچه مقصود از زوال علم است درین قرب حصول پیوسته است و از جواب دیگر از اصل سوال
گویم که شرطیت زوال صفقتین در ولایت صغری است که ولایت اولیاست و ولایت ظلی است
و ولایت انبیاء علیهم الصلوٰۃ و البرکات ولایت کبری است که ولایت اصلی است و شرطیت
زوال صفقتین درین ولایت به ثبوت نه پیوسته است

مکتوب سی و ششم شمس الدین خورشیدی در بیان ظاهر اثم و باطن اثم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و ذر و اظا هر لاثم و باطنه حق سبحانه بند بار چون بنم ظاهره
و باطنه بنواخته است چنانچه فرمود و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه لاجرم تبرک ظاهر اثم و باطن آن
تکلیف فرمود و تا کفران به نعمت بایان یکی ازین دو اثم نمایند و شکر ظاهر و باطن تبرک انبیا سبحا آرند
ظاهر اثم می تواند که آن باشد که علمای ظاهر آنرا بیان فرموده اند از ایتان حرام و مکروه و باطن اثم
التفات باطن بود و با سواهی حق سبحانه و محبت و گرفتاری با دودن الله تعالی و لیکه گرفتار غیر است از
چیز توفیق خیرست روحی که مائل با سواست در بارگاه کبریا خوار و بنیواست و زوال الله سلامتی دل از
اهم مهم است و خلاصی روح از اول مقاصد از جا در بر بقلب سلیم حصول معرفت الله و حصول
بدرجات قرب با هم موقوف بر آنادی زل است از محبت و دودنش با سواد یک شل و محبت
بحسب نشود و در خانه و میخانه گنجینه بد آنجا دین خالص می بیند که شکر را بر تبارک الله الدین الخالص

مکتوب سی و هفتم بعلام محمد افغان در آنکه ذکر
از مقاصد شریعت و آنچه دوام ندارد و اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بر جاده شریعت عز و انت مصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ

والبرکات الصلی مستقیم داشته در مدارج قرب ترقیات دهاد مکتوب مرغوب رسیده مسرت گردید
نوشته بودند که این داعی را بعضی اوقات رتبه فنای خویش دست میدهد در انحال گاهی
ذکر قلبی هست و گاهی نه مخدوما ذکر مقصود اصلی نیست مطلوب ازان فنا فی المذکور است
و چون فنا فی المذکور که از مقاصد دست حاصل شده که ذکر نیا شد پس در حالت فنا در هنگام
استهلاک و بی شعوریت اگر ذکر را بنیان قصوری ندارد و مستهلک اگر با وجود ذکر هم ذکر را
احساس نکند گنجایش دارد و بلکه در بعضی از اقسام فنا دال ذکر شرط و ناگزیر است مخدوما
از ذکر قلبی اگر حرکت جنبش از خود سست آید پس دوام آن هیچ در کار نیست نه در حالت فنا و نه در حالت
غیر فنا آنچه دوام پذیر و ناگزیر است توجه و حضور قلبی است حرکت باشد یا نه دیگر هیچ علامت
فنا نشویند تا دانسته شود که کدام قسم فنا دست میدهد فنای جذبه با فنای سلوک فنای حسی
با فنای لطائف فنای آنست که دوام پذیر و آنچه دوام ندارد چندان مستی نیست سحر فنای جذبه با

مکتوب سی هشتم بر رفعت بیگم در ترغیب
برایتان امور که طالب این راه را ناگزیر است

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و السلام علی رسول الله و خوی اغری میر رفعت بیگم از دناوت
سلطان بر رفعت حقائق آید و از ضیق صورت بوسعت معنی گراید عمر حیدر روزه را که ملک ابدی بآن
دست می آید در بهیودگی صرف نماید و دوام اقبال را بجناب قدس حضرت بیچون حقیقی جلوت
عظمت از دست نهد و در دلم همه جا با همه کس در همه کار به میدار و شفته چشم دل جانب یار
شبهای تار را بوظائف اندکار روشن دار گرچه و استغفار سحر را غنیمت شمار خلص عمر از دست
میرود و موسوم کار با انجام میرسد بکدام عز کار امروزه بفرماند ازیم که هر امروز را فردا کی هست
نگر باصل باید کرد و از ظل باصل باید رفت ففروالی الله و ادیم تر از پنج مقصود نشان
چرا که ما نرسیدیم تو شاید برسی و السلام علیکم

مکتوب سی و نهم بلاحسن علی در دفع شبهه که بر مکتوب من از عبید الله نوشته بود

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی نوشته بودند که از مکتوب کذا و کذا که نامزد عرفان شما
 عبید الله بیگ شده بود بهره مند گردید الی آخره بعد از آن نوشته بودند که اگر کسی اینجا بگوید
 که این فرق و امتیاز در مقام شریعت است و کسانی که همه را یکسان میدانند نظر بتمام طریقت
 پنجاهم در رساله دیگر دیده بود که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است چون
 از اهل طریقت گشت از رد و اعتراض خلق باز ماند در طریقت سراسر ششست و با همه
 کس دوستی است بخلاف شریعت که آنجا با دشمنان جنگ است و باد وستان آتشی پس از
 هر نه بگویم که کلام رد و اعتراض نظر بحال کسی واقع شده است از غلبه شریعت خواهد بود و نه طریقت
 جواب این سوال را استدعی است مخدوم و اجاب این سوال از مکتوب اخوی عبید الله بیگ
 می بر آید ظاهر آنیک تامل واقع نشده است مع ذلک در جواب گویم که اگر مراد سائل از عدم
 امتیاز و یکسان دیدن در مقام طریقت و جدان است بطریق ذوق و حال که از اختیار برود
 پس مسلم است چه صاحب این دید مستملک مقام جمع است و مستغرق مرتبه وحدت و مستملک
 تمیز میان حسن و قبح حق و دست و همه را بر صراط مستقیم بیند لیکن چون مقبول است از
 محض خلقت و احکام بندگی را از وی فرو گذاشت نمی نمایند باطنش مستملک است و ظاهرش
 با احکام شریعت تخلفی این اراده با مخرج فیه جنگ و تدارع ندارد و هیچ محل سوال نه اگر مراد است
 که اهل طریقت از دایره شریعت حقه برآمده اند و از تکالیف شرعیة آزاد گشته اند و سر از رقبه
 بندگی کشیده اند پس ممنوع و ناسمجع است و معتقد آن محد و نزدیک احکام سماوی نسبت
 بکافیه انانیت است خصوصاً بصورتی باشخاص ندارد و عوام و خواص و احکام ایشان احکام شرعیة
 برابرند و اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت با از نیان فرائض و اجتناب از محرمات چاره
 ندارند و عکس در ترک واجبات و ارتکاب مناهیه هیچگونه معذرت نیست پس آنکه در رساله دیده

که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است و چون از اهل طریقت گشت الی آخره بقدر
 این اراده در کمال سقوط است و قابل استشهاده و نه هیچ کس محکوم احکام شرعی است
 و هیچ کس ازین دائره بیرون نیست تا اهل طریقت بگرد و بانیک و بد دوستی و آشتی پیدا کند
 و ترک رد و اعتراض بر خلق اختیار کند حق سبحانه آن رحمت و رافت اظهار تبری و عداوت
 بکفار نکونار میفرماید و مسلمانان را امر بعبادت و شدت غلظت و قتال با آنها مینماید بحسب مسلمانانی
 بود که با بنی قریظ دشمنان خدا و غر و جل بر خلاف فرموده او در مقام آشتی بود و دوستی نماید بخدا
 دعوی ولایت و قرب آتی کند چهل سلطانه ولایت و قرب فرع اسلام است حق سبحانه میفرماید
 و من یتولهم منکم فانه منهم و نیز میفرماید و لو کانوا یؤمنون بالله و الینی و ما نزل الله ما اتخذوهم
 اولیاء باجماع اهل حال در حال خود معذور است و در عمل مقتضای آن حال با خود و لیکن
 عبارت آن رساله بر شهود و حال فرو و باید آورد فان کلام السکای کلیل باید دانست
 که این حال که رفیع تمیز بین القبیح و الحسن بوده در ظهور ولایت است هم نقص است کمال آنست
 که از سر بجهو آید و از جمیع بفرق بعد الجمع و از کفر با سلام گرفته و السلام علیکم

مکتوب چهارم بر فخت بیگ در نصیحت

ایمده و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مصلحت دیدن آنست که یاران بهم کار
 بکنارند سر طره یاری گیرند بد شفق آثار اعر عزیز گشته میرود و اهل سمار رسید
 می آید نوعی نمایند که وقت عزیز در پی اصلاح باطن رود و در تعمیر دل که محل نظر و است
 جل سلطانه مصروف گردد و در استداد گور و قیامت کوشند شبهای تار را بوظائف
 افکار روشن دارند و گریه و استغفار سحر استغتنم دانند و در شبانه وزی بیکد وقت
 برای خلوت مقرر باید ساخت که هیچ کس در آن وقت مزاحم نباشد و بکلمه لا اله الا الله
 نفی مقاصد و مرادات خود گفته تا هیچ مرادی و مقصودی در سماعت سینیه غیره

از حق سبحانه خاندان این کار دولت است کنون تا که ادهند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب برادر گرامی مولانا محمد شریف رسیده خوشوقت ساخت الله تعالی بر جاده شریعت علیه دست سنی استقامت که است فرمای در محبت و عقیدت شیوخ که وسائل وصول مطلب علی اند و ام رسوخ عنایت کند گذشته بود و اندانچه باعث آزار خاطر تو شده است از بنده واقع نشده است یا ران کابل بهر سبب بعضی اغراض خبر را رسانیده که آن خاطر ساخته اند و ما هیچ کس از مردم کابل چیزی که موجب آزار خاطر فقیر باشد از شما نرسانیده است و خاطر فقیر از این وجه از شما آزرده نیست نیز از راه آزرده که مولانا محمد صدیق که رفیع آن بر رخ آزرده که مولانا وابسته است به غیر از این از هیچ رگد ز رفیق را نسبت بشما اگر آن خاطری نیست بهر که خلاف شما بشماره رسانیده است و ملافت واقع است خاطر شریف ازین مجرم جمع باشد و استرغای مولانا محمد صدیق شما را از گریست بهر کیف مشار الیه را از خود راضی سازند تا باطن همه پیران از شما راضی باشد و ابواب فیوض مفتوح بود و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و دوم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب انجمنی محمد و فاکه بنی از محبت و مشغول از فوق بود و رسیده خوشوقت ساخت توقع که هم برین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غایبانه است از فقر و تنگ نشوند و از تنگی معیشت در بار نباشند الله یسط الرزق لمن یشاء و یقدر طالبان حق جل و علا از فعل او سبحانه باید که شاد و خوشم باشند بلکه لذت گیرند و اندانچه از محبوب حقیقی می آید محبوب است ایلام باشد

بعضی آیات بعد نماز یا بعد از جهت رنج تنگی معاشش نموده بودند و نمیدانستند که اگر نیت صحیح
درین رنج رود هر چه مانع نباشد بخوانند

مکتوب چهل و سوم خواجه عبدالصمد کابل در ذکر محصلات قربانی جل شانه

بسم الله الرحمن الرحيم وصلياً على رسول الكريم اما بعد فمخاري الامور مشكورة السؤل من الله
سبحانه عافيتكم واستقامتكم على جادة الشريعة والعلية ومنته السننية تخليكم عن العوائق وتخليكم بالحقيقة
صحيحة ثم لفرسيده خوشوقت ساخت از حرارت طلب که اندر ارج یافته بود بود وضوح
انجام میدقت سبحانه از دیادین حرارت فرماید و ناکره آنرا در باطن مشتعل سازد تا از علالت
کونی پاک و مصفا کند و بمخاریق الهی جل و علاستحق و تحلی گردد و از اسباب محصله این دولت
و دوام ذکر است و قلت اختلاف با خلافت و قلت حرف و حکایت لایق در موعود است بحسب شیوخ و اسلام

مکتوب چهل و چهارم مجرب صادق در معنی هدایت بصراط مستقیم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين و آله اجمعين هدایت کردن
حق سبحانه و تعالی بنده را بصراط مستقیم عبارت از آنست که هر حقیقی که در صدر دی بود و کند
و هیچ تنگی در سینه وی از هیچ راه نماند و لیست تمام در امتثال او امر و نهی نواهی حاصل آید
در رضای وی تابع قضا و قدر حق سبحانه تعالی بود و چنین که اگر عالمی بهر هم شود یا بمصائب صعب
و آلام سخت او را مبتلا سازد هیچ که در تن در باطن وی ازین امور پیدانشود و این امور را
عین صواب و انشای بلیند و بطور و رغبت تمام ازین اشیا راضی گردد بلکه هر بلایی که مصیبتی
که پیش آید آنرا از نعم او سبحانه شمرد و در شکر آن کوشد و القای و سواس خناس که در سینه او
می بود و در آنجا آتش سینه داشت بر طرف شود و کلیه او را از آنجا ویران سازد چون عارف کامل
باین که است علیا و سعادت عظمی مستعد گردد و حمد و هدایت الهی جل شانه گردد و صراط مستقیم

و شرح صدر نیز عبارت ازین است که قال تبارک و تعالی فمن یرد الله ان یرید یشرح صدره و الله واسع
 و من یرد ان یضل یجبل صدره ضیقاً و جاکاً ما یصعب فی السماء و الايضاً قال تعالی و لو اننا کنتم اعلیٰ ان
 اقلوا انفسکم او اخرجوا من ديارکم ما فعلوا الا قلیل منهم و انهم فعلوا ما یخطون به لکان خیر لهم شہد
 ثبیتاً و اذا لا یتنبأهم من الدنیا اجر عظیم و لدنیا هم صراط مستقیم و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و پنجمین بشاه خواجه در ذکر بعض
 مکاشفات حضرت پیر و سگیز خود رضی الله عنه

بسم الله حامداً و معصیاً حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه میفرمودند
 که وقتی نشسته بودم که دائره غضب او بسمانه ظاهر گشت و سیر دران دائره افتاد انواع
 غضب و تعالی صفاتی و ذاتی و گوناگون انتقامات او بسمانه در آن مقام مطالعه نموده آدم و این
 سیر بطویل انجامید بعد از آن دیدم که از آن دائره برآمد و سیر در مقامی که فوق تر از این مقام بود
 واقع شد و در صدر و قطع آن مقام گشتم چون ملاحظه نمودم معلوم گشت که این سیر در استغنائی
 اتیست جل شانہ انواع استغنائی او ذاتی و صفاتی و در این مقام مرئی گشت و امور عجیب در این مقام
 دیده شد بعد از آن فوق این مقام سیر افتاد معلوم گشت که مقام رحمت و رافت او است تقدیر
 و تعالی در این مقام طور حال معرفت که شائبه از جلال بان مخلوط نیست و رنگی از غضب انتقام
 و تنفاد در اینجا یافت نشد و هر چند تنبیه خود غیر از عفو و تجا و ز و رحمت و مغفرت یافته نشد و در هر مقامی
 ازین مقامات ثلثه مقامهای متفاوت ظاهر گشت بعد از آن سیر فوق این مقام واقع شد ای پادشاه
 سبحان حضرت ایشان با قدس و شخص فرمود که شمار از دائره غضب بیرون کردند و در صدر فوق باشند و السلام

مکتوب چهل و ششمین منیر در ترخیص اتباع سنت منیر و سوغ محبت شیخ

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ برادر گرامی میر منیر ازین فقرای دوا افتاده سلام

عافیت انجام خوانند هر چند ملاقات صورتی نشود واقع نیست لیکن نسبت و انجذاب منتهی بران
می آرد که دو کلمه محبت آئین نوشته آید محمد و چون رابط اخلاص با فقیهیم رسانده اید نگارنده
و باس آن برامات طایفه فقرانا گزیرست اتباع شریعت علیه و منت منید از دست نباید داد
و دام اقبال بهجا حضرت یحیی حقیقی برصف نیستی غنیمت باید شمرده این کار ذات است کفون اگر آید

مکتوب چهل و هفتم بحقایق آگاه مولانا حمید حنیف در بیان تسلیم طلب و توضیح مراتب کمال مع المعارف المتعلق بها

بسم الله و الصلوة و السلام التحیات بجناب اخوی اغری میرساند که مجلسی در بیان طریق تسلیم
طلب و اشارت بکمال الکمال با اندازه فهم قاصد در تحریری آرد استماع فرمایند لا اله الا الله و لا اله الا الله
چنانکه دانینان قدیم لذاته است از غیر قدیم لذاته و آنرا درجات و مراتب است مرتبه اولی تقوه
بکلام توحید است با تصدیق قلب و این مرتبه عوام مومنین است و در او عباد و علماء که در عهد قطع
منازل سلوک نیستند و در بواجبی سیرالی اندر نه در آمده اند چه داخل این مرتبه اند مرتبه دوم خصوص
بابل سلوک است که متوجه مراتب و حجب اند و در سیرالی اند و در آمده با انجام آن نه رسیده اند
اینجا چه چرن یقین کرده اند که وصول بطلب بموجب الله الدین الخالص بی قطع علایق
و تخلص از اعدای غیر نیست و حکم ما حصل الله لرجل من قلوب فی جوفه در یک دل محبت حق با غیر
حق جل و علا جمع نمی شود و لا جرم جمع است در بی قطع علایق قلب اند و بر یا ضرات یا بحر درجات
آتی جل سلطان می خواهند که تعلق علمی و حبی آن از ماسوا گسته گردد و هم با آنها و این کلمه طلب
ساحت باطن ساحت فضا است ازین علایق پاک یسازند الی ان یبلغ الکتاب اجله
تا بجا رود بانه و به راه و کی رسی در سرای الله در مرتبه سوم آنست که نسیان ماسوانا
و از تعلق علمی و حبی ماعدا و هر دو قدیم را از حادث از روی علم و محبت جدا کند و در روح الله
سجانه ملکه دل بشود و نبوی که اگر تکلف یا دماسوی نماید یا از شش نیاید و اگر فرضاً عمر نه علی بنیانا

و علیه الصلوٰه و السلام بصاحب این قلب بدیند هرگز غیبه خطی را و نکرده این حالت معبر
 بهنای قلب است و مربوط است تمامی سیرالیه الله و نتیجه وصول یا فعال و هب تعالی مرتبه
 چهارم نفی منتسبات است از وجود و سایر صفات که تابع وجود اند از نفس حاضر بیانش آنست
 که وجود و کمالات تابع آن مخصوص بواجب است تعالی و تقدس اگر در ممکن نبود و راست
 از انحضرت مستفاد و مستعار است و آنچه ذاتی اوست عدم است که آن بواسطه انکسالات
 نمودی پیدا کرده و از اعدام دیگر تمیز گشته و ممکن باین نمودی بود و خود را کامل و سبب انقیاد است
 تصور نموده دعوی شرکت و سرپی پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است
 و چون سالک مستعد در الفضل میجویند که بقرین خویش بنزد این معرفت و ادراک میفرمایند
 تا اعراض از خود و اقبال با جناب مقدس پیدا می کنند و هم بنکر این کلمه مبارکه که هر ساعت کمالات
 عاریتی را باصل حواله مینماید تا از شرکت غنی و دعوی همسری و ابر و خاکن در امانت نبود و قدیم را
 از حادث بعد از آنکه شریک در کمالات خاصه او نموده بود و جدا ساز و خوشش گفت است
 و صافی خود بر غم حاسد تا که ترویج چنین متاع کاسد تا که تو معدومی خیالی هستی از تو
 باشد فاسد خیالی فاسد تا که مرتبه خاص حقیقت افرا دست و از نفی بافتن آید و دست و از
 طریقت بحقیقت پیوستن و کمالات عاریتی را باصل محق دیدن و خود را که مرآت این کمالات بود و معدوم
 یافتن و جدایی جمیس و حرکت دیدن این کمال معبر بهنای نفس است و نتیجه تجلی صفات مرتبه اعداد
 آنست که عدم را که مرآت کمالات بود و بعد از حقوق کمالات باصل بعد مطلق لاحق یافتن کمال زوال
 نفس حاضر درین مرتبه صورت می بندد که نه از وجود حکم و نه از عدم اثر را باقی و لا تدر این کمال هر چند
 نهمای تجلی صفات است حاصل این که بر تو تجلی ذات میسر نیست چه تمامی هر مقام بی پر تو مقام فوق
 بآن صورت ندارد باید دانست که در فانی نفس اقدام بس شفا و تسب تا کمال صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن بر سر هر چند بسیاری توأم و تعقل انیم یعنی نمایند و در مراقبه گوهری از بجا مان بر دست از مد
 و تخلص و در استگلی قلیل را در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج یا به توبه کمال کمال کشیده اند

ای کسی که کمال این شخص متحقق گشته است علی قدر الطاقه البشریه مگر قلیلی باشند و تا بحقیقت این شخص فضا
 نرسد از اثبات الوهیت حق نجات کامل نیابد و بتکرار کلمه طلبیه لا اله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از
 راه اثبات صفت کمال بخود آورده بود و لواحقان او علی سبیل الذرّه از بعض اللطایف و دون بعض او
 خواص من الاثبات مالم یفین کلام تخفیف را سامی آرند که غرضی را در بادی عقیده سخت پیش آمد آن عزیز
 مذکور که اگر ازین عقیده نجات یابم هرگز حق را جل و علایا و کنتم القصه نجات یافت و بشهر درآمد و سیه خورد
 و بحر و شیخ الاسلام گوید که او در نذر خود صادق بود چه اگر می نداشت یا ذکر دن و نماز دن هر دو مشکل بود
 و نیز شیخ الاسلام گفته که آنچه او نذر کرده است هرگز او را یاد نکنم جهت تنگ یا خود گفته زیرا که ذکر آنست
 هیچگونه لیاقت آنجناب قدس ندارد و یعود و ذکره الیه حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
 در بیان کریمه دان من شئی الا بیع بجهده میفرماید که می تواند که ضمیر بجهده راجع بشئی بود و بیعت نیست
 هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح میکنند بجهده خود چه تسبیح او عاید با دست و شایان مرتبه تقدس و شرف نیست بلکه
 چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند هر اسم را خداوند جل و علا که چندین ظلال در میان سبت
 که نسبت باین شخص رسیده است پس در هنگام ترقی فنا و بقا بظلی از ظلال اسم که مبداء تعین اسم است
 خواهد که بوصول بهیست و نسبت را باین اسم که ظلی است از ظلال حوالث نموده و باوصاف آن اسم
 متحقق خواهد که دید چه هر اسم جامع اسما و صفات است بعد از تحقق بآن اسم چون متوجه فوق گردی بظلال
 فوقانی که اصل این اسم است در رنگ آن اسم متحقق خواهد گشت و این اسم تختانی را گذاشته باسم فوقانی
 که اصل است خواهد بهیست و همچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث بر اصل رابع
 پنجم و از اصل خامس بیاد دس و سابع الی ما شاء الله سبحانه بقا خواهد یافت تا که اسم صاحب دوت
 بود که این همه مراتب ظلال گذاشته باصل اسم واصل گردد و حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند
 که هفت سال همراه مولانا عارف و رنگ و بوی آن بودم که از اصل آگاهی یابم سه بار بسفر حجاز
 رفتم اگر مثل مولانا یا شبیه مولانا انجامی یافتیم هرگز بنی گشتم باید دانست که وصول بظلال اسم و سیر
 در مراتب آن سبب بر ولایت صغری است که ولایت اولیاست و سیر در اصول اسما و صفات منوط

بولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوٰۃ و البرکات و این هر دو ولایت با اسم الظاهر
 تعلق دارد و از گذشت این اسم اسم الباطن است که ولایت مالا علی است و فرق در اسم الظاهر
 و اسم الباطن در مکتوبات قدسی آیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان با تفسیر سنا است
 بسره الاقدس مسطور است با جمله اسم الظاهر اسمی است که ذات در آن اصلا ملحوظ نیست و در اسم
 الباطن ذات در پرده اسم ملحوظ است فالسیر فی العلم مثلا سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم مثلا
 سیر فی الاسم الباطن و از گذشت اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش است علی نقی
 مراتب الانبیاء و المرسلین علی جمیعهم ص و علی خاتمهم خصوص الصلوٰۃ و التحیة و حصول این کمالات
 بالا صلاۃ انبیاست علیهم الصلوٰۃ و بر تبیین و در اثبات هر کرا بنوا از بندها و آنچه بالا و مرتبه در بنا
 نفس گفته شده باعتبار اجمال و کلیه بود و الا فنادیه اسمی که در مراتب ظلال و اصول مسطور
 شده است مرتبه ایست از مراتب توحید مرتبه سابع افراد است تعالی و تقدس از صفات و اما
 تعالی زیرا که محب ذات بیشتر است صفات راضی نیست هر چند افکار صفات از ذات تعالی
 مقصور نیست و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نیست لیکن مقتضای الامر مع وجوب
 ذات را با ذات تعالی معیتی است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست پس افکار که ذات از صفات
 دور و دید محبت است که شمر محبت مذکور است و پس نه در خارج و نفس الامر و پس بعد از این
 صفات به و ما کتمه اخطی لدیه و اجل پیش پیچ چون معامله از مراتب ظلال و اصول بالا و در اصل را
 در رنگ ظل و اگر از کمال علو و عدم تمیز بجزت و جمل آنجا معامله که بکلمه بطیبه مربوط بود و با انجام
 و تکرار این کلمه مبارکه در آنو طن نتیجه نه بخشد ترقی در آن حضرت بنام تلاوت قرآن مجید بود علی تفاوت درجات
 از حضرت ایشان قدس الله سبحانه بسره الاقدس مستمع گشته است که در نیو وقت اگر تکرار کلمه بطیبه بگویند
 آنکه لفظ قرآنی است نموده می آید و ابتدا بتعریف و ذکر ده شیوه و نتیجه تلاوت قرآن مجید پدید می آید و تعریف
 فائده و لیکن نه آخر المکتوب الحمد بعد اولاد آخر الصلوٰۃ و السلام علی رسول محمد و آله و سر را
 و علی آله الکرام و صحبه العظام و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و السلام آنکه و الصالحین

مکتوب چهل و هشتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر التزام ذکر

مخدو ماعل نظر مدلی جل و علا دل است دل را پاکیزه باید داشت و منظر حق را سیمانه از منظر خلق
زلبون تر نباید ساخت و در زینت کمتر نباید داشت پاکیزگی دل وابسته بذكر است ذکر
و فکر را مدام باشند و سبق باطن را عزیز دارند و دوام اقبال بجنباب قدس بوصف نیستی را
از الذلیم شمارند و گرفتاری آن سلا با نگاه را از غرایم امور تصور نمایند بیت
هر چه بر عشق خدا می اخسن است بدگرشگر خوردن بود جان کندن است پل و پلام

مکتوب چهل و نهم بمیر محمد خانی در آنکه معالجه امراض
استیفای لذات فانی بدو او او امر و نواهی الهی است جل شان

حضرت حق سیمانه و تعالی ب حصول مطالب کونین سر بلند دارد و محال لذات و تمنیات فانیه
منفوط با تیان احکام شرعی است و امتثال او امر و نواهی الهیه اگر این امتثال و این انقیاد
در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و شمر خط و عقوبات فلاح حقیقی در ترک استیفا
لذات است مما اکمن و هر که ترک بست و معالجه آن در کار دارد و نیز از مضرت آن برسته است
فویل لمن ارتکبها و افتن بجلادها و لم یعالجها بمرارة الا او امر و النواهی و انهمک فی السفلیات
و لم یرفع راس الی العلی فیا حشرنا علی من فرط فی جنب الله و اتبع الهوی و آثار حیوة الدنیا
و اعرض عما هو خیر و البقی الم یعلم بان الله یبصر و ان العاقبة للمتقوی فاذا جارت الطاعة الکبری
یوم تذکره الانسان ماسعی و یا حیدر المن ارتقی الی ربّه و لم یلیق الی الوری و لم یحیی عینه الی
زهرة الحیوة الدنیا و خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی و أمر اهلها بالصلوة و اصاب علیها
قطب الی و شیری و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتی علی و علی آله الصلوة و البرکات العلی

مکتوب پنجاهم شیخ اسد الله افغان در اجوبه اسوکه که نموده

اول آنکه توحید دوام پذیر دیا نه و دوم آنکه بعد حصول سیر نفسی بحجت سیر آفاقی
تعب کند یا نه سوم آنکه خوارق افضل است یا معارف چهارم آنکه فنا فی الله به فنا
فی الشیخ صورت بند دیا نه پنجم آنکه آنچه مقرر طلب است که هر ساعت منزل نو باید نسبت
بحجت باطنی است یا بطاعات ظاهری یا در کشف یا در فنا و بقا اگر اخیر است پس ترقی فانی
بچه معنی است ششم آنکه چون حالت مرید بجائی رسد که هر گاه که خواهد صورت مرشد
حاضر شود و غیر لازم است که در حضور آید یا نه هفتم آنکه چون سالک را وقت در خلوت
و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یا نه هشتم آنکه شود در اوج و در مراقبه بهتر است یا در مشقه
اتحاد الله و سلام علی عباده الذین اصطفی کتابت برادر عزیز شیخ اسد الله رسیده خوشوقت
ساخت اسوله چند اندراج یافته بود و در محل آن باز آله فهم قاصری نویسد استماع فرمایند
پرسیده بودند که مسعود پاک میفرماید رفت از مسعود پاک جمله صفات بشرب
او که تالیفات بود با نه همان ذات شدت هر که این وقت را میسر هر همیشه در آن بینا بد
یا گاه گاهی میشود بدانند که بعضی طالبان را گاه گاه دست میسر و بعضی را این حالت دائمی
است معین نزد مکمل اهل الله همان حالت است که دوام پذیر و این حالت بود یا غیر این حالت و آنچه
دائمی نیست چندان اعتبار ندارد مگر آنکه ترقی از آن حاصل شود و بلند تر رود و باید دانست
که منشای این حالت غلبه سکرو افراط محبت است که تمیز را از دیده بصیرت سالک برداشته و ممکن بر این
واجب تعالی ساخته اینجمله در شهود سالک است و بس قلب حقیقت محال است تواند نشو و
ولی اگر جهد کنی بجائی برسی که توفیقی برخیزد درین راه توحید شهودی و کالست توحید وجودی
پیش در کار نیست باید که مشهود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی هیچ نبود تا نشا
روی نماید و بدونه خطر افتاد و دیگر پرسیده بودند که کسی را که سیر نفسی بی سیر آفاقی حاصل آید
برای سیر آفاقی محنت کند یا نه بدانند که کمال سیر نفسی را و حصول مطلوب قرار داده اند و سیر آفاقی را
از مطالب نشوده پس هر که حاصل مطلوب گردد در پ غیر مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن

تنزل هوس راه چون نماید با آنکه گویم هر که را جذب او بر سلوک مقدم است سلوک در ضمن جذب حاصل
می شود و سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد و چه جذب عبارت از سیر انفسی است و سلوک
سیر آفاقی دیگر پیسیده بود و ندکه خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل بود پس همه
فاسق و فاجر معارف میگویند و بیان میکنند و خوارق ازین قسم نیست بدانند که معارف الهی تعالی
افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات
وصفات و اشی است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانچه فرق در خالق
و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و ثانی
متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیح داخل کمال ایمان است و سبب از یاد آن و خوارق نه انجین هیچ
کمال انسانی بآن وابسته نیست انقدر است که بعضی کمالان را حاصل میشود و نیز تفاضل اهل اله
بمعارف الهی است جل شان و کشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس است نه کشف و کرامات
اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشد باید که جوگیه و بر اهسته که بریاضات اظهار خوارق
نیامیند از کمال اهل الله که در معارف قدم رانند و باظهار خوارق الثفات نمیفرمایند و تو
بکشف احوال مخلوق با وجود توجیه بخالق تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشند عجب سوال
عاسیانه نموده اند خوارق عادات هیچ دلیل کمال قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است
و اما آن بر جوع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب
و گرفتار ماسواست و از قرب و معرفت بی نصیب  از ابلیس لعین بے سعادت *
شده و پیدا هزاران خرق عادت گهی از در در آید گاه از بام گهی در دل نشیند گم در اندام
هر کس را که شریط و طامات خیال نور و اسباب کرامات کرامات تواند حق پرستی است
هزارین کبر و پر و پا و چه هستی است یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا نیستی است و غرض از طاعات
و عبادت و سلوک و ریاضت فی الحقیقه آنست که بر عدسیت خود دانا و دنیا گردد و داند که گشتی
و تواجیح آن بالا صالیه خاصه مرتبه و چه است تعالی و هر گاه که خدا که اظهار کرامت مخرق عادات

منساید و خدام را معتقد خود گردانند و خود را بدین سبب از سایر خلایق ممتاز سازند و هر آینه
موجب کبر و عجب و استی خواهد بود و از فائده عبادت و سلوک و ریاضت بی بهره و محروم باشد
و سدر راه معرفت گردد و نفوذ باشد بهیچان من ذلک سلطان وقت شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتند
که فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است مرغی و صغوه نیز بر آب می رود و گفته فلان کس
در هوای پر گفت از غشی و گیس نیز در هوای پر نه گفت فلان کس در یک خطه از شهری بشتری می رود
گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق به غرب می رود و همچنین چیز را بایس قیمت نیست مرد آن بوی
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک خطه از خدای خود و غرض
غافل نباشد حضرت شیخ اشیرخ در عوارف میفرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه این همه خوارق
و کرامات فروتر است از مرتبه آنچه هر قلب بزرگوار و وجه ذکر ذات شیخ الاسلام هروی قدس سره میفرماید
که فرست اهل معرفت آنست که نیز گفتند کسانی را که صالح اند حضرت حق را سبحانه از کسانی که ضلالت
ندارند و بشناسند آن اهل استقامت را که حضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بجهت جمیع رسیدند و فرست
اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیه باطن که بر تشریف ولایت رسیده اند کشف صورت
و خبر دادن از معنیات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه اینها همه از حضرت حق سبحانه
موجب اند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و احوالات الهی است جل جلاله اعلا الجسود
اخبار شان نیز از آن حضرت است و اکثر اهل علم چون از انجناب قدس بیگانه اند و لهامی ایشان
مائل بدنیاست کشف صورت و اخبار از معنیات نزد آنها بسی غریب است و اهل آنرا اهل عدم میدانند
و مقربان حق جل و علا می نموند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و اینها از حق خبر نمیکنند و باور
ندارند و میگویند اگر اینها اهل حق را باشند چه از احوال مخلوقات خبر میدهند و هر گاه بر کشف احوال
مخلوقات قادر نباشند کشف اموری که بر تر از آنها چگونه قادر بودند چگونه اهل معرفت باشند
و باین قیاس فاسد کذب اهل اصدی نمایند نمی دانند که حق سبحانه اتهام و خیرتی که در ماده اینها
دارد و میگزارد که اینها باحوال خلق متعرض شوند و بردارند و ماسوای او تعالی لمحو شان بود و اگر

باحوال خلق متعرض نشود شایان آن مرتبه علیا نباشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانچه اهل حق
 شایان حق نیستند بجهان و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صورت نمایند از دیگران بهتر یابند
 و چون فراست اهل صفادریافت نزد حق سبحانه قدری ندارد و لاجرم مسلمانان و یهود و نصاری
 و سایر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصاً با اهل الدنیا دارند تا اینجا حصول کلام شیخ الاسلام
 آری بعضی او را یاراجت بعضی حکم و مصالح با طهار خوارق مامور و ماذون میکنند بحسب نیاز عجب
 که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال سنا قطعاً اشتباه نموده اند معارف
 اتی را که غیر اهل آن بیان کنند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بی دوی درست می شود
 در رنگ آن است که جوهر نفیس بدست کناس خفیس افتد هیچ نقصانی در جوهریت و نفاست
 آن راه نمی یابد پس مندرج شده آنچه نوشته اند که معارف را فاسق و فاجر بیان میکنند و خوارق
 نه چنین است با آنکه گویم که این مقدمه مشترک الالتزام است و در خوارق نیز محسوس و مبطل شرکت دارند
 پس خوارق نه از این قسم است گفتن راست نیاید و نیز گویم که سخن در کشف معارف و اسرار
 اتی است که اهل الدنیا آن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نمایند بکشف و حال از بهشت
 خارج است اگر گویند که بسیاری از بطالان دعوی کشف و حال در معارف اتی مینمایند و توجیه
 و احاطه و سر بیان ذاتی بکشف بیان میکنند در جواب گویم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که اینها
 که بطالان میگند معارف اتی باشند و شهود شان درین توحید و سر بیان و احاطه ذات حق
 و شیون ذاتیه او تعالی بود و تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام
 باطل خود می آید باطلیل را بعنوان حقانیه مینماید و غیر حق را حق میدانند و احاطه و سر بیان آنرا احاطه
 و سر بیان حق مینمایند پس ای اله عن ذلک علوا کبیرا در راه غیب العیب هر ذره از ذات خدا
 انا الحق میزند و خرس و اشک آن بعبادت خود می خواند و ای اگر رحمت و شگیری نفس را بد
 و ازین در طهای هم که نه بر آرد حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسمه الاقدس نوشته اند
 که بیاست که پرسالک عالم ارواح منکشف گردد و ببلاده لطافت و بیچونی آنرا ذات حق

دارند تعالی و احاطه و سر بیان او که یا جسام است احاطه و سر بیان حق بنیز و نشود آنها در مرآت
 کثرت شود و وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه بخیل است بر ساکنان این راه غریزی
 از مشایخ متقدمین فرموده است که سی سال روح را بخای پستی دم و در مکتوبات قدس
 آیات آنحضرت دیده باشند که یکی از مشایخ وقت با آنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان
 نمود که فناء محویت بجای رسیده است که اگر بجانب زمین نظر میکنیم زمین را نمی یابیم و اگر بجانب
 آسمان نظری اندازیم آنرا نیز نمی یابیم همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجودی یابیم
 و پیش کسی میروم آنرا نیز نمی یابیم و وجود حق را تعالی پایانی نیست نهایت او را هیچ کس نتوانست
 و مشایخ نیز تا همین سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را نهایت میدانید و اگر درای این چیزی دیگر
 نهایت میگوئید پس بن اعلام کنید تا بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن
 نوشته اند که صاحب اینحال ربیع قلب را طی کرده و نیز نوشته اند که این فناء محویت او عنصیر
 هو است که محیط هر ذره از ذرات است و شود و او غیر از هو امر دیگر نیست و همانرا خدای بی انتها
 دانسته است تعالی اندک بسا است که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شده
 و فی الحقیقه کشف حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل اشیه در تخفیل
 نقش بسته باشد چنانچه حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانه و در مکتوب تحقیق توحید شده و ی و و چنانچه
 نوشته اند که نشای توحید وجودی جمعی را کثرت عارضت مراقبات و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله
 بلا وجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تعقل بعل و تخفیل بواسطه استیلا سی سلطان خیال است که آن
 کثرت فراوت یعنی توحید انیمعرفت و تخفیل نقش بسته است و چون بخیل با عل مجعول است هر آینه
 معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و اگر
 مقام قلب در نیروقت خبری ندارد و علمی بیش نیست لیکن علم را در جرات است با بضاعت فوق بعض
 الی آخره هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق نمایان نوع مغلطه ها رو میدارد باشند در اهل بطالت که
 دام گاه شیطان لین اند خدا و اندر جل شان که چه قسم مغلطه خواهد بود که از تبیین المیس راه بر آید

ندارد پس رسیده بود که فنا فی الله بے فنا فی الشیخ میشود یا نه بر آنند که شیخ واسطه فیوض است
تا واسطه درست نشود و بطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الله
بجصول پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تا بجای آنکه شیخ خود کند و خود را بنام با و سپارد و در صحبت
او کمالیت بین یدری اتصال بود و این معنی در هر طریق در کار است علی الخصوص در طریق که با افاده
و استفاده درین طریق عالی انکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجود مناسب است
بشیخ معتقد باشد و داشته باشد تاثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض گشاده تر باشد آری
اگر شخصی اولی بود محتاج به پیرو ظاهر نباشد و صرف عنایت تکفل حال او بود و تواند که بے فنا
فی الشیخ فنا فی الله او را حاصل شود و رسیده بود که طالبان خدا سبکبند جل و عکاک در کسب منزل
و یک مقام نباید هر ساعت و هر لحظه منزل نومی باید پس این در محبت باطن است و یاد و طاعت
ظواهر است و یاد رکشوف است و یاد در فنا و بقا اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی
بچشمی است گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطانه و در بقا
بان کمالات سالک رسید چون از کمالات که در مراتب بشریت تصدیق بر آت باطن نماید و تخلیک
از اسوی کند که حاصل فنا است مستعد آن میشود که اسمای الهی در وی جلوه فرماید و بیک یک
اسم بقا و تحقیق پیدا کند پس فنا از اسوی ممد ترقی است در بقا و تحقیق با سمانه منافی آن چه
مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد گفته اند کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب
هر ساعت در مراتب محبت بیک کمالی جلوه گرست و همواره راه ترقی بروی مفتوح است و اگر در
تجلی بند شود راه ترقی سده و در دو چلین معنی مسعود بگفته اند نیز از آن گفته اند که تودار
هر لحظه مرا تازده خدائی در گشت بد و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا تقطع ابداً
نه حسنش غایتی دارد نه سدی را سخن بایان بدیم در نشانه مستقیم و در یا همچنان باقی
و این مسیر را مسیر عشق در عاشق گویند گفته اند عاشق در دنیا از مسیر سیر شده است
آینه صورت از سفر دورست در کان پذیرای صورت از نور است و در این جواب

بر اصطلاح قوم است حضرت ایشان ما را در پنج مقاله مفروضه است که از مکاتیب در مسائل ایشان
واضح و واضح است پرسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا
حاضر یا بد آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه و با صورت پیر که حاضر وقت مرید است
آنرا نسبت رابطه میگوید و بزرگان با اشارت بهین نسبت نموده اند آنجا که فرموده ماند
سائیه رهبر بهیست اند ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع ترست مرید را از ذکر
و علقه و وام آتی یعنی مرید را نعمت عظمی گویند یا همواره در حضور است و اخذ فیوض از پیر بهیست و بهیست
و نیز حصول آن خیر از مناسبت تامه به پیر میسر است بلکه خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع
دیگر می آید مرید صاحب رابطه را که کمال نرسیده خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است
و از صحبت چاره و گریز ندارد و بصورت و رابطه گفتاوندن او خطاست اصحاب رسول علیه
و علی آله الصلوٰۃ والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و بدرجات علیا رسیدند
اولی قری هر چند از راه مناسبات معنوی اخذ فیوض از آنکس و در علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
نموده لیکن چون بشر صحبت مشرف نشد از درجه صفا به منزل ماند و در جری که تا بعین
داخل شد صورت پیر نه الحقیقه همین پیر نیست از پیر یعنی نمیکند در پیر چیزی است که در صورت
او نیست خوش گفت که صورت آن دستان خواهد کشید و حیرت دارم که نازش را چه سان
خواهد کشید پرسیده بودند که اگر کسی با وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان
شده است پس او را خلوت بگزیند و گوشه نشستن لازم است یا نه و آنرا با بایستی تحصیل وقت
و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمیع نمودن ظاهر باطن
به وظائف طاعات و از کار وقت لایق و امثال آن چنانچه در اخلاط خلق از راه بزرگ خلق بسیار است
از غفلت ظاهر و از تحاب فضول کلام و نظر با محومان و خبر آن پس نظایرین کسب شایسته و دفع
مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن ناگزیر است اما بشر طایفه حقوق خلق ضایع نشود و او باید بالمره
منیت الصدقین شنیده باشد و نیز انفسم شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت

و حال وقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال بچول حال گنجایش دارد که در یک حال ماندن نه از کمالات
پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن بآنها در مراقبه بهترست یا صریح به بیند
بهترست مخدوم صریح دیدن بهترست احتیاج سوال ندارد ولیکن در غیر مراقبه و بی پریشیدن
چشم بهم که خواهد دید غالباً چشم سر باید دید و نه چشم سر هر چند کمال محبت باین شهود داشته
و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتهم مصطفی علیه و علی آله و صحبه اجمعین و التسلیات و البرکات العلی

مکتوب پنجاه و یکم بچشم مقیم قصوری در اعراض از فضائل صوری
و ترغیب بر تحصیل کمالات باطن مع بیان بعض منها

بسم الله و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جناب اخوی فضائل دستگاہی رسید سرور
و خوشوقت ساخت امید که همبر نیوال این دو رافتاوه را یاد آوری مینموده باشند از اشعار
عربی و فارسی خود که ارسال داشته بودید مطالعه نموده آمدنیکست و قصد ببلند کرده آید
اینقدر فضیلت آن برادر گرامی معلوم دوستان نبود زیاده باوقل رب زدنی علما لیکن شعر
عربی رعایت قواعد علوم عربیه ضروریست تا مهارت درین علم نبوده شعر عربی در آونگین
چه ضرورت مخدوم و شعر و آنچه برین مانده چند برجه علیا برسد و اخل فضائل صورلیست
که نزد اهل معنی احوال اعتبار ساقطست مصحح قومی زوجه و خویش فانی رفته باز حروف
در معانی سنی نمایند که از معنی که عبارت از سیر عشق در عاشقست بلکه انتقای عاشق
با کلیه حظ کامل فراگیرند بعد از حصول معنی تلبس بحروف نقصان ندارد هر چه چو زبان کنند
مخوب آید لیکن پیش از تحقیق یعنی بصورت حروف در ماندن بطالتست از گرفت و نشود
کاری نمیشاید اقبال درم بصفت ظل و عجز بجناب مقدس در کارست و مراقبه متواتر بنف
نزد رفتنی هستی که فی الحقیقه کمال الی تعینی هست و بی رسمیست مطلوبست تا بانشاء که نظر
از جاشنی معنی در کام جان او بچکانند و او را از ان سیراب آید سازند و این کار اوست

و میر بہت صرف ست انچہ نظر ہر بیان وابستہ است دوام عبودیت و تقدست و مہوارہ متقطش
و بے آرام بودن و خیر از فہم چہ چیز با لوفناشدن و آتش شوق و سوختن و ہمہ وقت باین تکرار
ساختن و بدین سوز گداختن ست کریمہ و ما خلقت ایکن والانس الالیعبدون شاہ نہمنست
و بعضی از شیفتگان بارگاہ قدس از لیعبدون لیعرفون خوانند و آل ہر دو عبارت بعد از
تا ملکیست چہ بہترین عبادات ذکر است و کمال ذکر فنا فی المذکور است کہ حاصل معرفت چہ معرفت
نزد اہل اللہ عبارتست از فنا فی المعروف پس عبادت چون بدرجہ کمال رسد معرفت یک شود
با آنکہ گویم معنی لیعبدون آنست کہ مرا بخلوص پرستید کہ ہوا و نفس شیطانہ ادران میان دخل
نہود و آن جہنما معرفت صورت نہ بند و پس برین تقدیر عبادت بی معرفت متصور نہ بود
ہذا آئی برادر دوام معرفت و عبادت ہر چند باینکس مربوط است چون نیک سنگری آن نیز
بی سابقہ عنایت حصول نہ پذیرد پس در مسائل مقاصد سابقہ لطف و درک است و در بدایت
و نہایت و سنگیری ہی باید دیگر ہیج انقدر است کہ بصورت اسباب و مسائل را با نطر
و اگر شتہ اند و مقاصد و نتائج را بخود گرفتہ و فی الحقیقت ہمہ بوی وابستہ است و خبر دیگر
در میان حامل نیست البیہرچ الامر کلہ فاعبدہ و توکل علیہ

مکتوب پنجاه و دوم بجناب ارشاد سپاہ میر محمد لغمان قدس سرہ در تاویل کرمیہ

یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاہ مع تاویل الکرمیہ الی تلہا این مکتوب حسب الاتفاق
با تمام رسید حقیقتہ الشرحانہ و ایاکم بکمال الانقطاع و التخلی عما سواہ سہما نہ بحیث لا یبقی عنہ
فی عین الباطن عین ولا اثر یحصل التبتل التام المشار الیہ فی قولہ تعالی و تبطل الیہ تمیلای
تبطلایا کما ملأ عن نفسك وعن سائر طایفک المتعلقہ بالخلق والامور عن الکلمات الوجودیہ
الراجعۃ الیہا و حقیقتہ التقوی انما ہوا ہذا التبتل والانقطاع و کان قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
اتقوا اللہ حق تقاہ الایہا و الی ما ذکرنا ای الذین آمنوا صورۃ انقطاع عما سواہ و تخلی الیہا

و تاکنون اعمی العواقب و التقیدات متوجهین الی حضرت الاطلاق حق الاقطاع و الاختلاج بحیث
 لا یبقی عن ذوقکم و کما لا تمکون الیکم اثر و سیر فی فناءکم فی لطائف الخلق و الامر کلها و لا تموتن
 بالموت الذی هو قبل الموت الا و انتم مسلمون ای مشرقون بالاسلام تحقیقی و ایمانی جمیع الامور
 الدلالت الاسمیة علی الدوام و الاستمرار و کان فی الکبریة تحت علی دوام الموت و الفناء لیکون الاسلام
 و البقاء المستتب علیہ و ایما بخلاف صاحب التجلی البرقی فانه لم یمیت موتا و انما یصیر هذا التجلی ایضا
 فی حق سر وادیه یعنی ان یعلم ان التجلی البرقی لیس من التجلی الذاتی العرف فی شئی و انما هو تجلی شئی
 مع ملاحظة الشان الذی هو سر لاج الاستمرار و الذات اذا تجلی الاستمرار و احتضنوا بحیل الشیخ جیسا
 ای باحقیقة الجامعة الکلیة المتعبرة باحقیقة المحیة لیسیر الاعتصام بهذا الجبل ذریعة الی الوصول
 بحضرت الاطلاق و لا تفرقوا بفرق الاسماء و الاعیان الخیر و فان الاسماء الخیریه و الطرق البقریه
 ما لم تنقل الی حضرت الاجمال لم تصل الی حضرت الاطلاق و اذکر و نعمته الله علیکم بعد ان جمعکم
 فی احقیقة الجامعة اذ کنتم اعداء بفرق الاسماء و مقتضی بعضها یعارض مقتضی البعض الی آخر
 فالف بین قلوبکم بان جمعکم فی حقیقة واحدة جامعة و جعلکم علی قلب واحد قلب محمد صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم فاصبحتم بنعمة اخوانا متولدین من حقیقة واحدة اخیرین منه فیوض کما یأخذ الاخوان من الام

مکتوب پنجاه و سوم بحقائق و معارف خواجه محمد با شمس کشمیری
 در اشارت بعضی کمالات خواجه و ایما و سیری از اسرار مخصوصه

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین اسید و ابریم که آن
 برادر گرامی از صنوف و و ال و ارسته بدلول حقیقی پیوسته باشند و از خبری کلی و از اینجا با و
 ملحق گشته و از قوسین با و ادنی رسیده و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دایره صباحت گذر
 چنگلی با مان نقطه ملاحظت زده بل بقتضای الموضع من حب و بطون مرکز نقطه مذکوره نفوذ
 کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بناموشی آمده و معالیه نفی را پس پشت داده بکلیت

نگران اثبات گشته بل از آنجا نصیب مجمل الکفیفة ولونی انجاء فر اگر فتنه باشند و از خلیل مجیب
آورده بوند علیهم الصلوٰۃ والسلامات و علی عیال با کریمان کارها و شوار نیست چه از علو
فطرت و محبتها و دیوانگیهای شما این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت المثل من
ناقابل است استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر ذرات و معاصی صرف نموده چه یار که این
مطالب را چندان تواند خطور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل نمایند که بیان واضح
آری اینقدر می یابند که با وجود ائمه ناقابل و عصیان سرس نشاند در نهاد او و دلیست نهاده
که مستودع را از حقیقت آن کمای اطلاع نداده اند و هواره و انشا خود است و همه وقت عباد
با وی در میان دارد و بلکه آن سر نیز مودع آن انکاریم نیز محبوبیت و السلام اولاً و آخراً

مکتوب پنجاه و چهارم بیا نان سگیم و حسن ایلام محبوب اسرار عشق

بسم الله الرحمن الرحیم فعل الحکیم لا یخلو عن حکمتی هر چه از جلیل مطلق میرسد گوارا و مرغوب است
می تلخ نیست جور گلعداران ، که هر چندش خوری باشد گواران ، بلاتاز یا نه محبوب است که محبت
از التفات با سوا محبوب باز میدارد و محبوب دلالت میفرماید بآنکه از محبوب است که بهر برگ
در ریشه محب و نیجه است و کشان کشان می برد ، من نه با اختیار خود می روم از قفای او
آن دو کند غیب من می بردم کشان کشان ، بلا دلال است میان محب و محبوب که بحسن دلالگی
خود یکی را بدگری می پیوندد و در عالم مجاز دلاله از جانب عاشق نیست بخشوق این عجب که ایجاد دلال
از جانب مشوق است بل سبقت از اصل بیاید فرع هر چه دارد و از اصل دارد و فرع در امری بخود استقلال
نماید و این عشق و محبت که در دلیست نیز از ظرف است و عطیه دوست است ، ادای حق محبت غایت
ز دوست ، و اگر نه عاشق نمکین هیچ خورسند است به ناز مشوق هر چند مقتضی استنادی پر دانی است
که دلاله فرستادن را بر نمی نابد لیکن چون نیک بگری عشق از طرفین است و محبوب نیز در رنگ محبت مشتاق
محب است در حدیث قدسی است الاطال شوق الابرار الی نقای و انما الیهم لانشه شوقاً خوش گفت

عاشقان هر چند مشتاق جال دلبرند / دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند

اما عشق مشوق نهانی و در پرده است

پری رو از درون آلوده شدم / درون از شعلهای دوستی گرم

و عشق عاشقان بی پرده است و چندین با جوش و خروش

عشق مشوقان نهانت و سیر / عشق عاشقان با دو صد طبل و نفیر
لیک عشق عاشقان تن زده کند / عشق مشوقان خوش فربه کند

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد حنیف در جواب حال یاری
که نوشته خطره از دل و دماغ او بر طرف گشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شرقیه اخوی اعز می خواجده محمد حنیف
رسیده خوشوقت راحت صبغه الشرف و حافظ بجانیت رسیده اند و از غائب بسیار رفتی
آمده اند حق سبحان و عزای خیر داد در احوال ملانمان صافی نوشته بود دید بعد از آن کم شدی
و نیستی بسیار غالب شد و خطرات از قلب و دماغ بالمره بر طرف شد و کیفیارت عجیب
و غریب ظاهر شدن گرفت الخ مخدوما همه احوال این یار سلم است لیکن رفع خطره
از دماغ مطلقا محل تامل است از قلب چون خطره مرتفع شود بدماغ رود و از دماغ که محل
حواس باطنه است چون بر طرف شود بجای رود در نیاسری است که حضرت ایشان با
قدسنا الله سبحانه بسره بآن ممتاز بود و ندید بیکران تا چه رسد اجازتی که بعضی یاران
داوده اند هر چه بعد استخاره واقع شده است امید که مبارک است و سلام

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد صدیق در سرکشت خلود کیفیت در غیر مر قبه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعز می مولانا محمد صدیق نوشته بود مذکر حالت

مراقبه و عدم آن یکسان گشته است بلکه بعضی احياناً که مراقب نیست کیفیت بیشتر ظهور میکند
 و روان تقید و توجیه و مراقبه کیفیت و خلاصت کمتر دست میدهد و روان بی توجیهی کیف اتفاق
 کیفیات خاص میشود و میگرداند این یافت اذا اصالت نسبت مشرست و از روی آفاق و نفس
 مجبور وضع مراقبه گویا برای نسبت انفسی است هر چند کلیه نیست و گاهی تخلف هم مینماید چنانچه غریزی
 بآن اشاره کرده است چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست در پاور و دانان و سرنجیب اندر
 نهایت دایره نظر بنهایت انفس است بیرون آنان و انفس ظل نیست شرعی و نسبت اصالت
 و ایضا نسبت بزرگان ماحکم معشوق و لربا دارد هر چند بآن تقید نمائی و توجیه کنی و مراقب آن
 نشستی و در عهده آید و خود را یکسو کشد و محبوب گردد و چون آنرا بطور آگاهنداری جلوه نماید
 و بقدر ظهوری نشد مایه و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و هفتم بمیرزا عبیدالله در جواب بعضی مواجید که نوشته

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و دو صحیفه شریفه از برادر اعز اکرم متعاقب یکدیگر که بعد
 از دیر یاد آوری فقرای دور افتاده نموده بودند رسیده مسرت تمام بخشیدم و اگر چه بسیار
 که در رابط فقرای دور افتاده باطنیه با وجود صحبت مخالفت قوی راه نیافته است از مطا
 احوال سنیه که دو صحیفه مندرج بود و ذوقین و ملتذ گردید و آنچه در مکتوب اخیر مندرج بود که با وجود
 معلولی از ذوق باطن ظاهر همه بر طبق شریعت غرض است بل آنچه در مراتب مباح مواجید
 میشود است او فر الاخطا است آن ذوق بر ذوق افزوده حق سبحانه و تعالی را خرمی را بر ط
 بشریت حقه که بر جی قطعی ثابت شده است ساخته و قرب خود را منوط باتباع سنت سنیه
 نموده است که میقل ان کنتم تحبون الله الا یہ مشربان است و آنچه بعضی از سالکان را در انشای
 راه اموری که بظاهر مخالف طور نبوت است روی میدهد اگر از مقبولان است ظاهر را با حکام
 شرعیه متجلی میدارند و از وظایف حاکم محافظت مینمایند و خلاف وجدان او از و لعل می آرند

جمعی را از این شه و می برآورد و بحقیقت کار که اسلام حقیقی است و در آن موطن مطابقت کشف است
یا علوم شرعی چند میسازند و جمعی دیگر را در همین شه و تا آخر میدارند لیکن منقبه لا تراکلاوت و لید
سیر میباشند از مطالعه مراسلات لطیفه خطی فرا گرفت از اصالت نسبت است که نوشته اند
همما ممکن اند و از کلام بیرون رفتن نمیکند و در هر حکمی ذوقی خاص لطیفه دل را حاصل است
و میباید همه بر طبق سنت منبیه است نوشته بودند که در ادای فرائض و جدانیت که در سنت
بنام منی بطریق تفصیل است این وجدان مخبر کمال صاحب منی است و چون بکمال الکمال
واقع شود و در فرائض معنی در یابد که در لواقل نشان از ان نباشد نوشته بودند که در قرات
قرآن مجید تالی خود را بنویسید و در حدیث محدث است و دریافت این نیستی را هم هستی دیگر
بل لایحل عطا یا الملک الامطایاه و مایشیر الی هلا المعنی باقاله شیخ اشیر قدس سره فی العوار
فالصوفی لما لاحت له نار التوحید و الفی سمعه عند سماع الوعد و الوعد و قلبه بالتخلص عما
سوی الله تعالی صار بین یدی الله سبحانه حاضر اشهد ایری لسانه و لسان غیره فی التلاوة
کشجرة موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حیث سمع الله تعالی منها خطابه ایاه بانی
انا الله فاذا کان سماعه من الله تعالی و استماعه الی الله صار سمعه بصره و بصره
سمعه علیه علیه و عمله علیه و عاده اوله آخره و اوله السلام علیکم

مکتوب پنجاه و هشتم بمولانا الهداد و در تحریرین بحفاظت نسبت بن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعز میان الهداد
رسیده خوشوقت ساخت باید که همسرین منوال احوال را نویسان باشد که سبب است
درابطه معنوی است و باعث توجه غائبانه بحفاظت نسبت باطن از اهم هم است
و نگار داشت سر از اتفاقات با سومی از اشرف مقاصد بعد از فراغ درسی در شمار دوزی
یک دو وقت برای خلوت مقرر باید ساخت که بی مزاحمت اغیار بوظائف افکار و افکار

مشغول باشد و نفی وجود و توابع آن ازین نمودنی بود و نمایند غریزی گفته کیست بفر
وجود بشریت کوشیدن به از عبادت مستبعد است چندین سال اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری و مرغیب بر الترام نیاز و نفی وجود

حضرت حق سبحانه و تعالی بمراتب رسد و ارشاد و ترقی بخشد و از هم گام و داع کتابتی از شمار سیده
خاطر نگذاشت که بچو وضع زندگی میانیند و بکدام مردم صحبت دارند و بچکس داخل طریق بشود
یا نه اگر شده است بچو کیفیت شده بجملا معام است که اوقات مضبوط و اید و استگی خاص من نه
شما مودع است که باعث غبطه و دوستان می شود و حمد و ثناء بسیار علی ذاک است امید است که
بر اوضاع نامرادی و شکستگی مستقیم باشد و از حوادث و زلزل نرزد به نشو و خورش گفت
من بعد من شکستگی و غم دوست + چون دوست دل شکسته میدارد و دوست
و در تعلیم اوقات بنفی وجود و بشریت کوشند تا معالیه با نفع آید و از نظر اید و از گوش
باغوش رسد غم عومل محکم ماحول خوش گفت

چند مشکه ترازد و تم که آن گیسو بچنگ افتد + و در صبح از گریه با غم گران مه در کنار آید و اسلام

مکتوب شصتم پنجاه و هجده فاروق و آنکه شریعت اصل جمیع کمالات است

چه کمالات نبوت و چه کمالات ولایت و الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مصرع
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به محمد و کمالات ولایت نتیجه صورت شریعت
و کمالات نبوت ثمره حقیقت شریعت پس کمالی از کمالات ولایت و نبوت نیست که بیرون
دائرة شریعت بود و استغنائی از آن داشته باشد مانند بعضی از معاملات
که و رای کمالات مسطوره است که در حصول آن اعتقاد و عمل را تاثیر نیست افاضه آن
از راه تفضل و احسان است و آن معاملات با صالت خصوصیت با بنیای مرسل دارد

علی بنینا و علیم و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و البرکات از گذشت آن معاملاتی است که فیضان
آن از راه محبت است که فوق تفضل و احسان است که بالا صاله نصیب حبیب و کلیم است
علیم الصلوات و التحیات و معاملاتی که تعلق بجهت فائیه دارد خاصه حضرت حبیب است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات این معاملات هر چند بیرون و اثره شریعت غراست لیکن چون
شریعت اصل و بنیاد است هیچ گونه ازان استغنا ندارد و بداند که این معاملات مسطوره هر چند
با محال مخصوص باین اکابر است لیکن رواست که کمال تابان را بطریق وراثت ازان نصیب
بود و در رنگ مطبوع بطفیل او هم آغوش دولت خاصه او باشد و در صبح اگر بایم گم کرد آن
در کنار آید رخ چون تابع همواره طفیلی و اولادش خورست تو هم مساوات و افضلیت او نسبت
با همه آن متبوع مدفوع و مدفوع است این معارف از اسرار خاصه حضرت ایشان است
و هر دوازده تابع کامل اوست یا مثل او امثال بابو الهوسانز گفت و شنود این امور بیشتر و احسن قبول
هم معتمد است و ایمان آن داخل کمال بهمانهم لنا نورنا و اخف لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب شصت و یکم بمولانا حسن علی در آنکه از عدم علم بحال
نفی حال نباید کرد و آنکه اجازت تعلیم طریقت بر دو نوع است

الاحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مغرب مولانا حسن علی حسن الدی سجد حاله
و حاصل آنکه رسید حضرت حق سبحانه بر طریق مرضیه مستقیم دارا و از موانع حصول مطلوب
یکسو کند نوشته بود که نه از اشتغال معلوم بودی عیشام جهان از جانان میرسد و نه از ذکر و فکر
چیزی بکام جان می افتد و نه بزرگ بین ذلک فقه و تقست محمد و ما از راه عدم علم به نسبت نفی نسبت
باطن مطلقانی توان نمود و چه بساست که نسبتی باطن را که مناسب این نشاست حاصل بود
و ظاهر را اصلا ازان اطلاعات نبود و نفی نباید و ازین رگزر در قلب و اضطراب بود و فتناس علم
و مناسن چهل پس امثال شمار دم را نفی علم نمودن به از نفی اصل است و ایضا این دار چون

در عمل است و در اجر و در پیش است خود را بوظائف اعمال سرگرم باید داشت و بی تذبذب
 بطریقه مأموره بسر باید برد و در وقت عمل اجر طلبیدن و بآن در ماندن خود را از اجر باز داشتن
 موطن لقای حقیقی در پیش است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لایبتر من موطن انتظام
 مطلوب که ناشی از محبت است به از استغراق در مطلوب است چه اول عمل است و ترقی بخش
 و ثانی اجر است که موعود بنشأ و دیگر است جهت تسلیه طلاب بنمودن از آنچه موعود است و ظلی از
 ظلال آن آرام میدهند و بعضی را این آرام بهم ندهند و در اجر موعود نقصان نکنند عزیز حضرت
 رسالت پناه را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید پرسید یا رسول الله التوحید فرمود کلاً
 تجلس یا لک او خطر فی خیالک فالله تعالی بخلاف ذلک و شما میگویند که مطلوب را درین
 نشأ در آغوش آرید و عقاید را در دام کشید شکل است **ع** غنقا شکار کس نشود و دام باین
 گنج همیشه باد است دام را بد دیگر نوشته بودند که مقام شیخی دارند و شراکت دارد از اطفال
 بر قابلیت و استعدادات طلاب و حصول آثار و ینها بداند اجازت تعلیم طریقه و نوعست یکی آنکه
 کاملی را خلافت دهد و مقام شیخی بنشاند و آن در مانحن فیه نیست بشرائط چه رسد و دم
 آنست که کاملی ناقصی را اجازت دهد و بعضی از منافع مجاز سترشدان او درین ضمن ملحوظ
 دارد و درین صورت همه شرائط در کار نیست حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ما قدس الله
 سبحانه بسره الاقدس در رساله مبدا و معاد برگذاشته اند گاه باشد که کاملی ناقصی را اجازت تعلیم
 طریقه بکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص کار آن ناقص با تمام میرسد الخ و نیز در میانها
 نوشته اند که نقص هر چند منافی اجازت است اما کامل مکمل ناقص را نائب مناسب خود میسازد و است
 او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمینماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلاً و اجازت
 که بشما داده شده است ازین هر دو نوع مستثزل است که مقید باشما من محدود و دست تا در
 و مراقبه تنها باشند و چندی شریک بودند که درین طریق علمیه جمعی اثر عظیم دارد و از عیال و طلبه
 صحبت بشرط فانی در یکدیگر بهتر است که در صحبت فیوض یکدیگر بهر یکدیگر فانی بشود و این نوع

اجازت را که سفارت محض شما شایسته و ما عظیم تصور کرده اند ان گیزان اید و می نویسد که
 انچنین کسی که مرید را انداخته بود و دیگر گون نخواهد ساخت هوش شیخی اگر نکند بهترست چنانچه این
 رباعی از عزیز شیخ است **ب** با هر که نشینی و نشد جمع دلت بآن نغز نغز و اما حال کسی را تلقین
 ذکر کرده اید از کجا یقین کردید که احوال او در گون نخواهد شد و جمعیت دل در حق او بحد دل نخواهد
 پیوست قیامه المیزان در همه کجا در اول قدم است را از دست میدرسد و آب نادره موزه میکشید
 معلوم است که انجام آن چه خواهد بود و چه نتیجه خواهد داد **د** اگر گوئی که بتوانم قدم و رنه که بتوانی
 و اگر گوئی که نتوانم به پیشین که نتوانی ترشها را بتغیر احوال مسترشدان چه دخل و میانجی پیش
 کشی تا که به خبر رسد و نه نشانه باشد هرگز این نوع نویسد بآنند که این گفت و گو نه از روی آزار است که اینجا
 اگر اصرار فحاش است باز از جهت نیکوست بزرگوار خطا که مرشد نسبت به ترشها ناگزیر است و ملام علی من این بهتر است

مکتوب شخصت و دوم و هم چهارم چلی در آنکه در مقام رضا و اعتبار است

بسم الله و السلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است و اعتبار است اعتبار اول
 رضای حق سبحانه از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است
 چه اول رضای حق است بعد از ان رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوعنه و السلام

مکتوب شخصت و سوم بحضرت مخدوم مزاده پلست در وجه جامع
 کمالات صوری و معنوی شیخ محمد صبغه الله علیه و آله

در بیان نسبت حق با خلق بوجه تمثیل با ذکر بعضی معارف مناسبه آن و لکن المثل الاعلی
 نسبت به سبحانه تعالی و تقدس مع العالم شبهه بنسبت النقطه الجوهرة مع الدائرة الموهومته لکن
 نشأت من سرعة دوران تلك النقطه لکن جعل الله سبحانه العالم موجود و الوجود هو ظل وجود
 سبحانه غار جلیسا بخارج هو ظل غار جلیس سبحانه و لا شبهة له سبحانه مع العالم من الاطالة و الله اعلم

المستقرين لكن نظم الله سبحانه محيط العالم باخاطره لا يدركها افهامنا ولا يدركها حيطه او اشارة العلم البشري
المذكورة ليست بدخول في تلك الدائرة ولا يخرج عنها الا خلافا مراتب الوجود فان في مرتبة وجود النقطة
ليس من الدائرة اثر وانما هي في الوهم فلا يتصور نسبة الخروج والدخول ومع ذلك ليس في تلك
الدائرة شئ سوى تلك النقطة مع انها ليست عنها فلك كقوس عليها نحن بعدد وبيان فهو سببي
اقرب في الوجود والبعد من الوجود ان فالسير والسلوك انما هو قطع دائرة العالم على قدر استعداداتهم
ليتم عملها الى انهاء الدروب واعلم ان حشر المؤمنين انما يكون على نقطة من دائرة العالم التي لها
قرب من نقطة الاصل بعضها اقرب من بعض على تفاوت درجاتهم حشرت الاثنان مني الله تعالى
عنه مفرودند که سیر من الآن تا نقطه بسیده است که اقرب نقطه است بنقطه اصل و فوق آن سیر
متصور نیست پس ناچاره حشر نیز بر همین نقطه میسر گردد زیرا که فوق آن نقطه متصور نیست پس
العیاذ بالله قربتد انکارم که بعد از وفات روز قیامت و در بهشت بعضی اموری که متمم این مقام
و باین مقام تعلّق دارند فائز گردند و ایضا بعضی علوم و معارفی که درین دایره منحصراً ظهور نیافته
است و نشان آنها درین دایره نیست بکرم خداوندی جل سلطان ظهور فرماید و کشف گردد و متقیم
حقائق و واقعی که درینجا نشان آنها است است بسیار است و اگر اندکی از آن بیان نماید بطویل انجامد و السلام

کہ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ موقف ساعتی فی سبیل اللہ خیر من قیام لیلۃ القدر
 بکلمۃ عند الحجر الاسود رواہ البیہقی وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیکون موقف ساعتی فی سبیل اللہ
 خیر من قیام مائۃ الف شہر لان قیام لیلۃ القدر بکلمۃ بآۃ الف الف شہر فی غیرہ او الشہر رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ وایت کردہ است کہ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ من رابط لیلۃ فی سبیل اللہ
 عارسان ودار المسلمین کان لہ اجر من کان خلقہ من صام وصلی رواہ الطبرانی باسناد حسنیہ قال العلماء
 ہذا حدیث دلیل علی ان اللہ تعالیٰ لیکتب للموالی مثل اعمال من عبد اللہ آمناء فی محل ولایۃ بحجابہ
 وما انزل ہذا الفضل لعظیم افسوس کہ این دو را زکار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاہر محرومست
 و بہت بعضی عوائق و موانع ازین جہاد فی سبیل اللہ مجبور یا لیتی کنت معہم فانوز فورا عظیمایکین
 از روی باطن با خود دانند و از راہ دعا و توجہ کہ وظیفہ فقر است محدود و معاون تصور فرمایند
 اگر فقرا ی اہل عزت و سالت سالہا ریاضت کنند و از بعدیات کشند بگر و این عمل زسند طاعات و عبادات
 کہ در ان مقام بوقوع آید باضعاف بر طاعات عزت زیادہ است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب بگر
 و از دمانا نجاتی رتبہ علیحدہ و صدقات و نفقات آن محل را درجہ بزرگ و امراض آن معرکہ را
 نتیجہ جہاد رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و علی آلہ وسلم فرمودہ طوبی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ
 من ذکر اللہ فان لہ بکل کلمۃ سبعین الف حسنۃ کل حسنۃ منها عشرۃ اضعاف مع الذین لہ عند اللہ
 من المزیار رواہ الطبرانی و نیز فرمودہ علیہ الصلوۃ والسلام صلوات فی سجدی تعدل بعشرۃ آلاف
 صلوات و صلوات فی السجۃ الحرام تعدل بالف مائۃ صلوات و الصلوۃ بارض الرباط بالف الف صلوات
 رواہ ابو الشیخ و ابن حبان و نیز فرمودہ علی آلہ الصلوۃ والسلام ان صلواتہ ربطا تعدل
 خمس مائۃ صلوات و نفقۃ الدینا و الدہم سنۃ افضل من سبعمائۃ دینار و نفقۃ فی غیرہ و نیز فرمودہ علیہ
 و علی آلہ الصلوۃ والسلام من اعان مجاہدا فی سبیل اللہ او غازیانی عشرۃ او مائۃ یا فی رقبۃ
 اظلمہ السم فی ظلمۃ یوم لا اظلم الا ظلمہ رواہ احمد و البیہقی و نیز فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام
 لموقف فی سبیل اللہ لیس فیہ سیف و لا یطعن فیہ برمح و لا یرمی فیہ سہم افضل من عبادۃ سنین

لا یصلی المصلی مناظر عین رواد ابن البجاری و غیر فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام من
 مرض یوما فی سبیل اللہ و بعض یوم او ساعه غفرت له ذنوبه و کتب له من الاجر عدد عشق مائۃ الف
 رقبۃ قیتہ کل رقبۃ مائۃ الف رواد ابن زنجویه و شک نیست کہ این خدمت و رحم کہ بآن توجہ دارند
 بجهاد فی سبیل نیست آخر ج ابو ذر و الدہبی عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما فروعا یکون فی
 آخر الزمان قوم یسمون الرافضیۃ یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون و آخر ج الدارقطنی
 عن علی عن النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال سیاتی من بعدی قوم لهم ثلاث اقبال لهم الرافضیۃ
 فان ادبرتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول اللہ ما علامۃ فیم قال لفرطک بالیسک
 و یطعنون علی سلف و آخر ج عن طریق آخر نحوه و کذاک من طریق آخر و زاد عنہ یتخلون عن مالک
 و یسبوا کذاک و آیتہ ذاک انهم یسبون ابابکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما ففضل باخیر جینا من الجهاد الا صفر
 الی الجهاد الا کبر و حدیث قدسی آمدہ است عاد و نفسک فانما انت مصت بہما دالی نفس ما رء انسان
 با وجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بہ کفر و انکار خود مصرت با حکام مہادی میگرد و با و امر آتی
 جل سلطانہ انقیاد ندارد میجو ابد ہمہ منقاد او باشند و او متقاد احدی نبود و دعوی سری و خودی
 در وی ممکن است و ندای انا ربکم از نهاد او سر نیز نداندا سادات او مرضی و مقبول آمد و مخالفت
 با وی برونق شریعت غر جہاد و کبر گشت جہاد با عدای آفاقی گاہی اتفاق می افتد و جہاد با و من
 درونی دائمی است از رحم الرحمن از کمال رافت و رحمت و حصول ایمان و نجات از عذاب مملہ
 بتصدیق قلبی کفایت فرمود و با ذعان نفس تکلیف نفرمود و چشم دارم کہ دہر شک مرا حسن
 قبول بہ آنکہ در ساخته است قطرہ بارانی را بہ آری بعضی کل افراد انسانی باشند کہ نفس شان از
 اما رگی بر آرد با طینان پیوستہ بود و منقاد احکام آتی گشتہ مجال مخالفت در وی نماندہ باشد
 و رضی و مرضی گردیدہ کہ میگوید یا ایہا النفس المطمئنة اجمعی الی ربک راضیۃ خیرۃ شان او و است ایمان کامل و اسلام
 حقیقی دین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل حصون بخلاف ایمان سابق کہ از خلل
 و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عین ایمان اطلب نمودہ اند آنجا کہ برای تعلیم فرمودہ اللهم

انی اسألك ایها الناس بعد کفر و کفر بیه یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالصدق الای و کفر بیه الذین آمنوا بالصدق
اولا کتب هم الصدقون و الله شاهد عند ربهم گویند اشارت باین ایمان است و در حدیث غیر این نیز
احکم حتی یكون بهواه تعالما حیث یقعین ایمان مرا دست معلوم بای در طریقه معرفت علی حصول
سلام حقیقی است که به انقیاد نفس اماره مربوط است و اسلامی که پیش از اطمینان بمحض تصدیق قلبی
حاصل است آنرا اسلام مجازی میگویند و این را حقیقت ایمانی نمی و بحقیقت تثبیت و انقیاد اگر کان سلام
الزمانه و زکوة و زه و حج و جهاد و سایر اعمال حسنه که پیش از اطمینان نفس بوقوع آید گویند
صورت اعمال است اگر نماز بخیزد صورت نماز است و اگر ایستاد صورت ایستادن است و صورت صوم است و علی هذا
القیاس سایر الاعمال چه نفس اماره هنوز بر سر کشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت
بشد و چون نفس باطمینان رسد و از سر کشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید و حقیقت
نماز و زه و غیره ادا یابد و باز از تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت درجات جنان
و نسیم آن و مراتب قرب و رویت اخروی باید تصور نمود که جنات مقربین را با جنات عوام نمیشود
چون قطره را با دریای نسبتی است که هر دو از یک جنس اند بعضی مرکب از اجزای مائی تفاوت
بکثرت و قلت اثر است و صورت را با حقیقت هیچ نسبت نیست و رویت اخروی هم همه را یکسان
نماید و درجات و مراتب و از باز از تفاوت درجات بنشینندگان چنانکه امام غزالی قدس سره تصریح
بآن نموده است پس رویت غیر تمکینه هر کدام اهل صورت و اهل حقیقت قیاس باید نمود که چه نسبت خرد
و شست بود که صدر نشینان بارگاه قبول بکنند گوشه چشمنی با اهل صف نعال به این صورت
و حقیقت هر دو داخل دایره شریعت علیه است و ما خود از سنن صوری و انوار معنوی بنویس علی هذا
الصلوۃ و السلام و التیمه یکی صورت شریعت است و دیگری حقیقت شریعت پس حدان همه کمالات
شریعت غرآء و بیچ کمالی ناگاه درای شریعت حق بدان احتیاج افتد معرفه الله را بعضی ادراک
بسیط که اهل اصد قرار داده اند و کمال انسانی را بآن منوط ساخته نیز تمامی و کمال آن مربوط بقنا

پس حق تعالی اولی الایمان را داناکرست که در حاصل کار و تقدیر و کار خود و اهل ثانی نمایند که
 این دولت مطلوبه و ارفع و فطوبی له و انشیری انجی مقصود از خلقت او بود بجا آورد و نعمت و حق
 نام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بودی بمشام او برسد از پی آن برود و
 ترسم که یارب ما نا آشنا بمانده نادان قیامت این غم بمانده و السلام اولاً و آخراً

کتاب شصت و پنجم مولانا حسن علی در ترغیب بربک تسووف و نفی از اوت

حق تعالی استوانه و ایام بحقیقه فی الشریعه المصطفویه بنی باجد و الامه الموده و السلام و انجیه و انما
 حیثه انما عید المحدثه الالهیه فیروزه اشرف و عمر که ایام جوانی است و هنگام درستی قوی و جوانی
 اندیشه و نیرو و دوار ذایع و بیسی و می یازد آموخت که اشرف از شایه که معرفت الهیه است باز نل
 که معهود محض است خواه نهوده آید و اشرف عمر در هوا و هوس که از دل اشیا است صرف یابد
 بلکه المسووفین مقصود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفت است درین نشأ فانیه و کسب رضای
 مولای حقیقی است درین همت بسیر و امثال بابو المومنان در پی آرزوهای بیوده تاکی ازین
 دولت مطلوب محجوب باشم و تا چند بار رضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شان
 دور و مجور گردیم آلم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق حایر حصین
 و طغی قوی از معرفت کامروالی و هوا پرور است و آرزو و الا مائل و اما فی بیوده هر چه مقصود و تست
 معبود و تست تشیده باشند از لایت من اخذاته هواه نفس قرآنیت عتوه البلیس از بلبلست
 و تو یک یک آرزو و البلیس استاید چون کنی یک آرزوی خود تمام و در تو صد البلیس زاید و السلام

کتاب شصت و پنجم مولانا محمد صدیق شپوری در جواب یثیبه و که در اورد

الحمد لله و السلام علی عباده الذین طعنی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده و احوال سنجیده و بوضوح
 انجائیده قل رب زدنی علماً و ادری قوی که در نماز پیشین رو داده و در شما تصرف کرده و رسیده

و تافته بود نیز واضح گردید و بسبب لذات روحانی گشت خدای سبحان علی ذلک و علی جمیع نعماته
 لایزاله تجلی شانی از شیون الهی جل سلطانیه بوده که بحسب مناسبت اصالت که مبدء تعین شاد داشته
 ظهور فرموده است و شمار از خود بر بوده و بر زبان شما با سرار و معارف گویا شده و بقا بخود
 داده ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا العزیزة اهلها ذل و یأذون تلکس بان شان تجلی
 گشته و فنا و بقا بخشیده تواند بود که ظهور این حامله تعبیر آن واقع باشد که دیده بودید که بر دیوار
 برآمده ام میگویند هذا جدار الشقی الی آخره این حامله گویا تعین بطرف دیگر از ان دیوار دارد و آن
 دیوار بر رخ بوده که مبدء تعین است چه مبدء تعین بر رخ است میان عاشق و معشوق و راه وجود
 منحصر در آن است و در آن وقت چون قوت باطن چندان نبوده از ان دیوار در بر هوا شده بود
 و فوق آن استعلالی نمود ویدال حال بحسب قوت که دست داده است علانمودید و دیدید آنچه دیدید
 و شیخ حسن چون بشما نسبت محبت درست دارد و محتمل که بر قوی ازین نسبت بطریق اندراج برومی
 افتاده باشد بداند که شان عبارت از کمال ذاتی است که زیادتى بر ذات تعالی ندارد و مندرج است
 و غیب لغیب و چون علم حق سبحانه بر کمالات ذاتیه خود تعلق یافت کمالات مندرج در علم حق
 یافت و مبادی تعینات عبارت ازین کمالات مفصله است بهر کمال مبدء تعین شخصی است
 از اشخاص و بطور حضرت ایشان ماصفات سبعه یا ثمانیه را و بای وجود علی نیز بقوتی است و خارج
 چنانچه مذکور است و جماعت است شکر الله تعالی صمیم بالجله آن کمال مندرج اصل است که کمال
 علی را و این کمال علی ظل آنست اما ظهور آن کمال از مرتبه بطون بسبب این کمال علمیت تواند بود
 که باین اعتبار غریزی گفته باشد شعر ولدت اُمی اباها بان و این عجایب به ام عین ثابته
 خود را گفته که مبدء تعین او است و آب آن ام شان الهی را که اصل او است گفته باشد و چون عین ثابته
 بطبع آن شائست از مرتبه بطون نسبت ملاوت که بطبع این است از طرف ثانی نیز ثابت کرد و اسلام

شخصیت مفتخر حضرت می و مزارع الیقار جامع علوم ظاهر و باطنی و خواجه نقشبند سلیمان

در بیان مذہب علماء رسالہ کلام الہی جل شانہ و تدقیق کہ درین سالکہ حضرت مجدد الف ثانی نموده
 مذہب علمای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ میم در رسالہ کلام آنست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 از ازل تا بدست کلام واحد بسیط حقیقی و کثر و تفصیل را دران گنجائی نیست میفرماید کہ از ہما
 یک کلمہ بسیط امر و ثنی ناشی گشتہ و بجان کلمہ بسیط استفہام و ثنی و تخریج و اخبار و وعید و وعدہ صدم
 یاختہ و ہما کلمہ بسیط است کہ فرمان و تورات نام یافته و زبور و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشان
 را رضی اللہ تعالیٰ عنہ درین مقام مقالہ مفردہ است و تدقیقست بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام
 الہی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزی بکثرت تفصیل ہم ثابت است و وسعت و تمیز ہم کائن
 با وجود بساطت امر از ثنی ممتاز است و اخبار را از انشاء جدا چنانچہ در مرتبہ ذات تعالیٰ با وجود
 اجمال تفصیل و وسعت اثبات ثنی نمایم چہ وسعت تفصیل نیز از صفات کمال است قال اللہ تعالیٰ
 و تقصیر و اللہ واسع علیم باید دانست کہ اجمال و تفصیل کہ دران مرتبہ علیا اثبات مینمایم نہ آن
 اجمال تفصیل است کہ در فہم ما و آید و مدرکہ ما کہ آن موجب تبعض و تجزی است تعالیٰ اللہ
 فلک علو اکبر بلکہ در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگونہ است عرف ربی بجمع الاضداد
 این معرفت ہر چند ورای طو عقل است اما مویکہ بکشف صحیح و الہام صریح است و تمیز است کہ
 علمای کرام نفی آن نموده اند تمیزی است کہ از قسم چون و چند است کہ منافی بساطت است
 خائدہ چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل و کثرت
 چہ لفظ تفصیل و کثرت موہم تبعض و تجزی است بنا بران اجمال و وحدت را برای اطلاقی
 بران حریم متعال اختیار نموده اند والا تعالیٰ انہین اجمال و تفصیل کہ مدرکہ ما است
 منزہ و مبرا است و اگر وحدت و وسعت بیچون کہ ہم ہر دو ثابت است فافہم ولا تکن من القاضین

مکتوب شصت و ہشتم در بیان بعضی از مراتب حلول بطریق اجمال
 بچنینہ خادمان محمد عبید اللہ غنی عنہ و بعضی از مراتب حلول بطریق اجمال

حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بذات خود موجود است نه بوجود عینا کان ذلک الوجود و از انظار
و کما صفات سبحانه موجوده بذات تعالیٰ لا بالوجود و زیرا که در آن موطن قدس وجود را گنجایش
نیست و همچنین وجوب و امکان را در آن مرتبه علی گنجائی نه انما نسبتان بین الوجود و الما
فحیث لا وجود و ثمة فلا وجوب و لا امکان حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه میفرمودند و در حقیقت
بتمجید نظر در و در مرتبه میشود محسوس میگردد که در آن مرتبه علمیه ذاتست مع الصفات التامیه
المتبرکة بعضها عن بعض حقیقه ما در این امری یافته نمیشود چه وجود و چه وجوب و فوق
این مرتبه مرتبه ایست که در اینجا این صفات اعتبارات محض اند و حضرت ذات تعالی
و قدس و زیادتی بر ذات ندارد تعالی آنرا می انقدر هست که این اعتبارات را در آن مرتبه
تمیزی بایکدیگه ثابت است و فوق این مرتبه مرتبه ایست که در اینجا آن تمیز هم کائن نیست
و غیر از اعتبارات محضه امری دیگر مفهوم نمیشود و فوق این مرتبه آن مرتبه مقدم است که در اینجا
هیچ اعتبار هم ملحوظ نیست و جل و حیرت لازم آن مقام است بآید دانست که در مراتب گانه
اول چون ذات تعالی ملحوظ با صفات است در صورت مثالی بصورت دایره همدیگر میگرد
و دو قوس که یکی عبارت از ذات باشد و یکی از صفات ظاهر میگردد و در مرتبه اخیر چون اعتبار
و اضافتی ملحوظ نیست لا محرم در صورت مثالی نصف دایره که کنایت از یک قوس ذات باشد
ظاهر میگردد و همین سرست که حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشته اند که در آن مرتبه
غیر از یک قوس ظاهر نشد و اینجا سری خواهد بود که بران سر اطلاع ندادند بآید دانست مرتبه
اول ازین مراتب چهار گانه که مرتبه صفات است نصیب لطیفه روح است و مرتبه ثانی که
مقام شیونانست نصیب لطیفه سرست و مرتبه ثالث که به تشریه و تقدیس مناسب است نصیب
لطیفه حقیقی است و مرتبه رابع نصیب انجمنی است و نصیب قلب از مرتبه افعال است که درون
این مراتب است بعد از گذشت این مراتب چهار گانه عالم ام معامله بعالم خلق می افتد و السلام
مکتوب شصت و نهم بحقائق آگاه خواهد بود و بدقیق ششمی خواهد بود و محصل کلام

وآنکه عارف هر چند کمال الکمال رسد نصیب او از بعض وجوه ذات باشد تعالی و بعضی از کل
 باشد که نصیب شان از جمیع وجوه ذات بود سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 التفات نامهای گرامی عزیز شریف ساخت از کرم او تعالی امیدوار باشند بتاریکی درو
 آب حیانت به استماع فرمایند چون عارف مقامات وصول را طی کرده معامه بجای رساند
 که منتهای مسارج اوست و در منازل قرب هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
 که اصلی است از اصول اسبی که مبدا تعین عارفست و باز از نه جامعیت اسم و ران و چه هم
 جامعیت خواهد بود و هر چند اسم جمع بود و وجه نیز جمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگرست نصیب
 از یک وجه که جامع وجوهست و دیگر کمالا یعنی علی الفطن هر چند از اصول و از اصول معارف
 فوق رود و باز از نه اسم خود که مزی اوست تقیید را همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفصیلا نصیب
 نخواهد یافت هر چند و اول و دله وصول آن درجه را در سائر وجوه مستحکم یابد و تمیز نه بیندانی آن
 تمیز است چون در مقام استقرار نام نماید وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون تمیز
 معلوم گشت معرفتی غریب تر و غامض تر بشنود بعضی کس از آن قلیل بودند که آنها را از جمیع وجوه نصیب
 بود و بیانش آنست که آن وجه را که اصل اسبی است که مبدا تعین سالک است با وجود دیگر مابا الاشتراکی
 هست از راه مابا الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را با مجلس خود شاه راه است سوال
 ماهیت مرکب از مابا الاشتراک و مابا الامتیاز است و هر کدام را خصوصیات علیحدہ است آیا ممکن است
 که از مابا الامتیاز سائر وجوه هم نصیبی حاصل نماید جواب گوئیم چون مابا الاشتراک برابر مابا الامتیاز است
 صدق است اگر چه عرضی است چه جنس عرض عامست مرفصول انواع خود را پس ازین راه نصیبی
 تام از مابا الامتیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با افراد خواهد رسید و از جمیع وجوه
 ذات تعالی مفصلا نصیب خواهد یافت و از همه کمالات که در توجع بشر ممکن الحصول است بطفیصل
 خاتم الانبیا علیه وعلیه افضل الصلوة واکل التحیات و التسلیات حظ خواهد برد این معرفت از معارف
 خاصه حضرت ایشان است قدرنا الله وجاهه بمیره و از کمالات مخصوصه ایشان بعد انبیا علیهم التحیات و البرکات

مکتوب هفتاد و یکم بلامحمد فضل الشیخ بدرالدین سرنیدی در مثنی حدیث القبر و
من ریاض النجته بامیان بشارتی که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنہ آن مشرف گشته

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله العظيم مصليا على رسولنا الكريم وآله جميعين ودر حدیث نبوی علی صله الصلوٰۃ
و السلام و ائمتہ آمده است که القبر روضه من ریاض النجته مراد اندر روضه بودن قبر آنست که حجی مستحق
که میان بقعه قبر و جنت بود است مرتفع میگردد و پیچ پرده و مانعی در آن هر دو مقام بیندازد گویا
بقعه قبر را فنائی و بقایای جنت حاصل میشود و فافهم و فافهم مثنی قوله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
ما بین قبری و منبری روضه من ریاض النجته باید دانست که این قسم روضه مراخص خواص است
هر مومن را هدیه نیست غایه مافی الباب چون قبور مؤمنین صفائی و نورانی می پدید آید استعداد
حاصل میشود و که بر توی از جنت بر آن قبور منعکس گردد و حکم آئینه تصفیه کرده میگردد و مخفی نماند
که حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوات
و التسلیمات نیز مبشر شده بودند که روضه متبرک که قبر آنحضرت در آنست و همین قدیم آن روضه
مقدسه روضه ایست از ریاض جنت ترفیع موهبه که مبشر شده ام با آنکه اگر یک مثنی از خاک آن روضه مبشر
و غیر شخصی باندازند اسید و آریهای عظیم تکلیف من دفن فیها و الحمد لله رب العالمین و السلام علی سواة آلک
جمعین

مکتوب هفتاد و یکم بچرمون بیگ کابلی و آنکه تعلق بهما و از اشد امراض است

سلام علیکم طبعتم هر چه بجز عشق خدای است که شکر خردن بود و جان کنده است که گرفتاری نادون
خوبی بایه از اشد امراض قلبیه است فکر از آله آن از اتم هم است و در خانه اگر کسی یک حرف بدست

مکتوب هفتاد و دوم بلامحمد مسافر در تحریر فیضا بقضای آبی جل شانه

بسم الله الرحمن الرحيم اخوی ملا مسافر بغایت باشد و بیا و خلا و ندی جل شانه خوشوقت بود

که گاه بتهای شمار رسیده هر پنج و الحکم که میرسد چون بتقدیر و ارادت خداوندی است تعالی غیبار
 رضا مندی چاره و گزین نیست بر وظائف طاعات چیست باشند و بر اوجاع و امراض صبر
 و شکیبائی نمایند و عافیت را از کرم او سبحانه طلب نمایند و هیچکس را از خلایق در میان نبیند
 و همه را از حق سبحان و تعالی دانست و در دفع آنرا هم از او بخواهند که بی تقدیر او سبحانه
 کس بکس ضرر نتواند رسانید و بی اراده او هیچکس در دفع ضرر نتواند کرد و راه بندگی این است

مکتوب مفتاد و سوم بمولانا حسن علی و در جواب سوالی که بکتابت عزیر بن محمد

بسم الله حمد و صلوات اخوی ملا حسن علی حسن سبحانه حال و حصل آمل بشهید کتابت اخوی
 شهید المیرزاگ نوشته بود و جواب آنرا طالع داشت که فرق و امتیاز میان حسن و قبح و مقام
 شریعت است چنانچه در رساله دیده است که در طریقت سر اسرار شنی است و با همه کس و حتی بخلاف
 شریعت که در آنجا با دشمنان جنگ است و با دوستان آشتی آن عجیب شبهه واهی است طریقت را
 با شریعت چه تقابل است و کدام ساداة شریعت غرابوچی قطعی که ریب را اصلاح در آن گنجایش
 نیست ثابت شده است و احکام آنرا اصلاح و تبدیل نه تا قیام قیامت این احکام باقیست
 و عمل بمقتضای آن همه را از عوام و خواص لابد و ضروری طریقت هرگز احکام آنرا نمی تواند برد
 و اهل خود را از تکالیف شرعی آزاد ساخت از عقاید قطعی اهل سنت و جماعت است که بنده هرگز
 بدرجه نرسد که تکالیف شرعی از وی ساقط شود و هر که معتقد خلاف آنست از جمله اهل اسلام بیرون است
 جمعی را حق سبحانه دشمنان خود مقرر سازد و عمل بغیظت و شدت و جهاد و قتال با آنها فرمایند و آشتی کردن
 با جماعت و دوستی نمودن از قاعده اسلام خارج است و دعوی محبت خدای تعالی و رسول او
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بآن جمع نشود و آنرا بر تابد که اطاعت محبوب و تولی دوستان
 محبوب و تبری از دشمنان او از لوازم مقام محبت است آری بعضی ساکنان این راه اموری
 که بظاهر مخالفت بکتاب و سنت دارد و بسیار دارد و میشود که آخر از آن باید گذشت و درین وقت شریعت

شریعت را درست نمد و سنت را بدندان محکم گیر و در بخلان خود و بتقلید اہل سنت
و جماعت اعتقاد و عمل کن و حسن خاشاک این راہ بصدری انی انا السدی سراید و ساکب بیچارہ را
از طلب اعلیٰ باز داشته بہ پیش خود دعوت می نماید ساکب مستقیم و رین ہنگام باید کہ متابعت خلیل
جوید و لا محبت الا فلین گوید و بموجب و جنت و فحی الا یغیب الغیب پوید و متابعت حبیب اسد
علیہ و علی الخلیل و سائر الرسل الصلوات و البرکات برفع البصر گرفتار نگردد و گاہ خود را از کسانیکہ
با جماعت از وی افضل اند ساوی داند و گاہ افضل بنید مسجد و تاجہ یکسان خیال نماید و اسلام
و کفر را برابر و ریابد اگر سرشت تہ کتاب و سنت را در اعتقاد و عمل از دست ندهد
معذورست چہ در کشف و وجدان اختیار ندارد و اسلام اولاً و آخراً

مکتوب ہفتاد و چہارم بحقائق آگاہ شاہ نعمت اللہ قادری

در آئہ سبقت از اصل است و در ظل ہر چہ است استعار از اصل است و نصیب ظل از اصل
اصحیلال است بسم اسد حامد و مصلی اعنایت نامہ نامی و صحیفہ گرامی کہ نامزد این بیجاصل
منوہ بود و مشرف ساخت امیدوار است کہ ہمہ بنیوال این دو را از کار آگاہ گاہ بجاشیہ ضمیر
صبر فرماید راہ میدادہ باشد و باذواق خاصہ می نواختہ و در و این نامہ کہ از علین کرم بود بی شاہ
مرسلست نعمتی بود غیر مترقبہ امیدوار کشایشہا و ترقیہا از وصول آن گردید بلی سبقت از بزرگان
میباید و کرم از کریمان می شاید و در خانہ بکر خدائی ماند ہمہ چیز ہر از پیشگاہ چنین آمدہ است
و اشد شوق باصل مستوب گشتہ بابت از مبداست و آغاز از اصل کجہم و بحیونہ خیر و کمال کہ ظل
ہمہ مستفا و مستعار از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد و اگر نسبت خیر و کمال بخود
نماید خائن بود و دعوی ہسری باصل پیدا کند کمال در حق او انتقامی کمال است و خیریت در لب
خیریت نصیبی کہ از اصل دارد و بعد ر و منتسابات بآن محمود تلاشی است ہر چند طور اصل پیش
و تلاشی ظن پیش بیچارہ کہ جز انتفا از اصل بہرہ ندارد و از کمال او چہ خبر داشته باشد و بحال و چگونه

پی بر دست گیرم که بغم خانه یار خرامد که حوصله و طاقت دهد که دارد و امید گاه ویرین جزو
زمان که بعد عید نیست و آوان قلت الفار است و نه اگر ظلمات بهت وجود امثال شمشادها را
مفتیم است اگر امثال مانجولان را و یغموں بطل بر ریاضت و کج گم نامی بشیم دوست و پای نبریم بر
یک کلمه حق ایشان که در دل سلاطین اثر نماید نشود و دیگر و آن نرسد حق بجان سلاطین را در عالم
پیشای روح در جسد ساخته است که صلاح روح صلاح جسد است و فساد روح فساد جسد است
همچنین اصلاح سلاطین اصلاح تمام عالم است که ادم عمل است که بگردان میرسد که با صلاح آثار
شیخ محمد صالح که در مجالس و معارف شنا گوی ایشان است و ناشاد و صاف جمیل ایشان و حدیث
اخلاق و احسان بر زبان دارد و چون متوجه آن حد و بود و با وجود ناقابلینا بد و کلمه نامر بوط خود
را فریاد خاطر عطر داد و صدق اوقات شریفه گردید ظلال افاد و ارشاد سایه گستره بسو طباد

مکتوب پنجم و پنجم هزار و یکم که در شنبه بیستم خرداد سن ۱۰۲۰ هجری قمری

اللهم تعالی از رفیت ماسوی محرم کند و در درج قرب ترقیات و اوتینده مقبول آنست که بدو امم ذکر
موصوف بود و لطف بقلبت و هوای نفس نبرد و از ذکر آشوب باغراض خود سازد و مخلص بود بلکه
احوال و مواجید هم در ذکر ملحوظ و ملحوظ و به قضای کریمه ذکر و فی الله انظر هم یاد
خواهند کرد تا به هیچ یاد فرمایند و بکدام عطیه بنوازند بلکه در آنوقت جانب اذکر هم منظور و ملحوظ بود
و بخلو سینه و خلوص امنیت متوجه و حاضر باشد بلکه حضور بنوعی باشد که نفس حاضر نیز در میان نبود
و رخت بصحرای عدم کشد و حضور خود بخود روی نماید این کار دولت است کنون تا که آید
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها

مکتوب هفتاد و هشتم هزار و یکم که در شنبه بیستم خرداد سن ۱۰۲۰ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحیم بخنده و فصلی علی بنیه الکریم ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است

قاضی حجت علی بن محمد باقر کوهپایه اشارت به غیب هویت و اطلاق ذات است تعالی عن الشیون
 و اعتبارات حتی عن قید الاطلاق و اعتبارات از قابلیت اولی و وحدت ذاتیه است که قاضی
 ذات است تعالی عن اعتبارات تجرد و انصاف را جمیع اوصاف کمال و احد کنایه از احدیت مجرده است
 که تمیز است تجرد از صفیات و اعتبارات الله الصمد اشارت است به احدیت که مرتبه انصاف است
 باوصاف کمال از صفیات افعال و سایر صفیات ثبوتیه و شئونی و اعتبارات ذاتیه چه مقام صمد
 در این انصاف ناگزیر است لهذا بجای هو الصمد الله الصمد آمده که قابلیت این انصاف مراد از مرتبه
 است و در مرتبه که تعبیر از ان به هو واقع است این قابلیت اصلا ملحوظ نیست بی توسط مرتبه خفیه
 کبری که مقام لاحق است کم یلد و کم یولد و کم یکن که کفوا احدا اشارت به صفات سلویه و تنزیهات
 و تقدسیات ذاتیه است عمالا یعلم تفصیلا و کذا تفصیل الشیون الثبوتیه الا الله الواحد القهار پس
 این سوره علیها وجود و قصر و قلت الفاظ جامع مراتب و جوب است و حاوی اسرار و معارف الهیه
 و انقضا مبارک الله الصمد چنانچه مستخرج شئون و کمالات مرتبه و جوب است ایمانی بر مراتب کونی و تعینات
 امکانی نیز دارد و چه صمدیت مستغنی احتیاج است پس این سوره مبارکه متبرکه بطریق اجمال جامع جمیع
 مراتب و جوبی و امکانی آمد و هیچ کمالی نماند که این سوره انباء و از ان ندا و قاری آنرا باید که سرسبز بران نگردد
 و از معانی و اسرار آن بی خبر نباشد و از ملا حظ کمال صفات و مشاهد جمال لایزال بی بهره نرود و آزاد
 تخلق با خلاق کمال و تحقق باوصاف جمال خطه درگیر و جوبیت ذات تعالی الیقانی حاصل نماید
 و از مرتبه اجمال و تفصیل بقدر استعداد بهره مند گردد و از ملا حظ صمدیت آنحضرت جل غلظه احتیاج دارد
 و فقر جمعی خود و طالع نماید و اوصاف خیر و کمال را تمام مشوب و مخصوص با و و از تعالی و از انانیت
 اماره بکلیت و از این زمان آنچه مقصود از خلقت او بود و کج قبول انجامد و نعمت در حق او تمام شود
 و از صفات تنزیهیه و تقدسیه که خاتم سوره برانست بر آنکه سالک هر چند در معارج عروج صعود
 نماید و قرب پیدا کند و بقا و بقا مشرف گردد و همه وقت دینی و یگانگی نقد وقت دارد و هیچ گونه
 محالست و اتحاد با آنحضرت پیدا نکند و مشارکتی در ذات و صفات او حاصل نماید که بنده همیشه

بطوق بندگی مطوق است و او سبحانه همواره به تشریه و تقدیس خویش موصوف مال الشراب و رب
الارباب بعضی از وقایع و کشف و احوال از خود و از بعضی از یاران خود قلمی نموده بودند و حاصل پسندیده است
مطالعۀ آن فرحت فراوان بخشید الله تعالی ابواب فتوح و ترقیات را همواره مفتوح و ارا و بالنزول اخصا

مکتوب مفتاد و هشتم شیخ عبدالحمید برهانپوری در آنکه وصول بدرجه کمال است

بسم الله الرحمن الرحیم برادر گرامی شیخ عبدالحمید ازین دو بر افتاده سلام عافیت انجام خوانست
مکتوب مرغوب آن برادر که نامزد این دو را از کار نموده بودند از بلده ملتان رسید مطالعۀ آن
فرحت فراوان بخشید و از احوال سنییه و مقامات علمیۀ اندراج یافته بود چه عجیب اگر حق سبحانه بنده
به بعضی از افراد یا مخصوص گرداند و بمقامات علمیۀ کابر سرافراز گرداند ان ربی رحیم و و لیکن مصداق
ای تقسیم امور اتباع سنت سنییه است و اجتناب از بدعت نامرغوبه و مصداق دیگر آنست که هوای او
تابع احکام شرعیه و سنن مرضیه باشد لکن یومن احدی حتی کیون هوا تبع لما حبت به ضنون حدیث
حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات و باد و بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام
و التحیة استقامت کرامت کند و مامل از دوستان دعای سلامتی خاتمه است

مکتوب مفتاد و هشتم میر محمد ابراهیم ولد سیادت و سنگاه میر محمد نیرمان

در ترغیب تحصیل رابطه و فنانی اشخ و اتباع سنت و اختیار صحبت شیخ کمال و فنانی الکتب
اول این راه است بسم الله حامداً للعظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم سیادت و نقابت پناه و طریقه
مدار وصول بدرجه کمال مربوط بر رابطه محبت است شیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که شیخ دارد
اندر فیوض و برکات از باطن بیناید و بمناسبت معنویه ساعت فصاحت بزرگ او می برآید گفت اند
فنانی اشخ مقدمۀ فنانی حقیقی است و ذکر تنهایی رابطه مسطورده و بی فنانی اشخ موصول نیست فکر
هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر رابطه محبت و فناد شیخ نیست آری این رابطه تنها

باید رعایت آداب صحبت و توجہ و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر و وصل است و در سلوک و تسلیم
اختیاری که بطریق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف او را و او کار است و شبها و معالده بر ریاضات
در بندگی و بی پر طریقت باین مشابہ رجوع نیست و درین طریق که طریق صحابہ کرام است علیهم الصلوٰۃ
افاؤده و استفادہ انعکاسی است صحبت شیخ مقتدا بار رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار
و طاعات نیز از حدود و معاونات است صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ الزکیا است
و التسلیمات و التحیات الزامیات و حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد و کافی بود و لهذا راه
وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل قبول و صبیان
و شیوخ و احیاء و اموات برابرند ریاضت درین طریقہ عملی که متضمن اندر راجع نهایت است در بدست
اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه حضرت خواجہ احمد رقدس سرہ فرموده است
اگر پسند که متقدم درویشان خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار جم جمیت بگو
اختقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت
از دوام آگاہی است بجناب حق سبحانہ بی مزاحمت شعور بوجہ و غیر بی بلکه ذہول از صفت آگاہی
بوجہ و حق سبحانہ دریافت این سعادت عظمیٰ بے تصرف جز کہ عبارت از ظہور محبت ذوقیہ است
بیسر نیست آج سببی در طریق جذبہ قوی تر از صحبت کسی کہ سلوک او بطریق جذبہ واقع شدہ باشد نیست
اگر حق سبحانہ بجناب صحبت کسی رساند کہ اثر تصرف جذبہ عبارت از آگاہی است بحق سبحانہ
بسیل ذوق اولیٰ مادرین آگاہی الذاتی است ظاہر شود باید کہ سعادت خود را و تسلیم در کلی و جزئی
باو داند و شقاوت خود را و اعراض از او داند ہمیشہ اوقات خود را مصروف نگاہداشت ادب او گردان
از ہر چه منکر است خویش را نگاہ دارد و در غیر مرضی او خویش را صرف ننگ چنانچہ ہر چه محبوب او باشد
محبوب خویش گرداند و ہر چه منکر است بالطبع آنرا کارہ باشد تا بصفتی گردد کہ بہر مزاد او در گذشت
نباشد و ہمہ مراد را از راحت سینہ اش رخت بگیرد و چون حال باینجا رسد شاید کہ آن وصف
کہ بر دل با جا خبر شدہ است بآیہ اید تم کلامہ بزرگان این طریقہ گفتہ اند مصلح سایہ رہبہ است و حق

و سایر رهبر اشارت بطریقه رابطه کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ بطریقی که درین طریق
 سهو و است یعنی طریقه رابطه طالب مبتدی را سودمند ترست از فکر هر چند فکری نقشه شرافت و فضل دارد
 بیا نش آشت که مرید بیچاره چون که گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکت
 از آن حضرت بی توسط نماید پس سطلی باید و بهترین که از عالم علوی خطی فر گرفته بعالم سفلی برای دعوت
 و ارشاد خلق بر آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانی
 که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستقدان آن رساند پس طالب رشید هر چند وجوه مناسبت شیخ
 بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **۵** زان روی که چشم تست احوال به معنی تو
 پیر تست اول در چیزهای که محصل مناسبتند به شیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب اوست
 ظاهره باطنی بی او بی بخت از سریده است شنیده باشد و اتباع اوست و عبادات و عادات
 و مرادات خود را تابع مرادات او ساختن و در همه امور خود را با او سپردن کالیت بین بری الفضال
 و طریقه رابطه از اجل این امورست و باشد مناسبت شیخ پیدا میکند و سهل امور مستوره است که محصل
 مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین شیخ می بیند و لباس و صفت او خود را موصوف
 می یابد و هر گاهی نگردد صورت شیخ می بیند **۵** ازین بیان همه در چشم من تومی آئی به هر که می نگرم
 صورت تومی نیمه محمد و ما از نشأ طلب ظاهر ساخته بودند بدینجه که حق سبحانه و تعالی میفرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 انی الص طالب حق را ناگزیر است که در طلب و محبت او تعالی کجاست و بگوید و بدو که این امر خفیه شکر است را
 بر نمی تابد هر قدر که کثرت او بخشنه است و جهات کثرت پا خیزد و او را با طلب و العلم و المحبة از وحدت
 حقیقی دور و مجرورست و هر چند اسقاط کثرت نماید چنانچه روی توجه و التفات و طلب و جدا از روی
 دید و دانش وحدت اقرب بود تا سالک در صدد اسقاط است و در مقام طریقت است و چون معلم
 از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی دارد بحقیقت برسد درین مقام ولی را نقد
 انعطاع از ماسوا و نسیان آن دست میدهد که اگر سالک با تکلف یا و احضار اسوا نماید میسر نشود و باید دنیا را باین
 نخستین از کمالات ولایت و شرطست مرکبات دیگر را و این محله سیر فنیایی قلبی است سعی باید نمود تا کمالات

بدست آید بعد از آن سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود مع در خانه اگر کسی است یک حرف لبس است

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد ضیف در تحقیق مقام بندگی با ذکر بهر و سحر

سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم حقیقت بندگی و حلاوت طاعت
وقتی بجهول انجامد که قبایله توجیه جز بارگاه صمدیت نبود و مرجع حقیقی در همه امور غیر او بیجا نباشد و آن
تدبیر هوای نفسانی گذشته تفویض امور بجناب قدس لم یزل و لا یزال نماید و پشت اعتماد بر
خانی و مالکانه نهد که نتیجه آن جز تبعید و حرمان از مطلب اعلی نیست آبی برادر علت رجوع در کون
باحدی و سبب اعتماد بر موجودی یا آنست که مرئی است و تربیت صوری یا معنوی با و وابسته است
و حکم کریمه قل اعوذ برب الناس مری حقیقه جناب قدس اوست تعالی و تربیت ظاهر و باطن حقیقه
مربوط باوست سبحانه در رجوع و تواضع بر وفق شریعت غرابه پیر و استاد و مادر و پدر و من بحد
حد و حجم که در عالم حکم آبی جل شانہ مرتبانه چون بامر حق است تعالی فی الحقیقه تواضع و رجوع
بآنها باین عنوان تواضع و رجوع باوست و باسلطنت و بادشاهت است و سلطنت و بادشاهت
هم موجب کریمه ملک الناس مراد است جل سلطانه و یا معبودیت و الوهیت است که حکم عقل
و عرف رجوع در کون و اعتماد و تواضع و خضوع بآله و معبود مستحسن بلکه واجب و ناگزیر است و معبود
الوهیت است نیز مقتضای کریمه آله الناس بجناب مقدس همچون حقیقی مسلم است نفس انسان
و وسواس شیطانی که حق سبحانه امر باستعاذه از شر او در کریمه من شر الوساوس الخناس الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس میفرماید دشمنان در کین از میخواستند که ازین مری و معبود
تحقیقه و بادشاه حقیقی بنده را محجوب سازند و باسوی او گرفتار گردانند و بشک جلی و خفی دلالت
مینمایند از شر این قسم لعین استعاذه ناگزیر است همواره مستعین باید بود و اوصاف ثلثه را که درین سوره
مبارکه مذکور است بر وجه کمال انحصار بجناب مقدس تصور باید نمود تا از شر دشمنان ایمن شود و رازی
بارگاه قدس یا بدرست آتنا من لدنک رحمة و هیئتی کف من امرنا نشهد

مکتوب هشتم بمرزا محمد فاروق در تضاد بندگی بآرادت و مداحی روضه مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلده شهر

والله تعالی بحصول مرادات مکرّم دارد بلکه از جمیع مرادات حقّی کند و بآرادت خویش قیام دارد
مقام بندگی که نیستی و بی وجودی است و صفّ آرادت را برین تا بدکه مبنی از هستی و خودی است
و نقطه استی و انانیت بر سینه محب کوه قاف است و سدّ سکندری که رفع آن بی سابقه کرم امکان
پذیر نیست مجروح اعمال صوریه بی جذبات قویّه معنویه ازین گرداب غمی بر آرد و تانائزه آتش شوق
در باطن مشتعل سازد و عشق شرکت سوزنده نجات و تخلص ازین بارگران محال است تا سالک
در بند آرادت خودست مریدست و چون از آرادت و مرادات وارد و به آرادت او تعالی قاشم
از مقام آرادت بر آید و مقام شبحی را شاید درین جزو زمان انیمشی که کمال نخستین است از کمالات و آثار
و همچنین سایر کمالات ولایت از هزار فائض انوار قدومه کبار حضرت پیر و ستیگر قدسنا الله سجه به پیش
مفاوّه مستفادست و مجاوران آن روضه منوره بلکه طالبان اطراف و کناف که از روی صدق
می آیند و سربازان سده سنیّه میسازند ازین دول مستفیض و مستفید میگردد و از یک نوش بصد
جوش و خروش ترک خویش نموده بطلب پی می برند و در بقعه میرند از کثرت فیوض و انوار بسیار
طوره اسرار رشک هند و غیر هند است آنرا از هند ندانند که در یحیه ولایت است خاک هند بآب ولایت
یکجا شده است و باده محبت بافیون جمع و طینت آن با هم آمیخته لاجرم از جوش سکر عین اثر را
از طلبه آن بر بوده است و سر و ستار را از رقصان آنجا بگرداشته خوش گفت
از ان افیون که ساقی دور می افکند به حریفان را نه سرماندند و ستار مدح فلک از شربت
جمع الجمع سیراب است و از شیر محو و دعوت تروتازه این همه هدایت و ارشاد اثر آنست و این دید
و داد بر تو آن تا کجا لطافت طینت این بقعه را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و آثار آنرا اظهار
سازد که از طالبان هوشمند حقیقی نیست و بر نصفان صفا کیش پوشیده نه از بهار اسرار آن گوهری

برست می آید که در جای دیگر کم بایست و از خم خانه آن بکام مشتاقان شریک می رسد که از اتفاق و انقیاد بر
سبب کم خود زیر کانه این پس است با نماند و کردم اگر در ده کس است و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و یکم بغت بیگ و آنکه ترک کثرت شرط این راه است

قل الله ثم در هم وحدت و کثرت ضد یکدیگر اند طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیر است هر قدر بهات
کثرت با خود دارد همان قدر دور و محجوب است وحدانی باشد هم از روی طلب محبت و هم از روی
علم و ارادت تا مناسبت پیدا کنی و آت وحدت گردی و توحید حقیقی رسی التوحید اسقاط الاضافات

مکتوب هشتاد و دوم بچهره کاشف آنکه وصول به مطلوبی که نشن از خود می کنیست

ما عندکم نفع و ما عند الله باق طالب حق جل و علایا از لباس عاریتی منخلع نشود و از
مادون او نرهد و از منسبات تنی نگردد و از خود نگذرد و راهی بجانب قدس او نبیانه
نیابد و متعلق باخلق باقیه نگردد و مصروع با ماریه نشین و با خود نشین

مکتوب هشتاد و سوم بنحاجه عبدالصمد و آنکه نفاذ اسباب صریحی مدد معامله باطنی

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی ابواب فتوح را همواره مفتوح دارد و تمام ترین عبارات در سیر
و سلوک اهل السداین آیه کریمه است ما عندکم نفع و ما عند الله باق طالب صادق تا از همه
منسبات تنی نگردد و بانوار لایزال بقایا بدهر چند عمده درین معامله باطنیست و فنا و بقا بالاهمال
از اوصاف اولیکن زوال است و صوریه و نفاذ اسباب معیشت و اسقام و حوادث ظاهری از مد
معاملات باطنیه است و اسباب ترقیات معنویه شاهبازی باید که در چهار اسرار این آیه کریمه
خصوصی نماید و از عموم و و کلر که دران واقع است بهره ور گردد و السلام

مکتوب هشتاد و چهارم بمولانا محمد صدیق پشوری

در آنکہ شوق و ذوق و مشاہدہ و حضور و امثالہا ہمہ در توسط است و در انہما خوف و حزن است
و شرح کلمہ کہ در ضمن بشارت عالی بآن ملہم شدہ آنچہ کہ در سلام علی عبادہ الذین بطبیعی صحیفہ تشریف
اخی ایغری مولانا محمد صدیق رسیدہ خوشوقت و لذت یافتہ و آنچہ اندر برچ بود اگر قبل ازین گریہا بر شوق و شہت الحال
گریہا بر خوف دارد و اگر قبل ازین بوصف نیستی مراقبہ داشت الحال بخر حیرت و سرگردانی چیزتری ندارد و اگر
قبل ازین نسبت و حلاوت داشت الحال بی نسبتی و بی حلاوتی است بہمہ حال از مراقبہ نسبت و اسرار
و معارف عاری و بری گشتہ در بادیہ حیرت و تہ نگارت سر در گم است نہ گرفتار فناست و نہ طالب
بقاست نہ جوین حضور است و نہ پویان شہود و مخدوم شوق و حلاوت و مراقبہ و نسبت و نیستی ہمہ
در توسط احوال است و در آخر کار خوف و حیرت و سرگردانی و بی حلاوتی و بی نسبتی است چون کار باطل
الاصل افتد بلکہ اصل را در رنگ ظل در راہ گذارد و بی مناسبتی خود بآن ذرۂ علیا احساس نماید
آن شوق و حلاوت و خیال نسبت و اسرار و معارف کہ بآن مانو بود و روبرو آرد بجای آن خوف
و حیرت و بی حلاوتی و جہل و نکارت نشیند نہ آن جہل و نکارت کہ تصیب عوام است امر نیست تا بآن
بتحقق نشود در دنیا بآن جہل و نکارت است کہ ہزاران منزلت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت
کہ بوجہ بر شوق و حلاوت رائج است این اطلاقات از قبیل مرح بائینہ الذم است تا سیر سالک
در اصول است شوق و حلاوت و معرفت و درازی زبان و ربیان اسرار و معارف و اثبات نسبت
احاطہ و سر بیان و اصالت و ظہلیت و مراتبت و امثال آن گنجایش دارد و چون معاملہ از اصول
بالا رود و حاصل را در رنگ ظل و گذارد و کل لسان حاصل آید نسبت مسطورہ رو با ستار آرد و اما اگر
و رب الارباب و این معرفت و حلاوت منتفی گردد و دران موطن اگر علم و التذات است از بابت و یکت
امر نیست کہ تفسیر از ان جہل و حیرت انبست من لم یبق لم یجد خبر حید بعضی از اخبارات شامو
ایمنی کہ مسطور شدہ نیست و فی الجملہ ازین محل با دارد و لیکن امید است کہ از حوالی آن نصیبی داشته باشد
و بحکم المرح من احب معیتی باہل این نسبت حاصل نمودہ تو شہتہ بود نہ یک یقین مبین دریافت کردی
از خواہش و آرزو در آئینہ دل نہ نشستہ است و در عین ضمن یک قسم حلاوت و لذتی در گرفت کہ تو ہم

این قسم حلاوتی روز را در عین انفراد خاص الخاص بود کہ گوش ہوش فرو خوانند کہ ہند ہند
 مقام تسلیم و الرضا لکن بعد از آن خود را تو صرف یافتہ ولی کیف دیدم آنخ و در معنی لکن تخر کشیدہ اند
 و احتمالاً نوشتہ اند آنخ بہ خاطر معنی لکن میرسد آنست کہ لکن الوصول بالطلب بحقیقی و راہ ہذا و آنچہ از
 مجلس سرکائنات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکل الثمات معنی آن استفادہ نمودہ اند کہ آنخ لکن ہستم میتواند
 باین معنی جمع شد یعنی لکن ہستم علیہ ترقی الی ما ہو المطلب الاقصی و آنچہ گفتہ شد کہ الوصول الی المطلب
 الاعلی و راہ ہذا زیرا کہ تسلیم و رضا و تقای ارادت داخل شروط و ارتقاء موانع است تفاضل اقدام کل
 بامور دیگر است این قسم امور قدر مشترک است کہ لابد است اگر گویند کہ مقرر قوم است کہ مقام رضا فوق
 جمیع مقامات است اول مقامات توبہ گفتہ اند و آخر آن رضا پس ارتقا از مقام رضا چگونہ متصور گرد
 گوئیم کہ این منہای مقامات سلوک است کہ حصول آن بکسب و ریاضت مربوط است نہ منہای مقامات
 خروج مطلقاً و آنچہ نوشتہ اند کہ ازان زمان کہ این واقعہ منکشف گشتہ است کہ شکستہ کہ اگر استقامت
 درین کسی بود ظاہر مخاطب باین خطاب نیگاشت کہ تحصیل حاصل محال است و بیج تحصیل حاصل
 نیست کہ ہستم لفظ مستقبل است باستقامت حال منافات نثار دقال اللہ تعالی خطاب بالنبی علیہ السلام
 فاستقم كما امرت اری ہستقامت کا شکل است و امر آن کہ شکن قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 شینی سورۃ ہود و آنچہ در واقعہ اعتراض فقیر مشاہدہ نمودہ و بعد از انقیاد و تسلیم شما آن اعتراض شد
 بفضل آن شدہ گویا امتحان انقیاد و تسلیم شما بودہ است ربنا تم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب ہشتاد و پنجم حضرت پیر زاوہ خواجہ محمد علی اللہ در حل شبہاتی

کہ بر کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ و تحقیق مذہب آنحضرت و تزلزل جو
 از حضرت ذات تعالی عینا کان اوزا اند و تحقیق تقدیم حیات بر علم و ذکر تعین وجودی و جمعی مع
 التحقیقات اللائقہ بکل مقام بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین
 اصطفی خصوصاً علی سید الوری امام التقی محمد المصطفی صاحب قایم توہین او ادنی و علی آلہ

شموس الدجی و صبحی نجوم المدی اما بعد فمذه فقرات ترشحت من فہمات النشہیات و روضات
تشمست من نفحات التقديسات لوانح احصیة برزت من لمعات الفتوحات و سوانح قدسیة بدت
من شحات العطیات الہامات فیہا للعقل العلیل ہدایة و النعمات للروح منہار و حویة
کلمات وافیة فی حل المشکلات و ہدیة محفزة من بھناتہ فرجات مرسلة الی الخیر و الماکرم جامع الکمال
المبتخر فی جلاب الشوق والوجد والذات مورد البذات و معین العنایات الخائف فی الحجج
المعقولات الخائف فی دقائق التصوف والایات و انہ قد کان ارسل الینار سالة شریفة جليلة
متضمنة لمعارف علیہ و اصولہ وغریبہ ولم یکن عندی ما اکافیہا بمنہا فکیف باحسن منہا وقد ورد فیہا
باحسن منہا اورڈ و ہا و ذاک لقصور فہمی و قلۃ ادراکی خصوصاً عن الاسرار الالہیة التي زلت فی بلوہا
الاقدام وضلت فی مبادیہ الافہام ولذا کنت اصرف عنان العنایة من ان اکتب فی مقابلہ استیانا
صریحا و بالکنایة حتی مضت سنۃ علی ہذا الخط ولم یطر من اجاب قط الی ان ہارت مکاتیب مکررة من
الخیر و الماکرم ان اکتب فی جوابہ ما تعلم فاضطررت الی اخذ القلم و سئمت من انوار القدم فشرعت
بحقیقۃ ما لا یدرک کلمہ لا یرک کلمہ و لد الامر جلہ و منہ عقدہ و حلہ فاقول لما تاملت فی تلك الرسالۃ
وجدت بعض مسائلہا متعلقة بالطبیعی و بعضہا بالریاضی و بعضہا بالتصوف و الاتی و رایت الاستغناء
بدقائق طبیعی و الریاضی تضییعا للوقت الاخر الاشراف و شتغالا بالالہیۃ فی الدنیا و الآخرة بل کاد
ان یورث کثرة الممارستہ ہذہ العلوم و ہنأ فی العقائد الدینیۃ قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و
آلہ وسلم علامۃ اعراضہ تعالی عن العبد شتغاله بالالہیۃ و لو کان للنفس کمال ہتہ بہ مرطوباً ہذین العلمین
لما اہمل صاحب الشریع و لما اعرض عنہ اسلف بل کانوا یرغبون فی تحصیلہ و یحشون علی تعلیمہ و یفسد
و ما یعلق بالتصوف فمنہ ما یعلق بشرح مسألة وحدة الوجود و بیان الاتحاد الذاتی بین الخلق و الحق
تعالی و تقدس و ان ہذہ المسألة قد ینت تفصیلا فی کتب الصوفیۃ الموحدة و نحن بمجزل عنہا و ہما متعلق
ببعض معارف شیخنا و امامنا و قبلتنا الحبيب الرحمانی و المجد والالف الثانی فغض عن کلام فیہ مقتصا بما لہ الغریز
القوی و متوکلا علیہ الالہ الاسد و متغفرا لہ و لا حول و لا قوة الا باللہ قد لم یل ثبت عندہم ان الوجود

درآمد علی الواجب او عینہ و علی الاول کیف تخلص عن البراہین العقلیۃ التي تدل علی بعینیتہ ولا یحتاج
 لکثرۃ شہرتہا الی الذکر ہنہا و ای قطعیتہ علی ما زعم الخالف انتہی أقول ہنا شق ثالث وهو انہ سبحانہ ثابت
 بنفسہ لا بالوجود و فیکون ذاتہ العلی کافی فی تحققہ غیر محتاج الی الوجود ولا یکون للوجود و شہ مدخل علیہا
 کما ان اوزارہ علی ما سجدی تحقیقہ ان شاعر اللہ تعالی فلا یرد علی ہذا الاولۃ النافیۃ لکونہ سبحانہ موجودا بالوجود
 زائد علی ما یمتہ فان قبل مرجح کونہ تعالی موجودا بنفسہ و کون الوجود و نفس ذاتہ کما ہو ذہب الصوفیۃ
 العلمیۃ واحد الی ان معنی کون الوجود عینہ ان ما یرتب علی الوجود یترب علی الذات تعالی قلنا لیس الامر
 كذلك لان معنی کونہ سبحانہ موجودا بنفسہ ان حقیقۃ سبحانہ فی نفسہ و راو الوجود و کاف فی ترتب آثار
 الوجود علیہ و الوجود و متمثل عن تلك المرتبۃ العلیا علی ما سجدی تحقیقہ ان شاعر اللہ تعالی فی تمییز سبب
 شیخنا و اما منا رضی اللہ تعالی عنہ و معنی کون الوجود و نفس ذاتہ ان حقیقۃ سبحانہ ہو الوجود و لیس علی
 ما یستفاد من تحقیقاتہم فاطلاق الوجود علی ذلک المرتبۃ المقدسۃ حقیقۃ عندہم و لو اريد بعینیتہ الوجود
 ان ما یرتب علی الوجود یترب علیہ لکان اطلاق الوجود علیہ سبحانہ بطریق المجاز و التشبیہ و التظہیر و التجا
 نیفی فیصح نفی الوجود عنہ و یکون الذات تعالی فی نفسہ غیر الوجود و الصوفیۃ القائلون بعینیتہ الوجود
 لا یجوز و نہ کما لا یخفی علی المتبحر فی کلامہم الواقف علی اطوارہم لیقولون ان حقیقۃ الحق سبحانہ وجود کجب
 لیس الا و سلب الشئ عن نفسه محال و لو لا اطلاق الوجود علیہ تعالی عندہم بطریق تحقیقہ لما کان لذلک
 بین القائلین بعینیتہ الوجود فی کونہ سبحانہ وجودا مطلقا و فردا معنی محصلا و کیف سیو غ اطلاق الوجود
 علی تلك المرتبۃ العلیا بطریق المجاز عندہم و معنی سائلہ وحدۃ الوجود علی کونہ تعالی وجودا مطلقا علی
 ان اکثر الاولۃ علی عینیتہ مدخولہ غیر تامۃ فقطعیتہا ممنوع و کونہا قطعیتہ علی زعم الخالف لا یضرنا قوله
 و یقعین الوجودی الذی ذہب النیشینا و اما منا و قبلنا قدس سرہ الا قدس المراد منہ اما الوجود و العالم
 او الوجود و الخاص او مطلق الوجود و قلنا المرتبۃ التي سیمونها بعض الصوفیۃ العلمیۃ وجودا و احتما و یرحمون
 انہما مرتبۃ اللاتین عندنا مشترکۃ عن مرتبۃ الذات العلی و تعین من تعیناتہ سواء سموہ وجودا خاصا
 او عاما او مطلقا و لا یسجد ان یقال انہ وجود مطلق لکن لا مطلق عن قید الاطلاق لانه تعین متبرک

وهذا الإطلاق مناسب للاتعين بل مطلق عن قيد القيد ومقيد بالإطلاق فهو مطلق من وجه مقيد
من وجه والخبار عليه كما قالوا في مرتبة الوحدة على أن نقول أن هذا الترويد غير سديد لأنه إن را
بالمطلق المطلق الحقيقي فالترديد غير حاصر وإن اراد به المطلق الإضافي فمع عدم انحصار الترويد
الذي لا يرد على إبطاله على ما سيجي غير مطابق له وإن اراد المعنى الشامل للعديد فالدليل أن
عن المدعى غير تمام فعلى كلا التقديرين الأخيرين لا يتم التقريب قوله وعلى الأول لا بد
من أن يكون ذلك لا يتحقق الخلاف فإن ابن العربي وأتباعه رضي الله تعالى عنهم أيضا ذهبوا
إلى أن الصادر الأول هو الوجود العام بل نسبة العموم والانبساط فلما ارتفع الخلاف ممنوع
فانهم حكموا بعدم مغايرة الوجود العام للوجود المطلق ونحن نقول بزيادة التعيين الأول على الذات
العلی ومغايرة آياه وزيادة النسبة لا يرفع الخلاف إذا النسبة غير الوجود ثم لا يخفى ركائز الترويد بقوله
بل نسبة العموم والانبساط قوله على الثاني والثالث لا يحصل التعيين الذي لم يكن في المرتبة السابقة
لم يرد على الذات شيء قلنا لما كان الذات العلي في نفسه غير الوجود فلا معنى لقوله لم يرد على الذات شيء قوله
أما على كون الوجود مطلق الوجود فظاهر فإنه غير متعين قلنا المطلق الإضافي غير مناف للتعين في هذا المعنى
هو الالئق لأن يراد في الترويد من لفظ المطلق لكونه من محلات الوجود للتعين وأما ارادة المطلق الحقيقي
فمناف للطبع سليم جدا إذا المتعين لا يحتمل غير المتعين أصلا فيعده تسليم كون مذهب انضمام الوجود مستعين
فمن أن يسأل عننا مرادك بهذا المتعين غير المتعين أو شيء آخر قوله وأما على كونه وجودا خاصا فإنه وجه
مع نسبة إلى الذات المحض نسبة التي لا يستلزم الغير الحقيقي أو الاعتباري لا يوجب التعيين التام فيه
بحثا أما إذا كان نسبة شيء إلى نفسه لا يستلزم التغير والوجود غير الذات المقدس فنسبته إلى الذات
يحصل لتعین واما ثانيا فلان العلم عندكم عين الذات تعالى نسبة إلى الذات يحصل التعيين عندكم واما ثانيا
فلان عدم استلزام نسبة الغير الاعتباري في خبره معناه ينبغي أن يعلم أن نسبة الوجود عندنا إلى الذات
العلی نسبة الصادر إلى المصدر إذ هو في نفسه عن الوجود موجود بنفسه فلا يحصل شيء لقوله فإن
هذه التعيين الوجودي غير المراد على الذات فيكون ان يرفع الخلاف من البين فمعنى كونه مستعينا بالوجود دانه

من حيث هو موجود ولكن ينبغي ان يكون الوجود وجودا محضاً فان نسبتة على انه هو لا يوجب
الخصوصية الا ان يكون المراد انه صار وجودا او صار موجودا بالوجود لا يوجب ان يكون
الذات تعالى من حيث هو غير وجوده عليه البراهين التي تدل على ان الواجب هو الوجود صا
او كان ما انتهى قد عرفت ان اكثر تلك المادلات قد حلت فلا ترو علينا قوله ويرد ان يكون هذا التعيين
وقد سبق ان التعيين الوجودي لا يمكن ان يكون زائدا قلنا قد سبق ايضا اجوبة عدم احكام الزيادة
فليتذكر قوله ثم على تقدير ان يكون زائدا موجودا في العلم ادنى الخارج او معدوم قلنا هناك شق آخر
وهو ان يكون هذا التعيين موجودا في ظل الخارج ولا بد لتعيين دليل قوله فان نفس الامر لا يتخلو
عن العلم والخارج قلنا ممنوع اذا انكسر الطبعي يتحقق في نفس الامر متعلقا بخصائصه الخارجية
والذاتية على ما تقدم لبعض الدليل الذي اورد على استناده دخول فيه وايضا ان اريد الخارج ورا
العلم محتاجا لا موجودا في الخارج لان الخارج مراتب بعضها فوق بعض فالذات المقدسة في علم
مراتبه والوجود في مرتبته هي دون مرتبة الذات تعالى فليس في مرتبة واحدة وان اريد به اعلى
مراتبه الذي هي مرتبة الذات العلي فالخصر في العلم والخارج ممنوع انما نقول ان تحقيق ان
الوجود والعلم في الخارج من اقسام مطلق الوجود والمطلق ورا الاقسام فينبغي ان يكون الوجود ثابتا
وراء العلم والخارج وهذا المعنى يؤيد بالكشف والفراسة الصحيحة قوله وعلى الاول يلزم ان يكون صفة
فيقتضيه وجودا آخر قلنا هذا في غير الوجود مسلم وفي الوجود حكم قوله وعلى الثاني يلزم التكثر في مرتبة الوجود قلنا
ممنوع الجواز ان يكون الخارج مراتب مختلفة ويكون مرتبة الوجود دون مرتبة الذات تعالى وتقدس
على ما مر قوله ويرد البرهان القطعي لان المراد بالوجود هو انبساطا ممنوع لان المبدأ الذات تعالى
والوجود واسطة لافاقية الكمالات من الذات العلي الغني فالحال من ان الوجود مبدأ لكل خير وكمال
معناه عندنا ان كل خير وكمال فانفس منه سمانه فالوجود واسطة في وصول الغنيض او هو تعالى بذاته بقدر
بدون ملاحظة الوجود وغني عن العالمين قوله ولا بد ان يكون اول الاول سببا والام يوجب شيئا فالحكم
بان الوجود لا يستلزم منه لانه على تقدير زيادته يكون له مبدأ له والامكان واجبا بالذات وتقدمه

بالذات محال ولو كان المبدأ ذات مع الوجود وكان المبدأ خفياً وكل شئ من الممكنين في البراهين القطعية
الشهورة التي مع عدم احتياجها الى الذكر قد جرى القلم ذكره انتهى قلنا تركيب الكلمة الثامنة وتعدد اجزائها
غير متمم بل واقع والفاعل ذات الواجب عز وجل ليس الا والوجود واسطة وشرط فلا بأس بالثبوتية
المبدأ وتعدد على الاول وعلى الثاني التعدد ممنوع قوله وما يناسب به المقام ان التعين الاول
عبارة عن تعين ذاتي لا بد منه لكل الموجود في كونه موجودا فان اشئ بالمستعين ولم يتميز ولا اقل من
لم يوجد ومعنى اللاتعين عدم مراحمته بتعيين التعيينات الاخرى بل عدم انحصاره فيه وعدم تقيده فالتعين
الاول للحقيقة الالهية هو حقيقة الجامعة لجميع الصفات اجمالاً فعلية كانت او انفعالية وانما قلنا اجمالاً لانه
عند تفصيل الصفات تحصل التعيينات الغير المتناهية وانما قلنا بالتعريف لان الحقيقتين بالصفات الفعلية
وهو متميز عن التعبد والعكس حقيقة الواجب بعد التنزل عن تعيينه الاول الذاتي تعينت بالربوبية فليست
الربوبية تعينه الاول الذاتي لا يبعد تقيده بالوجود ولكنه غير زائد كما تقر وتامع في بعض عباراتهم ان
الاول هو التعيين العلمي الاجمالي لا يخالف ما ذكرنا لانه ليس المراد به ان حقيقة الواجب هي العلم فقط ثم تنزل
وصار صفات آخر فانه في تلك المرتبة كما هو عين العلم كذلك هو عين القدرة والارادة وغيرهما وانما في
نفسه ورا حقيقة العلم ثم تنزل وصار حقيقة العلم بل انهم عبروا عن تلك بحقيقة الجامعة اجمالاً لجميع الصفات
بحقيقة العلم لان الصفات لما كانت لها في تلك المرتبة ثبوت وان كان انذارها وانذارها واثبت الثبوت
ليس الا في العلم وايضا العلم عين العالم وعين العلوم على وجه الاحاطة فان حقيقة العلم من حيث هي عين كل
معلوم طار لا يتميز عنها بحقيقة العلم واما الصفات الاخر فان القدرة مثلا من حيث هي ليس عين الارادة مثلا
ولا عين القوة واما العلم الذي هو التعيين الاول غير العلم الذي وقع التنزل به ثانيا في مرتبة التفصيل في هذه
المرتبة تعيينات كثيرة منها التعيين العلمي من حيث انه يتميز عن التعيين الارادي وغيره او يقع ومن هذا المنطلق
ان تنوعا على احقر الميرين بالتبسيط على العوالم والخطا في هذه المسائل انتهى اقول حاصل استفاد من هذا
حصر الذات تعالى وتقدس في مراتب تعييناته ونفي ان يكون للذات العلمي مرتبة ورا تعيينات ومعنى اللاتعين
انه من مصلحه في تعيين معينين فالتعين الاول هو حقيقة الجامعة للصفات اجمالاً وهو الذي بالبرهان

فهذه المراتبة تعيننا وجودها وتعيننا عليها جلها أما كونه وجودا فلان الوجود هو حقيقة الحق عز وجل ولم يثبت
لها مرتبة فوق هذه المرتبة وأما كونه علميا فلكون العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة بخلاف
الصفات الأخرى فانها ليست بهذه المثابة فارتفع الخلاف وصار التعيين الأول عند الفريقين
شيئا واحدا سواء نسبت به العلم او بالوجود وانت خبير بان هذا التقيح لمنهيب لشيء واتباعه رضى الله
تعالى عنهم ولا يكون صلحا الا عن تراضى الخصمين فهنا اباحت الأول ان التعيين الجملى والتفصيلى
علميان على ما هو المقرر عندهم فعلى هذا يكون الواجب تعالى من الموجودات العلمية تعالى عن تلك
التأني ان يستحيل ان يكون شئ موجودا في علم نفسه ولا يكون له وجود واد وجوده في علمه اذ تعيننا
انما رتبة متاخرة عن هذا التعيين عاودة التأني الثالث لما كان حقيقة الوجود موجودا علميا فكيف يكون
تعيننا خارجية حيث قالوا ان سوى التعيين الجملى والتفصيلى تعينيات خارجية وأما الاستغناء عن عبارة
سلمه ربه ان تسميته العلم مجرد وتعيينه لانه في نفسه حقيقة اعلم نفعية نظرا اما اولافلانة اما ان يعبر في هذه
المرتبة حضور الذات تعالى ان نفسه في علمه على ما هو المقرر عندهم ولا يعبر على الاول يكون اطلاق العلم
على هذه المرتبة بطريقة حقيقة لا مجرد التعبير على التأني لا نسلم جواز اطلاق العلم على الذات الموجود في
انما راج مع قطع النظر عن حضوره لانه لا معنى كون العلم عين العالم وعين المعلوم كونه عينا لهما باعتبار
كونهما عالما ومعلوما لان تعليق الحكم بالمشق يشعر بالعلية فلا يقال لزيد الموجود في الخارج انه علم فلا
المعراج من نسب والا اعتبارات مع قطع النظر عن حضوره لنفسه كيف يجوز التعبير عنه بالعلم مع ان
التعريفات ساقطة في تلك المرتبة العلمية فظهر ان اطلاق العلم على هذه المرتبة ليس مجرد وتعيين على ما يدل
عليه صريح عبارتهم كما لا يخفى على المتتبع فانهم يقولون تعقل ذاتة بذاته ولذا سميونه بالعقل والحق
العلمية والعلم المطلق والوجود المطلق بمعنى الوجودان النير المقية بالتفصيل قال في نفس الفصول
وهذه المعرفة كلية جمالية وفي النصوص واهل التعينات المتصلة لنسبة العلمية الذاتية تعقل
ومع ذلك وجوب وجوده ومبدأيته وسما من حيث ان علمه نفسه في نفسه وان علمه نفسه سبب
لعلمه لعل شئ وعبر عن هذا التعيين في موضع آخر العلم الوجداني وايضا في غيب هوية الحق اشار

الى اطلاقه باعتبار اللاتعيين ووجوهه بحقيقة الماهية لجميع المنسب والاسماء والاضافات
والاعتبارات عبارة عن تعقل المحل نفسه وادراكه لها من حيث تعيينه والصفات فيه وهو عبارة عن تعيين
الوجود في نسبة العلمية الذاتية والصفات فيه عبارة عن صورة علمه بنفسه من حيث تعيينه في تعقله
وامثال هذا في كلامهم اكثر من ان يحصى واما ثانيا فلان اطلاق العلم عليه لو كان بطريق المجاز كجاء
العلم عنه مع انه غير جارح عند فهمه على الاصحى واما ثالثا فلان اتحاد العلم مع العالم والمعلوم انما هو في العلم
الحضوري وكون العلم الذي يتميز به الصفات بعضها عن بعض حضوريا ثم بل هو من قبيل العلم المحصور
لحصول صور المعلومات والاعيان الثابتة به ولو سلم كونه حضوريا فاتحاده مع الذات ليجت بدون
ملاحظة اعتبار معه ثم بل التحقيق ان في العلم الحضوري ايضا الذات ملحوظة مع اعتبار من اعتباراته
لا الذات ليجت على ما افاده بعض المحققين واما رابعا فلان اتحاد الشئ مع الشئ لا يقتضي جونا اطلاق
الاسم المختص باحدهما على الآخر الا ترى ان كلامنا من الضاحك والمأشئ مثلا متحد مع الانسان ولا يكون
الاطلاق على ماهية الانسان من حيث هي ولان المقيد والحجزى متحد مع المطلق وبكل مع ان الاسماء
والاحكام المختصة باحدهما من حيث هو لا يجوز اطلاقها على الآخر من حيث هو على ما حققه الصوفية الموحدة
وغيرهم مع ان حفظ مراتب كنهى زبد ليقى واما خامسا فلان تعدد الصفات في العلم يقتضي اتحاد العلم
مع كل صفة من الصفات المندرجة والمندرجة ولا يلزم اتحادها مع الذات تعالى حتى يجوز اطلاقه عليه
لا يقال الصفقة في تلك المرتبة غير متميزة عن الذات تعالى فاتحادها مع احد الجاهات مع الاخرى لانا
نقول ارتفاع التمييز مطلقا في تلك المحضة مما يناقش فيه جواز ان يكون تميزه مجهول الكيف غير هذا
التمييز العلمي ولا يعرف كيفيتها وهذا التمييز العلمي اثر ذلك التمييز فعلق العلم بكل واحدة منها على حدة مما يؤيد
ذلك ولو سلم فلا نسلم ان العلم باحدهما عين العلم بالآخر بل العلم بالذات من حيث هو غير القائم بعقده
من حيث هي وان كانت غير متميزة عنه على الاصحى اذ باختلاف المحيثة يختلف العلم فان قيل العلم المتعلق
بالقادر مثلا علم بالذات والصفة معا لان معنى القادرات له القدرة فجاز ان يكون هذا ايضا من
التفصيل والذات في هذه المرتبة ملحوظة الصفات ولو اجمال لا غير معرفة عنها فالجواب من وجهين احدهما

انه لا يكون للذات البهت تحت مرتبة العلم لميت مرتبة فوق هذه المرتبة وتاثيرها منع كون العلم المتعلق
بالقادر علما بالذات والصفة بل بالصفة فقط لا ترى ان ارباب المعقول قالوا ان في علم اشئ
بالوجه علم بالوجه فقط فتحقق الجهل بالنسبة الى ذات اشئ ما سادسا فلا نه على تقدير جواز الاطلاق لا باعث لهم
على تسمية الذات الموجود في الخارج علما الرابع من الابحاث انه لو انحصرت الذات في مراتب تعييناته
ولم يكن للطلق وجود متاصل مع راد وجوده وتعييناته لم يدر ان يكون الواجب سبحانه محتاجا في وجوده الى
وجود الكمالات وكذا في سائر الكمالات والصفات وتقدم وجود الكمالات وصفاته علم وجود الواجب
تعالى وصفاته سبحانه وطلبانه اظهر ان نحفي الخامس ان هذا التحقيق فحالف لما هو المقرر عند القوم
من اثبات مرتبة الاطلاق واداء التعيينات ولذا يمتنعون التفكير في الذات المعرف في نقش الفصوص
لما كان الحق سبحانه من حيث حقيقة في حجاب غيبته لا نسبة بينه وبين ما سواه كان الخوض فيه من هذا الوجه
الاشتقاق الى الطلب بتعيين الوقت وطلبه لما لا يمكن تحصيله ولا النظر في الوجود على حمله وهو ان ما وراء
ما تعين امره ظهر كل متعين لذلك قال سبحانه بلسان الرحمة والارشاد ويخبركم الله نفسه والسرور
بالها وفيهم ان مرتبة الذات موجودة لا يمكن التفكير فيها الا انها تعبير محض ويقدر ان علمه سبحانه لا يتغير
بذاته المقدس لزوم الاحاطة والتميز والتفكير في مرتبة التعيين الاول واحاطة علمه سبحانه له غير محنونة وايضا
يقولون اول ما صدر عنه تعالى التعيين الاول ويسمونه بالصا والاول معلوم بالضرورة ان لكل صا
مصدر موجود قال اللاهجي ارادت التي وقدرت ما انتهى بنفس حالي چون ايجبا وتعين اول كرد وقال
ايضا اول مرتبة قبول اين فيض هو تعيين اول مست في الحديث النبوي على صدره الصلوة والسلام
وتحتية اول ما خلق الله نوري وفي رواية اخرى اول ما خلق الله العقل بالجملة لا خلاف لاحد في صدره
هذه المرتبة وما بعده من المراتب ومن الحمال ان يكون الصادر والمصدر شيئا واحدا وايضا انهم يقولون
ان التعيين الاول واسطه بين الحق والخلق وبرزخ بين الوجوب والامكان قال في النصوص في ذلك
الشرط الوجودي هو العقل الاول الذي هو واسطه بين الحق وبين ما قدر وجوده من الكمالات الى يوم القيامة
قال اللاهجي ذات احديت چون اقتضا التعيين اول كرد وبرزخ جامع ستيمان وجوب وامكان

والعلاصة والبرزخ لا بد له من طرفين موجودين وبالحال صلا الذات تعالى في مراتب تعيناته في الحقيقة
نفي للذات العلى المقدس فان قيل قد ثبت سلمه بقرينة الاتعيين فثبت جعل هذه المرتبة اعتبارا
محضاً ولم يثبت لها وجود مستقل واداء التعينات ولذا لا ثبت عينية الوجود في اول التعينات وثبت
مرتبة واداء الوجود وثبت ما وديناه من ثبوت مرتبة الذات واداء الوجود وايضا لو لم يكن مرتبة الاطلاق
الذاتى موجودة عندهم واداء التعينات لما كان للمناقشة في ان المطلق الذي هو لا يشترط شي كيف يكون
موجود اصح ان المطلق لا يوجد الا في ضمن لمقيد مساغ ولما تحملوا في تعصى عنه ولما ادعاه بعض المحققين
على الكشف والوجدان فان قيل انهم حكموا بعدم زيادة التعين الاول على الذات فيكون متجاوزا اذا
تعالى فيكون هو الوجود في نفس الخلاف ولذا قال في النصوص حقيقة الحق عبارة عن صورة علمية بنفسه
من حيث تعينته في تعقل نفسه بان قد توجد العلم والعالم والمعلوم قلنا لا شك ان التعين الاول اعتبار
من اعتبارات الذات المطلق وتعين من تعيناته مقيد بالمحذور الذاتي فلا يكون وجوب بحداد حكمهم
بعدم زيادة على الذات فالمراد بنفي الزيادة نفي وجوده في الخارج فالوجود في الخارج انما هو الذات
المقدس ليس الا دهر التعين انما هو في العلم والمراد انه لم يدخل في حيلة العلم شي سوى الذات الصلة
من الصفات والاضافات الثمينة ولا يلزم من شي منها الاتحاد ولكن سلم فلا يلزم من اتحاد شي مع شي
جواز اطلاق الاسماء والاحكام المختصة باحدتها على الآخر كما في العام والخاص والمابية والعارض على ما
واما عبارة النصوص فهي لبيان حقيقة من حيث التعين والتقيد على ما يشهد عليه تلك العبارة وكلما
في المطلق كيف ولا يكون الذات من الصور العلمية المتعينة وهو باطل فالحلاف باق فان قيل قد مر
لفظ المطلق في تعين الاول ايضا فاجبه قلنا هو اطلاق ضد التقيد فيكون مطلقا مقيدا واطلاق
مرتبة الاتعيين اطلاق من صفة الاطلاق ايضا كما انه اطلاق عن التجرد والتقيد فيكون مطلقا طامعا
قال المحقق الدواني وجود مطلق عني وجود من حيث هو بشرط تجرد واطلاق وغيره ان اعماره من صفات
حقيقية حتى لا يندو ان مراتب اثبات ميكند مرتبة اول غيبته هوية مستلخ فظن الموجودات
في وجوده عندهم انما هو مرتبة يعبرون عنها بالغيب الهوية والوجود والبحث وهو واداء تعينات وتعيناته

اعتبارات فيه لا ان الوجود هو اليقين الا تعين اعتبار محض فحاشا ان يكون مراد هؤلاء الكبار ذلك
 هذا وتحقيق فهمنا ان طالب اليقين وصاحب الفطرة السليمة اذا رجع الى وجه التفكير صاحب وتامل صلاتي
 والنصف من نفسا ورك ان ذات الله المقدس لا ينبغي ان يحتاج في وجوده الى غير و يكون في نفسه عالما
 عن الوجود واحتياج في ثبوت الى الوجود وادرك ايضا ان ماهيته وحقيقته سبحانه لا ينبغي ان يكون ^{جزء} من الوجود
 لان الوجود مع كونه في نفسه من المصادر والاحداث لا ضرورة لنا بالقول بكونه حقيقة للواجب الوجود
 في الخارج بوجوه واصل وان نصلح عليه بواسطة عدم احتياجه الى الغير مع ذلك لم يرد الشرح به فحق
 ان له سبحانه ماهية وحقيقة وادراك الوجود ثابت بنفسها مستغنية عن عرض الوجود لها وما يترتب على الوجود
 يترتب على تلك الماهية بذاتها في موجود بذاتها المقدسة لا بالوجود وعينا كان او زائدا وقلنا موجود
 بنفسه مجرد تعبيري لقلنا است لا ان الوجود امر زائد ثابت قائم به تعالى او عينه فلا دخل للوجود في
 تلك المحصورة العلية المعارة عن جميع النسب والاعتبارات كما لا مجال للعدم ثمه فوجهه في غاية نقية
 لا يصل اليه نسبة الكونه خالقا لكانها فكلا النقيضين متساويان عن تلك المرتبة بمقدسه غير متصورين شيء
 حتى تصور ارتفاع النقيضين فلان غاية شيء بشي في مرتبة الذات المعارة عن جميع الاعتبارات حتى
 يستحيل ارتفاع النقيضين اذا لا ارتفاع والثبوت من الاعتبارات والنسب المنفية عن تلك المحصورة
 الالهي الى ما فاده بعض المحققين من ان الجسم في مرتبة وجوده السابق على البياض لا ابيض ولا
 لا ابيض وليس ذلك ارتفاع النقيضين مستحيل لان المستحيل ارتفاعا بحسب نفس الامر مطاوعا بحسب
 مرتبة من المراتب فان الامور التي ليس بينها علاقة بالتقدم والتأخر والمعنية ليس لبعضها في مرتبة الآخر
 وجود ولا عدم انتهى فلما سأل اشكال هذه الامور في الممكنات فحاشا انك في شأن خالق الممكنات تعالى
 ولعل المثل الاعلى فعلى هذا الاختاج في نفي احتياج الذات المقدس الى الغير الى اطلاق لفظ عليه يكون
 مقبولة للقوى من العقولات الثابتة والمعاني القائمة بالغير ولو كان كذلك لكان صاحب الشرح
 احق بالتعبير عن انه المنزه بالوجود والاخبار كما خبره عن سائر اسماؤه وصفاته وكما لا يهتدي قلبه فانه
 عز وجل بذاته العلى مستغن عن عروض الوجود فحاشا ان يعرض على الوجود فيعرض عليه سبحانه وكذا الحال

فی سائر الصفات کلماتی تفرع علیها فذاته العلی کاف فیه ومع ذلک لا یجاء صفات الیه موجوده قائمه
 بذاته لورود الشرع بها ولما جری عادته سبحانه بان کلمات ثبت فی عالم الحقیقه ان یجیل له انموذجا فی عالم
 المجاز لیستدل به علیه جعل الوجود انموذجا بوجوده بنفسه لا بالوجود فان الوجود لوجوده کان موجودا بنفسه
 ودون الوجود کما جاز فطره الحقیقه فحقن لوافق جموع المتکلمین فی زیاده الوجود علی الذات المعنی العلی
 وعدم کون الوجود عینا له ولکننا لافقول باحتیاج الذات المقدس الی الوجود وستمکالمه بالنسب مع کمال
 بنفسه ونزجوان یکون مراد السلف من زیاده الوجود هو هذا المعنی ان کان منهم روایه فی هذا الباب
 لکن الظاهر ان لیس من السلف فی هذا نقل انما هو قول المتأخرین من اصحابنا رحمهم الله سبحانه بخلاف
 زیاده الصفات فان المخصوص معاصده لهما فالماحصل ان الحق عز وجل موجود بذاته وصفاته بسببه
 بل الثانیه موجوده بذات الحق تعالی ودون الوجود فالوجود کما هو منزل عن مرتبه الذات المقدس کما
 منزل عن صفاته الحقیقه فلما لم یخیل فی حضرت الذات المقدس والصفات السلبیه وجود لم یخیل
 وجوب ولا امکان اذا لا امکان والوجوب نسبتة بین الماهیه والوجود فخصت لا وجود ولا وجوب ولا امکان
 فمن هذا التحقيق انزع اشکال صعب یورده علی الصفات الحقیقه بانها اما ممکنه لذواتها واداءهجه فعلی الالی
 یلزم حدوثها لان کل ممکن حادث عنه بهم والیضا یلزم جواز الفکاکما عن الذات فیلزم جواز الجمل من غیر تکلیف
 عن ذلک وعلى الثانی یلزم تعدد الواجب لذات المتناهی للتوحید قال شیخنا واما ما لا امام الربانی والمجدد
 للالف الثانی فذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق هؤلاء الثلاثه المنحصرة غایة ما فی الباب او انقصوا ذاتیه
 وتعلقت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات اذ لا سبیل له لکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود والتصور
 الظلی الوجوب لما هو المناسب واللائق لغناه تعالی وعرض لصفاته سبحانه بالوجود والنسب الی امکان لما هو
 المناسب لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی وصفاته سبحانه فی حد نفسها فوق مرتبه الوجوب والامکان
 بل فوق مرتبه الوجود والاضاد باعتبار الوجود والتصور الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب
 الصفات تعالی وتقدست فبالصفات تعالی من حیث الوجود والمجازی لا واجبه ولا ممکنه بل هی فوق
 الوجوب والامکان ذبا باعتبار الوجود والنسب ممکنه ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذواته

لما لم تكن ثابتة بل الوجود انما انظمية ويناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب العقول من ان الكلية والجزئية
 تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهني فلما يوصف بها الماهية حال الوجود الخارجي فترى الماهية
 في الخارج مثلا قبل التعقل ليس بجزئي كما انه ليس بكلي بل تعرض له الجزئية بعد الوجود الذهني الظلي بل
 نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والا اعتبارات التي تحمل عليها تعالى كمال الوهية والربوبية
 والالوهية واللازمية غير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليها باعتبار النقص والتعقل
 والافالات من حيث هو غير متصف بصفة ولا سمي باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشرح تعالى اطلق
 على ذواته اسما واحكاما باعتبار التناسب والتشابه لتكون قريبة الى افهام المخوقات ويكون التكليم هم
 على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
 والتعطيل يكون حكمهم بالجزئية النسب واشبهه من حكمهم بانه كلي فذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات الخفي
 العلوي اولى والنسب من الحكم بالامكان والامتناع والا فلا يصل الى جناب قدسه تعالى وجوب ولا وجوب
 كما لا يليق سبحانه تنزهه تعالى امكان وامتناع فافهم هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اساس الدين
 وخلصة علم الذات والصفات تعالت وتقدس وما تكلم بها احد من العظام ولا واحد من الكبار واستاثرا
 سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام من اتبع الهدى وما افاده شيخي وامامي قدسنا الله سبحانه بسره الاسرار
 ان الصفات الحقيقية موجودة في مرتبة الذات ولم يحصل من اثباتها تعين وتنزل في تلك الحضرة العلية
 ومع كون الصفات لتفصيل الالهيالات المندرجة في حضرة الذات لم يحصل منها مرتبة اخرى فحكمها بمنازاة
 عن احكام سائر الاجالات والتفصيلات لان مرتبة احدىها ممتازة عن مرتبة الاخرى فمرتبة التفصيل
 دون مرتبة الاجال وهذا المعنى مفقود في تلك الحضرة المقدسة والتفصيل ثابت في مرتبة الاجال ثبوت
 هذه المرتبة وراء العلم والخارج وتفسير الوجود والذهني والخارجي انها هي في مرتبة الامكان فلا مجال في تلك
 الحضرة الخارج والاعلم لانه لما لم يكن للوجود دخل ثم فالوجود والخارجي والعلمي فرع هذه المعرفة
 اكتشافه بل جميع ما سيجي وما ذكرنا في تحقيق الوجود وغيره واثبات الصفات مع كون الذات المقدس
 كافيا فيما يترتب على الصفات العلية امور ذوقية كشفية وما يورد في اثباتها من قبيل التنبهات البديهة

التي لا سماع للبحث فيها والعلم الواجب المتعلق بتلك الصفات في تلك المرتبة المقدسة شبيهة بالعلم
المحمودى كعلمه سبحانه بذاته العلى وكما لا اله المندرجة في الذات وتلك الصفات مع زيادتها كما هنا نفس
العالم وصورها كصور نفس العالم فمن هنا ذهب جميع عظمى من الصوفية العلية الى عينيتها مع ذات
الواجب تعالى ونفى غيرتها والكمال الموافق لذات علوم الانبياء وعلى جميعهم عمودا وعلى انفسهم خصوصا
الصلوات والبركات والتحيات والمطابق لآراء اهل السنة والجماعة شكر الله تعالى سعيهم ان يسلب
عينيتها مع القول بنفي غيرتها ويقال لا هو والاخيره ولذا قلنا ان علمها شبيه بالعلم المحمورى لعدم عينيتها
ولما لم يتزعم منه صوره وصور انفسها كما بان كان من قبيل العلم المحمورى ولا يتوهم من هذا
ارتفاع التقيض لان اتحاد الزمان والمكان شرط في حصول التناقض ولا ينشئ تلك المحضرة زمان
ولا مكان فالما يتصور التناقض وما يتصور في لفظ الغير ويرى بالغير الغير المصطلح فانظر الكشفي بنفى هذا
التخصيص وينفى الغيرية باسم معنى كان فان ارباب الكشفي يجدون بالدوق والفراسة الصحيحة المتعقبة
من مشكلة النبوة ان الصفات كما انها ليست عين الذات لزيادتها ليست غير باوان كانت زائدة عنها
نسبة الاثني عشر ففي تلك المحضرة انتقض قاعدة ارباب المعقول ان الاثنان شفاير ان اذا عرفت
هذا فاعلم ان لهذا المرتبة المقدسة التي هي مرتبة الذات مع الصفات الحقيقة تعالى وتقدس نظورا
في المرتبة الثانية بلا تغير وتبدل فلذلك المرتبة مرتبة الوجود الذي هو خير محض وبكامل صرف وليس شئ غير الوجود
قابلية منطوية جميع الكمالات بطريق الظلية ولهذا ان تعلق علم بتلك المرتبة المقدسة وانزع كماله كما
اول شئ يتزعم منها محض الوجود والكمالات الاخرى تابعة له ولهذا ذهب جماعة من الصوفية العلية وغيرهم
الى عينية الوجود وللذات المقدسة وتصوره مع كونه تعينا باللاتعين وثبوت هذا التعين الوجودى
وراء العلم والخارج لان الوجود الخارجى والعلمى من قسام المطلق الوجود ومرتبة المقيم فوق مرتبة
الاقسام محض الوجود من حيث هو سائى على كل الوجودين ولا يتصور شئ وجودا خارجى ولا ذهنى على
مام محض الوجود جامع لطريق الظلية بجميع الكمالات الذاتية والصفات اجمالا وتفصيلا فالاجمال
تعين اول والتفصيل كانه تعين ثان ففي مرتبة اجمال الوجود ولا يتميز كمال عن كمال ولا ضفة عن صفة

و فی مرتبة تفصیل الوجود امتثال الکالات و ظهرت الصفات فأول شيء ثبت في تفصیل الوجود والحيوة
التي هي ام جميع الصفات وهذه الصفة كانت اطل بصفة الحيوة التي لما ثبتت في مرتبة حضرة الذات المنيرة
و يصدق في حقها لا هو ولا غيره وهذا الظل لما كان شوبته في مرتبة هي دون مرتبة الذات تعالى ^{الصفات}
في حقها لا هو ولا يصدق لا غيره بل كان مغائر الذات المحض عز وجل وكذا حال سائر الصفات لتعاليت
و بعد صفة الحيوة ظهر صفة العلم ثم الصفات الاخرى من الارادة والقدره وغيره والعلم مع كونه ^{الصفات} من
الوجود و هي وجوبه من حيث جامع لجميع الصفات والصفات الاخرى استقلها كما كانت اجزاء للصفة
العلم لان هذه الصفة نوع اتحاد مع موصوفها ليس بخير من هذا الاتحاد اذ العلم قد يتحد مع العالم والمعلوم
والقدرة لا تتحد مع القادر والمقدور وكذا الارادة والسمع وغيرهما لا يتحد مع الموصوف والصفة العلم
لما محيطها اجمال لا يظهر فيه الصفات متميزة وتفصیل يظهر فيه الکالات متميزة كما للوجود ولا جماله حكم كـ
الدائرة وتفصيلة حكم محيطها فمن ههنا انفع ما قد يورد ان تميز الحيوة عن سائر الصفات انما هو في
تفصیل العلم الذي يسوونه بالواحدية واما في مرتبة الاجمال فلا تميز هناك لصفة من الصفة الاخرى فكيف
يحتاج مقدم الحيوة على العلم الجمل على ما وقع في عبارات شيخنا واما ما قدس سره العجب من هذا المعتبر فكيف
يوزن ان اطلاع طائفة غير مسلم عند انضمامهم حجة عليه و امثال هذا من عدم الاطلاع على حقيقة ذنبهم
وانه لا ملاحة في تميزها اعتراضا وقد عرفت ان التمييز الحاصل لصفة الحيوة في تفصیل الوجود بعد انما جاء
في حضرة اجمال سابق على العلم الجمل في التفصیل فالجواب ان هناك تفصيلا ان تفصیل الکالات المندرجة
في اجمال الوجود والحيوة هناك مقدم على العلم بتوحيده وتفصیل في حضرة العلم ما اندرج في اجماله والحيوة
بها مخرج عن العلم فالعلم الجمل مسبوق بالحيوة والمحيط سابق عليه وانت خبير بان صفة الحيوة المسبوبة
بالعلم ليس في حقيقة صفة الحيوة بل صورة علمية لتلك الصفة فصفة الحيوة سابقة على العلم البتة و هو
العلمية مسبوبة بالعلم و قطع النظر عن جميع ما ذكرنا فقدم شان الحيوة على شان العلم لما لا يحتاج الى
دليل وتنبیه عند ذي فطرة مسلمة ^{والعلم} واما في قدسنا السبحانه بسره آخر في موضع آخر ان حقيقة
انها التي هي الحقيقة المحمدية على ظهر الصلوة والسلام والتحية هو التعيين والظهور والحي والحب سبب الظهور

و منشأ خلق المخلوقات تصور في الحديث القدسي كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف خلقك فخلق لا يحصى
فلولا هذا الحب لما اوجد موجود اصلاً فمن هنا ظهر لولاك لما خلقت الاقفاك وفي رواية لما ظهرت الروبوتة
وهذا الحب مركز ومحيط فالمرکز حقيقة المحمد صلى الله عليه وسلم ومحيط الدائرة التي هي كالنظير لذلك المركز والمحيط
حقيقة الابرار ابراهيم الخليل ومبدأ التعيين على بنينا وعليه الصلوة والسلام و جاز ان يكون الخلقة تعيناً ثانياً
لكن في النظر للكشف في هذا المركز والمحيط تعين واحد والتعين الثاني في النظر للكشف في التعين الوجودي الذي ظهر
بعنوان اصله الذي هو التعين الحكيمة قبل ظهور هذا الاصل فان قيل يجب فرع الوجود اذا الحب وان الحب
لا يتصور فكيف يكون الحب اصلاً للوجود قلنا قد سبق ان الحق جل سلطانه موجود بنفسه وصفاته الثمانية
تعالمت موجودة بذات الحق ولا دخل للوجود ولا للوجوب ثم بل الوجود والوجوب من الاعتبار
المنشأة عن تلك الحضرة فاول اعتبار لظهور لايجاد العالم الحب ثم الوجود الذي هو مقدمة الایجاد لان
تلك المرتبة المقدسة بدون هذين الاعتبارين غناء ذاتيا عن ايجاد العالم ان الله تعالى عن العالمين
وان شئت تفصيل الكلام في هذا المقام وتحقيق المرام على التمام وان تعرف حقيقة مقام الخلقة والحب والوجود
فكذلك الكلام الامام غوث الانام شيخنا و قبلتنا جزاه الله سبحانه عنا خير الجزاء واعلم ان التعيين العلمي الجملي المذكور
سابقاً هو الذي سمي به الشيخ واتباعه قدس سرارهم بالوحدة والتعین الاول وبالحقيقة المحمدية ويقولون
هو واسع التعينات وهو مشهود الكل هو التجلي الذاتي وله مقام التوحيد الاعلى ومبدأه وهو متد الاعتبار
ومنسج النسب والاضافات الظاهرة في الوجود والباطنة في معرفة التعقيدات والادهاان والمعتول شيء
انه وجود مطلق واحد واجب وليقولون اطلاق اسم الذات على الحق تعالى لا يصدق الا باعتبار التعيين
ووله مرتبة الاتعين والوجود المطلق فاقول ليت شعري كيف حكم ان يكون صفة من صفاته تعيناً للذات
المعرفة عن النسب والاضافات بل بالظاهر يقال ان هذا التعيين تعين صفة العلم وظهوره في مرتبة
الثانية والصفة في الحقيقة غير الموصوف ولا ينبغي ان يقال انه تعين الذات بهذه الصفة لان الذات
لا تعين بالصفة وارباب المعقول قالوا في علم الشيء بالوجوب ان المعلوم هو الوجود فبالنسبة الى ذات الشيء

تبیق الجمل وقد تحقق بما تقر بان هذا الثمين حصته من حصص الوجود التي تميز وتعين في تحصيل الوجود
لكنه اجمع المصنف هو مسبق لصفة الحيوة والحيوة مسبق بمرئى الوجود والاجمالى والتفصيلى والوجود مسبق
بالخلة والخلقة مسبق بالحب والحب تعين اول واعتبار سبق فالتعين العلمى المحلى تنزل عن التعيين
بسته مراتب وعما فوقه تسع مراتب وما ينبغي ان يعلم ان ليس معنى الثمين عندنا ان الحق عز وجل تنزل
مصارحها ووجود ابل معنى الثمين الصدور لانه اليق بالتميز والانساب بلسان الانبياء
على اجمعهم عموما وعلى فائهم خصوصا الصلوات والتسليمات والتحيات والبركات

مکتوب ہشتاد و ششم بمولانا محمد حنیف در حصول نسبت
قیومیت و حصول بہرہ اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انصاف

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوى اعزى مولانا محمد حنیف ازین مسکین ضعیف
از مدطالعہ دعا وسلام معلوم نماید دران ہنگام کہ حضرت مجدد الف ثانی قدس اللہ تعالیٰ عنہ بمشراۃ
درویشی از ان مخلصان خود بجلت قیومیت فواضلہ و باین امر خطیر فرارزش یافتند آن درویش را
در خلوت طلب در شتہ فرمودند کہ علاقہ ارتباط من باین مجمع گاہ ہمین معاہدہ قیومیت بودہ کہ آنرا
بجو عطا نمودہ شد و کمالات بشوق تام بتور آورند الحال سبب ماندن خود درین جہان فاسد
نمی یابیم و ادای قرب ارتحال خویش ازین جہان پریش فرمودند آن درویش را پیش با وجود آنجا
ہشامت مسطورہ چکر کباب و دیدہ پر آب گشتہ با کمال الم و اندوہ در خود فرو رفته نہ زبانش را
یا رای گفتن ماندہ و نہ سامعہ را ناپ شنفتن چون آنحضرت این تلویح را دران مسکین مطلقہ نمود
اندوہی نہایت کرم فرمودند غم خوردہ شدہ آنہا بچنانہا بچنین جاری گشتہ است کہ کی را بخود می نمود
دیگر یہاں بجایش می نشانند و از کمال نطف عبارت آن عزیزند کہ در نغمات می آرد و در زبان مبارک
را ندند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بای در کشیدند و بگو بگو بای او نشست و بگو بگو بای او نشست
غیر بای او نشست و غیر بای او کشیدند و عثمان بای او نشست و عثمان را بای او کشیدند

علی بجای او نشست آن مرد پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت ایمنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش
 مکرر بوبه لایا نعم کب توانست کشود و اموری که شکافت آن ضروری بود در میان نیاورد و این
 که چون آنحضرت فرمودند که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از نیومیت من نیز کم از آنست
 جرأت نمود که پرسد خوش گفت **و** حشی گذشت باز کردی حکایتی بدای خانه مغرب زبان تو
 بسته بود و چون اندوه آن دلش پیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه حملتی هست اما
 بهیچم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لحظه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من بود
 و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر خرمین آن مسکین گردید بعد ازین ماجری بیکسا
 و سه ماه چند روز که واقعه آنحضرت رو نمود و چه این گفتند و عشره اولی ذی الحجه سینه یکتره روی دود
 بود و در ارتحال آن بادی کمال است و هشتم صفر سینه یکتره روی و چهار بود پیش از غایت این خلعت
 برده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود و بعضی اشرف رسانیده بود
 که من از خود نویسمی یا بچم که تمام عالم ازان نور منور است و آن نور از هر ذره از ذرات عالم ساریست
 چون آفتاب اگر آن نور فرورود و عالم ظلمانیست آن عالم حضرت ویرا بشارت داده فرمودند که تو
 قطب وقت خویش میشوی و این سخن ازین یاد دار هر سراسر اصل سخن رویم و گویم که قیوم درین عالم ^{خليفة}
 حق است جل و علاه نائب مناب او قطب و ابدال در دایره ظلال و مندرج اند افراد او تا در محیط
 کمال او مشتمل افراد عالم بهیچ روی دارد و قبله تو چه جهانیان دوست دارند باز نماند بلکه قیام
 عالمیان بذات دوست چه افراد عالم چه نیکه ظواهر و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست
 بلکه اعراض و احواف اند و اعراض و احواف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود
 عاده اند جار است که بعد از قرون متطاو له عارفی انصیبی از ذات ایزدانی داشته و میراثی خطا
 می فرماید حکم نیابت و خلافت قیوم اشیا میگرد و اشیا بوی قائم می باشد باید دانست که حصول نسبت
 قیومیت بهیچ کس را تا انصیبی از احوال نداشته باشد میسر نیست آن عالم حضرت متعالی منقبت
 درویشی را که حصول نسبت قیومیت بشارت داده بودند بنوبه ثبوت نشأ احوال و میراث سر بلند

نموده حقائق جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه است آمد چه حقیقت محمدی علم است گوئیم
 در کار نیست که اجمال ذاتی تفصیل بود و چرا انواع مندرجہ تحت حیوان را تفصیل ناشی همان گفت ہر چند ناشی
 ذاتی آن نیست و دو سلم گوئیم کہ حقیقت محمدی لا اجمال و کل ہم حقائق گفتن باعتبار اجمال و جامعیت علم است
 مر آن حقائق را با آنکہ گوئیم تواند بود کہ حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات ذاتیہ بود کہ متعلق علم است
 علی وجہ الاجمال نہ نفس علم من حیث ہو لیکن چون در آن مرتبہ علم را از ان کمالات تمیزی نیست و غیر
 از مضمون و انکشاف امری در آن موطن ہوید و مضمون نہ لہذا آخرتہ را و ہر تہ گویند و قابلیت محض
 خوانند و نیز علم را با معایوم بطور بسیاری از محققان اتحاد کائن است ناچار تعبیر از ان حقیقت بعلم
 نموده اند لہذا در مرتبہ تفصیل همان کمالات متمیزہ حقائق سایر اشخاص اند و برین تقدیر تقابل اجمال
 با تفصیل نہ تکلفی افتد و بخیر آن نہ چنانہ و مؤید این توجیہ است کہ نزد حضرت ایشان ما قدسنا اللہ
 سبحانہ بسترہ الاقدس حقیقت محمدی اجمال تعین وجود نیست یا تعین حی کہ تعین علی از ان بہراتب
 پایا نیست چنانچہ تحقیق آن در جای دیگر ثبت یا فہیہ است اگر گویند کہ کلام بعضی اکابرنا طغست با آنکہ علم
 حقیقت انسان است چنانچہ مولوی قدس سرہ فرمودہ مصرع ای برادر تو ہمین اندیشہ بلخ واد
 حضرت ایشان نیز بعضی اوقات مثل آن سرود گشتہ گوئیم تواند بود کہ این اکابر بسبیل تجوز و مبالغہ فرمود
 باشند یعنی عہدہ در تو ہمین فکر و اندیشہ است باید کہ آن در غیر مطلوب حقیقی مصروف نبود بلکہ تمام مصروف
 آنجناب مقدس گرد و تحقیق درین مقام آنست کہ حضرت ایشان ما افادہ نمودہ اند جائیکہ فرمودہ اند
 ازین بیان لازم آید کہ در علم حضوری ہم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است کہ حاضر نفس
 معلوم خالص نیست اعتباری در وی راہ یافتہ است کہ اند نفس بصورت آورده است فہم کہ سن نیست
 نہ ہر دو تا بذات بحت واصل نشود و حصول بچونی این و فیقہ را دریا بر فصل بالغیہ ای برادر علی انچہ ازین
 استفسار نمودہ بودی کہ سبب چہیست کہ در طریقہ حضرت ایشان قدس سرہ نسبت جہل و حیرت غالب است
 و کمتر در و کہ می آید از تحقیق سابق لایح گشت زیرا کہ نسبت آنحضرت و رای آفاق و انفس است و باقر
 متعلق و بالا گذشتہ است کہ مسا ملہ قرینیت بجام حضوری تعلق دارد نہ بعلم حصولی و معلوم است کہ یافت

والتناؤ در علم حصولی است نہ در علم حصولی یا یکپس شنیدہ کہ از یافت و حضور خود ملتذ باشند در علم
حصولی اگر یافت والتناؤ دست ناز قبیل یافت والتناؤ متعارف است یا نمی است مجهول کیفیت
لہذا اگر کسی خواہد کہ بر احوال خود اطلاع یابد و کمالات ذاتیہ و صفاتیہ خود را بداند محتاج بتصور ذات
و صفات خود خواہد کرد و بدلی آن پی نہایت و صفات خود نمود و بدو خود را از خود فاقہ خواہد داشت
از پس کہ بدو بر بینی نیارست کردہ است حقد ذاتی را علم نمی انگار و تاد کہ او از مزایات نہایتہ باشد
ہر چند کہ مزایات در تصور بود نمی تواند دریافت اگر گویند کہ در معائنہ اقربیت مزایات و مہایت کائن
چہ اقربیت اثینیت را میخواند است کہ مزایات ندارد از اثینیت بر سبت پس باید کہ سیر نفسی حصول
بطلان حصولی نباشد کہ اتما در فہم و گنگی در آن موطن صورت می بندد نہ در معائنہ اقربیت کہ در اتفاق
و انفس است و بی مزایات متصور نیست گوئیم چون شود در مراتب انفس علی از ظلال مطلوب است و آیتی
از آیات والا و ناچار حضور و شہود آن حضور و شہود مطلوب نبود ہر چند صاحب سیر انفسی آنرا غیر مطلوب
ندانمائی الحقیقہ غیر نیست پس نسبت باصل مطالب علم حصولی باشد چہ ظل حضور اصل نیست بلکہ نسبت
بآن شہود کہ در مراتب انفس است نیز علم حصولی کائن است چہ مراتب را با شہوری کہ در آن ظاہر است
نسبت حصول است نہ حضور ہر چند در وقت شہود و صورت ظاہرہ مراتب غیبی است و شہود نہ یکسان
فی الحقیقہ مراتب بر حالت اصلیہ خود است زوال کن در نظر است و لہذا ارتفاع آن در شہود است فقط چنانکہ
حقیقت محال است و مقید مطلق گشتن محض خیال نہ در معائنہ اقربیت حکم ہر اہلیت و دوری نمودن از
احکام ہمہ است در رنگ مزایات صورت متعکسہ در مراتب باوری صورت کہ آن مزایات نیز فرہمی است
ہر گاہ قرب و با دوری مضاد بود و در اتما کہ نیز از افراد و قربت مزایات نباشد در اقربیت کہ نازک است
دوری و مزایات مفقود تر باشد چہ اثینیت باشد اما بعد و مزایات نبود و این معاملہ واری طویر عقل است
محبوس عقلیہ عقل مشکل است کہ باین سربا برہ کشف صحیح و نور فراست کہ مقتبس از شگاہ نبوت بود باید
تا ایامی با نمعنی حاصل نماید و شرعی ازین مشرب یابد و بقدر تسلیم گوئیم مزایاتی کہ موجب سیر و کسبت
رحمان مزایات است کہ از راہ بعد و دوری پیدا شدہ است نہ مزایاتی کہ از راہ اقربیت متوہم شدہ کہ از یافت

دور که از نسبت اتحاد هم دور تر است با آنکه گوئیم که تعلق معامله اقربیت بعلم حضوری نه بآن نیست
 که نفس عارف هنوز بر جا است و علم حضوری او بر پامع ذلک باصل مطلوب علم حضوری دارد و و خیر
 حاضر است که این محال است یا نفس حاضر را عین مطلوب تصور نموده حضور نفس را عین حضور او دانسته
 است که این معامله مناسب سیر نفسی است بلکه بآن معنی است که عارف از خود معدوم شده و از حضور
 ذاتی خود منقطع گشته حضور او که بر تومی است از حضور واجب جل سلطان حضور او تعالی ملحق گردد و بعد
 از لحوق تمام چون حضور او با بود که از عارف و از حضور وی اثری نماند نسبت باطن از دور که بعد از نفی
 و بعد یافت از نسبت علم حضوری که بالا ذکر یافت متصف تر میگردد و باز بر اصل سخن رویم صاحب علم
 حصولی در مراتب قطع منازل وصول در کمال شوق و ذوق است و یکشف و ظهور و خود ملتذ و شادان
 و همواره در استغراق حضور مستملک و صحبت او جذب بخش و عشق آمیز و کریم و در آنجا که معامله
 او در آن آفاق و نفس است از شوق در گذشته است و از قید شهو و وسوسه غافل و در شهو و آراسته معامله
 و رای ظهور است و کار خایه او بر تر از ظلال چه ظهوری شایسته تطلبت نیست و نهایت ظن نهایت نفس
 است بیرون نفس ظن نیست هر چند مراتب بعد باشد صحبت شان بعینه صحبت اصحاب کرام است
 علیهم الرضوان و صحبت این بزرگواران هیچ شنیده کسی نواخته نموده باشد و نغمه شوق بر کشیده
 و زم از تجلی و شهو بر آورده آرام این برگزیدگان در طاعات ذوالانعام است جل و علا و فرخندگی ایشان
 و ربندگی او تعالی کار اینها دوام نیاز است و کمال لذت شان در نماز حدیث اخیری یا بلال و حدیث
 قره عینی فی الصلوة شاهد معامله شان است آنچه از باب ظلال را در آخر کا و میرست قدیم اول این
 بزرگواران است وصول باصل نیاز مسلم است و حقیقت وجود یافت هم اینها را میسر است و بعد یافت
 از عالم دیگر است و رای وجود یافت سابق و تر از بحال تحسبها جامه دوی تمر کسحاب و مقام سابق
 اگر وصل است صورت وصل است و اگر یافت هم صورت یافت چه علم حصولی بمنزله تطل علم حضوری است
 تنبییه از لفظ جمل و حیرت که بالا مذکور شد گمان نکنی که از باب این نسبت علیه علم نسبت خود ندارند
 کلا حقیقت علم یافت درین موطن ثابت است لیکن چون متبادر با مقام بلکه متحقق نزد عوام که سفل

بناقلین است فرو آمده اند علم و یافت بحصول صورت معلومت و من علم حضور بی نزدشان گویند
علم نیست باین تعبیر از آن معامله بجهل و حیرت نموده می آید و آنست که دریافته آن نسبت کمایی بی و
علم و کمال معرفت متعسرت هر چند حاصل بود و طریق دریافته آن نسبت یا آن گونه بود که حق شناس
عادی را حدت بصیرت بنوعی عطا فرماید که بحصول صورت معلومت تواند نمیز نمود هر چند عقل عظیم باین
تواند برسد لا محاله عطا یا الملک الامطایه یا آن طریق که در صورت مثالی آن معامله بحصول الکلیف را
و انما یندیا بالهام ربانی و یا باعلام راهبر یا غیره معلوم کند یا یقین حصول نسبت بالذاتی که بران مرتبت
پرومند و درک درک نبود و در دست که بعضی را آن معامله حاصل باشد و علم بآن از بیج راه حاصل نمیرد
علم تفصیل احوال و مقامات همه را نمی دهند خال خالی را عطا میفرمایند و دیگر از بعلم او کفایت می کنند
لیکن این هر دو در نفس وصول برابرند تفاوت بعلم و عدم علم است که از قبیل فضل جنبی است و در علم
نیز مراتب مختلفه است باجملا نیچر مطلوب است حصول این نعمت عظمی است علم بآن هر قدر که بود از قبیل
محسنات زائده است در رنگ محسنات بر لای و در غن بلا غنست و لیکن هذا آخر المکتوب
الحمد لله و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولنا و آله و صحبه و علی آله السلام و بحسب النظام الی یوم الایام

مکتوب هشتم و نهم بنحو لانا محمّد حنیف در اشارت بی ایت عارف

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب اعمی عجمی میرساند احوال فقرای اینجور دست و دست و دست
المسؤل من الدعایکم و استقامتکم علی چاده الشریعة المرضیة و السنة النبویة المعطوفة علی مصدرا
الصلوة و السلام و التوحید و ترقی در چاکم العصوریه و المعنویة و الفوز بالسعادات الاخریة و الالهیة و الخلیة
و الفناء و الانقطاع بالکلیة فاذا تخلیة و فنیة حتی التخلیة و الفناء و اوتیت نوراً و جمالا بجمالی فی
کمال شئی جمالک و صد العالم السفلی و العلوی مرا یا نورک و بهر انگ و منظر هر جنس و کمالک و کنت
مرکز و اجمالاً للعالم ظاهر فی کل شئی خلیفة و اماما فی المخلوق و تمت فی حقک النعمة فانظر الی
آثار رحمة الله کیف تجی الارض بعد موتها و السلام

مکتوب نودم بخواجه دینار در عدیت عارف

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار بیان و پیارا زین
مسکین خاکسار و عیون مطالع فرایند احوال فراقی از دور و نه متوجیب حیرت خیریت احیه و در افتاده
از کرم حضرت و باب جل سلطان مرآت نور و می آید بجاست قرین با و حکمین بچاره که نصیب او از مطلوب
حقیقی جز استغناک و انحصار ال نیست در ادراک کمال او عاجز و قاصرست و چون در بارگاه وحدت و احدیت
غیر از انوار و کاشنی نقه و منت نزاره اندوه یافت حسن و جمال او می و حیران گیرم که نعم خانه مایا خرد
کو خود را و طافت دیدار کرد و در آوست که در خلوتگاه الکبریا زردانی کمال خود را خود شاهدست و در بزمگاه
است کما انیت علی انفسک جمال خود را خود ناظر فو الذی حمد ذات بذاته و اشئی علی کمال صفاته فهو العارف
و المعروف و هو الشاهد و المشهود عاشق بچاره درین جلوه گاه رخت بصحای عدم کشیده وستی و در نشو و نما
را با بل آن حوال نموده و هم می شناسک نشست و شمر بگزیت و در عشق توبی جسمی بایزیت و اسلام

مکتوب نود و یکم بشیخ طاهر بدخشی جوینوری در اظهار محبت
حضرت پیر و ستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت محیی سبحان براتب قرب و شاد ترقی بخشا و بدست مدارف آگاه
و در افتاد که در فراق از دست مناسته باشند چون بچو بیلمر مع سراج به جوار ارتباطی در میان ست معیت
مندی با ندازه آن نیز ثابتست امیدست که تادی ایام مفارقت فتوری در نیست سابق نیار و بلکه
اگر ارتباطی مذکور می ترگرد و چنانچه متوقع از دستانت نیست مسطره نیز نیاورده تر شود و پیش از پیش
مرد و این فقیر اینجا است که بشرف منورست و با نبوس حضرت قطب الحقیقین قدوه خدا طلبان حضرت
ایشان شرف گشته اند محبت علوه است در نظر عالم جدا از کسی نیست نازند چنانچه حاجت مراد می
محیر و نشانی از ان بی نشان دارند چو به محبوب بنگاه غیبت او خدو صافایت محبوب و مرغوبانه

نزد والدان و شیفته گان قدر را بخواه پیش از پیش است هر چند این جماعت شیفته باشند و از لازم از تمام اسلطان و وزیر
اما نزد ما مردم نهایت غریز از خدمت و محبت شان بر ما لازم به حال از دعا غافل نباشند و توبه نمایند که فرود آید
معبان خادمان آنحضرت کجا عمتو گردیم و در تلو او با کوشش جایایم بر بنا تم لانا نورنا و غفرنا انکه علی کل شیء قدیر

مکتوب دوم و نهم شیخ حمید احمدی در غریب تحصیل طایفه بندگی و بیان معانی و احکام

محبت آثار اخوی شیخ حمید و عا سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات
مردانه باشند و کمر محبت را در خدمت مولی حل و علا چیست بر بند نام و در روزگار است بر روزا هر فردا است
در وقت کار منتظر آخرت سبب نه حقیقت خود را از اجربا زد و اشتن هست و در ادای خدمات متقیه بلذات نیا
اگر لذت و بهند نعمت است و اگر نه بهند طاعت را از دست نباید داد و مقصود از بندگی محنت و مشقت است
که عبادات نفس و مخالفت هوا است نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس است آن لذت و راحت دیگر است
که از انطرف عطا شود و نفس و هوا را اصلا در آن دخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است
لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را ببقا آن نمیتوان موقوف داشت در تحصیل طاعات
بجان کوشش و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهند و عا ند بقومین او دارند و در وقت
و قوت خود را اصلا در آن دخل ندهند تا از عجب بر آیند اگر احیا ناحول و قوت را بخود عا ند بینند
از آن نادم و مستغفر بود طاعات ناچیز نگردد و با تم متبدل نشود لیکن باین پناه از اعمال طاعات
در نماز هم طاعت کنند و هم استغفار از آن طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و میدارند
باشد که این ندانست و استغفار رفته رفته علاج آن دید و حول و قوت نماید و اعمال با قیل قبول سازد
چشم داریم که دوی اشک را حسن قبول پدای که در ساخته قطره بارانی را بزرگی گفتند
اعمال استغفار طریق بندگی نیست اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارحم من عندی من عملی
دادیم نرا از گنج مقصود نشان * گرماند سپیدیم تو باری باری * و سپیدیم
مکتوب نهم و سوم بجهان کاه شیخ نور محمد بنی در حل آنکه بر تقدیر فاعا لیم فضا کما یو

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خدام معارف ونگاه ازین شکسته آواره
 دعوات شناسانه قبول فرمایند مصرع انهم چه میروند سخن دوست خوشترست به سوال فنا نسیان
 ماسواست و زوال علوم است با سرباپس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بقنای خود دارد فنا حاصل نیست
 و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه ارباب فنا از ان خبر داده اند جواب بعد مضمی
 حالت مذکور خود ابردار است که فنا حاصل گشته است و از ان خبر خواهد کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه فنا
 حضرت ایشان ماست قدس الله سبحانه و تعالی لا قدس گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست در عین
 فنا باقیست و در عین بقا فانیست پس درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته
 بصفت و افعال حاجی تعالی متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی
 و تقدس بقایم یا بدو علی هذا سائر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی درین
 منافی فنا علم او نبود چه علمی که فنا یافته است بان علم اشیا را در نیافته است تا مخدور لازم آید از انکه
 لا یعرفون علم دیگرست که اشیا را بان درک مینماید عزیزی گوید عرف الله بالشر و عرف الله بالشیء
 به غیر انشیران معرفت اشیا منافی بنیان باشی نیست بآنکه گوئیم که درستست که فنا یک لطیفه را از
 لطائف انسانی حاصل بود و علم بان مر لطیفه دیگر را یا گوئیم که فنا مر باطن را بود و کلا را دوست و علم بقنا
 آن ظاهر را باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بهمان پنج دست زن
 و فرزنده و سایر دوستان را برین سابق می شناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز دریابد و بران مطلع
 گردد و محل تجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است و چون قلب فانی گشت باید که ظاهر نیز از دانش
 بی نصیب گردد و گوئیم اگر مراد است که بی دانش قلب از ظاهر دانش مطلقاً مصروفست و دانش
 مقصور بر قلب است پس ممنوعست چه باید هست می یابیم که قلب از دید دانش ماسومی مطلقاً
 رسته است و ذلک ظاهر بر دانش خودست و اگر معنی دیگر میخواهید پس در دعای ماضی نیست
 و تحقیق آنست که بعد از تحقق فانی قلب دانش که بان تعلق داشت بجای دیگر
 انتقال می نماید و محل دانش آنجا میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب خود و چهارم بحقائق و معارف آگاه شیخ عبدالحی تقی در رخ ششم
صاحبش است که بر مقرر قوم نموده که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه باشد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين
دعای وافی این مجوز عاصی در معرض قبول آرند احوال این فقرا مقرون بجا فیت مست حلاله
سیاحت علی ذلک سؤل سلامتکم و استقامتکم متحد و ماسطری چند در حل اشکال صاحب زینت و دریا
فنا که مقرر نموده است بتقریبی املانموده بود احوال مضمون آنرا بطریق هدیه بیان عرض نمایم خود
ارسال کرده سوال صاحبش است گوید که گویند عنوان خود چه تالی که گم شود که چو گم شود بیایی
این نکته نمودنا صوابم به چون گم شوم انگلی چه یابم به یا بنده اگر کسی که خواست به از گم شدن پیش از من بچو
جواب محال آنست که گم شدن نیست با صوابی است و یافت نیست بحق جل شانہ فلا منافاة و مفصل
آنست که گم شدن در مقام فنا که مقام عین البقیین است متحقق است چه درین موطن علم منافی نیست
و یافت در مقام بقا که موطن حق البقیین است صورت می بندد پس گم شدن شرط یافت مفرد چند
در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک مرکب خواهیم و اگر ادراک
اراده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل است چنانچه مقرر است عنری گوید
از حضرت ذات بهره استلاک است به استلاکی که از تصور پاک است به آن معرفت
نامش ادراک بسیط به آنجا چه محل انش و ادراک است به و برین تقدیر نیز اشکال مندرج است
چه فنا شود و نیست نه وجودی و بر تقدیر فرض فنا می وجودی جواب همانست که در شق اول ملاحظه
چو بعد از ایجاد وجود و موهوب که مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل است پس حاصل آنکه
مراد از گم شدن شود و نیست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب بر تقدیر مجز و مفرد
است چه اگر شودی مراد است چنانچه مقرر جمهور است از یافت بعضی که خواسته آید دعای ثابت
لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر است و بر تقدیر اراده بسیط معیت است

اماد آید مردم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند تا نیایی زهری و بعضی گفته اند تا زهری نیایی
و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید اگر کم شدن وجودی در دست نیز یافت مرکب را
چنانچه متبادرست از یافت تا خست کما پیش بر هر تقدیر درست آمد چون کم شوی بیایی و السلام علیکم

مکتوب نهم و پنجم خواجه مومن خلیفه در غیب تحصیل نسبت این بزرگواران

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی گرامی میرساند احوال این فقیر من جمیع الوجوه
مستوجب حمد است خیریت و جمعیت احبیه مسؤل و مامول کتابتهای ایشان میرسد و از این نظر
در ارسال جواب تقصیر میرود و معذور خواهند داشت بهر حال از دعای نظر الغیب فراموش نکنند
و کمینیا است را بنویسان باشند و در وظائف طاعات قدم راسخ دارند و دوام اقبال بجناب
مطلوب حقیقی است و وصف شایسته و مشهودی که دران موطن توجه و حضور خود بخود دست
و عاریف را بجز استیلا که دران نصیبی نیست پیدا کنند بعد از ان مترصد شمر است
که برین نسبت مترتب است باشند و دوستان را نیز در پیونده انیمعی نمایند و السلام علیکم

مکتوب نود و ششم خواجه محمد کاظم در نصیحت

بر خوردار سعادت آثار فرقه العین خواجه محمد کاظم باینست صوری و معنوی باشند احوال نظری
ایند و مستوجب حمد است المسؤل سلامتکم و تقاضای احوال را بنویسان باشند و کوشش نمایند
که دوام اقبال و نگرانی بجناب قدس بوصف عجز و نیستی پیدا کنند و هر چه منافی این دولت
بود از ان کناره گیرند و قوت جوانی را صرف وظائف بندگی نمایند که این موسم بنایت
مقتنم است بعد از فتور این قوت قدر آن معلوم نمی شود و خست بدست می ماند یا بجا
این وقت را در امور لاطائل صرف کردن الهی است که تدارک آن ممکن نیست و السلام

مکتوب نود و هفتم بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار کلام دوستانه

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی خدام سیادت و نقابت پناه بعافیت صوری و معنوی بود
یا داور محبان دور افتاده باشند قلم بخود فرو مانده است چه نویسد که نمایان قبول آن خلاصه اولاد نبول
گرد و قابل آن بود که از ان معدن جو و جالی برای آن سرزند هر چند در همان فکر تندر و غرضی
نمود تا گوهری بدست آرد و آنرا تحفه اهل بصیرت سازد و میسر نشد و بدست تنی از ساحل آن هر آور
آخر الامر اعتراف بخر نموده و خوشی را از ان غنی محال کشیده بدو کلمه نامربوط خود را فریاد
خاطر فیض آثر داد و ع حافظ و طیفه تو دعا گفتن بست و پس و اگر گاهی بدعا و توجه هم یاد
بعید نبود هر چند این تمنا از تمنای سابق هم قدری راسخ در سخالت دارد و خسته بنده الهی بدعا و تحمیل

مکتوب نو و هشتم بمولانا حسن علی در بیان طریقه مرضیه عبودیت

بالحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار خوی مولانا حسن علی میرساند احوال فقرای
ایشود و بیکجا سبب آن مقدون بعافیت است شیرت احبه و در افتاده مامل و مسؤل باید که احوال
را نویسان باشند و اوقات را معهود دارند و در آتم امور صرف نمایند و در سر و علانیه بخوف و تقوی
یونند و قوت جوانی را مصرف طامات سازند و احیای لیالی از مفتنات شمرند و مشهای تار را
با ذکر و افکار و گریه و زاری و تذکر ذنوب و بفکر گور و قیامت منور دارند و تمام کن عمل سنت را
از دست ندهند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند که دوام حضور مع الله سبحانه بمرحمت
اغیار حاصل کنند و هست این گمارند که نفس حاضر نیز از میان بر خیزد تا حضور او با و صورت
یمنند و اوصاف و اخلاق او بجای اوصاف و اخلاق این نشیند و آن نیست اما ره و بره و ال
خوش گفت **ع** مراد گزین بجای من یتقی چه جهان آئی بجای من نشینی بقولی از بهر دو عالم آرزویم
ترا چون یافتیم از خود چه گویم به باجمله اگر نجات مطلوب است مرادات حق را اجل و علایر مرادات خود
باید گزید بلکه خود را از همه منشیات تنی باید دید و کرمیه لافقه الا بالسر را از و باید شنید امید مجید
طریقه بندگی نیست اند میسر لکل عسیر و هو علی ما یشاء تدبر و بالا حایه جدیر آسید که

این بجا حاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرد و با شکر که دعای ظریف بجا است

مکتوب نود و نهم خواجه محمد فاروق در تحریض بر تحصیل معرفت و ضبط اوقات

مخدوم و مالک مطلوب اصلی از ایجاد نوع نبی آدم چونکه تحصیل معرفت صانع است جل و علما و اقر است
که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بند و پس امثال ما مجوزان را ناگزیر است که عمر گرامی صرف
این دولت مطلوبه نمایم و درین زندگانی فانی پیش از فنا فانی گشته به بقای باقی حقیقی غنیمت
بشناهیم آفتوس است که آنچه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورد و بامور دیگر پردازد و در پی تمسیر
آنچه تخریب آن خواسته اند گردد و سرمایه وقت غنیمت را در پی استیفای لذات فانیه مصرف سازد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ایاک و التعم فان عبد الله ليسوا بالمتبحرين
کمال خجالت و انفعال است که مطلوب را درین حالت قلیله با وجود دعوت بآن در آغوش ناکشیده
و اجابت نمانده ازین دعوت گناه رخت بر بندد و بعذاب بعد و حجاب که بدتر از عذاب مجسم است
خود را قرار دهد و از لذت قرب و وصال فرار نماید و یثنا علی من اعرض عن الله و یا حسرتا علی
من فرط فی جنب الله و دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی صلی
سیدنا و ترسم که یاربانا آشنا بماند تا دامن قیامت این غم بجا ماند به بالجمله کار باید کرد و گفت
راهی نمیکشاید امید که درباره این دو راز کار از صلی ای آن و یا یوزره توجه و دعایانید و سلام

مکتوب صد و نهم از پیران حاصل طریقه علییه و فیه ذکر بعضی نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بورد و حیفة گرامی مشرف گردیدیم
که در غنفلان جوانی و تنی اسباب عیش و کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سودای دل پیدا
و بهیوی سویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز بایشان
چینه شمع بدان پیران و قهر سره فرمایند آتی چیست اینک دوستان خود را کردی که هر که ایشان

شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت محب این طائفه باین طائفه است المومع
 من احب شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مفتیتم دانند و وقت آنرا
 خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار امین موسم است در وقت پیری و کسستی قوی بر تقدیر
 حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است سبعة نظامهم السدی ظله يوم
 لا ظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تجابان فی الله
 اجمعا علی ذلک و تفرقا علیه و رجل دعت امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل
 تصدق بصدقة فاختارها حتی لا یعلم ثمنه ما یفتق یمینه و رجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه و رواه
 البخاری و مسلم و غیرهما سعی فرما یند که بر سرش عمل آخر قیام نمایند و بنیات نام بر عدالت مستقیم باشد
 بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدس الله روحه باشد بر هم العلویه اتباع سنت است و اجتناب
 از بدعت و دوام توحید و تکرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی سجده که دل را
 انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از انشای گسسته شود و از
 رقت ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل حضور
 و آگاهی بطلوب حقیقی نوعی پیدا شود که غیبت و رفتاری آن نبود حضور که خضبت و رفتاری آن
 بود و نزد این اکابر مقبر نیست تا حضور و آگاهی بلکه نشود و وصف ذاتی او گردد و چنانچه سمع صفت
 سامعه و بصیر صفت با صوره این نیست شریفه متصور نبود و نفی نمودن است انفس حاضر را تا فیض
 او بجا نجام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پیدا آید و درین هنگام شهود بود بی وصف
 شهودی و مشهودی بعد از ان بمقتضای من قلتم فانادیته بوجود و هو هو بوجوه گشتن درین هنگام
 سیر معشوق در عاشق مست خوش گفت **آینه صورت از سفر دور است چکان پذیر است**
 صورت از نور است و آنچه در بالا گفتم که حاصل طریقه بزرگان مالمخ زیرا که حقیقت این بر گیرگان
 و رای این گفتگوست سر نیست که تعبیر آن با مثال این عبارت است متعذر بلکه مستعسر است من لم یزک لم یزک
 باید دانست که دریافت این معانی مسطورہ بذوق و وجدان بی طول صحبت و صحبت اکابر

این طریق عالی و شوارست ازین عاصی مجبور که از تذکر این امور برادران و ہراسان است در پوز
 حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر ہر چند از راہ محبت این طائفہ علیہ
 ایائی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت
 نیز باید کہ ناقص باشد چہ محبت را اطاعت محبوب لازم است المحب لمن ہواہ مطیع و چون اطو
 این اکابر و خود کمتر می باید متفرع علیہ آنرا چہ گوئہ بروجہ کمال باید آری بمقتضای حدیث قدس
 انما عندن عہدی بی چون حسن ظنی باین فخرای دور از کار دار نہ کجیل کہ باز ازہ ظن شما با شما معاملہ نہ نمایند
 می تواند کہ دہد اشک مر حسن قبول + آنکہ در ساختہ است قطرہ بارانی را ہد و السلام
 حکیم و علی سائرین اتبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و البرکات العلی

مکتوب صد و یکم بسیادت پناہ میر محمد نعمان در آنکہ مصداق
 حصول نسبت صوفیہ علیہ تہلیل با حکام شریعت

بسم اللہ حامد و مصلی علی رسولہ الکریم اللہ تعالی ذات یابرکات را مشمول الطاف و شتہ
 سند آری ارشاد و اراد و از ہستی مہووم شمع ساخته بدوام نیستی موصوف کنا و تا ہستی تحقیق
 جلوہ فرماید و خود بخود حاضر باشد انیمینی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نشستن رہست نمی آید
 و بنظر و فکر این معانی کشاید کہ با وجود تکالیف مساوی نایبون بچہ معنی است و بودن و نابودن
 و در یک وقت چگونه باشد عرفت بہی بجمع الاضداد عزیزی گفتہ در ہر چیز محبت است الا در شوق
 می کشند و از کشتہ دیت می خواہند یعنی از گم شدہ احکام بندگی فرو نمی گذارند و مصداق این نسبت
 تہلی است با حکام شرعیہ چگونہ کمال آن بغنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنے خبر موافقت نہ آید
 مخالفت و در این شریعت کہ دعوائی این نسبت نماید از مغز جز پوست حاصل نہارد و آنچه دارد
 از راہ استدراج است و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منہ و ہونی الآخرۃ من الخسران سبک
 این دور از کار از دعوای خیر منشی نہ سازند و در اوقات مرحوہ ہتفاقت و خیر ہدفان الاستقامتہ فوق الکرامتہ و السلام

مکتوب صد و دوم با حبه اکبر آباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نغان
و تذکیر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تجذیر از حیران آن

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد این تذکارت ازین خسته دل افکار برای احب
هوشیار فاعلم و یا اولی الابصار بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق است
جل و علا و در معرفت اقسام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضیها فوق بعضیها
در معرفت مقدار عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیها این طائفه علیهم است و قد شکر است
و لابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فناء در معرفت صورت نمی بندد و در چاکس رانان گوشت
او فناء نیست ره در بارگاه کبریا است از تست حجاب توفیقین است به شرط عبودیت و این چنین است
چنین و گوی قریب نیست به می باش و مباش مشرب نیست به پیش بریاران هوشمند ناگزیر است
که در حاصل کار و نقد و نوگاری خود نیک تامل فرمایند هر که معرفت مسطور حاصل است فطولی است و شیری
باید که این حاصل را صرف انوار خیر حاصل نماید و محبت بران گمارد که حاصل را در رنگ نخل ها گذارد
و هر که این معرفت را می ناکشود و در طلب و فقدان دولت نیز ناند و نقایص که کل الویل آنچه
مقصود از خلقت او بود و او انمود و امری را که درین نشأ از وی طلب داشتند نیامور و پامور
دیگر بر داشت و تمیز چیزی که تخریب آن خواسته اند نمود و سر پای عمر گرامی را در هوا و لایحی هوس گرفت
ساخت و زمین استعداد خود را بدو و جمیع اسباب مطلق گذاشت کمال انفعال است که ملاحظه نماید
درین حالت تعلیل با جبر و دولت با آن و آغوش ناکشیده ازین دعوتگاه رخت بر بندد و غر و بکند
رو و حضرت صمدیش در آید و بکدام حیالت زبان حد بکتاب هدایت بعد از حرمان چه برآید و در باب
جمیع است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات و عیش و تنعم است و این را در این عالم
عن اسد و یا حسرتا علی من فرط فی جنب اسد و باره در دنیا آمدن نیست و این نیز در عالم غیب
فی الآخرة اعمی و اضل سیلا است ترسم که یارب ما نا آستنا جانده تا او را بر قیامت است

می آید که استاد ابو القاسم قشیری رحمه الله تعالی بوقایع قدس سره پس از وفات جناب
دیگر بسیار بقراری میکرد و میگفت ای استاد چه بوده است مگر بازگشتن بدنیامی بایت
گفت آری ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا
بر گیرم و همه روز یک یک در شوم و حلقه و عصا بر در بزمم و گویم بکنید که نمیدانید که از که باز میماند
صاحب خانه را در هم آوازده که بپوشید ماند از همه باز به عمر بگذشت در پریشانی و بهنگر که چه باز میمانی
پس بر امثال ما مجبوران لازمست که عمر گرامی را بخوانیم معانی بدیعه صرف نمائیم و درین زندگانی
خانی حکمت و وصول بفقده آن اصول خواهیم دانست و سیر صالحین و لجت عارفین بیان این محاوره تفسیر
این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جا بوسی اذان بمشام جان برسد از پی آن شومیم
هر چند دست طمع از نقد این گنجینه تنی بود و باری از طلب و در و نقد آن فلخ نباشیم و از جر که تیر و آن
بیرون شویم خوش گفت **س** بچه مشغول انفسم دیده دل پاکه دارم به دل ترا میطلب دیده ترا میخواهم
طالب را باید که در طلب خود را آرام نهد و همواره مضطرب باشد ابو بکر طستانی قدس سره گفته که
تصوف اضطرابست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچ گونه به واسطه
او انس و الفت نمیکند و گفته اند میرزا برین صفت باید بود که در کلام مجید مسطور است حتی اذا ضاقت
علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و طفوا ان لا یطی من الله الا الیه چون طالب آواره بدین
صفت شود بمصدق ثم طاب علیهم لیتوبوا امید است که بجز بخشش بخوش آید و عاشق صادق را
ازین خردش بر آرد و در پیچ از معرفت در باطنش کجای نشانی از ان بی نشان پدید آرد و در حب که
رجال لا تلهمهم الا یه در آرد و بصفت لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله الا یتصفوا **س**
بس کنم خود زیر کانه این بس است چه بانگ دو کردم اگر در ده کس است به تامل از دوستان
مقبول آنست که این دو رفتارده را از دعا های هر چه منشی نسازند و در یوزه حصول معانی مذکور
در باره او نمایند قریب مجیب ربنا اتم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و صلی الله تعالی
علی سید المرسلین کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره الغافلون و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا

و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی عباد الله الصالحین

مکتوب صد و سوم بارشاد و پناه میر محمد نجف در اظهار محبت و ودیقه صور اعمال

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت و نگاه این اجنبه دور افتاده را از دعای خیر منسی نسازند را بطه محب معنوی و شوق طلاقات صوری که این حقیر را با جناب شما محتاج تحریر نیست چون دل را بدل زبانی است بحقیقت جامع خود رجوع فرمایند الحماز قنطرة الحقیقة اینجا سریت بس شکر فیه ان الله خلق آدم علی صورته اظهار آن سرکار این دل افکار نیست از کرمی ان الله یحول بین المرء و قلبه اگر تواند آن سر بر برد شاید که آن کرمی بحر نیست بی پایان خواصی باید که فراید روزگار را از انجا بدست آرد ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب یتبحر فی السمین از حوصله خود بیرون رفت و بجای شد که از انجا خود در راه است امثال ما مردم بوالهوس را با انقسام سخنان چه نسبت شخصی که مستغرق لایحه عصیان بود او را فکر انعام و ماتم ذنوب خود و اشتن از همه امور اهم است امروز و فردا دست که یکایک طلبا پنجه مرگ بر روی عیش خوشگوار میرسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامه پرا نعیوب اینکس در حضرت علام الغیوب افکار می شود و سوء معامله او با حضرت هوبد ایگود فیما یجلی علی ما علنا و یا حسترا علی ما فطننا رینا لا تو افندنا ان نینا او خطا

مکتوب صد و چهارم بر زاهد السعد و تحقیق فنای نفس و ولایت بر انزاعم آداب شرعی و وراثت مطلوب جل و علا

بسم الله و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرزا محمد باقر صاحب الطیفة و احوال پسندیده آن گرامی برادر خوشوقت و ملتذ گردید نوشته بودند که دل از کار از کار ما موره آرام پذیر نیست و همگی افعال را نسبت بخود جز اضافت بر تهمت و همی نمیداند و وجود خود را بلکه جمیع وجودات را در تحت تهمتها وجودی که لا و هم و نفی و اثبات او بمرا حل از پس مانگاند مضحک می یابد و تکلف در اداسی

او امر و اجتناب نواهی قهر الوقت نموده بجای آن در حق و ماین مراقبه و این دید لطیف و صلیت
 مکمل این مراقبه آنست که این نسبت و محیی اوصاف و افعال بهم بخورند و بنید و این افعال او صفا
 و سیت باصل حالالت نماید و خود را بعد صفت خلق یابد و لا شئی محض و نیست سادج بینه
 تا از خود باناقتوا از تعبیر نمود و علامتش آنست که در خود نه فکری یابد و نه توجهی نه پند و نه حرارتی
 از دل متحرک ذکر و توجه مذکور مطلقا مسلوب شود و اگر اخیانادر دل حرکتی یا توجهی و حرارتی فهمد
 دلیل عدم صفائی مراقبه سیطره نماید و دل را آرام و ذکر آن هنگام بود که نفس فرکانیت باشد ذکر و توجه با صفا
 و کمال بهائت مشهور و چون این کمالات از میان برخاست نماند الا واحد القهار نه آن معنی که ممکن و اجتناب
 و باحضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیر واقع است بلکه آن معنی که ممکن نماند و از خلقت مبرور نه خویش تخر و کز بدو
 بحر صفت الملاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از حقوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود و کجاست
 خوش گفت و لوجه من وجهه قمر و لعینه من عینه کل و از ادواق دیگر که نوشته اند بهترین هم
 آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع دار و اوت آداب و حدود و شریع و انیک رعایت
 نمایند و به ترک ادبی از آداب آن مسأله نکنند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاهر شود بدانند که آن از راه
 سکر و غلبه محبت مست و حق منجی است همانست که علمایان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک
 حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری با سوای مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در وید
 بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود نبود حتی اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریک ذات مجرد و متعالی
 گرفتار آن محضرت احدیت مجرود بشرکت امری راضی نیستند و همه مشهودات و محبت را در تحت آلوده
 نفی نمیتایند خواه اسم بود خواه صفت و شمایند بید که وجود صور خیالی را چون ظلال شبنم صفا
 میداند نفی آنها باعث اختلال وقت می شمارد و یقین بین و نفی نصیب عین علمی شده و هر یکی از
 محظی و مصیب در تحت فرمان قهرمان وجود اند و تلویین اینها را ملون دیگر است و ما هر چند به دست
 فرمان قهرمان وجود یونند لیکن باید که متعلق طلب و محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت آن
 در راه علمای راه نیافته باشد و در او مشهودات و تمحیلات بود از ظهورات و ظلال و روافقه بطریق است

جزوات ظاہر کردہ رہی این مراتبست چیز دیگر بنا خدایکیم ہر شہودات را در تحت لائزہ متعلق
گردنہ بجز الہدیہا کہ امثال این شہودات بظاہر است و آئمہ است کہ نوشتہ اند این ہمہ کشف کفریہ است
الہامی خلاصی از اساسا از توجہندگان خداوندی دارد اللہ اعلم و آنچه نوشتہ اند اگر اسرار پند
دل را تا پنج وقت سازد محمد و ماہر و رادی کہ روی نماید شکر آن بجا آند و بعد از حصول نکلن در آن
طالب ترقی از ان باشند و دل من مزید گویان بود رای آن پویان بودند و جنش غایت
دارند سعدی را سخن پایان ہمیر و شہ متستی و دریا همچنان باقی الی ان علیہ السلام

مکتوب صد و پنجم شیخ محمد صالح تہانیری و فضیلت فقر و غریب تحصیل فنا

مکتوب مرغوب اندی اعرابی شیخ محمد صالح از رسیدن خود وقت ساخت از فضائل روزگار نوشتہ بودند
بہ فعل و ارادت حق سبحانہ راضی بالامسئلتہ باید بود و سستی فقر و تنہا فاقہ را نعمت خوشگوار دانستہ آنرا
فعل و صفت جمیل علی الاطلاق باید تصور نمود و شیوہ مرغیبہ حبیب خداوندی جل سلطانہ کہ مقصود از
خلقت است و مرکز دائرہ خلقت و محبت است باید دانست حدیث انفس الفقرا الصبر جالسہ و اللہ خدا
یوم القیامہ شنیدہ باشند حیات دنیاوی چند روز بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت بپوش
تا اگر پرست و علاج علت معنوی کہ عبارت از گرفتاری است بپادون حق سبحانہ از اہم مہام دلی کہ
گرفتار غریب است از وجہ تو رفع خیر است سلامتی قلب کہ شہ با نخستین این راہ است وقتی متحقق شود کہ
ماسوا در دل آنجائی بود و احباب و لاعلم با پیشینی کہ اگر تکلف یا دیشا نماید سیادش نیاید بواسطہ نسیانی
کہ دل را از ماسوا حاصل شدہ است این زمان مورد اسرار و مہبط انوار قدم میگردد و محل تجلیات غیرت
میشود پس این کار و ولقت کنون تا اگر دہندہ دنی ذلک فلیتنازل المتنازلون و السلام

مکتوب صد و ششم خواجہ محمد فاروق در اعجاز و محبت ذاتی جلال زیادہ انجبال از نخستین

الحمد للہ فی السراء والضراء و الصلوٰۃ والسلام علی سید الانبیاء و آلہ الاصفیاء و صیبتی کہ درین ایام

آن عزیز روزگار رسیدہ است باعث تالم احبہ و رافتادہ گردیدہ انالہد و انالہد راجعون لیکن
 چون فعل حق است جل و علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید و دو لغت از اوسیلہ وصول آنجا
 عالی است و این مرارت صوری سبب چندین حلاوتی معنوی است **س** می تلخ است جو
 گلغہ از آن کہ ہر چندش خوری باشد گواران بہر آتش کان بغیر و زت بہت سیم خلیل از انبو
 باغ ہر اہیم لذتی کہ از راہ جلال و ایلام محبوب است عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام
 دوست چہ لذت اولی از شائبہ خط نفس ہر است و خالص مراد محبوب است بخلاف لذت ثانی این
 کمال ناشی از محبت ذاتی است بلکہ در محبت ذاتیہ ہم خصوصیت علیہ دارد چہ مقتضای مطلق محبت
 ذاتی است و ایلام و انعام است و زیادتی ایلام تشاؤ گیرد و آن دیگر آید خوش گفت **س**
 آن دار و آن نگار کہ آنست ہر چہ ہست | آنرا طلب کنی حریفان کہ آن کجاست

حقائق شریفہ پے در پے رسیدہ است و در جواب تقصیر رفتہ معذور خواہم فرمود
 چون قاصدی بآن حدود معصوم نبود بنا بران ازان تقاعد نمود و السلام

مکتوب صد و ہفتم شاہ فضل اللہ ربانی پوری در عظمت مطلوب

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہوارہ بعناایت رحمانی جل شانہ ممتاز باشد نمیدانم کہ با احبہ و رافتادہ
 چہ نوکید لطائف محبوب زیادہ ازان است کہ زبان زد این ہرزہ گوگرد و نفائس مشوق برتر
 از آنست کہ قلم این بواہوس خیال ترجانی آن نماید ہر گاہ تذکر و خطور آن دقائق ہوش بہ بود
 و خیال فکرو اندیشہ تصور آن بلغزد جای آن دارد کہ زبان در میدان ترجان آن اسرار نگاشد
 و قلم در بودی تعبیر آن بشکارہ فدیچا رہ مشتاق را معاملہ بجای میرسد کہ تصور و خطور او را ہم آنجا
 بازیندہند دیگران بحقیقت آن چہ پی بر نہد **س** دہا ہمد آب گشت جاننا ہمہ خون ہر ناجیست
 حقیقت از پس پردہ برون بدلی عزت مشوق باز نہ ازہ احسان اوست ہر چند احسان شبنم عیش

مکتوب صد و ہفتم محمد فاروق ولد خواجہ عبدالغفور سمرقندی در نصیحت

بر غرور و ارسادات آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت ناجنس و اهل تفرقه و اهل بدعت محترفات باشند و باطن را به نسبت مآخوذه معمور دارند و در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نعمت است که ظاهر با حکام شرعیه متجلی باشد و باطن آن نسبت معمور بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مفتخر شمرند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریقیه که دلالت نمایند محال کن آنرا مرعی دارند و احوال را نویسان باشند و بر محبت فقر مستقیم بوند و اسلام

مکتوب صد و نهم خواجه محمد فاروق در تفصیل حالتی که در قیامت و موت

و نوم رود و بر نسبتی که درین دار حاصل شود و در قیظ رود و در آنکه چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کامل بوند که دنیای ایشان را حکم آخرت بود بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة والسلام علی رسولہ الکریم و علی من تبعه فی سلوک البیوع القومیم خود را استماع یافته که سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و محال کن بامور لایعنی نمی پردازند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که در ایام جوانی و تهی اسباب کامرانی توجیهی بجنبای قدس سبحانی داشته کوشش در جمعیت اوقات نموده اید شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و در از یاد آن کوشند لکن شکر تم لازم ندکم و بدانند که جمعیت صوری که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی است که نصیب باطن است و لازم نیست که نسبت باطن گماهی بظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزله معشوق است و ظاهر بمنزله عاشق آن و مشکل که معشوق و قید عاشق هر آید که کرشمه لازمه معشوق است و حیاد امن گیر او عاشق بیچاره هر قدر که شائق و داله معشوق بود همان قدر معشوق را نازا فرزند و از عاشق گردن کشی نماید هر چند باطن با ادا ظاهر ترقی مینماید و بدستگیری او به راج قرب عروج میفرماید و عاشقان از نصیحت از معشوق به جز خرابی و جان گدازی نیست به عجب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد و باطن از وی بیگانه تر گردد و از

آغوش آن دور تر رود چه طاعات و مجاہدات ظاہر سبب از یاد حسن و طراوت باطن است
و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرساند اینجا است کہ در انہما نسبت باطن
از درک دور تر می افتد و غریبی میفرماید نسبت باطن ہر چند بجا است کثرت زیارت بود قال الصدوق لا کبر
رضی اللہ عنہ العجز عن درک الادراک و این تعطش و نایافت ظاہر تازمانی است کہ کار خانہ
ظاہر بر پاست و چون در آن غفل رود و نذر ارجیل در رسید نسبت باطن میدان خالی یافتہ بحد
آب و تاب بی پردہ و جلوہ ظهور آید و در کہ ہم آغوش نسبت باطن شود و چه حجاب و اذان نسبت
ظاہر بود کہ اگر محال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است مشہود آنجا اتم و اکمل است و از
ظلمہ دور و باصالت نزدیک تر است و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضی از اولیادنا
در حین نوم حالتی رو میدہد کہ تشبیہ حالت موت بود و برجالت لفظ نفوق داشته باشد مصرع
زہی مراتب خوابی کہ بہ بیداری است تفصیل این حالہ را این حقیر در جای دیگر نوشته است از آنجا
باید طلبید بدانند کہ چون معاملہ بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رو نماید و اجزای منتشرہ
و عظام ریمہ را جمع سازند و معاملہ از خلل و اہرہ در آن وقت دولت قرب بالا صالت بدن عنصری را
باشد و بمصدق کریمہ و زیدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و بحاجہ ایتہ و بحاجہ الوارثین این بدن
محرور نامراد را کہ چندین محن و شدائد دنیاوی دیدہ و لکد کوبی و انداختن کشتیدہ و درتہ بار و اذراہی
فرماندہ و تلخی مرگ چشیدہ و بجا کساری گریختہ و باکتش فراق و سوزش اشتیاق سوخته بعد خوبے
و ناز در معرکہ خلافت بر سر سلطنت بنشانند و کمال غرور جاہ امام پیشوا می لطف عالم امرش دانند
و بر عکس معاملہ دنیاوی کہ باطن در معاملات قرب اصل است و ظاہر تابع آن باشد نہ بآن معنی نسبت
از باطن سلب نمودہ بظاہر دهند و او را تابع ظاہر گردانند بلکہ بآن معنی است کہ باطن بہ نسبت سابق
متکبر بود و ظاہر را امری دهند و در قریب و منترکتی بخشند کہ باطن با وجود مدالہ خود بشوق و آرزو نصیحت
ظاہر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و تلاشی بیندازد اجارہ نہر السد لطل نہر عیسٰی بعضی
کمل باشند کہ درین نشأ آن یابند کہ دیگران فردا یابند و امروز ظاہر شان را بر باطن شان عزیزت داده

آئنا تبوع واین را تاج سازند و نیای شان حکم آخرت و دنیا آخرت اینها را بران قیاس باید نمود
 که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان با ما بخطاب و نیای ترا حکم آخرت و آدم مشرف ساخته اند
 ۷ اگر چه این نقطه ممکن کار شب نیست و رحمت مقبلان این هم محبت نیست برآید نیست
 قرب نبوت به عالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت به عالم امر هر که بقرب نبوت بنوازد ندان کمال
 در حق او ثابت بود ۷ این کار و دولت است کون تا کر او بند و سخن بجای دیگر رفت مقصود
 آنست که بحجبت صورتی باشند و مقتضای المزمع من احب بابزرگان خود از راه محبت
 معیت پیدا کنند و احیاء و رافت او را بدعا یاد باشند و السلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب صد و دهم بفقیر حقیر محمد عبید اللہ غفری عنه در شرح
 رباعی عارف بلند سیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رباعی زلفش بکشی شب دراز آید از و چه چون
 بگذاری چنگل باز آید از و گریک گره از پیچ و خمش بگشائی ۷ عالم عالم شکست طرازا آید از و
 گویند که این رباعی را حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره در سر قضا و قدر گفته است بخاطری
 در حل آن چند وجه مغلوط میگردد و بعد اول آنکه حضرت حق سبحانه بحکمت بالغه خویش قدرت کامله
 خود را در پرده حکمت مستور ساخته است و اسباب را که مقتضای حکمت است روپوش قدرت
 گردانیده و بنصوص قاطعه دعوت بر قدرت خود نمود و نیز دلالت بر ابقای سبب و حکمت نمود
 و کمال را بجمع میان سبب و مسبب نمود و برین سبب تا بنش حضرت یعقوب علی بنیاد و صلوات
 و اسلام که جمع نمود میان هر دو در کتاب حمید خود که در جای که گفته و آنه لایعظم لما علمناه و لکن
 اکثر الناس لا یعلمون پس هر که نظر او بر عالم حکمت مقصود نشد و در بنده اسباب ماند و بقدرت
 مسبب حقیقی جل سلطانیه پی نبرد ضال شد و عالمی را بگمراهی برد و هر که سبب را از میان مطلقا
 برداشت و از حکمت حکیم مطلق غمزه برآید چشم پوشید کار خانه بزرگ خداوندی را غمزه جل مطلقا

و کار بر اہل عالم بند نمود و ہر کہ سبب را در میان آورد و مؤثر حقیقی در جمیع اشیا فعل حق را اصل عطا
 دید بر کو حق مہتہ گشت و از ہر دو حکمکہ داد ہنید و عالم را بہدایت کشید زلف کہ در بیجا سازد روی
 محبہ بہت در رباعی حضرت شیخ گویا کنایت از حکمت است کہ رو پوش حکمت قدرت است اگر آنرا
 بر روی قدرت بکشی و قدرت را بآن مستور سازی یا آنرا بخود کشی و بآن در آویزی و بی بقدرت
 نہ بر می شب دراز آید از یعنی تاریکی گمراہی کہ راہی بنور ہدایت ندارد از آن پدید آید چون بگذازد
 یعنی اگر حکمت را از دست ببری و اسباب را مطلقا فرو گذاری جنگل باز آید از یعنی تنگی و انقباض
 با موجود و وسعت و بسط پیدا آید گر یک گرہ از بچ و خش بکشی یعنی اگر سبب را بجای داری و گرہ
 بچ و خم آنرا کہ عالمی بآن بندگشتہ و از بچ آن رہائی نیافتہ و تحقیقت معاملہ نشافتن بکشی و او
 بندش و اہمی و تحقیقت بکشی یا اسراری کہ در ایجاد اسباب موع است گرہ را از روی آن
 بکشی و بر آن اسرار اطلاع یابی از ضیق طرفین خلاص شوی و بشاہ راہ وصول حضرت ذوالجلال
 درانی و عالمی را راہ نما گردی چنانچہ گفتہ عالم عالم از مشک طرازا آید از یعنی زلف کہ سبب ضلالت
 جنت کثیر است درین وقت وسیلہ ہدایت و رہنمائی کہ مشک طرازا کنایت از است میگردد تا در نیوقت
 حاصل ماین کن را از آن زلف مشک طرازا است چہ مشک طرازا صیت نیکوست کہ در آفاق نشا
 می یابد و عالمی بآن از ضلالت ہدایت می آید و جہ دوم آنکہ خالق افعال بنده حق است جل سلطان
 لیکن کسب بنده رو پوش فعل حق آید است پس زلف عبارت از کسب بنده است و برین تقدیر
 اضافت زلف با و بنا بر آنست کہ کسب بنده نیز بقدرت اہل و او تعالی مستند است اگر آنرا بر روی
 فعل یا بخود بکشی و فعل بنده را مخلوق بنده دانی چنانچہ مذہب قدریست ضلالت افزاید و گر
 کسب بنده را مطلقا منظور نداری و بکبر روی و جنگل باز آئی و از باغات و بزرگی درانی و اگر
 گرہ را از روی کسب بکشی و صنع حق را در آن میان مطالعہ کنی و شہزادہ را از جمیع با خلق
 حق سبحانہ و کسب بنده دانی و راہ حق متوسط بین الجہ و التوفیق گیرینی ہمہ شوی و عالمی را ہدایت
 بری و چہ سوم آنکہ اگر کثرت را کہ رو پوش رحمت حقیقی است بر روی وحدت بکشی و بشہود

از شهود وحدت درمانی و ظلمات کثیره کثرت افعی و از نور وحدت مجرب شوی و اگر کثرت را از میان برداری
و مستهلک مرتبه جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیار را عباد را در رنگ
حرکت مرتفع یابی و اسباب را در میان بر مینی و بکفر حقیقه متحقق گردی لا جرم در چنگل باز روی
صیاد آبی و مقام ارشاد را کما ینبغی نشانی و اگر کثرت را که مصنوع است دست تعالی و مرتبه است
از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن راهائی یابی یا اسراری که در کثرت مودع است
گره را از روی آن بکشائی و در مرایای کثرت اسرار غیبی مطالعه غائی چنانکه شود و بلی مانع شهود
و گیر می نمود و از جمع کججمع آئی و بفوق بعد الجمع گرانی و ابواب را در میان مینی و افعال عباد را
موافق قول اهل حق یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی باسلام حقیقی مشرف گردی
و بمقام دعوت که مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیات برسی اگر گفته اند انما الهیة الیه رجوع
الی البدایة عالم عالم مشک طرازا یاد از آن کثرت که سبب بعد و حرمان از مطلوب بود و سبب
و وصل آن گردی تا تراسبب آن مقام تکلیف و ارشاد حاصل شود و تبه چهارم هر چند به فعل و تکلف
بر سر قضا و قدر مناسبت ندارد و آنست زلفش بکشی شب در آید از نور زلف کنایت از پرده نصیبت
که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبه لاتعین را متعین نمایانده اگر آن
پرده را از میان بکشی و برداری و بوری آن پوی ظلمت غیب پدید آید و راه گم گردد و در مادر
تعین که لاتعین است سیر و سلوک و معرفت و شهود مفقود است چنانچه گفته اند خبر حرمان بازان هر
علیا نصیب نداشته چون نگذاری چنگل باز آید از و یعنی اگر پرده تعین را با کش بگذاری و آنرا طلب
داری ترا حدید نمایند و از اسوارت بستانند اگر اهل آن باشی و چون طالب صادق هدایت حجاب
مطلق و مجبوت صرف از ذات بخت و غیب هویت فهمیده جهت تسلیه او فرمود که یک گره از پیچ
و خمش بکشائی یعنی اگر حقیقت این تعین را کماهی دریابی و گره و دهر نمائی آنرا و کنی و بدانی که این
تعین محض اعتبار است در ذات تعالی و اصلا زیادتی بر تعین ندارد و نیز بدانی که این پرده سبب
انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه مولوی جامی متین سره گفته

با حق تعالی گفتیم ای غنی دایان	هر خط پیش چهره چون عشو دایان
ز دهنه که من بکس خوبان جهان	در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

عالم عالم مشک طراز آید و یعنی آن پرده چون از جرمان وارمانید و از بی صیبری خلاصی بخشید و نشانی از ان بی نقای داد و مطلوب را کشف و نمایان ساخت شکر از از ان پدید آمد و بوی وصال بخشید و در پیش باده لایزال گردانید و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صدویازدهم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم الله حامداً لک و مصلیاً علیک رسول الله اکرم صحائف اری بتعاقب و توالی رسید خوشوقت و ملذذ گردانید صد شکر که از یاد فقر فارغ نیستند و نظر مت بر یک مطلب دوخته اند بظاهر که به همیال وصال او شادان اند و زمانی بوجه نقد او محموم خوش گفت جانان غم خود و اندان بر من به من شادی خود فدای جانان کردم از استیلا ی خوف خاتم النبیین و سید محمد و ما این غنیمت تالیب گویم هر اوست سلامتی می باید که ازین غم خالی نباشد قل ادکثر بهر که اشد ثانی عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد شکر این نعمت بجا آید لکن شکر تم لازید نم نوشته بودند که بشارتی در باب حصول ایمان بهیچ نبوده و حمد الله سبحانه که بشارت سوال ایمان کامل حاصل نموده اید که نوشته بودید که همواره است عامیکه و که حق سبحانه دره ایمان انحصار نکند ای دل در باری که در ماه رمضان روداده بود و علم شد که در درگاه ما هیچ کی نیست ایمان کامل را بخیر آخر ذکر می چون دلالت بر سوال امری که نزد اوست یکند نشانه عطاست و اگر بشارت صریح می یابید چون نقلی نیست نفس بهیام باقی است و خوف و انگیز هر چند از ابهام تا ابهام فرق است دیگر نوشته بودید که بعضی اسرار دران بجاری حاصل شده است که آنرا کتابت بر بنیدار و توضیح صدری و لا یخلق لسانی حسب حال این اسرار میگردد و هر چند تکشف است و اظهار من شمس آشته است اما بقدری و تحریر مطلقاً راست نمی آید از مطالعه آن بسیار دوقین گشت اللهم زد لیکن

اگر اینقدر می نوشتید که آن اسرار از کدام قبیل اند و بچه چهر متعلق اند به فضل صرف وابسته اند یا از باب
تحقق گنجایش داشت از بی ادبانهایی صوفی محمد شریف بکر نوشته اند محمد و ما و هر بی ادبانی که
کرده است تنها بشما نکرده است به بزرگان این سلسله کرده است چون شما که پیر و پادشاه از وی
آزاده یا شاید پادشاه او چه آشنائی مانده قوت انتقامیه در فقیر کمترست و در کمال اندوی غیرت با نوشته
شده است اگر متاثر شد و نه او الا او داند و کار او نوشته بودند که بی حلاوتی از راه علوه است
یا از راه قصور استعداد محمد و ما نسبت باطن هر چند بلند تر میرود و بجاالت نزدیک تر میشد و ظاهر را
بی حلاوت میدارد چه از باطن دور تر می افتد و بیگانه تر میگردد و عارف هر چند در معرفت پیش قدم
نبرد و فقد و کمالات زیاد و در حاصل نماید هر چند نزدیک تر گردد و دور تر افتد فهو الواجد الفاعل و هو
آریب البعید همان قصه شاگرد در سن تائب است که با استاد خود میگفت هر چند کار بیشتر میکنم از تو دور
تر می افتم نوشته بودند که معلوم میشود که رجوع خلایق وابسته بکمال نیست بلی چنین است هرگاه قبول خلق
دلیل بر قبول خالق تعالی نیود که بطلان را نیز قبول خلق حاصل است دلیل کمال چگونه بود و السلام علیکم

مکتوب صد و دوازدهم بشیخ محمد شریف کاملی در تنبیه بر بیفتن
خطا و آنکه متر شد را استرضاء مرشد ناگزیر است

بعد الحمد و الصلوة نموده می آید در نیو لا شتوده شد که مولانا محمد صدیق را که پیر شماست
برنجانیده آید و گستاخیها و بی ادبیها نموده آید و در رسا و ک سابق تغییر یافته و مولانا از شما بسیار
بسیار رنجیده بحدی که معامله برتری و سلب رخصت کشیده است از آن تو اضعفا و نیستیها
و خدا طلبیها که از شما ظاهر می شد این امور بسی مستبعد و خیلی محل تعجب است از پیر که قطع نمیکند
بکه می پیوندید بلکه از خدا هم جل و علا قطع میخواهید بخاطر مردان از پیر قطع خوان شود و بجهت رسا
مخلوق از خالق اقلی نمیتوان برید چه بلا شده حقوق از عالم رفت از مثل شما و هم که میقتضی
حرکات ناملائم پیدا نشود پس اعتماد از زبان و اهل ارادت برخواستند کس که نشد و

بسیار خواهند کرد و قبول هم خواهند ساخت یا صفائی در وقت خواهد دید اندر پیر اعراض و ترک آشنائی
خواهد نمود و انانیت را تا الیه را چون باید که پیش از این امور را بطریق محبت و رسوخ عقیده به پیر
زیاده تر شود و انگاری و خاکساری بسده او پیش از پیش نماید که این دولت پهن کرده
اوست و این صفات قبول از انوار و برکات او نه آنکه گردن کشی نماید و رعوت بهر سانه که شغف
و طالبان محبت داشتن درین وقت از محرمات طریق است عجب است که ایمان بسلامت ماند
بطلبه صحبت داشتن امر است علمیده در نفحات از غریبی نقل میکند که هر که برتر از رنج دارد
و تو بد و بدبناشی سگ به از تو باشد چه جای آنکه میرد خود مباشرت بخش پیر بود بد فهمیده اید زود
تدارک نمانید مولانا را از خود راضی سازید به طریق که راضی شود و غیر ازین علل نمیست اگر مولانا
راضی است مانیز را ضمیمه والا مانیز راضی نیستیم رضای مافرع رضای مولانا است شخصی میگفت
که آمده آمدن سرسند دارند آمدن سرسند از بی رضای مولانا محض عجب است که باز به پشاور
باید رفت و راضی باید ساخت چنانچه مولانا بجا بنویسد که از فطانی راضی شدیم بعد ازین مانیز
خواه بیاید و خواه نیاید متحد و مانچه نوشته شده است از راه دوستی و بهبودی نتوانست شد
به نیرید من آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم به تو خواه از منم بنگیر خواه ملال نصیحت
بظاہر نیست سعادتمند کسی است که این تلخی را در رنگ شکر بخاید و از حلاوت معنوی
بهره یابد چون کتابهای متکثره از مولانا در انواع شکوه از شمار رسیدن بآمران نوشتند
زنها را الف زنها که ازین چیزها که در میان آمده است نادم شوید و در رضای مولانا بجا بنویسد

کتاب صد و نهم بحضرت محمد و مراد و عالیقدر جمیع علوم ظاهری
و باطنی خواجہ محمد نقشبند سلمه ربہ در تاول که بر آئین نور السموات و الارض الایہ

بسم الله الرحمن الرحیم و در فی الحدیث اول ما خلق الله نوری اول چیزی که حق سبحانه بیافرید نور
میرین بود علی بن ابی طالب و السلام و التوحید و سایر مخلوقات را از علویات و سفلیات از ان

نور پیدا آورده حق تعالی گو یا خود را بآن نوری ستاید آنجا که میفرماید الله نور السموات والارض
ای ذوالرسموات والارض حق سبحانه خداوند آن نورست که آسمان وزمین وما فیها بآن
نور پیدا گشته است مثل نوره صفت نوری که منسوب است باو تعالی و آن نور گو یا در کنایه از
تعیین اول و حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام مشکوة فیها مصباح مجنون
چراغی است در طاقچه و دخول کاف تشبیه بر مشکوة بنا بر اشمال مشکوة است بر مصباح و مشکوة
بدن عنصری آنسرور را علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام باید تصور نمود و المصباح فی زجاجه آن چراغ
افروخته در قندیل است از آئینگیه و آن قندیل گو یا باطن مبارک آن خلاصه موجودات است
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که آن نور از راه باطن او علیه الصلوٰۃ والسلام تعلیم میبرد و نور
گرفته است و باطن یا قلب اوست علیه الصلوٰۃ والسلام با هیأت وحدانی را که از ترکیب اجزای
عشره عالم خلق و عالم مرکب حصول پیوسته است یا گوئیم زجاجه کنایه از تعین وجودیست که در آن نیست
چو تعین اول که تعین جمعی است نسبت با محفوظست تعین وجودی و تواند بود که زجاجه کنایه از
تعیین علمی باشد که علم را با و صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خصوصیتیست که صفت دیگر را نیست
و بحیثیت او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام این صفت را سری است که دیگری محرم آن ننهد
محبوب ترین صفات نزد او تعالی بطور حضرت ایشان ماقدرنا الله سبحانه بسره الاقدس این
صفت است و بحتم که زجاجه تعین وجودی بود و مشکوة تعین علمی باشد بالجمله الزجاجه آن آئینگیه
بهر معنی که باشد از کمال صفا و نقارت گاهها کوکب و تری گو یا ستاره است در خشان باید دانست
که تعین اول و حقیقت محمدی نزد حضرت ایشان با تعین جمعی است اول چندی که از مرتبه اطلاق و از
مکنون بعرصه ظهور آمد و تعین گشت حسب است که مبدأ اعتبار وجود است چنانچه حدیث قدسی گشت کنز
مخفیا فاحسبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف دالاتی بر آن دارد این تعین جمعی که منشای محبوبیت
نور است آنسرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام مرکز دایره است و محیط آن غایت است که حقیقت
ایمانی است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام حسن مرکز بحسن ملاحت مناسبت دارد و حسن محیط

بجس صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در مروض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
 الزان بر شاققت قد و صباحت حد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحظ می است معنی
 و آتی است و ذوق که از حیطه تعبیر آن بیرون است و در رمای بر شاققت و لطافت مذکور است که تعبیر از آن
 بآن حسن می نمایند خوش گفت سه آن دارد آن نگار که آفتست هر چه هست به آنرا طلب کنید
 و یفان که آن کجا است به و این مرکز و محیط یک تعین است که سسی با شرف و اسبق اجزای او است
 که مرکز است یعنی حب و تعین ثانی تعین وجودیت چه حب است که سبب وجود و ایجا گذشته است و تعین
 علمی و اول تعین وجودیت و حصه است از حصص آن لیکن اجماع حصص است چنانچه تحقیق آن در جاک
 دیگر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن صباحت افروخته که در آنگلینه است یو قد افروخته میشود
 و از دیاد نور آن نموده می آید من شجره مبارکه زیتونه از درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زیتون است
 که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه گویند که انبیا از حقیقت خلقت حضرت ابراهیم است علی بنیا
 و علیه الصلوٰه والسلام و چون آنحضرت شجره انبیا است و در قرآن مجید در حق او در گذشته و بارگناه علیه
 و علی اسحاق بنابران شجره مبارکه از دوی تعبیر میزدان نموده و مناسب زیتون باو آنست که منصب زیتون
 زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و پنج مرتبه علیه السلام بروی دعا بکرت
 کرده اند که یکی از آنها حضرت خلیل ملت علیه السلام و نیز آورده اند که زیتون اول درختی است که بعد طوفان
 رسته است و آنحضرت هم اول اولی العزم است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت
 خلقت بر اثر طبقات زمین و آسمان است لا شرقیه و لا مغربیه آنرا فرموده یکا و زیها یعنی اول و دوم قسم نام
 نزدیک است که روغن آن درخت روشنی در نفس خود آید رسیده باشد بوی آتش یعنی حقیقت
 خلقت درخشندگی و هدایت بتاب است که بی آمله آتش محبت او می باشد و اشتغال باید به و شنائی بخش است
 و صباحت آن بجزیره ملاحظ را بهر ملاحظ است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰه
 والسلام جمع گردد و نائمه محبت از خلعت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحظ آن است
 اقراران باید و کالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افراید و نور صباحت صباحت نور

لاحت یکجا آید و نورانی بنی یا نور محمدی جی شود علیہم الصلوٰۃ والسلام و ملاحت با صلاحت
منہ بنی گردند پد نور و پسر نور نیست مشہور و از اینجا فتح کن نور علی نور بن ازین اجتماع نور
و غفران بن بنین مقام محمد و بیت محمد صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم بزرگوار علیہم السلام
از و طوئی عیودیت یکایک طوئی آید و مقصود از امر باتبع ملت ابراہیم علیہ السلام برو حکما
بظاہر رسد و غما کی فصلیہ شہ یا ہایت تمام پندہ این کمال در حق او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ برو
کمال بحصول پیوست و مدح و ستایب شد الحمد للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمانہ حمد اکثر اکثر
از حصول انیمالہ توجہی کہ خود بحال این واپس مانگان داشت کمتر شستہ است و فردی را از افراد
است بجز است آنها گماشتہ و خود در خلوت خانہ خاص با محبوب خلوت در شستہ علیہ و آلہ و اصحابہ
الصلوات و التسلیات و البرکات و احمیات و تفصیل بعضی امور کہ در اینجا باجمال
ذکر یافتہ است از مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان اطلب باید نمود و السلام

مکتوب چہار و دہم عمو الانامہ صمدی شپاوری و فضیلت علوہیت و محبت سر

بسم اللہ الرحمن الرحیم صحیفہ گرامی اخوی اعزہ بنی نام محمد صمدی سیدہ خوشوقت ساختہ از نور
حنایات و برکات و بلند بہمتی و باوقش و دلانگہنا کہ اندراج نمودہ بود در مبطالعہ آن مانتہ گردید
قیمت جوہر آدمی بروقی است او بہت و ہر چند جوہر قیمتی تر خوب و ہر خوب تر از انست کہ وارہ
گشتہ ان الدیوب معالی العہم و بعضی مسافرا علوہیت چون بانثا حب و جنون جمیع شود و یا
حزن و عشق یکجا گرد و نور بر نور آید و قیمت بر قیمت افزاید و راہ ترقی بیش از پیش بکشاید و حزن
بد الدیوب خیر جعل فی قلبہ نامح و نیز آمدہ ان الدیوب کل قلب حزن قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
و السلام لو انما خرونا یکی فی امتہ لرحم اللہ کل الامۃ بیکانست ای شای آن دل کہ در ان دل غم و دا
دور و بہت کہ آدمی را بر سر آفرینش فضل دادہ است و ہر ولست قرب و معرفت بناختہ
آدمی کہ از نشا حب و جنون خالی است ملحق بچووانات است اگر فضل قریب اندان را عشق محبت

قرار داده آید چه بلا خوب و زیبا بود بر در بند عقل عقل نباید بود و اندکی ازین بند را بی باطل پسید
ازین بند بجای رسیدن دشوار است دل اندر زلف یلی بند کار از عقل مجنون کن چکه
عاشق را زیان دارد مقالات خرد مندی و مخد و مالم محشر شریف کابلی را میگویند که درین ایام
خیلی باصلاح آمده است و تغیر و ضلع سابق نموده برین تقدیر گنجایش دارد که عفو از زلات
او نموده آید و چون صحبت برشید و موثر دارد او را برین امر خطیر باید آورد و تجویز تعلیم طریقت
باید نمود و چون شما از اطوار او بیشتر از فقیر واقف خواهید بود تا مل شانی و ستاره نموده بعد از
اقبال قلب با در سر حلقه سازند و اجازت تعلیق فرمایند و در جاز اخلاص ادا است که دار و مختصم ظاهر دیگر
از وی بطور آید که بر از وی بود و بعد از آنکه شما تجویز نماید فقیر نیز موافق آن چیزی با و بنویسد و اسلام علیکم و علیکم السلام

مکتوب صد و پانزدهم بشیخ عبداللطیف شکر خانی در تشریح محبوب حقیقی جل شانہ

الحمد لله و السلام علی رسول الله و علی غیباته این مسکین و سید فتح ابواب با حمد الله سبحانه که احوال
فقرای این لوح بر پنج صلاح است و از پنج وجه نگرانی نیست غیر از یک نگرانی و با وجود گرفتاریهای
صوری فی الحقیقه یک گرفتاری است هر چند از ان بی نشان پنج نشانی برست نیست و تمام
کار و بار اینجائے سوز و گداز است و انگلی ماند و بود این سوز و انتظار در رؤیت
نشان و سوز نیست بے نال و بے پایان ع که میسوزد در دل چون شمع پیر این نمیسوزد

مکتوب صد و شانزدهم برزاعلیه الله در بیان وراثت حق سبحانه و تعالی

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی برادر رشید عبدالسریگ این دور از کار را از دعا خیر
منی فساند و همواره بجزبات و عنایات در مراتب قرب ممتاز باشد و از گفت و نموشی و از علم
بنادانی آیند بلکه و رای مراتب قرب و جذب پویند و برتر از معرفت و جهل جویند چه امری که در پی
آئیم و رای چیزی و سلوک است و بیرون از آفاق و انفس و برای بفنا و بقا است و رای تجلیات

و ظهورات و دورای دخول و خروج و دورای قرب و بعد و دورای توحید و اتحاد است و دورای شهود
و مشاهدات و دورای لفظ و معنی است و دورای علم و جهل و دورای کثرت و وحدت است و دورای اسم
و صفت و دورای قید و اطلاق است و دورای شیون و اعتبارات و دورای موهومات و تخيلات
و مکاشفات است و دورای تجلی افعال و صفات و ذات تعالی و تقدس اصل در رنگ ظل ازل
و دلستر در راه است و سبحانه و راء الوراثم و راء الورا این وراثت در جانب قربت نه در جانب
بعد از هر چه تصور کرده شود نزدیک تر است بلکه از ذات اینکس باین کس نزدیک تر است و نسبت
جانب بعد چنانکه گاه و هم است و این وراثت از دیده عقل و ادراک و هم و خیال بیرون است چه فهم
و هم از خود نزدیکتری را نتواند تصور نمود و فوق تعالی اقرب فی الوجود و البعد من الوجود این کمالات
از کمالات ولایت انبیاست علیهم الصلوات و البرکات چه کمالات ولایت اولیا منحصر در مراتب
قربت است که نهایت قرب اتحاد و رفیع اتئینیت است که نهایت این ولایت است و معامله اقربیت از
اتحاد هم نازکتر است از اتحاد و باید گذشت تا معامله اقربیت روی نماید لذت این می نشانی خدا انچه پیش

مکتوب صد و هفتم بکلاه شهداد در ترغیب بر تحصیل فنا قلب نفس

بعد از رفع دعوات باخوی ملاشهاد و میرساند که احوال این فقر مستوجب حمد است خیریت چه
مسئول و مامول است باید که در اتباع سنت کوشند و در تعمیر اوقات بوظائف طاعات بپردازند تا به تمام نیاید
و بر ذکر و توجه قلبی بجمیع همّت در اوم باشند بحدی که ماسوای مذکور از مساحت سینۀ زینت بریند
و تعلق علمی و حبیبی آن از غیر او تعالی منقطع شود که اگر تکلف یا دماسوی نمایند بیاد نیاید و حضور
مع السربحانه ملکه دل شود چنانچه سمع و بصیرت صفت سامعه و باصره این زمان فنای قلبی حاصل آید
بعد از آن اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز و بزوال آرد و تمام منتفی شود و نسبت حضور و توجه
از این طرف گسسته بآن پیوندد در حضور او با و روی نماید بفنای نفس مشرف گردد
مصرع این کار دولت است کنون تا کرار سده و السلام

در همه آن از سترانه‌گی گرفته و ما وید نیستی مجیر بعد هم است که مقدمه فناست و نفی سر
 عالمیان در هر آن تعلق بشود و سالک دارد چنانچه تفصیل آن بمشانه مذکور شده است
 و نیز نوشته بودند که چنانچه این را همه طهرات حق جل و علایمی باید و در هر آنست مظاهر غلطی
 جز ذات واحد مشهود و نمیکرد و در این وید و این شده و را مشایخ و دیگر کمال میرانند و فتح الباب
 نیز مایه نیک و مبارک است لیکن در غلبه این حال آداب شرعی را محافظت تمام باید بشود
 و حقوق بندگی را نیک بجای باید آورد و باید تعین کرد که این شعبه بر تقدیر صحت از راه است
 محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فراگیرد و شبت
 محبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته اند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی
 نیز گویند چون بمقام فرق بعد از جمع رسد و از کفر با سلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز یابد و خلق را
 از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبه بر تقدیر صحت زیرا که مشهود و در هر ایامی
 کثرت شده و فاسد است و احد است تعالی و خلق را وجهی نماید و بدو در کدام آینه در آید او بدو نوشته
 به و در میان الله و قائل انا الحق و سبحانی را از باب ظهور تشبیح مینمایند مگر نمیدانند که از نسبت
 غیریت چه کشاید و اهل این و ربط را چه حاصل آید آنجا که حقائق ممکنات اعدام است که بواسطه
 انعکاس کمالات اقتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبه و موجب بود
 و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید
 کمالات منعکسه را درست باصل بسیار و در خود را عدم صرف می بیند و بوی از هستی و توالیع آن
 در خود نمی یابد این زمان بقضای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خودی
 از وی را ازل گشتنچ انانیت برگزیده به انا الحق و امثال آن حکم نمی نماید بعد و م را با موجود حقیقی
 چه اتحاد و کدام اشتراک مقصود از نفی غیریت استفاء شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیره
 و کمال و این استفاءی شرکت درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراک
 چه و کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات افیتیم و چه توفیق بیان این دو که می که کریمه

قل کل من عند العز و کرمیکه ما اصابک من حسنة فمن العز و ما اصابک من سيئة فمن نفسك
رسیده بودند بر آنکه خلق سیئات که در نجایات از بلیات است از حق است بجهان لیکن جزا
اعمال سوخته است و ثبات عمل خود مورد بلا و مصیبت میگردد و چنانچه از عایشه صدیقه
رضی اللہ تعالیٰ عنہا منقول است که فرموده ما من مسلم یصیبه مصیب ولا ینسب حتی یشکو
یشاکما و حتی انظر لمرثیت لعلک لا بد من ذلک و اکثر من انذاره خلق بلا و ایصال آن
فرمود قل کل من عند العز و باعتبار استجاب آن کسب ذنوب فرمود و من نفسك فلا تفرق
بمخلاف حسنة که تفضل محض است همه اعمال خیر بنده مکافات نعمت و جود هم نمیکند بنعم و دیگر چه سود
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده لا یرخل بنیة احد الا برحمة العز و لا انت قال علی
و آله الصلوٰة و السلام و ما انا و آنچه یعنی از نعم عاجله و آجله جزای عمل بنده در قرآن و احادیث
آمده است آن نیز از راه تفضل است که تفضل صرف عمل بنده را باین وجه رسانیده
چشم داریم که در هاشک موافق قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را به ایضا وجود که با
خاصه حضرت معبود است تعالیٰ مبدأ هر خیر و کمال است پس مبداء احسان او بود تعالیٰ و عدم که ذات
ممكن است منشأ هر شر و نقص است پس منشأ سیئات نفس ممکن باشد و کرمیکه قل کل من عند العز
باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچه گویند منشأ نباتات ارض است و منشأ مواز
آب با وجود آنکه خلق از دست تعالیٰ از شبت نشینند و حضور خاص این اکابر استفسار فرمود
بر آنکه نسبت نشینند و حضور ایشان شریک است مبر از و مشافهت شایدهی و شهودی و حضور
برتر از نسبت حاضر و حاضری که بمرت تعلو دارد و در آن موطن شهود حق بجهان خود بخود است
و این حضور را حضور غیبت نیز گویند حضرت قدوة المحققین حضرت ایشان مانده است اند
که اندراج النهایة فی البدایة درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مطالب را درین
طریق درنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر افکار و او را در از بر تباران عمل نماید
و پی بمقصود بر دغ قیاس کن رنگستان من بهار مرا و تفرقه نوشته بودند و ریاب

شایخ نقشبندیہ کہ میفرمایند کہ ما فضلیا ایم کہ نہایت دیگران در برایت مانند برج ست پس
 نہایت ایشان علیہم الرضوان عبارت از چہ باشد مخیر و ما بیان انمعنی در کتب این اکابر پنج چہا
 نیز ذکر آمدہ است معلوم نیست کہ کسے شرح این معانی فرمودہ باشد غیر از حضرت ایشان مآذنا اللہ
 سبحانہ کہ جواب این سوال را بتفصیل در مکتوب دو و نسیست و بیست و یکم از مکتوبات جلد اول
 نوشتہ اگر شوق انمعنی دامن گیر شود آنجا مطالعہ نمایند و واقعہ کہ دیدہ اند کہ میگویند کہ قہوۃ
 المحققین حضرت ایشان مانع اولیا افضل اند حتی از فلاں عزیز و اضطرابی ازین واقعہ ظاہر
 ساختہ اند مخیر و ما جای اضطراب نیست کہ افضل در اینجا میتواند کہ بمعنی النفع باشد و ہمین معنی
 حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند سائے رہبر بہ است از ذکر حق یعنی حفظ صورت بہر کہ
 آنرا رابطہ گویند سودمند ترست مرید را از ذکر گفتن و واقعہ کہ در باب انگشتی بود اسیر فریدہ
 نوشتہ بود ندانم حق کہ فقیر نیز آن انگشتی را خوش نیکند مضمون حدیث من علق شیئا و کل الیہ
 شئینہ باشد نوشتہ بودند کہ بی انصافان بہ تہمت تہمت میکنند نہ انجمنین ست مخیر و ما اگر دشما
 نیست کفارت شہامی شود بخاطر بیخ نیارند لغو ذیالسر من الحور بعد اکور
 از حق سبحانہ استقامت مسألت نمایند و این دو را فتادہ را از دو مافرموش نکنند

مکتوب صد و ہستم بمولانا محمد حنیف در جواب
 عرضہ وی کہ مشغل بہ حالت عالیہ و واقعہ روشن بود

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ را خوی اعز مولانا محمد حنیف رسید
 باعث بہجت و مسرت فرمود ان کہ دید حضرت حق سبحانہ در مدارج قرب ترقیات بی اندازہ
 کہ امت فرمایہ نوشتہ بود ندک بعد از رسیدن اینجا کیفیتی ظاہر میشود و در تمام بدن تڑتا
 میکند آنوقت نیز نوشتہ بود ندک کہ مقوم میشود کہ تلاوت قرآن در حصول آن نسبت بہ خلعت
 تمامست ہر چند تلاوت میکند آن نسبت قوۃ میگیرد و اگر در تلاوت فتوری افتد در آن نسبت

نیز فقور راہ می یابد و مجد و مایت اندک نشأ این کیفیت حقیقت قرآنی بود و چون رابطہ محبت
 باہل باہن نسبت درست دارند و جمعیت استعداد نیز دارند حصول انیمینی و اشتال آن از شما
 و نسبت باہل کیفیت مسطورہ از نسبتہای ظلال فوق است و باصل الاصل متشبت می نماید
 شوق کمالات مخصوصہ و نسبت ضمنی نمودہ بود و نیز محال کہ نفسیہ از آن بحصول پیوستہ باشد
 و این کیفیت کہ نوشته اند اثر آن بود فقیر درین باب تامل نکرد است امیدوار باشند
 از ان طرف نیز پدید کمال او نقصان و وزین طرف شرف روزگار باشد و طلب
 مسودات جدیدہ نمودہ بودند اگر توفیق یافت بیاری میگویم کہ اگر چیزی از ان قابل نقل باشد
 نقل گرفته بفرستہ و واقعہ کہ دیدہ بودند گویا کہ شخصی آب دمان خود را در دمان من می اندازد
 و میگوید کہ امانت آنست و درست صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ برای نوادہ بودند رساندم
 بغایت اسعیل و امید بخش است گوشت آن فی الحال ظاهر نشود و آنچه از احوال یاران خود نوشته
 بودند خیلی مختلط و ساخت ہما احوال سنجیدہ و مقبول است و باید بگردست و گریبان است
 ترقیات ارزانی داشتہ بمطلب حقیقی رسانا و چون ایام اعتکاف بود و امور ضروریہ در پیش
 بزود اند نتوانست پرداخت و برا جوبہ لابد اقتضار نمود و رینا تم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شی
 قدر بعد از نوشتن کتابت در حصول نسبت ضمنیہ پارہ تامل نمودہ شد و بیج واضح نشد
 اگر مقدر است باز تامل و توجہ ببلخ درین باب خواهد نمود و انک کل غیر الیسر

مکتوب صد و بیست و یکم بحضرت پیرزادہ خواجہ عبید اللہ
 در آنکہ سبقت از اصل است و ظل پیچ چیر مستقل نیست

حضرت حق سبحانہ ذات بابرکات حضرت مخدومی و مخدوم زادگی را دیر گاہ بر مفارق
 محبان و ہواخواہان باقی و پایندہ دارا دالبنی وآلہ الامجا و علیہم الصلوٰات و البرکات
 الی یوم النہاد بخور و عنایت نامہ گرامی مشرف گردید امید کہ این مجور در از کار را

محمد و ما دنیا دار عمل است و موضع گشت و کار عیش و فراغت بدار آخرت معدست بنده مقبول آنست
که این حیات چند روزه را بر ملاک طاعات معصوم دارد و بظلمات نگذارد و بعیش تنعم نبرد و از ذکر و تبتیه آن
در آخرت جز حسرت و ندامت بی سود نخواهد بود بدگر قلبی چندان مداومت باید نمود که در او پذیرد و صفت
لازمه دل شود چنانچه سمع صفت سماع و بصیر صفت باصروه این معنی در طریق توحید و تفتیش بر سهولت
عمل مبسوط است چنان بر بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و نهایت را در پدایت مرج فرموده
پس طالب صادق را اختیار این طریق عالی اولی و انسب باشد و ایضا اکابر این طریق اتباع
سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که مثمر برکات است و منتهی محبت ذاتیکه فرود عیای اهل
سلوک است که در قیل و کلفتم تجویز الله فاجعونی بیکم الله شایه این معنی است و اسلام او لا اله الا الله

مکتوب دویست و نهم بمرکز عباد الله و له قاضی محمد زاهد کابلی منقسم علم بدو قسم

الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین و آله جمیعین علم که عبارت از افکشان است دو قسم است
قسمی است که با افکشان احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض افکشان بود و احاطه نباشد علمی که نمکن تعلق گیرد
داخل قسم اول است و علمی که بواجب متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسبب گویند و افکشان
عدم احاطه آنست که کیفیت در درک نیاید و رویه اخروی مافوق قسم ثانی از علم است که آنجا محض افکشان است
بی آنکه کیفیت معلوم شود و در چگونگی معلوم شود که در بیان حضرت کیست نیست تعالی شان و در پناه و السلام

مکتوب دویست و یازدهم بمرکز خانی در نصیحت

بسم الله حامدا و صلیا بر ائمه و در وقت بسی مغرور است باید که در امر و شرف نشایم صرف گردد و آنکه خدمت
مولای حق تعالی جل شان و کس مرضیان و سبحانه و اجتناب از محرمات و محظورات شرعی لذت طاعت و
فرمان بزرگاری صاحب حقیقی را زیاده از لذت محرمات باید دانست که آن نعمت بزرگوار بر آنست که معنی نعم حلال
از اینکس از ذکر دارا و راضی باشد که در عالم زیاده و ناخوشنودی اوست تعالی لذت وصال زیاده از لذت

جانشینم است و الم فراق بتر از عذاب عجم قطونی للیقین و ویل للمسوفین و اسلام اولاد و احسن

مکتوب بیست و نهم بامام محمد کل مفتی پشاور در ولایت بر غرام امور

خدا ما را خطیر در پیش کرده آید و خدمت بزرگ اختیار نموده از عجب آن بیرون آمدن خصوصاً بدین جزوه را
برخی شکل است کمال علم و قناعت و وفور تقوی و دین و موافقت حکام و اهل دخل درین امر بزرگ و کار
است آنچه در دانت در اهل زمانه ممکن گشته است که امر و نموی را پیش بردن بسیار دشوار است ترسان
و در زمان باید بود نظر مفتی جبر جنم شنیده باشند و حدیث اجرا هم علی الفتوی اجرا هم علی الفتوی گشته باشد از
عقل و عجب است که درین قسم امر از آنکه در آیند نظام را نیست صالحه داشته باشند بهر چند ما ندانیم بواسطه قوت
عیال خود هیچ عاقلی تجویز نکند که درین طبع و ملک عظیم خود را از اندام دیگر خوار بود و الله تعالی استقامت
کرامت فرماید بر بالا ترغ قلوبنا بعد از بدینا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

مکتوب بیست و نهم بجای محمد رفیع بن جلال و بطائف عالم و مناسبتی است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب برادر گرامی حاجی عارف سید خورشید ملتد است
حق سبحانه و در مای ترقیات را مفتوح دارا و یکب مرضی خویش سر بلند گرداناد از حصول قنای
لطائف نوشته بودند خدا تعالی سبحانه علی ذلک بد آنکه که ولایت رافع درجه است که مربوط بقطع لطائف
پنجگانه عالم امر است و حصول کمالات مناسبت هر کدام حصول قنای بقای هر یک ازان لطائف هر چه
نفس ولایت وابسته بقنای بعضی آن لطائف است لیکن کمال آن منوط بقنای لطائف آخر است
نیز توان بود که قنای لطیفه قلب و روح بحصول انجام و ولایت حاصل شود و لطیفه سر از دولت ثانی بهره
بود و قنای سر دست و بد و قنای خنی و خنی شود چون فردا حقائق اشیا ظهور کنند آن لطیفه که درین نشان
بقنا و بقنا رسید است از تامل و ثمرات که بر ننا و بقنا سترت است بی بهره باشد و در رنگ دانه تمام که در
یک پنجه می ماند با دامن کاش بدو اعی فتوی الاخره اعی و اهل سیلا نوشته بودند که سیر بر لطیفه نیز بدو مشوح

پیوست از قلب که رب او کمون است قطع دایره ظلال کمون نموده و اوقات ذات گردانیدند همین قسم
در قدرت و ارادت الی الذات الهی و چون سیر در علم واقع شد عجایب دایره علم را فتم که مجمع اشیا حاصله
کرده است این مخدوم از اصول لطائف خمس سیر در اصل قلب و روح که افعال و صفات زائده است
نوشته اند و اصل لطیفه سر که شیون ذاتیه است نیز مختل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفه بلع و فک
که خفی و ظنی باشد هیچ نه نوشته آید ولایت عیسوی یعنی تعلیق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبهما و سایر انبیین
الصلوات و التسلیمات یعنی متعلق است بر آنکه که بر کدام از لطائف خمس را که در عالم اعرس با هر کدام
از لطائف خمس در عالم خلق مناسبت است لطیفه ظنی را بطیفه خاک مناسبت است و ظنی را با تبار و سراسر
پیا و روح را آب و قلب را بنفش چون معالجه که با لطائف امر و ابیه است با انجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آنها منتهی شود و کمالات عالم خلق و پیش مست و وسیع است اما لطائف عالم امر را
پیشتر کمالات ولایت مناسبت است و ولایت عالم خلق را کمالات نبوت و پیشتر ولایت نوشته بود که در تحقیق
انچه در کشف این فقیر کرده که بسا فقیر علم است خود را و فتم و هم علم را بر سر خود نوشته ایم مخدوم اذقیه نیز یکبارگی همین
قسم یافته بودم و نوشته دیده اند که تعالی از بركات این شان عظیم الشان بهره تمام عطا یست فرمایا و انچه در باب
فقیر زاده بشارت یافته و نوشته اند واضح گردید از کرم او سبحانه بعید نیست از تزیین عجیب

مکتوب بیست و چهارم بولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم الله الرحمن الرحیم اخوان کرام مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی بر معراج کمال و کمال مرتقی باشند
و کمال نیستی مهیون بودند در اعمال آخرت بجان که شده اند اگر اندیشه ایات الربیقه متعبه الراء و فرج او
الحدوت بخدا فیره تمام کن از خلق یکسو باشند که هیچ نافرادی را از منتقنات شهرت و تشبیه الاشارة و قطع
عن الله بجان بصیحت الاخیر و کین خلوت غاری گزینم از یقین بیکر آن لطیف جلالی را بارانند و سلام الله علیهما

مکتوب بیست و پنجم بصاحب کمالات صوفی و مشغولی مخدوم زادگی

شیخ محمد حبیب اللہ سلمہ بہ در ترجیح نسبت موت و نوم بر حیات و یقظہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی الموت جبر و صل الجیب الی الجیب دنیا و اعلیٰ است ارقای
 آخرت است و شرف و مقام آخرت از موت است من مات فقد مات قیامتہ پس قرب و حالت
 کہ ہنگام موت و بعد از آن روی و ہذا و حالت دنیاوی بہ مراتب تفوق دارد بعضی از کمال باشند کہ ایشان را
 بمصدق النوم رخ الموت در وقت خواب حالتی روی و ہکہ بہ از حالت بیداری بود اگر گویند خواب
 سر است غفلت است در حین آن قرب و حالت روی و اودن بچہ معنی است و تفوق آن بر بیداری کہ ہنگام
 عبادت است چگونہ راست آید گوئیم خواب خواصل مطلقا غفلت بودن و از عبادت خالی بودن ممنوع است
 نوم اہل عبادہ تشنیدہ باشند من لم یذق لم یربکہ نسبت باطن ہر چند در وک ظاہر نیاید و از آغوش
 آن دور و زبیدہ بلی تر گرد باطن از ظاہر مجرب است ہا از اطلاق آن محبتی ہر چند ادوات ازین بآن برسد
 لیکن حیاء و ازدوستی تقاضا لازم مشوق است و نسبت باطن با ظاہر نسبت مشوق است با عاشق

خوشش گشت بیت | نہ تنہا ہستم زیبائی دوست | بلالی من ز نا پر والی دوست

ظاہر ہو اراء باطن نالان و گریان است و از ازدوستقائی آن جگر کباب دیدہ و پر آب مع ذلک خود حکما
 اوجان سپاری دارد و ہنگام خواب ن ظاہر را گوہ غفلت روی میدہد نسبت باطن میدان عالی پختہ
 بخوبی از ہر چہ تا مشرب بہ حجاب بر نہ تصور می آید و بعد آب تاب پر دہنا از روی در کشیدہ و صحن
 گلزارچہ و دوز و دوزخ را می فرماید اگر گویند لازم می آید تفوق حالت نوم بر حالت نماز و حال آنکہ نماز
 معراج دامن است کہ در حین ادای آن از دنیا بآخرت می بایہ گوئیم لازم ممنوع است چہ تفوق حالت
 نوم بر حالت یقظہ نقطہ ثابت شدہ بر صلوٰۃ باطل آن ہر چند با یقظہ جمع شود و سلام علیکم

مکتوبت بیت و شانزہم بمرکز خان در ترغیب بہ تحصیل فنا

سعادت و شایان مرکز خان این دو آنگاہان بابر نمی فراموش کردہ اند کہ گاہی بسلائی زیبائی یاد آور

و یکایک بمنزل رسانند و راه چندین ساله بطرفه العین قطع نمایند و از آن احوال و مواجید
و تلوینات و مشاهدات الوان و النوار متلو نه و غیر متلو نه و کشف و وادعات که بطلان حقیقت
چندانی کار ندارد و بگرد این لسیان نزد حصول انیعتی در حق طالبان امر سهل ندانند و قطع
تامی و انکه سیرالی لید را که پیچیده نهر رساله راه بقدر آن نموده اند آسان ندانند و تمام از تلوینات
بر آمدن و تمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آری این معامله نسبت بکلمات دیگر که فوق است
حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط آسمان نسبت بحرش آمدن فرو و در نه پس عالیست
پیش خاک تو و در حضرت شیخ الشیوخ قدس سره در کتاب عوارف بعد از ذکر خوارق
و کرامات می نویسد که اینها همه مواهب الهی است جل شانه جمعی را بآن شرف میسر از قدر
و گاه بود که بر تر از اینها جمعی باشند که آنها را هیچ ازین خوارق و کرامات نبود بعد از آن
می نویسد که اینهمه خوارق و کرامات دون ذکر ذاتست تعالی و دون تجو هشته
قلب است بزرگ تر نوشته بودند ملا عبد الله نام باری در یک هفته بغضای قلبی رسید
و بعد از یکماه از ابتدای زمان که احوال خود را که دانمود همگی بغضای نفس میانه و علامات این فنا
ظاهر میگشت مخدوم این انچه نمود و غرائب ست چال خالی را که باین زدوی این هر دو دولت
میسر شده باشد نوشته بودند ملا در پس باحوال بسیار عالی دارد و صحبت او گوشت است بعد از
استخاره رخصت اشخاص معذومه با داده شده است مخدوم این عدد را مشاور الیه با تمام رسان
عدد مضاعف از عدد اول یا زیاده از آن تجویر کنند و بکذا و هرگاه استقامت بر وضاع شرعی
و اطوار صوفیه در وی دهند و معامله فنا و تمکین مشاهده نمایند اگر صلاح دانند بعد استخارها
رخصت مطلقه بطریق سفارت بدهند بشرط استقامت بر سنت سنیه علی مصدرها الصلوات
و التسلیمات و غیر نوشته بودند که صوفی محمد شریف که از شرف است از کابل آمده است نسبت
و حال او را از نسبت و حال خود فائق دریافت مخدوم فقیهیم باین عزیز در یک مجلس صحبت
داشتند بود و خیل غمزه ناگفته لیکن بفرق محل توقف است زانوا الله سبحانه و ایاکم و سائر

محمد بن عبد الله
کتابت محمد بن عبد الله
کتابت محمد بن عبد الله
کتابت محمد بن عبد الله

اخوانم که اشته و ترقیا و توفیق را بنا اتم لب انور نا و خضر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صد و بیست و سوم میرزا عبید الله در ترغیب بر اعلای همت
و تفضیل شهودی که در احکام شرعی روی نماید بر مشاهدات دیگر

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر اغراض ارشاد و جند را بید و دست
رسانیده خوشوقت ساخت الله تعالی بیاقت و ترقیات دارا نوشته بودند که با وجود
انتقای شهود و غیر و غیرت بکمال بجدی که منازعات ظلمت و اعتباری هم رضامند هر بلکه
انفرد نظری آید که وجود دیگری اثبات نموده آید رعایت عبودیت و عبادت بر جااست
و دقیقه از اطوار ظهور هر شرع بقدر امکان فوت نمیشود از تذکره خداوندی جل سلطان بجا آرند
که باطن اینهمه مغلوب تقسیم حال باشد و ظاهر بر آداب شرعی مستقیم بود حق سبحانه و روز
استقامت را افزون کنند که نجات متیقن در انست و در ما و در آن خطرست همت را بایند
دارند داین احوال را معدیات وصول دانند و نیزها رصع و تصور نمایند و مطلوب را در راه

الاورا اطلبین و بیرون از شهود و مشاهد جویند غریزی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
بجواب دیگر گفت یا رسول الله ما التوحید فرمود علیه و علی آله الصلوات و التسلیات کلها من
بیا لک او خطر فی خیالک فانه بهمان خلاف ذلک نوشته بودند که محبت با حقیقت حضرت تعالی
علیه من الصلوات او و جهاد من التسلیات آنها یکا مل ترین مقامیست و غرض احکام
شرعی در صورت خاصه بی کیفیت متجلی میشود و از محالی دیگر صاف تر چه مرصود در انکشاف
می بخشد و ما این شهود را که در محالی احکام شرعی روی نماید باشد و ات که در راه پای این
نشانها غایب ظاهر گردد و چه نسبت چه احکام شرعی را شباهت با وجودات نشانها غریبه است
که در این نشانها جانب وجود مکن را ترجیح داده منظر حسن و جمال صفات که در وجودات این
ثابتست خواهند ساخت بخلاف موجودات این نشانها فانی که جانب عدم مکن را ترجیح

عبدال
عال

مظهر حسن و جمال که در جانب احتمال عدم صفات نمودار شده بود ساخته اند چه صفات واجبی را که
موجودات نشانین مظاهر آنست چنانچه در جانب وجودشان حسن و جمال کائنات است و در جانب
احتمال عدمشان نیز حسن و جمال ثابت لیکن حسی که در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که مختلط با
بشکری غلاف نمایند و شیرین و دانه اند لذات و نجات اخروی همه مرضی و مقبول ترقی بخش آم
و آخرت دار رضا گشت و دنیا و آخر غضب و انساک و شتمان و غایب آن غیر مرضی که حسن و جمال
ایم و طین مخلوط با هر اب عدم است تحقیق این معامله در مکتوب صدر از مکتوبات جلد ثالث حضرت
ایشان با قدس سره بتفصیل کائنات است از اینجا طلب نمایند بلکه گوئیم که احکام شرعی که او امر و نهی ای
اتمی است خطاب از بی است که بصفت کلام تعلق دارد پس اینجا طور نفس اعم بود بی مرات عدم
و سایر ظورات را که وابسته بظلال اسماست در مرات عدم بان ظهور چه مساوات و کلام نیست
نوشته بودند که درین و لا مردم بسیار تکلیف طریقه میکنند آنچه خود ما هر جا که طلب صادق بینند و آنگاه
راه دهد و اقبال قلبی بی تکلف باشد طریقه بگویند و الا تکلیف نیست لیکن اگر بعضی و مساوی
هو اجس و درین کار روی دهد استغفار از ان در کار است بعضی از کمالات ولایت کبری و خصال
نبوت و خواص ولایت قدوة المحققین حضرت ایشان با قدس سره بمانند بهر الا قدس استفسار
نموده بودند و آنکه اکثر این امور در مکاتیب آنحضرت مبین و مشروح است مطالعه فرمایند اگر
در جای خفای مانده استفسار نمایند تفصیل ولایات سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری
و ولایت علیا باشد در مکتوب دومیت و ششم از مکتوبات جلد اول است و بیان ولایت حضرت
ایشان و خصوصیات آن در مکتوب صدر و چهارم و مکتوب صدر و پنجم از مکتوبات جلد ثالث مذکور
پیشینه و نیک تامل نمایند که هر مکتوب بحسب استخوان و در امر اربابی پایان غواصی باید تا درهای گمانه را
از مکاتیب چهار گانه برآورد و از جانر و دود و گاه که شکری آرد و آری بسیاری از اسرارند که عقیدت
نیامده اند لیکن بنویشتن بدست نیامد بر قوف بر صحبت است آسوده شی باید خوش بهنایی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی بدو السلام اولاد آخر انسه نه ندان و متعلقان بحسبیت پیشند

مکتوب صد و بیست و چہارم بمولانا محمد صدیق و در فرق میان ایمان عوام و خواص و اخص الخواص

الہ تعالیٰ از مراتب شہود کہ وابستہ بظلال است گذرانندہ ایمانی بغیب الغیب کہ تعلق
باصول دارد و از زانی کثاد و ازین وصل کہ در رنگ سراب آب ناست رہائی دادہ بحقیقت
کار رسانا و آیمان بغیب یا نصیب عوام است یا نصیب اخص خواص کہ ہر کذا کمالات
نبوت یافتہ اند و از نہایت النہایت بقدر استعداد آگاہ خواص و متوسطان بلذت شہود
خوہر سندنند و خیال وصال آرمیدہ خوش گفت و بوقت صبح شود ہجور و ز معلومت
کہ پاکہ با خستہ عشق در شب و بیور بکلام بحسب بالک او خطر فی خیالک فالہ سبحانہ بخلاف ذلک
آیمان غیب عوام اند پس پردہ ای ظلمانی و نورانی است و خواص ہر چند احجب ظلمانی تجامی
عالم است اند لیکن از حجب نورانی بالکل نہ برآمدہ بآن گرفتار مانند و اند و شہود آنرا شہود مطلوب
تصور کردہ و عاشقچہا کہ بنفس مطلوب توان کرد بآن در میان آورده و آیمان غیب اخص
خواص از گذشتہ حجب نورانی و ظلمانی است این بزرگواران مشہود طائفہ ثانیہ را پس پشت دادہ
گرفتار و راہ را اندازد یقین کردہ اند کہ درین نشأ الان بر تہ مقدسہ غیر از ایقان نصیب نیست
کہ رویتہ نشأ اخروی میجو دست ہر چند ہر قسم از حجاب حائل ندارد لیکن ضعف بصیرت
مانع و رک شہود است نشان مابین الایمانین و الغیبین رہنا اتم لنا نورنا و خف لنا انک علی کل شیء

مکتوب صد و بیست و پنجم بمولانا حسن علی بنی التذکیر و نصیحت

استحبوا العلم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من العلم و العلم من طجا یومئذ و العلم من غیر فہو ان
الصوفی المسارعة الی الاستجابة لشوقا الی رب الارباب و للیادرة الی الخیرات و الطاعات
خلیاً للرضیات و الدرجات سارعوا الی منفرة من ربکم و جنبہ عنہا السموات و الارض

قلوب العارفين في بیدار عظمت و کبریا و احترقت اکباد المجین فی شوق لقاء و اسما علی
من اعرض عن البعد و احسرتا علی فرط فی جنب البیدار تغلب تمیرا امرت بخیر و دامت فی
تعبیر سیرک و تنزیه و لا نظیر لے شے الا و رالیک سبجاء قبله و بعده و لا تعجب مع احد الا
و ابصره فوالے مس و اعلم انه عز شانه مع قلب منکسر حزين اواد محترق بنار محبت مرغال عن
فکر لا و استجاب عن و ار الغرور و التاهب لدار القرار الا لا تفر لے زخارف الاعین بما
و الظالمین الا انهم فی مرتبه من لظهور جسم الا ان کل شے من محیط و سلام

مکتوبہ دست شریفہ شہادہ خواجہ ترمذی فی بیان الاستجابہ المذكورہ فی الآیہ
الکریمہ استجیبوا للکم الآیہ و بیان ان جمیع الکلمات مندرجہ فی الشریعہ لغیر

استجیبوا للکم من کل ان باقی یوم لا مرد له من الدنیا کم من جائی یومئذ و اکلم من کثیر الاستجابہ اصغر
التجلی بالاحکام الشریعہ و التزین بالسنن المصطفویہ علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و الخیر
ما یعلق بالظاہر و الاستجابہ المعنویہ الانقضاء و التجلی عاصی الحق تعالیٰ و تقدس و التجلی بالاسرار
و المعارف الآئیہ ما له تعلق بالباطن الاول صورۃ البشریۃ و الثانی حقیقۃ الشریعہ فاکلمات
الظاہرۃ و الباطنۃ و اخلت فی دائرۃ الشریعۃ الحقۃ فصورۃ الشریعۃ اصل و حقیقتہا ثمرۃ متفرعۃ
علیہا فی شجرۃ طیبۃ صلبا ثابت و فرعہا فی اسماء و بقدر قوۃ الاصل یکون الثمرۃ و الفرع
اکثر و علی فعلانہ کمال الوصول کمال التقویٰ و کمال اتباع الشریعۃ الفراء و التجانی
عن و ار الغرور و التاہب لدار القرار و الصلوٰۃ و السلام علی بنی المختار و آلہ الابرار کلام
اعلم اللیل و اشرق النهار و علی سائر النین و اللیل و سائر الصالحین آمین

مکتوبہ دست شریفہ شہادہ خواجہ ترمذی فی بیان حقیقت کل بیان فاضل حقیقۃ

حضرت حق سبحانہ تعالیٰ ذات البیرکات را در جوارج قرب یزبات و عنایات ترقیات را در

البقی و آله الامجاد علیہم الصلوٰۃ و البرکات الی یوم الدنیا و الدنیا انما بانحجاب علی چه نویسد
 ممکن بیچاره که نصیب او از مطلوب حقیقی جز ستملاک و ضحکال نیست و از کمال او چه در یابد
 و بحسن و جمال او چگونه پی برده چه ذات او عدم است که بواسطه انعکاس کمالات وجودی نموده
 بی بود پیدا کرده است و باین نمود خود را کامل و خیر نیال نموده بنیاد را ازین نمود بی بنیاد
 نهاده و چون بپایان نعمتین در رسد و کمال اصلی پر تو اندازد و حقیقت نعمانده و اشو کمالات
 انعکاسی باصل عالم گردد و امانت باطل امانت شود عارف روحی عدم آرد و از هستی
 خود متخلع گردد این زمان بزمانی حقیقی مشرف شود ممکن نامراد اگر بخود نسبت خیر و کمال نماید
 خائن بود و دعوی همسری جعل پیدا کند کمال در حق او انتقای کمال است از وی و خیریت
 در سلب خیریت این دیده این انقطاع اثر افراط محبت است که جعل پیدا کرده است چه مقتضای

کمال محبت فانی محبت ابقای محبوب است	عشق آن شعله است که چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جسمه سوخت	و هر چند ظهور اصل پیش استیلای این محبت شکست

سوز پیش و محو و تلاش پیش است | آنرا که بحسن دیده تیز است | این عشق بلای خانه خیر است
 حضرت حق سبحانه اشغال ما بهجوران را ایمانے پائین معانی دہا و دشر بے ازین شرب
 درونے کناد بالنبی الامی الدے مازغ البصر و مطلق علیہ و علی آله الصلوٰۃ و البرکات علیہ

مکتوب صد و بیست و ششم با قضا علی العفو و در انکه طالب محاجی طالب مانوست

مخدوم چون با فقرای شکسته برای خدای و جل محبت از ندامت که نتیجہ بخش باشد و کشایش
 کار پیدا کند کمونیات احوال بعضی طالبان که در پیشانی نهاده دست میدهند پیش از وصول
 بدرجہ فنا و بقا از مطلب نیست و غیر حق است تعالی طالب حق را جل و علا اعراض از اسوا
 او سبحانه ناگزیر است تا قیله توجه پراگند نشود پس طالب احوال مواجد گرفتار ما سوی است اگر
 فنا و بقا از مطالب است یعنی در تحصیل آن و همچنین در یوزده آن از اہم مقام است کہ ولایت بان

بر بود است و معرفت حق سبحانه که مقصود از ایجاد انسانست آن متوط و گیران قسم و لوله شوق
و نایر عشق که در مجاز روی سید هر حقیقت در کار نیست که آن عشق و محبت چون متعلق آن
نی کیفیت و چون است نصیب از بی چونی دارد که آنرا بعضی تعبیر باراده طاعت نمود و اندگاه باشد
که آن محبت بکسوت چون پدید آمد و نغره و زاری پدید آرد و گاه بود که باین نطق ظهور کند و حقیقت
نی کیفی خود باشد بلکه رواست که در بعضی اوقات نشی این محبت نماید و فی الحقیقه محبت بر کمال
بودنی بینی که در عالم مجاز هیچکس هیچ چیز از نفس خود محبوب تر نیست زیرا که هر چیزی را که دوست
میدارد از مال زن و فرزند برای خود دوست میدارد و در محبت خود هیچ نغره و شوق در میان
نیست و آنچه گفتیم در عالم مجاز زیرا که در عالم حقیقت محبوب حقیقی از نفس خود محبوب تر است
لذا افتخار این محبت است اگر این سودا بباران و چوبی و محبت رسول خدای تعالی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این قبیل است چنانچه در حدیث آمده است که یونس احد کم حتی اکون
احب الیه من نفسه و الله و الناس جمیعاً و شیخ طریقت چون نایب مناب رسول است
صلی الله تعالی علیه و سلم و واسطه وصول فیوض الهی محبت وی نیز باید که بر همین منطبق بود و سلام

مکتوب صدیق و نبوت بمولانا محمد صدیق در تعبیر واقعہ عالی که نوشته

احمد الله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مد نیست که اذان برادر دینی کتابتی ز سیده خاطر نگار است
بهر حال جمعیت باشند و بحال انسانی برسد و اجناسی و در افتاده را از دعای سلامتی خاتمه فراموش کنند
پیش از این بدقی نوشته بودند که در خواب می بیند که بر بالاس دیوار کج که در نهایت رفعت داری
است برآمده است و ترسان و لرزان به بیت تمام بر بالای آن دیوار عبور کرده است و یک گزاد
ازین دیوار مانده بود که از پشت دیوار افتاد و باز مستحکم شده و مگر حیت بر لبه بصد محبت خود را بر سر
دیوار کرد چون بر پشت دیوار نگاه کرد دید که چند سطری بظلم جلی بر بالای آن دیوار نوشته اند
بذاجدار عشق و سیف محبت و بجزدی که این کلمات دید نغره از نهاد فقیر برآمد و خود را در متعلق یافت

در همین اثنا فاقه دست داد و این خمد و مایه و اندک این دیوار مثل عین ثابت نشاید که اصل
ولایت مربوط به وصول آنست و وصول آن موجب فانی سالک است از تعین امکانی و بقای او
بوجود موهوب حقایق تا چار سیف محبت بود و چون این تعین عین ثابت برده است بر روی اطلاق
پس جدار عشق بود و پرده مشوق باشد چه عشق بنفع معشوق است و رواست که عشق بمعنی عاشق
باشد و اضافت جدار بسوی عشق بیانیه بود و اطلاق عاشق برین مرتبه محبت تحقق و بقای عاشق
است بآن مرتبه و این تعین هر چند بوجود موهوب حاصل گشته است ولیکن از تنگنای جزئیت نه
برآمده است و از اطلاق مستزست و عاشق در هر مرتبه که باشد حجاب معشوق است انت لعمریه عاشق
قاعون حقیقتیک و بر آمدن بر بالای آن کنایت از رفع حجاب این تعین و شهود مرتبه اطلاق است و در
هوا شدن یا کنایت از گذشتن است ازین تعین باکل در فوق آن خراسید است یا عبارت از
نزول است که معبر بسیر عن الله باشد است که بعد از سیر فی الله بوصول می پیوند و این تعبیر است
از آنکه این دیوار را به تعین امکانی تعبیر نموده آید و این واقع را تعبیر است و گیرس عالی که از جمله
اسرار قدوة المحققین حضرت ایشان است قدسنا الله سبحانه و بسره الاقدس آن منتهی بفصل فرار
حاصله شامی نماید الا ان یشار فی شکیا دست زنی کل شئی علما چون نسبت شما باین نسبت گفته
دست است امید و ابر باشند فال امر مع من احب محبت جلالی او بر و شوق تفصیل ندارد آید الله بیا
دارید و غنیمت چند از دید و طالع پایداری باشد و قل رب زدنی علما در فرایدها و این بهر آخر
بر زنده است و هم قصه غریب و حدیث عجیب است و اسلام علیکم و علیکم السلام

مصطفوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتمیحه فان الکلمات لصوریة ولبثیة مندرجه فی اثره اشرف
 البیضاء و مختصرة فی اتباع خاتم الانبیاء علیه علیهم الصلوات والبرکات فالجذبة والسلوک مرجحان من
 آثاره والثناء والبقاء موجودان فی الطواره والولایات الثلاث من الصغری والكبری والعلیاء
 قطرات من بحاره والنبوة والرسالة ماخوذان من انواره ولقطعات القرائیة رموز من اسرارها علی الشر
 علیه آله ونصاره صحیفه شریفه که نامزد این وراقاده و در انکار فرموده بودید رسید خوش وقت
 ساختن رسید که این طریقه را مرعی دارند و تحریک سلسله ارتباط معنوی می نمودند باشد که سبب عا و توجیه
 غایبانه است و بهمت بران گمارند که این سلسله قوی تر گردد و بکمال مسدود مقررست که افاضه برکات از باطن
 فیض باندازه این ارتباط است هر چند باطن طالب ندارد این که بطر روشن تر ظهور صورت فیض این باطن فیض
 تمام تر خوش گفت صریح | بقدر آینه حسن قومی نماید روی | مآمل از دوستان عالی مقامی که به این سلام

مکتوب صدوسی دهم بجا فط محمد شریف نصیحت ترغیب تحصیل قنای قلب و نفس

الحمد لله و سلام علی عباد الذین مصطفی خدام حافظ الکلام المجید ازین دور افتاده دعوات خوانند
 و از دعای خیر نبی سازند و در تعمیر اوقات کوشند و در سر و علائمه بوسع و تقوی باشند و گور و قیامت را
 نصب عین سازند و بر ذکر و حضور مراقبه چندان مداومت نمایند که این معنی حضور صفت رسته دل
 شود و از تکلف یاد کرده و از هر چنانچه سمع صفت سامعه و بصیر صفت باصرو چون آنحضرت غزاهمه دین
 خالص میخواهد و بشرکت رضی نیست سعی نمایند که ماسوای مذکور را مساحت قلب رخت بر بندد
 و تعلق علمی و حسی او را ماسوای بر خیزد و بجای که اگر تکلف یا ماسوای نماید مسیر نشود بواسطه انسبانی
 که دل را از ماسوای حاصل گشته است این زمان سالک یقنای قلبی برسد بعد از ان اگر
 بعض فضل نفس حاضر نیز از میان رخت بر بندد و کوس رحلت زند و ذکر و توجیه و حضور
 از خود بخود بود و بنفای نفس مشرف گردد و قابلیت قرب و معرفت پیدا کند
 و ادیم تر از این مکتوب و نشان | اگر از رسیدیم تو شاید برسی | و اسلام اولاد آخره

مکتوب صد و بی و دوم نیز بحافظ محمد شریف در بصیرت

جناب اخوی حافظ محمد شریف بشفوف حفظ اوقات و نسبت باطن مشرف بوده سعی از ویاد
کیفیت آن باشند از دوم ذکر قلبی نوشته بودند مبارکت کوشش نمایند که از ذکر بگذرورند
و از دال بدلول آیند و از صورت بحقیقت شوند و از لفظ بمعنی گرانید خوش گفت

قوی گز و جو خویش فانی	رفته زخوف در معانی	زیادترین گنجایش وقت نیست
آسوده شیبی یاد و خوش متابی	تا با تو حکایت کنم از هر بابی	و اسلام والا کرام

مکتوب سی و سوم بولانا محمد صدیق در جواب کتابی که متضمن جلال و استفسار بود

بعد از حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب رسید نوشته بودند که در اول حال
خود و در غلبات محبت از جماعت که اهل شغل بودند متنازعی یافت الخ الحال خود را بنوعی خالی و دور
از کار خیال میکند که از جمیع مخلوقات می شمارد و هیچ وجه در خود را کینه قبولیت نمی فکند و شغل و اذکار
و مراقبه خود را لاشی می فکند الخ امید که ازین هم خراب تر و خالی تر گردند و بعد صبر طبعی گردند
و به وقت فقر ذاتی منظور بود و امانت باطل امانت شود و عدم بعد و دیگر تغییر اوقات و وظائف
طاغات و ریاضات هر چه از دست آید منتقم و محمود است و ترقی بخش و منور باطن است گو اثر
آن بظاهر کمتر مفهوم شود و شوق ولادت آن بافضل بدرک بکشد استفسار از فرق میان الهام
و خطرات امور حسنه نموده بودند بد آنکه الهام نیز از جمله خطرات است لیکن مایه الاستیاء حصول
یقین یا غلبه ظن است بلعلم و التشریح باطن است باین و نیز صاحب الهام می فکند که از جای
انفاست و نشاء خطر نفس این کس است و پس از علامات فانی روحی و سری و خفی و خفی
مایه الاستیاء هر کدام پرسیده بودند و بافضل وقت مساعدت این تفصیل نمی نماید که وسعت
ندارد و قاصد بر سر راه اگر ثانی الحال چیزی معلوم گردد و توفیق یافت می نویسد انشاء الله تعالی

این قدر هست که فحاشی نفس از کمال متضمن فحاشی این لطافت است که رئیس لطافت غشیه
 اوست هم پیش از دنیا و هم بعد از دنیا خیار کم فی الجمله خیار کم فی الاسلام اذ فقهوا اگر در مکتوب
 بیان طریق مائل نمایند بخیل که فحاشی هر کدام ازین لطافت جدا جدا فهمند مخدو و اجتناب
 از امور محدثه در دین و در طریق ناگزیر است احداثی که در طریق کنند که در بزرگان نبوده مثل
 بختی است که در دین کمال احداث شود بر کثرت طریق تا زمانه فائز است که با امور محدثه آن
 طریق را موقوف ساخته اند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینصروا و ما انما نفهم خبر بشرط است

مکتوب سی و چهارم بمولانا حسن علی و در این رگان این طریق عالی شاره شخص را عالی ایشان

الحمد لله و سلام علی عباده الذین مصطفی حضرت حق سبحانه بر جاده شریعت غر او سنت مصطفی
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مستقیم دارا و مخدو و بزرگان با عمل بسنت اختیار کرده
 و از بدعت اجتناب فرموده اموری که در دین محدث گشته است هر چند بظاهر در باطن مایع
 نماید بر آن عمل نمی نمایند و اتباع سنت را اگر چه بصورت و حقیقت سودمند نماید از دست نهند
 لهذا کارخانه ایشان بلند آمد و پیش طاق وصول شان مرتفع گردید و بدایت اینها نهایت آسوده گشت
 و از حقیقت کار آگاهی یافتند و از ظلال گذشته بجل پیوستند و از کمالات مخصوصه انبیا علیهم السلام
 و التسلیات بهره کامل گرفتند و حکم نمودند که نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت از نبی بود
 و حکمی که بر خلفان آن بود و بر سکونت محمول داشته اند اگر تهم از حقیقت معامله این اکابر در میان
 آورند و بیکت که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه بر پیوند مستقیم از بهوش رو و شکم را تابانند
 و فریاد حافظ اینها آخر بر ده نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به مشاهات
 قرآنی رمزیت انان و مقطعات فرقانی ایمانی است بآن آپن دولت باصالت نصیب
 انبیا س کرام است علیهم الصلوات و التسلیات و کل ورثه را از اتباع این بزرگواران نیز
 نصیب هست بورانت و لعلی سبیل القله و الزمره فلیک باتباع خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیات

تعالی بن برکاتم و تدوق من اندوغم و تجوسن تماک الکطائفة الکبری بنفاعتکم و اسلام علیکم و علی من یدلکم

کتابت سی و پنجم نیز بنویسنا حسن علی در آنکه از عهد منسوب بر آمدن بسی مشکل است

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات باخوی اعز می مولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله و حصل الی البیر رساند
احوال فخرای بخند و مستوجب حمد است کتابت آن برادر رسید الله تعالی بحسبیت ظاهر و باطن اراد و از
دید و دانش ماسوا بهائی و داد و از آفاق و انفس ترقی بخشاد و آنچه در باب قاضی محمد رفیع نوشته بودند
مخبر و ما این معامله هر چند تعلق بصحبت دارد لیکن شوق مشار الیه ملاحظه نموده طریقه را می نویسد
حق سبحانه نافع گرداند از عهد منسوب قضا بر آمدن بسی مشکل است قاضی متشیع باید که از عهد این
خدمت بر آید امام الوضیفة بان علم و تقوی قبول این منصب نمودن ترسان لرزان باید بود و تبارزه خلاصی ازین
منصب بر داری مسألت باید نمود و احتیاط در نقشه شرط این است بحسن و انبشار الیه یعنی در میان اندوخته است

کتابت سی و ششم کلامت الله در بصیحت

اتقی اعز می مولانا نعمت الله بانعامات خداوندی جل شاناه ممتاز باشند کتابت شمار سید و تعمیر
اوقات جدید بلوغ مرغی دارند و احتیاط با خلایق بقدر ضرورت نمایند و احیای یابی را تمام دانند
و بر کردار خود گریه و زاری دارند و این دو را فکده را پد عاید کنند و اسلام علی من اتبع الهدی

کتابت سی و هفتم بمیرزا عبید الله در ذکر اسرار غامضه بطریق جمال

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بمیرزا عبید الله جاری امور مشکور است التعلیل منه سبحانه عافیتکم و تقاضای
و ترقی و در مقام فی مدارج القرب و وصولکم الی مراتب اللوایات انشئت غم منها الی علوم الوارثه و التعلیل
من کمالات مرتبه النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیاء علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات
و تبرکات لطیفین انفس کمال لاطمینان و فی شرح اصد در حق الانشراح و یحیری العناصر مختلفه

مجرى الاعتدال فانه مضیبا من الخلد والجهة الذاتية وحظا من الاسرار الخفية التي هي السبل الى بيان
اصحابي ويشتمل فيكم لقطع هذا المعلوم ويتبين ان يعلم ان المحبة في حصول کمالات الولاية الصغرى المراد
والاذا كان القلبية من ذكر کم الذات والحق والاثبات وفي حصول الولايتين الاخيرين الذكر اللسانى
بالنفي والاثبات ومعه في حصول کمالات المربوطة بمرتبة النبوة ملاوثة القرآن والصلاة خصوصا
الصلاة المفروضة ثم يتبع بعد ذلك مقام ليس للعل فيه نتيجة ولا الاعتقاد اثر الترقى هناك مربوط
بغيره بفضل الاحسان وهذا المقام بالاصاله مخصوص بالانبياء المرسلين عليهم السلام والبركة وتبليغهم
بغيرهم ايضا نضيف من هذا المقام ثم ياتي کمال فو قد يرتقى فيه من ليقض الى المحبة فالترقى في حصول هذا
الکمال مشروط بالمحبة لخص بمرتبة وفي المحبة ايضا کمالات المحبة والعبودية فظهر کمالات المحبة
الذاتية بالاصاله مخصوص عليهم عليه السلام وکمالات المحبة الذاتية اولا مخصوص بالحبوب عليه وعلى
فضل الصلوات واکمل التحيات ولطيفياتها ثانيا لغيرها راجا من هذين الکتابين وسلام

مکتوب صدوسى ششم بمولانا محمد صديق در ترغيب براعلى
همت ودر کشف سر آنکه در غير تو جه نسبت متزايد کرد و بخلان نجه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريفه رسيد و خوشوقت ساخت
از ديد قصور و بلند همتي و عدم اکتفا با مور حاصله نوشته بود در چاک و سبار کست ممکن بچاره که لی
نفسه از خیر و کمال تى ست کمال در حق او ديد قصور و سلب کمال ست و خیرت در نفی خیریت
و شهو و نقص و شریعت بعد از آنکه خود را از کمال موهوم تى ساخت و کلمات نمود نمایان آن
شد که از غنى مطلق که اى نماید و در روز گری کند و چون عطا یا و کمالات او را با پانی نیست و قطش
و افلاس این بجز به کمال هر چند بلند همتی کند و بلی من مزه سیرایى سر زده شده بودند هرگاه
قصد استوجبه و مراقب میشود نیست که خاطر خواهد است محسوس بیکره و چون خود را از توجه و بیگانه
ببخا است بے قصد نسبت مخصوص محسوس بیکره و انداز ابراهیم کثرتی به عباد و عجز و انبساط

ابطن بر چند باصالت و دور از قید طلعت دارد از درک ظاهر و در تراشیدن و در خطه امر آتیه نه و از هر چه
 کمالات ظنی نیست و گریاست و از کمالات علی تعلیل انتساب اهل شهود و مشاهد و بر آتیه ملتذد و آنکه
 از شهود گذشته اینست که آتیه کمتر پرواز و باید دانست که آنچه مذکور شد معامله اهل آتیه و اخلاص است
 و سرانجامی نسبت بخیر و منی سلطان آنست که چون ظاهر سالک یا طریق و توجه دارد و باطن هر معامله
 سرگرم است با بی رحمت احدی و بطلان آتیه است چون ظاهر روی باطن آتیه را طریقی و بظاهر پیدا
 شود و این سرگرمی که باطله خود داشت و توری که آن را بداند آن چه خود از اضمحلال پذیرد و از سر حاکم الملم للصلوات

کتابت شده در قلم شیخ باقر احمدی محمد مدنی و پیران حقیقت عارف کامل

بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات الی الاخوان الکرام حاج محمد صدیق و مولانا حسن علی و طاعت الله
 انما هم الله سبحانه عن الاله و الارادات و افعالهم بالرضیات و سائر کمالات و درینم یلیس القوی
 و تدریج تعلیمات و در حقیقت عرفی تفاهیل الشیون و احوال الی الذات فالعارف الکمال المشرق
 البقاء الذاتی و شایسته فی مرایا العوالم و میری نفسه کلا و اجمالا و العالم مظاهر و تفصیل و یباین ذات
 سایرانی افراد و انما لم محیطا به احاطه اکل لاجرم بل بعض من احاطه الذات لصفاته الذات و
 باسواک مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمال لم حکم التقاء فی القرابة لو وجد

و احد یقول من بین قلم اگر بادشهر بر درین بیاید قوی خواج سبت کن

کتوب محمد و پیران شیخ عظیم جلال آبادی در آنکه و حیات متابعت رسول علیه السلام
 بعضی کسی است و بعضی موی عتقاد و عمل او بعضی خلست و بعضی نه

بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال و اوضاع فخرانی بخند و مستوجب حمد است امیکه اجا
 و در افتاد و نیز و نیز صلاح باشد و در متابعت سید کائنات مفر موجودات علیه فضل الصلوات و اکل التیات
 ظاهر او باطن استقیم و در این متابعت را در حیات و مراتب است سفر تبتنه اصحاب اسوة المحققین خلیفه الله

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات پروردارشید خواجہ محمد کاشف میرساند کتابتی کہ درینو لا بدست حال
 بعضا با فرستادہ بودند رسید و رسانید تقبل الہ سبحانہ متفقہا نموده بودید کہ در وقت تکرار کلمہ الطیبہ نفس و
 اثبات کلمہ مبارکہ محمد رسول اللہ را ہم آن ضم کنند یا نہ و اگر کنند بعد از چندین مرتبہ می کنند مرتبہ را تعیین
 نیست بعد ہر دو یا ہر بیست یا ہر پنجاہ یا چند ضم کنند و تکرار این کلمہ نفی مقاصد و مرادات خود نماید تا ہنگام
 از مرادات خود برآیند و ہر واحد حقیقی و مطلب حقیقی نتیجہ مقصود نداشتہ باشند مراد خود بہ تن را متعلق بندگی
 بر تائید مشایخ فرمودہ اند ہر چہ مقصود است معبود نیست در حدیث آمدہ است من جہل بہم سہ جہاد و احاطہ
 کفایہ اللہ ہو اللہ یا اللہ و الآخرۃ و در روایتی ہا و احادیث المعاد یا ہم الآخرۃ آمدہ است مراد از معاد یا آخرت
 دارالخلود است کہ دارالقیامت و میتوان کہ مراد از ان بازگشت اصل شد چنانچہ مولوی علیہ الرحمہ درین

بیت اشارہ نمودہ است **ہر کسی کو دور ما نازا جہل خویش** **باز ہر دور و زگار جہل خویش**

متفقہا دیگر از سجدہ بعد و ترنمودہ بودند فقیر جواب آنرا با روایت پیش ازین فرستادہ است عجبت
 کہ نرسیدہ بکلمہ عمل با مومل حضرت ایشان مانیست و علما آنرا منع کردہ اند باینکہ در فی سنن الہدی
 السجدتین بعد ہا ای صلوة الہی المفصولتین بینہما بجلوس و قراۃ آیہ الکرسی فیہ لعمولتین علیہما فی
 بلاد اللہ لا اصل الحاصلین بالخبار و الآثار و لا روایۃ الحاصلین فی لفظ التثانی و لا عمل علیہا فی اہل العرب بل التثانیۃ
 یقولون بحر متہا و اکثر بحقیقۃ لا یعرفونہا اصلا و را سوا سالت فقہا المدینہ عنہا فتقولوا الکرۃ ہر فیہا

مکتوب صد و چهل و سوم بشیخ محسن کشمیری در بیان آنکہ طالب علم
اعلیٰ دار و وصول وی بخدمت کامل مویبت صرف است

بسم اللہ الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از رفیت ماسوا مہر ساختہ تمام گرفتار جناب
 قدس خویش گرداناد و بحقیقت احسان کہ نشان آن ان تعبد الہ کا ملک تراء است رساناد مہر
 سمیت او تعالیٰ کہ با عباد محسنین است کہ از کلام مجید مفہوم است جلوه فراید و از اسم بسمی و طالت
 نماید و بشیخ صدر کہ دایمہ اطمینان نفس و در آمدن نورست در سینیہ کہ علامت آن نجانی از دار

غرض و آماذگی دار قرارت کما در تحقیق سازد بجز مته من از ابع بصره و ماظنی علیہ و علی آله الصلوات
والبرکات والتسلیمات العلی صحیفه شریفه که متنبه از درو طلب و شوق مطلوب بی با تا بود مشرف
ساخت چه نعمتی ست که با وجود تعلقات شتی و محبت مال دنیا سوای مطلوب حقیقی و سودی دلی پیدا
آید و هوای هویت غیب از حسین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست: نیاز با ایشان بینه
بران محب این طائفه با این طائفه است و مجلس ایشان با ایشان المرامع من اسب حدیث نبوت
علیه و علی آله الصلوة والسلام از حق سبحانه از یاد این داعیه را داعی باشد موقوف این خواهش شوق
خواهند تا درین طلب بکرو و یکا هست باشند و این جوهر نفیس را بعبار امانی قانی بی نوری رونق سازد
و بزاری از کرم اوقالی سالت نمایند که بصحبت کامل رسانند تا جوهر مستعد او متجلی شود و کمال انسانی
صحبت او ظهور نماید بصحبت ناقص گرفتار سازد که از ناقص کامل نیاید مستعد او سالک ضائع شود
از کوزه همان برین ساق و در دست و طالب بیچاره حکم عی دارد مشکل ست که تیز میان کامل و ناقص
کنند سابقه فضل اینجا و کار ست و دستگیر می رحمت می باید پس در یوزه حصول کمال ازین عاجز نباشد
پرو بال در رنگ سوال ست از سائل بی نوال هر چند از راه محبت این طائفه علیہ یانی کمال این
اکابر حاصل نموده است لهذا بعضی از طالبان که با وی نشست و خاست نمایند از راه حسن ظن بلکه بعض
فضل و موهبت شری ازین مشرب حاصل نموده است می نمایند و و طهر شد و هدایت جمعی میکردند لیکن چون
این دور از کار درین محبت ناقص ست در متفرع علیہ آن نیز باید که ناقص بشداری بقصص
حدیث قدسی انما عند ظن عبیدی بی چون حسن ظنی باین فقرای بی سر و برگ پیدا کرده این بخت

که بفضل یا اندازه آن از انظرون نیز معاشرت فرمایند **می تواند که در هاشم ماحسن قبول**

آنکه در ساخته است قطره بارانی را **اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم**

متابعه المصطفی علیہ و علی آله الصلوات والتسلیمات والتجیات والبرکات والتسلیمات

مکتوب صد و چهل و چهارم بآنانا محمد صدیق و آنکه معاشرت از او را دست بخت است

بسم الله الرحمن الرحيم جناب اخوی توفیق اناری مولانا محمد صدیق ازین دور افتاده و عا و سلام
 عافیت انجام خوانند و بر وظائف طاعات و اذکار سرگرم بودند و نماز شب و گریه و سحر را منتهی شمرند
 و خواهان معامله باشند که از حوصله درک بیرون بود و معبر عبارات و اشارات بشارت گردید و بولا نگاه
 و بهم نباشد معامله که اصل وابسته است چنین است و آنچه در چنین است بظلال و اوصاف تعلق دارد
 با آنکه سید الطائفة قدس سره بعد از موت و تمام که از حال خود خبر داده است اشارت بهین معامله
 نموده است چنانکه فرموده طاحت العبارات فنیة الاشارات و انفعالا الاریکات رکعات هانی جوت اللیل چه عبارت
 و اشارات که بظلال و صفات وابسته است بعد از ظهور اصل بسیار غنور گشت و فانی و ناچیز شد
 و اثری از آن نماند چون بآن فروید علیا طایمت ندارد و غیر از ادای وظائف بندگی از بند
 علی مخصوص ادای نماز که معراج مومن است و جامع عبادات است خصوص که در جوت شب
 واقع شود که آن وقت اشرف ساعات زمانست و هنگام نزول باین آسمان لاجرم فرمود و
 انفعالا الاریکات رکعات هانی حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هفت سال همراه
 مولانا عارف و دیگر و یکی آن بود که از اصل آگاهی یابم سه بار سفر حجاز رفتم اگر شل مولانا
 یا شبیه مولانا انجام می یافتم هرگز از اینجا بر نیگشتم پس بر امثال ما مهران ناگزیر است که بچنان
 دول درین طلب بکوشیم و از هر جا بوی ازین دولت بشام باطن برسد از پی آن برویم و سلا و لا اله الا الله

مکتوب پنجم به خورشید بخاری آنکه کلمه طیبیه در خلاصه تمام سلوک است و در فقه و تصوف

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی صحیفه شریفه خشت ساخت حضرت حق جل و علا از گرفتاری
 اسوی بکلی بجاته و داد و در در اینج قرب تر قیام روزی کناد و ادب کات کلمه طیبیه سیراب گرداناد و
 اهل شمس است که در تنویر باطن تافتی ازین کلمه مبارکه نیست بجز اول این کلمه سالک مستعد
 نفسی اسوامی مطلوب حقیقی می نماید و بجز دوم آن اثبات معبود بحق می یابد که خلاصه تمام سلوک است
 تا بخار و پلاز و سبیه راه از می در سراسر الا الله طلب نصلح که مشتاق تهذیب

اخلاق باشد نموده بود و نزد مکتب شرعی و احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة و التیمه بروح کمال
 شگفتی این امرست بمقتضای شریعت غرض اعلیٰ نمایند و سنن مصطفیٰ را علیه الصلوة و السلام در پهلای
 پیشوا سازند که نجات اخروی و وصول بدرجات قرب الهی جل شانه مربوط بآنست و در تعمیر اوقات
 جدید مرغی نباید داشت که وقت بغایت عزیزست در لایحه صرف نشود و احتیاط بخق بقدر ضرورت
 باید نمود و زیاده بر قدر حاجت بامردم صحبت و داشتن درین احوال و درجه همکست و احیای یلبای و گریه
 سحری را غنیمت باید شمرد و از انماک در لذات فانیة محترز باید بود که باطن را بکدر و بی رونق می سازد
 و باهمه کس خندان و کشاده ابرو پیش باید آمد و از امر معروف و نهی منکر بوجه احسن خود را دریغ نباید
 داشت و در طعام و منام و کلام رعایت حد و وسط باید کرد

چندان بخور کرد و دانهت بر آید

چند انکه از ضعف جانت بر آید و در طلب حق جل و علا مشغول و بی آرام باید بود و ایو بگر طمستانی
 گفته است که قصود مضطربست چون سکون آید قصود نادمب را بی محبوب قرار نیست و هیچگونه
 با سوا انس و الفت نیگیرد گفته اند میرزا بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطورست حتی انوار صفت
 علیم الارض با رحمت و صفات علیم انفسهم و آیام جوانی را مشتم و مانند و قوت ترا صرف خدمات مولانا
 در وقت پیری بر تقدیر حیات و فراغ معلومست که چه از دست می آید حدیث شایب نشاء سفة
 عبادة الله گوش نهوده باشد و از صحبت متبع دور باید بود و از امور مبتدعه یکسو باید شد که نجات
 درستست و از حق سبحانه همواره مساکت باید نمود که بصحبت کامل رساند تا جوهر شهادت شعلی شود
 و کمال انسانی ظهور نماید و بصحبت ناقص بگزشتار و تیار که از ناقص کامل نیاید و مستعدا سالک شایع
 شود نوشته بودند که عقیده وحدت چنان راسخ شده است که ساعت بساعت دل از ملاحظه اسرار فیض
 حقیقه متاثر میشود و توانایی کمالی در امر پیدا کرد و در بعضی امور اخلاقی نفعت بزرگست شکر خداوندی
 جل سلطان بجا آرند و از یاد این دید خواهند تا همه جا جمال و مطلقه نمایند و همه را برای کمال و
 نعمت و از ازل و قوه خود به تمام بیایند و همه امور و نفوس با و دانند و از خود معدوم و با و موجود باشند
 و ذات او را در الورا تصور نمایند و آنچه که دیده و نوشته بود و در بغایت پسندیده و روشنست

و از شما سیدت نامه خبر رسید هر حق سبحانه امور بسطه را از قوت فعل آروانه قریب محیب است	بکس کم خور و زکات را این است	با کس و کرم اگر در ده کس است	و السلام علیکم
---	------------------------------	------------------------------	----------------

مکتوب صدر و چهل و نهم مولانا محمد صدیق در آنکه ظهور جمال الهی را
چنانچه در رنگ جمال و انعام او سبحانه موجب ترقی و لذت باید فهمید

اینکه سیدی السراوه انصرا و هر چه از محبوب حقیقی جل سلطان آید و در نظر محب بکه در نفس امر عشا
و زیاست محب از ایلام اولدت میگیرد و چنانکه از انعام او کی را ظهور جمال او بیند و دیگری را
منظور جمال او هر دو را صفت کمال می فهمد و صفت رازینه بموصوف می نماید و از صفت بموصوف است
می گراید و از آن حال فرزند جگر گوشه رضای و شکیبانی پیش آیند لیکه چون فعل محبوب حقیقی است
از آن لذت گیرند و فعل رازینه بموصول فاعل سازند چنین ابروی و بصیرتی چه کنجایش دارد از
وجود فرزند چنانچه متع بود و ظهور نعمت حق جل و علا آنرا تصور می نمودند از فقدان نیز باید که خوش
باشند و ترتیب جلای در حق خود و مانند سعادت خود درین درو و اطم که در یکچ رضامندی صاحب حقیقی
است جل سلطانه فهمد مصیبت های این جهان هر چند بظاهر خراشیده و چراخت ست اما نظر باطن می بینم

و راحت است و سبب قریب و ترقیات است خوش گفت	با درو باز چون دوا می تو نم
و کس منکر چو آشنائی تو نم	شکر از به که خون بهائی تو نم

مکتوب صدر و چهل و نهم بمیر محمد خانی در تمغیب تعمیر اوقات و ذکر
احادیث فضائل قضای حلاج مسلمانان و فضائل حسن خلق

چنانچه از سید سید المرسلین حبیب رب العالمین علیه و علی اکرمین الصلوات
و تسلیات اکملها شفقت آنرا بصلوات و دعوی بقایت قلیل است و معاملات ابدی و
بدی بان مرید طاعت مذکری است که این فرصت بسیر و غنیمت دانسته ساختن کار آخرت و آن نایب

و نوشته مسعود را در امپای سال و چون شمار حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلایق ساخته است
 شکر خداوندی جل سلطان به جای آورده که بهمت را در روانی مهمات خلق الله چیست بر بندند و خدمتگار
 صیب و اگر صاحب خود را وسیله نیل در جات و نیوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان
 با خلایق و طاعت حق و حسن خلق با اینها و رفیق و سهولت در معاملات ایشان را در لایه رضا مندی
 و دلای حقیقی جل سلطان و مانند و بسبب نجات و واسطه ترقی درجات نمودند و حدیث آمده است ان خلق
 عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله احادیث چند و فضیلت قضای حاجت مسلمانان
 و احوال سرور را بر ایشان و فضیلت حسن خلق و رفیق و یاری و یاری می آر و نیک تامل نمایند
 و اگر در معنی حدیثی خافیه باشد از طالب علم مستدین حل آن خواهند شد بتقریر خدا صلی الله علیه و سلم
 فرموده است اللهم انی استسئلكم لایطعمه ولا یسلبه و من كان فی حاجه اخیه كان الله فی حاجه و من فرج
 عن مسلم كره فرج الله عنه كره من كره يوم القيامة و من ستر مسلما سره الله تعالى يوم القيمة رواه
 البخاری و مسلم و در روایت مسلم است و الله تعالى فی عون العبد ما كان العبد فی عون اخیه هم در
 حدیث است ان الله خلق خلقهم لک الخ الناس یفرع الناس الیهم فی احوالهم و لک الامنون
 من عذاب الله رواه الطبرانی و هم در حدیث آمده است ان الله تعالى اقواما خصهم بالنعیم و بالفساد
 العباد و یقرهم فیما مایه لولاهم فاذا استغوا بنزاعهم فحولها الی غیرهم رواه ابن ابی الدنیا و الطبرانی
 و هم در حدیث است من شئ فی حاجه اخیه كان خیر له من اعطاک عشرين و من اعطاک یوما
 ابتعاد وجه الله تعالى جعل الله مینه و بین التام ثلاث خنا و کل خندق العبد ما بین الخافین
 رواه الطبرانی و الحاکم و قال صحیح الاسناد و هم در حدیث است من شئ فی حاجه اخیه حتی یفقیهها
 انظر الله عز وجل نجهته و سبعین الف ملک یصلون علیه و یدعون للمان کان صابرا حتی یسه
 فان کان مسائنه یصبح و لایرفع قدرا الا خط الله عنه بها خطیته و یرفع بها درجه رواه ابن حبان
 و غیره و هم در حدیث است من شئ فی حاجه اخیه المسلم كتب الله تعالى له کل خلوه بهین حسنه و عی
 عنه بهین سیئه الی ان یرج من حیث فارقه فان قضیت حاجته علی ید یخرج من ذنوبه یوم

ولدۃ امہ وان ہک فیما بین ذلک و قبل الجنۃ بغير حساب رواہ ابن ابی الدنیاء و ہم در حدیث ست
سن کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی مبلغ بر و تسیر عسراۃ اللہ تعالیٰ علی اجارۃ الصراط
یوم اقیمۃ عند حوض الاقدام رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست فضل الاعمال و حال السرور علی المؤمن
کسوت عورتہ او شہدت جو عتہ او قضیت کہ حاجتہ رواہ الطبرانی و ابوالشیخ و ہم در حدیث ست احیاء العمال
الی اللہ تعالیٰ بعد الفرائض و حال السرور علی السرور علی المسلم رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست او غل
رجل علی مؤمن سرور الا خلق اللہ تعالیٰ عزوجل من ذلک السرور ملک یعبد اللہ عزوجل یوحده
فاذا صار العبد فی قبرہ اما ذلک السرور فیقول یا تعزینی فیقول لہ من انت فیقول انا السرور الذی
ادخلتک علی فلان اما الیوم انس و جن و ملک و انبیاء و اولادک بالقول الثابت و اشہدک
مشاہد یم اقیمۃ و شفیع کک الی ربک اریک منہ کک من الجنۃ رواہ ابن ابی الدنیاء و ابوالشیخ و ہم در حدیث
ست سئل رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن اکثر ما یدخل الناس الجنۃ فقال تقوی اللہ و
حسن الخلق و سئل عن اکثر ما یدخل الناس النار فقال لہم و الفج رواہ الترمذی و ابن جبران
و البیہقی و ہم در حدیث ست ان من اکل المؤمنین یا مانا جنہم خلقا و اطعمہم بالیوم و رواہ الترمذی
و ہم در حدیث ست ان العبد لیسب بحسن خلقه عظیم درجات الآخرة و شرف المنازل و ان یسب اللہ العبادۃ
وانہ لیسب بسوء خلقه اسفل درجۃ فی جہنم رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست الا انہ یسب اللہ العبادۃ
و اہل بنی اسرائیل و حسن الخلق رواہ ابن ابی الدنیاء و ہم در حدیث ست ان رجلا اتی
النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم من قبل و جبہ فقال یا رسول اللہ ای عمل افضل قال حسن الخلق
ثم اما عن بیئۃ فقال ای عمل افضل قال حسن الخلق ثم اما عن ثمانہ فقال یا رسول اللہ ای عمل
افضل قال حسن الخلق ثم اما عن بعدہ یعنی من خلقه فقال یا رسول اللہ ای عمل افضل قال تقیت
الیہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فقال لک لا تقۃ حسن الخلق یوان لا تقضب ان استطعت
رواہ محمد بن نصر المروزی و ہم در حدیث ست انما معصیت فی بعض الجنۃ لمن ترک المراءوان
کان محقا و بیت فی وسط الجنۃ لمن ترک الکذب و ان کان بائعا و بیت فی اعلی الجنۃ لمن
کان متحفا و بیت فی وسط الجنۃ لمن ترک الکذب و ان کان بائعا و بیت فی اعلی الجنۃ لمن

خود نقد او خواهد بود ان شاء الله تعالی که توفیق عمل نیابد و خود را مقصود نماید که از
سلام قلیل انصیب است هر کس یافت دوستی یافت عظیم و آنکس یافت روزیافت عظیم است

کتاب صبیح جلال و ششم بجناب شاه میر محمد نعمان در آنکس که شریک است در جلال

ان شاء تعالی ذات باریکات را شمول الطاف داشته مسند آرای ارشاد و اراد ظهر الفمادی الیه و بهر
بنا که است ایدی الناس بنبات اعمال مادم سال است که خلق بیلگی خط گرفتار اند مرد و بخت
استقرار آمده بودند و این دوران کار خیز و میان ایشان بود باین همه بارگاه یقین بقدر میگرد
که در این باز خلق اعمال سودا و ست مردم از وجود او برکت می جستند و او را روزی و دفعه بایستادند
و از حقیقت حال واقف نبودند از غلام حکام می نمایند و او چون این ظلم را با اعمال خود نسبت میداد
و جنب این آنرا بهر اندیشه خیال میکرد و با این همه تفصیلات از امثال اعده اجابا امید دارد
که رحیمی بحال و نماید و عفو زلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را مجبور کنند هر چند عاصی است
اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین هم نظر رحمت بحال عاصیان را جمی دارد و در شفاعت نیز
نصیب عاصیان باشد که او در قیامت یحیی بن زکریا را علی نبینا و علیها الصلوات
و التسلیمات بپارند و هیچ معصیت در دیوان او ندارد و دیوان عاصیان پارانند تا حجاب از ایشان
گرفته شود و صفت غفران برای اهل عاصیان است و ستاری و ثوب و عیوب را خواهان و عفو
تفصیلات را جویند ظهور خیریت اشریت می باید خداوندی باندگی استم کاستاد را استاد
کردم و غلام خواهر را آزاد کردم و پس هر چند وجه قبیح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آینه داری
حسن و کمال و خیر زیاده تر سبحان الله قبیح و نقص در اینجا می حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقید
با وجود شرارت چون وجود خیریت عارضی دارند آنکه اسما و صفات نمودند عدم مطلق که چندی از خیریت
ندارد و شریک است تعالی بوجود رحمت دارد تعالی و بآنکه داری آن مرتبه مقدم بر پاست

سلام خورشید خواجه محمد مصطفی | سیاه رویی که در عاقبت کاری | از هزاران یکی از عرفا بعد از او

مستطاولہ بوصول این کمال ممتاز ست و نزول بعد صدم صرف میفرماید و اینست داری حضرت
ذات تعالیٰ معرازا سما و صفات می نماید و نور هدایت او از عرش تا فرش فرو میگردد و لذت بی
حاک سبب رفعت او گشته است و خواص خاکیا زابر قدسیان فضل او دخن بجای دیگر رفت
مقصود آنست که این دور از کار را در اوقات مرجمه بدعا یاد آرند و عفو زلات او خواستند

مکتوب صد و چهل و نهم بمولانا محمد صدیق در آنکه حزن لازم این است
و آنکه نسبت اگر از ظاهر مخفی گردد بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست

احمد سر و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکاتیب شریفه شریفه اعز می مولانا محمد صدیق رسیدہ
مسرور و خوشوقت مانت ز اذکم اللہ سبحانہ تزییاد و توفیقاً از شکر و شکایت کہ می نویسد بموضوع
می انجامد متحد و مادیوار الفراق ست محل تقادش ست کریمین کان پرچہ تقار اللہ فان
اجل اسدلات مشعرین معنی ست پس طالب او تعالیٰ درین تشا غیر از آنکه بسوز و گداز سازد
و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد ہر گاہ صفت حبیب علیہ علیہ افضل الصلوات و التسلیمات
و اوم حزن و تو اصل فکر باشد بدیگران چه رسد غایۃ الامرجت تسلیم طالب نمونہ از بعض امور موعودہ
بر باطن او جلوه گرمی سازند **بلابودی اگر این ہم بودی** از کم کردن همان نواظرا
تا لم می نماید یکی ندارد اگر از ظاهر مستور گشته بر باطن متجلی ست در نفوآت می آرد و ریشے
ابو محمد جبریر را گفت بر بساط انس بودم درمی از بسط بر من بکشادند از مقام خود بفریدم و اذان
محبوب شدم راہ بگم کرد و نمود چون یام مرا بر اہی کہ بآن رسانند و لالت کن ابو محمد بگفت ای
برادر ہمہ یابین بود کہ قرار اند و این غایتی لیکن بر تو ہیچے چند بخونم کہ بعضی ازین طائفہ گفتہ اند شمر

قفت بالہ یار فسخہ آنا ہم	بگفتے الاحباب حسرتہ دشوفا
کم قد وقت بہا اس الکلام خیل	عن الہما و صا ق او شفا
فاجانی داعی الموعی فی ریحا	فارق من توے فخر للہقی

کتابت صد و پنجاهم شیخ محمد شریف کابلی در انکه فناء قدم او است مین اه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطنی اخوی گرامی مولانا محمد شریف است و در از کار از انکسای هر

منشی نمازند و بر منشی علی صاحبها الصلوة و السلام مستقیم باشند و از منشی موهوم و بی نام
منشی که دیده و موهوم و بی نام مستحق بودند و بدام منشی صید منشی نمایند و ظهور منشی و توابع آن بی
کمال منشی منشیست و نختی با خلاق محبوب بی نما از منشیات ممکن در کمالات دیگر فوق آن بسیار اند
لیکن همه مشروط بر این فائده است هیچکس را نماند که رود او فنا است رود در بارگاه کبریا

پس فناء قدم اول است و از راه قدم و من بعد از اید ق صفاته و نکته اخلاص و اید و اید

کتابت صد و پنجاهم کیم بلا نعمت الله در انکه هر چه است باطن قیاس و تجلی احکام شرعیه مشیه کرد

کتابت های اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت جمعیت و تقاضاست باشند فان الاستقامه
فوق الکرامه و از منشی موهوم بر آمده بدوام منشی موصوف باشند تا منشی تحت جلود فرماید و سالک
را از وی ر بوده خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن است نمی آید
و بنظر و فکر این مهمانی کشاید که با وجود بقای تکالیف شرعیه ناپودن بچه معنی است و بودن با بودن
در یک وقت چگونه باشد عرف ربی بجمع الاضداد عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق
رحمت نیست می کشد و از کشته دیت می خواهند یعنی از کم شده احکام بندگی فرو نه گذارند و عجب
معامله است هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب از و با و تجلی او با احکام شرعیه میگوید
چه نقش اماره که با الهات آتی احکام شرعیه است و با نقیادی آرد و کمال تجلی کمال الطینان است
و ما این شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغزیه پوست
درمانده چه کمال این نسبت با طینان می کشد و علامت الطینان کمال اتباع احکام منزله است و نیست
نایس ختبا الله سبحانه و ایاکم علی کمال متابعت صاحب الشریعه علیه علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات

مکتوب پنجاه و دوم بفتح خان شیرازی محل شبهه که بر کلام حضرت بزرگ قدس سره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودید که حضرت خواجه بهاؤ الدین قدس سره فرموده اند که روزی ما سناست پس معلوم میشود که ما سوا هست چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر حقیقت وجود دارد نفی ما سناست
نیشود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بتفی جواب مراد حضرت خواجه قدس است سبحانه سهره و الله
علم بالصواب از نفی ما سوا نفی تعلق نفی مقصودیت ما سواست بلکه نفی شهود و شعور ما سوا که حاصل قضا
و توحید شهودی است که شرط این راه است ما سوا بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی
هیچ در کار نیست تا نفی وجود ما سوا کرده آید آنچه لابد است و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید
شهود نیست باید که در دید بصیرت سالک نامی و نشانی از ما سوا نماند و تعلق علمی جوی از ما سوا بسته
شود تا قابلیت ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی بیارگاه قدس یابد و پیر و نه خط اقتدار مقرر است از تری
نیایی مابقی وجود اشیا چند آن کاری نیست علاج مرض باطنی که مانع وصول است نزد ما از انهم
مهام است و آن تعلق و گرفتاری است با اشیا و شهود و شعور است با سوا چه بطور ولایت علوم کنی
با معرفت الهی جل سلطان جمیع آید و شهود کثرت باشد و وحدت یک باشد و سالک را ناگزیر است که
به نفی این امور نماید تا نیایان ماسوی شود و فتا پدید آید

نرسی در سرای الا الله نوشته بودید که اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب
همین وجود مجازی در مرتبه خودش هست یا نیست اگر هست چه فائده بتفی ما و اگر نیست نیست فائده
در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در اذهان بعنوان وجود حقیقی مرکب شده است سالک نفی عنوان
حقیقت آنرا می نماید اما مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و وجود حقیقی حق حل و علامت حرکت پیاپی
و سه راه سالک نشود لاجزای بتفی شنیده باشند نوشته بودند اگر گفته شود صلا نیست مگر وجود و هویم
جواب چون اصلاً نباشد و هم و هویم از کجا گوئیم مرتبه و هم که عبارت از نمونی بود است در علم الله
کائن و ثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود خلق فرماید و در

تاریخ صلا بنو حقیق این معنی در کتب این اکابر مذکور است نوشته بودند مگر گفته شود وجود ظلی جواب پس من وجه باشد من وجه نباشد و این نفی در وجهی است که نیست هست مالا جرم نفی نفی بی فائده بود گوئیم که نیست هست نامر اسالک چون بعنوان هست حقیقه تصور کرد و بنیاد دراز درین بی بنیاد نهاد است نفی بعنوان هست حقیقه او می نماید تا از روی ذوق و حال شسته ذائقه او بویا گردد و زیره مصدوم هست حقیقه گردد و از غل به اصل شاه راهی کشاید

مکتوب پنجاه و دوم بحاجی حسین بن محمد مقصود از فنا و بقا و ال کفری است می نیست امر دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد حاجی اکرمین الشریفین ازین محب دور افتاد و سلام عایت انجام نوزده صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و اذواق و مواجید بنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات بی اندازده و داد و علوم و اذواق تازه بخشاید و ما چون این دارا عمل است و محل کشت و کار در افرونی عمل سعی بلوغ باید نمود و در اذواق و کفایت آن باید کشید مقصود از فنا و بقا و ال کفری مادی حق است تعالی که بالغ دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقه و حصول سیرست در اعمال و طاعات و تقییه عبادات است از ذائق شرک خفی از حصول فنا و دید عیست بنده بجائی نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ریشه بندگی نکشد و در جانب بقا هم با حق جل و علا در نفس الامر کی نگردد و متحد نشود مقصود صفای عبودیت است و نیک بودنست در محالیت با و سجا: این معنی در فنا ظاهر است در بقا نیز چون دید اتحاد است پس مقتضای انا عند ظن عبیدی بی گویا حضرت معبود تعالی این کسوت شلبس گشته بعبادیت آمده است و مقرر است که هر چه باجناب قدس منسوب است اتم و اکل است لا ارجح فی شأنا علیک انت کما اثبتت علی نفسك پس عبادتی که بیگام بقا بودیم و اکل باشد

مکتوب پنجاه و چهارم بمیرزا عبد الله در شرح احوال می در ریاضه و منیرج بود

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصحبهم شریفه که بصحبه شریف نورالدین درویش ارسال داشته بودند

رسید از مطالعه آن ذوق بایقت نوشته بود مذکر درین ایام در ادای نماز حاضری رسید هر که گنجل
ازین بنو چنان ظاهر میشود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و صدام
این حال از نظر پوشیده نیست و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حال است و در
این حالت بغایت اصل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلا تیه را بر غیر حالت صلا تیه
نیز تفوق است و این جسم دیگر متبوع که نوشته اند اما که صورت مثالی وجود موهوب است که به لادت
ثانیه مربوط است که بعد از تحقق قضا و بقا بهی که مبدأ یقین است آن وجود حاصل گشته و باطن عارف
گرویده و لطائف عشره عالم خلق و امر و نسبت با آن ظاهر آمده این ظاهر و باطن و رای آن ظاهر
و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف
ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا از بزور و میان باز اقامت و زور و خلقیت بایام
مرآه اذان ظاهر و باطن متعارف است و تصفیه باطن بهین معنی گویند چه تصفیه باطن یعنی اول معنی
نزار و ذکرانی و توجه او مطلوب صورت پذیرد چه توجه و مگرانی مشعر مابینت مباحث است و این باطن که
حکم قیوم ظاهر دارد هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت
مثالی بعنوان اجسام ظاهر میشوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت و همیه بخود حالت باطن است
و این حال محروض متضاد باوست محمد و میان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلا تیه
مسئوره میتوان که مشرب بر بقا باشد و حالت نسبت و همیه فنا است و فنا را با بقا هیچ ترافع نیست قضا و بقا
نموده ایمی است در عین فنا باقیست و در عین بقا فانی چه فنا از ماسوای مطلوب است و بقا با مطلوب
این شبهه شامشیه شبهه صاحب نزہت است که بر مقرر قوم تخطی و اعتراض نموده است و گفته است
گویند عیان خود چه تا بے | کم شو که چو کم شوی بیابے | این نکته نمودنا هوایم
چون کم شوم ایگے چه یابم | پاینده اگر کسی درخواست | از کم شد من پس او چه میخواست
این اعتراض نیز مدفع است چه کم شدن که فنا است نسبت با ماسوایست و یافت که از بقا است
نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن ترافع نیست این فقیر این مطلب را در کاغذی تفصیل

نوشته است اگر چنانچه ما انداخته و ما آنچه از امور غیبی گوئیم و احوال موعی که ظاهر شود
 در کائنات که آنرا تفصیل نویسد اجمال هم کافی است که بطلب اصلی چندانی کار ندارد مگر چیزی که
 خواست داشته باشد و آنچه بطلب اصلی تعلق دارد تفصیل آن اگر بسیار مستحسن است و دیگر که بطلب باشد و آنچه از
 طریق طریقه را باو گویند و اگر از دهان خوش نیاید صحبت کم کسی را نگارند و طریقه است احوال عمومیست و محتاج است
 غریبی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در خواب رسیدار رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای تقصیر ترک کردی
 و کتمان المعانی و حصول بشارت مقام فرویت که نوشته بودند مبارکت لیکن نه نوشته بودند که آثار این
 در خود هیچ یافته شد یا نه آری این قدر نوشته ای که در مقام ارشاد فرویت مقام فرویت تصور نمود فقیر نیز
 درین باب توجه خواهد نمود و انشاء الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فرویت بر مقام ارشاد تقوی اورد
 ارشاد چونکه متضمن عروج و متضمن نزول است بر فرویت فرویت دارد چه در فرویت همین عروج و رو بختی است
 تعالی نزول و رو بختی که مقام کیل و دعوت نسبت ندارد و لکن جهت آری کسی که جامع کمالات فرویت
 و قطبیت بود و کبریت احمر است چنانچه حضرت ایشان مادر اول جامع این هر دو نسبت بودند و نام بعد
 از ان بکمال وراثت پیوستند و سید الطائفة قدس سره نیز جامع بود نسبت فرویت و در این شیخ محمد قصاب
 حاصل گشته بود و نسبت قطبیت را این شیخ سری تقطی نسبت قطبیت را در چپ نسبت فرویت فراموش
 نمود است آنجا که فرموده که مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصاب ام و ظهور الوان
 و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا نیستی ندارد و هر یک نام ظهور آن خود را بان سر نیاید و او هر چند
 لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود نوشته بودند که صحبت در وقایع با سلاسل دیگر بسیار واقع است
 التفات بسیار مفهومی میشود بلکه در چینی از اعیان انقدر انکشاف جلی است که نمودار و لوح را بصیرت بصیرت
 شریک است و تکلیف طریقه های خود میکنند ازین و هم بسیار دارد که او که آن خود و شامه کار خود سرگرم
 باشد و حرمت مشایخ را که دارد لیکن قبله توجه را بر آن میکنند و توجه بیک جانب مقصود دارند بزرگان
 بر تقدیر و وقوع شفقت میکنند هر که یکا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نباید دانست که اگر طالب این راه
 که ارادت شیخی آورده است ظاهر شود که نسبت یا نوری بوی از غریبی دیگر رسیده است باید که آن نسبت

از پیر خود و اندک بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر او جامع ست لطیفه
از لطافت او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جمله افلاطون است
است شما خود محفوظ آید اما یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قومیت مباد ازین راه قبله
توجه را بر طلب بیشتر سازد و از وصول بمطلوب باز دارد بلکه از راه سیر و مخد و مایک هدایتی از شما پیش ازین
به مدتی رسیده بود پیش از ترک آن نوشته بودید بعد از آن از شما کتابتی نرسید و غیر از اینها کتابت که جواب
آن نوشته شد و در آن کتابت شوق ترک و تنکات دلی و غنی تمام از وضعی که اشتیاق پیش ازین بود
و پاره بسط مقدمات درین باب نموده بودید و نیز در آن کتابت مندرج بود که درین ایام بجا و حیرت و عجز
و فقار بسیار است و ارادت و عطا و طاقت و پردلی که در او کل مفهوم می شد کم ترست سبب بی توسط
اسباب در نظر علمی بود آحاد که در قباب اسباب است اول صنع مدلول صلح بود آحاد قضیه عکس
است از روی شعوری بود آحاد زوال شعور از روی است فنار ابرها میگذرد الان بقار اصطفا میکند
صفار عین ذات مبد است از روی تحقیق بی کم و کاست آحاد و چو در اینها تباین مفهوم میشود
اعتبار اینست چه بود اکنون دل کبر و سکرست جلوت و محافل مسیر و سفر خوش می آمد درین زمان
ز وایا و اقامت و تقاعد معقول نیست شده و معامله هر چند از ابتداء و رتری افتد امور مستطوره و
می نماید نهایتی بی الرجوع الی البدایه مندرج بود که مرتبه سلوک قدیمی و مرتبه سلوک نظری ظاهری تفاوت
بیک معنی باشد یا نه بیک معنی نیست چنانچه حضرت ایشان در مکتوبات این معنی را تفصیل نوشته اند
از اینجا ملاحظه نمایند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الهی و
و البرکات علی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین و سائر الصالحین آیت

کتوب و پنجاه و پنجم شیخ عجمی آنکه تعمیر ظاهر سبب تخریب باطن است

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا و مصليا اخوی شیخ عرب ازین درویش دلریش سلام عافیت انجام
خواند صحیفه در سله خوشوقت ساخت محمد الله سبحانه که بعافیت صوری و بطراوت و جمعیت معنوی

مستقرین ان شاء الله تعالی تزییات و باد و مزید بر مزید عطا کند و من استوی یومار فهو معبودن خلاصه اوقات را با طاعت طاعات مصروف دارند درین فرصت سیر به تعمیر باطن و تنویر آن پرواز در معیبات بهشت تعمیر ظاهر سبب تخریب باطن است و بالعکس و با و الهوسان در پی تعمیر ظاهر می پس از باطن چه خبر داشته باشیم در حدیث آمده است فانی نبشت لخراب الدنیا و لم یبث لها رتبا نوشته بودند در انشای صلوات خمس کیفیت نادره رو سید هر دو نیستی بطریق دوام است علی الخصوص در صحن ذکر و مراقبه نه از وجود اثری در نظری آید و نه از عدم اراده هیچ امر در دل نمی آید مخد و احوال سنجیده و پسندیده از خصوص حالتی که در صحن ادای نماز رود و درسی اصیل است و لذات آن منبسط از انتهای و السلام اولاد و آخر

مکتوبه پنجاه و ششم بحباب پسر زاده خواجه محمد عبید الله در آنکه و رای فنا و دای قحید و تجلی ذات معالمت دیگر بسیار است بیان بعضی کمالات صلوات و شرح کلام حضرت خواجه بزرگ قدس که فرموده از ظهور و احسن و سوسن بعد از فنا مضربیت

بسم الله و السلام علی رسول الله عرض دعا و نیاز از اکثرین و اعیان با اخلاص خدام مخدوم زاده بر جا و قبول فرمایند عنایت نامه گرامی مشرف ساخته امید که همبرین متوال بجای هر افتاده را بلا طافات و معارف تازه می نواخته باشند این عاصی تباها کار از روی کمال شرمندگی نتجات که از جناب مقدس باری تعالی دارد خود را نمایان آن نمیداند که تحقیق یا تقلید سخنی از حوالی حرم اقدس او پر زبان یا بقلم آورد و از همین جهت در بعضی اوقات در ارسال جواب عنایت نامه ها تقصیر میسرود و لیکن انحال بحسب امر شریف جرات می نماید و آنچه نفهم قاصر این احترام داده می نویسد و تقصیرات نامه امید عفو دارد و اگر با فخر وجه کمال بی تجلی ذات میسر نیست لیکن توانم و که و رای تجلی ذات معالمت دیگر بسیار باشد که حصول سعادت عظمی بآن مربوط بود و با التماس فضل عین الانبیاء علیهم الصلوات و البرکات نیز همان معالمت باشد آری طریقه انبیاء نیستی و گذشتگی و آزادی است اما حقیقت انبیاء ظاهر و در آن با تقدیم التیامات و التسلیمات از طریقیت تا حقیقت فرق بسیار است فانی نفسه از مطالب معصوم

نیت مقصود اصلی امور دیگر است که فاش شرط آنست و فی ذلک غلیظ نفس التناقصون هر چند صاحب
نفی که مبتدای نقطه نفی رسیده است محلا از اثبات و لونی بجهت نصیب دارد اما از نصیب انصیب
فرق بسیار است جمعی که فطرت اصلی شان از مقام نفی است هر چند از مقام اثبات بقدر نصیبی دارند
اما آن نصیب طفیلی است ذاتی نیست آنچه ذاتی ایشان است نفی و انشفاست و جمعی بحسب استعداد
طبیعی از مقام اثبات نصیب دارند نفی طفیلی اینهاست و ضمن اثبات که ذاتی این جماعت است نفی نیز
بجصول می پیوندد شان باین نصیبین که او که اگر شکر از ان معالمت که بتمام اثبات تعلقی دارد
و بدانش این بچاهل پاره ازان از راه تقلید پاره از راه تحقیق درآمده در میان آرد نزدیک است که نزدیک
دوری چندوی سبک قطع البیوم در حق و صاوت گیرد سراپا آتشی امشب قبح گوید گریز کن بچه خواهر
سوزن بگل ناخوشی در جام خواهی کرد و درین مقام بزرگم این قاصر از توحید ذاتی و شهود وحدت در
کثرت نامی و نشانی پیدا نیست و همچنین بعد از نزول نام ازین مقام بهر ارشاد و انام شهود وحدت در
کثرت نمی فهمد و در کار نمیداند و مبتدی و متوسط غیر مرجع و مرجع درین معرفت باید که فرقی نداشته باشد
چه اگر مشهود و مرایای کثرت مطلوب حقیقی است و شایان نفی نیست پس چرا مبتدی و متوسط را این
معرفت ضرر داشته باشد و بنی آن سعی نموده آید و اگر مطلوب حقیقی نیست تا با نفی است چنانچه حضرت
خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلامه لافنی آن باید نمود پس منتهی مرجع را چون ازان چاره نبود و کدام جریمه اورا بشاهد غیر مطلوب
آرام میدهند و این معرفت غیر واقع را بروی ظاهر میآزند و بعد تخلص و انقباض اطلاق جبراً
محبوس بندان کوچک کنش پیدارند چنانچه حضرت خواجہ نامیة الدین الرشی قدس سره فرموده اند که توبه
کوچک تنگست شاه راه دیگر است ازین عبارت شریفه و چیز مستفاد است کی آنکه توحید از مطالب
نیست راه مطلوب است چه مطلوب و رای کوچ و شاه راه است دوم آنکه بایست تنگ بسات که
از مطلوب باز دارد و این عبارت دلالت بر آن ندارد که بعد از فضای اکل و نزول اتم البته باید که
این معرفت رونمایه اگر گویند در مجالی کثرت مشهود هر چند مطلوب بروی کلیه نیست لیکن ظهور است

اوست که بعنوان جزئیت مشهور گشته است پس مبتدی و متوسط چونکه بمطلوب نرسیده اند در وقت ظهور این معرفت شاهد بشهود جزئی از نشود کلی باز مانند منشی چونکه بمطلوب رسیده است بعد از رجوع او تا زمان اتمام مدت دعوت اگر او را باین مشاهدات جزئیه مانوس دارند گنجایش دارد و غیره بمطلوب را بمطلوب نخواهد دانست و آن آرام بر وجه کمال نخواهد گرفت و محسوس کوچه تنگ نخواهد گردید چه او بمقتضای اطلاق متخلص گشته است و مطلوب را کماله و دریافته و میداند که این شود و بهر تسلط او تا اجل مسمی عطا کرده اند گویم منشی که کمال مرتبه انتها رسیده است شاید که بعد از رجوع باین مشاهدات جزئیه خرسند شود لیکن عارفی که کمال انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات و اکابر اولیا علیهم الرضوان رسیده است و شربی از اصل یافته اگر بهالم نزول فرماید امثال این مشاهدات چرامفتون خواهد گردید و باین شود و مانوس مالوت کی خواهد شد و نیز منشی که کمال کمال رسیده است یقین یقین دانسته است که هر چه در محالی اکوان ظاهر میشود از قبیل سراب بقیعة بحسب الظمان ما راست و غیره بمطلوب است مطلوب برای و رای آنست پس بغیر مطلوب چگونه الفت خواهد گرفت و این معرفت برای چه بروی ظهور خواهد نمود و خوش گفت که تو در عالم نی گنجی بخوبی مرا هرگز کجا گنجی در آغوش درویشی در وقتی از اوقات از موجودات عالم امکان مثل زمین و سحاب آسمان و شمس و نبات و حیوان استفسار نمود که آنچه از ارباب وحدت وجود در مریای شما شنید و شاهد بمطلوب اثبات می نمایند راست است و مطلوب در شما جلوه گریست همه جدا جدا تقدیس و تنزیه او تعالی کردند و انمودند که بر این تهمت منهد ما را چه یار که دعوی مظهریت و مرتبت او نمائیم و او سبحانه بآن علو شان و تنزیه چگونه در با ظهور فرموده باشد منته تحت سایه بر آفتاب خود را خالی محض و ساذج صرف و انمودند حقیقت آسمان پیش از حقائق دیگران ازین دعوی تبری نمود و کمال اظهار عجز و زاری و ذل پیش آمد و چون جماعه بآن سیاره سرگردان امور غیر واقع منتب میدارند و ارجاع حوادث کونی و انشال آن باومی نمایند ازین جهت الله را استیلا میبست خداوند جل سلطان و پیرافرو گرفته بود که بیان آن فی توان نمود از ترس و خجالت که اخته آب شده میرفت درین اثنا آفتاب از عابدان خود نیز تبری کرد و نمود که این جماعت مرا شرمند و رسوا ساخته اند من این

نامرادی و سرگردانی و اینہا دین مقام لرزان و تالان بود بر سر اصل سخن رویم انس لعل مرچ عین
در طاعات و عبادت محبوبیت و در ادبی حقوق مخلوقات و وظای مخصوص در نماز کہ معراج مومن است
انس خاص از مذہبی کہ بیرون آن گوئی مطلق و بیگار نہ حدیث از حجتی یا بلال و حدیث قرہ عینی نے
الصلوۃ رمزیت از ان خصوصاً جامعہ کہ محبوبیت اثیمه مشرفند و بولایت خاصہ محمدیہ پیوستہ علی صاحبہا
الصلوۃ والسلام و التوحید انس شان و طاعتش و ہمت شان مصروف تکمیل نماز از علو ہمت بشہود
و مشاہدہ سرفرونی آرزوچہ بقیین دانستہ اند کہ مکشوفات و مشہودات این نشان ظلال مطلوب است
نہ عین مطلوب و مطلوب مطلق ازین مقیدات و مشاہدات مبرا است لہذا ہزاران شہود و مشاہدہ را
تبحریمہ اولی کہ باہام یابند برابر نمیدانند و طاعتش خشوع نماز را بہ از تجلیات تصویری نمایند آری محب
چونکہ ہمارہ شہود محبوب را خواہان است و ہمہ وقت وصل و اتصال اورا آرزو مند چاہنہ است کہ از کمال
شوق بظلال محبوب نیز بیاساید و بظہورات او تحقیقا نمایند غیری گشتہ بہوی تو از جابہم مست و بیخود
زہر سوکہ آواز پاسے بر آید محبوب نشانی از وصل اورا و گرفتار ذات من حیث ہو و از غلبہ
این گرفتاری بامور دیگر ملتفت نیست معاملہ کہ او دارد در انجام شہود و تجلی بردن عارست پس محوری
المشرب کہ اقرب لمحبوبیت است باید کہ ازین مشاہدات بعد بود و از ہمہ شہودات خواہ شہود در مریا بود و خواہ
بیرون مریا کیسو باشد و عبارتی کہ از حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ تعالی عنہ منقولست کہ ظہور ہوا حبس
و وساوس بعد از فاضل نہایت محال دیگر دارد کہ بغایت عالیست چہ در کار کہ بر عقلی فردا آرد کہ مخالف
مشرباً آنحضرت بود و تدافع بعبارت ایشان کہ سابقاً مسطور شدہ داشتہ باشد زیرا کہ میخواند کہ این عبارت
باین معنی باشد کہ مقصود از فنا زوال گرفتاری است از مادیات و تعالی و چون بقنا و اطمینان نفس این
معنی بموصول پیوست بعد از ان اگر ظلم مشایعہ نماید و وساوس پیدا آید از مضرت اربہ زیرا کہ ظلم شیا
کہ فی نفسہ صفت کاملست بجهت گرفتاری باشیاء مذموم بود و چون بقنا از ان گرفتاری نجات شد ظلم اشیا
از صفت فہم برآمد و نیز میتوان کہ باین معنی باشد کہ عارف کامل بعد از تمامی کار چون بمقام عہدیت رسید
ہر فردی از افراد عالم شاہراہی می شود بجنباب قدس او تعالی پس درین وقت نظرات کہ سابقاً مجیب

خفیت و دوری بود و سبب جمعیت محضوری می شود و از خطرات راهی بخالی خطرات تعالی کشاد میگرداند
 در این عالم دنیا غم مشوق شود با دو گریه بود و پنجه کند تشنه گریه و نیز غم مکن چونکه بمصوب صورت
 معلوم است و نفس عالم و موجب تاثر عالم است معلوم لاجرم سبب تلون و تغییر عالم است که مستلزم نقص است
 و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزله و سبب است پس اگر علم عارف کامل حکم مخلوق با خلاق اندازین قبیل بود
 و از تاثر و تغییر و اهر و از نقص کمال آید مستبعد و درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ از ان تاثر و تغییر
 نبود این معرفت از معارف غریبه غریبه است و از اسرار خفیه خفیه برنا می آید که حجت و هیئتی لازم از امر باشد
 و صلی الله تعالی علی خیر خلق محمد و آله و صحبه و بارک و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام

مکتوب پنجاه و نهم بمولانا عبد الغفور مرقدی در اظهار اوقات محبت بحضرت
 پیر و سنگیر و صاحب انحضرت و آنکه این وقت تاب ظهور ثبت شریفه ایشان بنام

احمد و سلام علی عباد الذین اصطفی چه نعمتی که کسی در او ان پیری بجای طاعات عملی باشد و هنگام ضعف بر احد
 قوی غالب بود و آثار قبول اهل الله از اطوار او پیدا باشد و انوار جبینش شهادت این معنی هوید بود و استیلا عجباً
 توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطان میگرد و سبب دعا و امداد او از یاد آن نعمتی
 میشود و این همه انوار از برکات نظر و دستان دوست سبحانه و این جمعیت صوری که ظاهر با دای و وظائف بند
 یافته است اثر نسبت معنوی است که از باطن نشان بر باطن یافته است طاعت که بشرف خدمت و سعادت
 پا پس حضرت قبله حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوبند و نهایت شریف و مرغوب چه اینها مرایای
 کمالات محبوبند و یادگار آن جمال پاک و هرگاه این جماعت ای بیند حالتی رو میگرد و گویا جمال مبارک آن
 قبله خدا طلب از مشاهده می نماید و آن صحبت و آن اجتماع شد فی الله که در عالم مثل آن تصویر نبوده و نیست
 خطور میکند و دیده بر آب و جل که با یکدیگر و آرزو همین است که اینها صحبت دارد و حرف و حکایت بهین با
 نماید لیکن افسوس که این جماعت و بر روز قیامت اند و با وجود این قلت از یکدیگر دور افتاده اند

افراق هم نشینان سوخت مفر استخوان من

ز بهر دوستان خون شد درون پند جان من

انچه فیما صنع الله سبحانه هر چه استندم اندر عباد کار بانی که لوی او داری به حالت این سخته فرق
 و دلشده اشتیاق آنست که کسی که بر دانه وار در شمع وجود آنحضرت نگشته و نشانه وار بدین تیر تو چنگانه او
 نشسته و شکار رفتار و ادبهای محبوبانه او نگریده و بسیه خاطر آن زناکت قدر عنای او نگشته و کشته چشمان بیگون
 معشوقانه او نیست و اشتیاق آنهم وایر از آنکه چنین نازنین خود را بر آستانه عیلامی و کمال شوق و آرزو نتواند
 و خاک پای سگان درگاه او را تو بای چشمان خود نساخته و نشان خط بندگی او بر جبهه پدیدان بود و سلسله عیلامی
 آن بارگاه در گردن جان و تن او بویایانته با و می نشیند و آشنائی نگذرد سخن نگوید چکنم مرا چنین آفریده اند در
 اختیار خود نیستیم دیوانگان محبت هر جای بوی محبوب پابند جان فدایمانند و هر جا از محبوب نشانی نبینیم بیهوده
 فرسنگها از جایگزیند هر که باین آواره میل شست و خواست دارد باید که چنین بود و الا با و آوارگان چو آتش
 و کدم نشست و خواست بار با نجات میرسد که بخی اختیار نماید و مغالکی در تر زمین گزیند تا جماعه را که بهوصاف
 مذکوره اند نریند و سخن آنها نشنود و متحد و امین وقت را تاب برداشت این نسبت شریف نیست و بواسطه قرب
 قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استیلاست و انوار آن در احتقار و حلاوت آن در کس و
 غیر از آنکه اینکس را دایه تجرد و نشیند علاجی ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوند امر از میان ایشان
 گردان و از نظارگیان بجان ایشان گردان که طاقت نظار که قوم دیگر ندارند و سلام علیکم و علی بن لیدیم

کتوب صد و پنجاه و هشتم مولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی سعادت آثار اخوی مولانا محمد حنیف ازین گرفتار
 آثار و دعوات مشتاقانه قبول فرمایند کتوب مرغوب شمارا در میز ناز عزی از لاهور فرستاده بطالع آفتاب شوق
 گردید از غمهای کتابت جاذبه شوق پیدا بود و حرارت طلب بود الحمد لله سبحانه علی ذلک هر قدر که از جذب
 حرارت دست در نداشت کمال آنست که بعد جنون رساند و از اسوا بکلیه برانندین یوسا احد کم حتی
 یقال انه جنون این جنون نصیب بدوستان باد و طفیل ایشان جرعه ازان در کام و درونشان باد اظهار
 اشتیاق این دیار نموده اند و انتظار طلب این آواره دانه و متحد و امین این دیار چونکه در سر خیال یار دیگر دارند

و از دوری آن همواره بنی سوکار ندوستان را نیز دلالت بان داری نمایند هر چند هیچ نشانی از ان دیار نیست و اثری از دیار آن هوید آنه جز از ابحران دوری نصیب از ان نیست و غیر از سوز و گداز اصلی از وی شمر فتنه لغز و السا کینه و ان هم به نبوه بین جوانی و ضلوعی به آری اگر عمو را بنیون نماید تا درو شریک نام دهگان بهجران گردید و جرعه کش تخ نشان بر تم حرقت نقدان شود چه مانع است لیکن این همه در دوری و سوز بهجران غیایات بیش از پیش است و الطاف افزون از پیش عنایت است که این دروانوس

میدارد و باین سوز ساز داده است	درین دیار بان زنده ام که که گاهی	نیم عاقله زان دیار می آید
اطلاق دیار و بار در جای که از دار و دیاری پاک میسر است بطریق صنعت مشکله است پاکت است چنانچه در کلام		
شایع کرام مثل آن می آید و السلام	لا و هوزان سرای روز بهی	باز گشتند جب کیسه سته

کتوب صدیجاه نم بشیخ حسن ولایت شکر نعمت و تذکره از کرام الهی جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی انوی اعز شیخ حسن حسن الله سبحانه و حاله و حصل آثار ازین درویش دلریش سلام عاقبت انجام خوانند استماع اخبار توفیق شما و گری بهنگامه طالبان و بهنگامات او ضلع و استمر از حلقه ذکر و فکر بیب مسرت و دوستان میگردد و باعث مزید حمد و شکر شان میشود درین جز و زمان که بهنگام قرب قیامت است این قسم اجتماع مردم خدای صحت سده و فی الله از نعم جلیلا است که آسمان سجده کند بهر زبانی که در و بیکی و کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند به درگاه و سرگرم باشند و شکر خداوند جل شانجا آرند لکن شکر تم لازیم و از کرام الهی تعالی ترسان و روان باشند و از کید شیطان ایمن نبند و از هوا و هوای جنس نفسانی و دقایق شرک خفی پر خدای خود بهرگاه معتقد ایان ما و ابروی نفسیه میفرمایند و ای برابا بجمه محبت و رابطه معنوی رایز بزرگان خود و حکم دارند و در وقت سنین بنویس را علی مصدرها الصلوة و السلام و نتیجه از دوست ندهند و او را التجا و تپال و تضرع و زاری را بجانب قدس حضرت لم یزلی لازم گیرند تا امید نبات صورت بند و توقع از دوستان آنست که این دوران کار را بدعای خیر یا از اندک کتابی که فرستاده بودید رسید الله تعالی بعینکم و هر کم

کتوب شصتم شیخ عبداللطیف شکر خانی در آنکه باین ظاهر نگاہ طین و ام حضور مصوف بود

حضرت حق سبحانه و تعالی بکلمات صوری و مضوی عظمی داشته گرفتار طلبی دارد که هر چه مادی و دنیوی است در
جنب او محو و متلاشی گردد و تا محب و مقتضای امر مع من احب آفاق و انفس را دواعی نموده بخود انجا
جولان نماید و تکی در طلب اعطاف نماید که از تجلیات و ظهورات او چشم فرو بسته ذات ظاهر و تجلی را خواہان جوان
باشد بجز مت من باز اغ بصرو ما طنی علیہ و علی آلہ الصلوات و السلیمات و البرکات تا اہل اوضاع و احوال
فقرای اینچند و مستوجب حمد است لہ تعالی الحمد و المنة علی ذلک السؤل من اللہ سبحانہ سلاستکم و عبادتکم
متنای این مسکین در یاد خود و سائر دوستان آنست کہ بہت خود را کلیا مصروف جناب قدس مطلوب
حقیقہ گماشتہ شود و ہر چه منافی این دولت عظمی بود بسر اسرازان اعراض نمود آید نشود کہ بر ہموی
باطن انکشاف نمودہ ظاہر را بغفلت سپرد ہند کہ این نیز از دائرہ شرک حتی بیرون نیست عزیز می فرماید لاول
مقبل علی اللہ تہ عمرہ ثم اعرض عنہ خطہ کان ما فاتہ اکثر ما لہ آچہ توان کرد جمیع آرزو ہا سیر نیست از
مقتضیات بدنی و احتملا خلق چارہ تہ آری اینقدر معلوم میگردد کہ ہین غفلت ظاہر را کہ لاپی ست اگر
مقرون بہت صاحب نمودہ آید از غفلت می بر آید و طمی بذکر میگردد و مثلاً نوم کہ ہر اسر غفلت است اگر مقرون
بہت دفع کسل در طاعت گردد و ذکر میگردد و نوم العلماء عبادہ شہید باشند و احتملا بمرم بہت ادای حقوق
آہنانیز ذکر است کہ ادای واجب و مستحب است علی ہذا القیاس اگر بنحصر ذکر لسانی نیست در ہر عمل کہ ملحوظ
رضای مولی بود جل و علا داخل ذکر است ان ہذہ تذکرۃ فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلا ازین بیان لالچ گشت
کہ دوم حضور کہ عبارت از طر و غفلت است علی سبیل الاستمرار چنانچہ نسبت بباطن گفتہ اند و ظاہر نیز ثابت است
لیکن دوم حضور ظاہر را کہ عبارت از مقرون گردانیدن جمیع اعمال و افعال بہ بہت صالحہ و جمیع امور
ملحوظہ نمای مولی ساختن است حتی در اموری کہ بظاہر غفلت می نماید دوم حضور بباطن لازم است و اگر
این کمال مخصوص بخلصان است کہ از تصنع تصحیح نیست در ہر عمل آرد اند و بہت ایشان بظاہر و باطنی کمال ہے
یافتہ است بخلصان کمور الام ازین کمال قلیل النصیب انہم مخلصون علی خطر عظم این بدر گواران کہ حقیقت

اخلاص سیده اند و از صنعت و کلفت که لازمه طریقت است گذارسته هر چه میکند از برای خدا میکند تعالی و هر چه
ازینها منظور می آید تقدیر است سبحان خدا نیت کنیانه نیت و محمل است در متعین احتیاج تصحیح نیست چه نفس
ایشان فدای مولای خود گشته است و اطلاق کلمه بار بار خود شرک میدانند پس هر چه کنند عابد با و باشند تعالی چنانچه
اول هر چه بیکند برای نفس خود میگردند و محتاج به نیت نبودند باید دانست که سواد و ادب و ایذای این قسم عارف
چهارم به ایذای سواد و ادب و سحانه باشد زیرا که درین صورت مستحبات آن تکلیف جناب و تعالی منتسب میگردد و هرگاه
اعمال آن عارف بی احتیاج نیت مراد باشد تعالی جمال دیگران که نسبت با و به توقع آید بطریق اولی با جناب عابد بود
در چنین قیاس تعلیم و اطاعت و تعظیم اطاعت و مولای او بود و چون علامه عین الدین اعتبار در کلام مجید را گشته باشند لطیف الرسول قدس طایع
ست پس کتیم خود زیر کان را این پس است : یا بگویم و گویم اگر درود کس است : و اسلام اولاد آخر

کتب صد شصت و یکم بحقیق آن گاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطایب و عارف و اولاد است

الحمد لله و سلام علی عباد الذین اتفقت امامه که گرامی که درین ولاد سال داشته بودید بطلان آن مبتدی و مسرور
گردید سلامت باشند سفر حج مبارک با یقین است که در دعا های موجه این فقره را شایسته باشد خدا و امانت علما
را بر این گمارند که از مطلوب حقیقی هیچ پست ندارند و آرزوی وصل اتصال را بآن راه نهند چه یقین یقین
معلوم گشته است که هر چه از دست آید فرار و حوصله و اصل است و مقید با استعداد یافت و مطلوب این
تقیدات نمره و میراست و ازین قیود مطلق و معر ایں باید که طرح بهمت مقصور بر مرتبه بود که از قیود ادراک و
تقیدات استعداد بر تابد

اگر ندیده بگفت و امان یارم اگر فخرای کس دیگر ندارم
چه ممکن تا بقید امکان یقین است از مطلق حقیقی چگونه خطی فراقیر و اخلای نام از بشریت و امکان مقصوره
شیخ عطار می فراید

انی بینی که شاه ی چون پس
الان نشان داری بنیاد و سر بی کلی عجب معالطه است درین مقام نه بهر مطلوب را میخواهد و وصل
اورا مع ذلک پاس هم ندارد که این کمال فوق معالطه یاس است عرف رنی بحسب الاضداد و دفع نقائص
این کمال و البته نشأ محبوبیت است زیرا که محب که همواره شهود محبوب را میخواهد و به وقت وصل اتصال

او را از روندگی ارای آن دارد که بر روی از محبوب بروی ظاهر شود و خود را تواند یکی داشت عزیز می گویند
 به چوئی نواز جاجیم مست و بخود از مهر سو که آواز پائے بر آید | آید به آثار و افعال و صفات
 جمال و جلال و کجین خود حال محبوب همیشه است محبوب است که نشانی از مهمل دارد و گرفتار داشت من حیث بود
 از غلبه این گرفتاری با سوز مذکور ملتفت نمیشود و قبله توجه را بر آگنده میکند قل هذی سبیلی و دعوائی الله تعالی
 بصیر و ناو من اتبعه و سبحان الله و ما امن المشرکین این قسم بلند بخت را بگویم من تو اضع لله فهدم
 در نشاء اخروی امید و اریهاست که دیگر این را نیست ان هذی ذکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

مکتوب شصت و دوم بجناب پناه میر محمد نعمان در آنکه نصیب سالک مطلوب حقیقی جز به تملک نیست

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین صطفی دعا و نیا و این صافی مجبور محض از روی تحمل دست عرض
 قبولی و خنداند که چه نوید لطافت محبوب عالی ترا داشت که زبان نداین هرگز گوی کرد و تقاضا عشوق
 بر ترا داشت که ظم این بوا اوس خیال ترجانی آن نماید لاکحل عطایا الملک لا مطایاه انچه نصیب این
 بیچاره است استهلاک و محال است اگر بخود خیری و کمالی نسبت نماید مشرک طریقت بود و دکان در امانت باشد
 و قد منالی ما علوا من عل فجلناه هبایه مشهور این آواره فی نفسه از جمیع منتصابات تهی ست عصبی است وجود
 و جسم ایتها طاه هم رتود و خرد ذاتی است و فاته او سر می امانات همواره از ابل امانات است بیچاره که کمال او
 عدم بود و حال او نیستی از نهیست مولا ی خود چه خبر داشته باشد و از کمال جمال او چگونه اطلاع باید سر و بهارت
 و مهر و اینچا بهیست حضرت جلیل علی الاطلاق انشال و در از کار از لایانی باین معنی و با و شرعی ازین مشرب گویا

مکتوب شصت و سوم بجناب پناه میر محمد نعمان در آنکه نصیب سالک مطلوب حقیقی جز به تملک نیست

خدا م سیادت و نقابت دستگاه همواره یاد آور و محبان می بود و بهای ظریف معاون باشد احوال فقرای سینه
 مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه و سلامه استقامت حکم علی جاده شوم خانها ملک الامر و دنا خرد و ایتها
 از تملک غلیات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد | و او را قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا حیل اگر تفصیل آن پردازد و تمیل که ظلم طاقت آن نیاورد و کاغذ بسوزد و شکم و مستمع از هوش

رود و بعد از آن که گوید و که شنود خوش گفت

که خواهر سوخت را عذرا تو سه در جام خوابی کرد

الصدر و الاطلاق للسان ع

دارند و از راه جنیت بذات او را جویند تا از ذات بی چون حقیقه خطایند هر چند ذات تکلم را با ذات مستعین

بیچ جنیت در میان نه چه ذات انصیب از بیچنی یافته و با ذات بیچون حقیقه الصالی و نسبتی خاص پیدا

کرده و یکدیگر از اقسام ذات نیست بذات عارف چگونه بی بر بذات خالق عارف خود و رای اوست بهر حال

دست و پای نماید ز و همواره باین ترانه باید مترنم بود

اللهم اجعل حبک احب الایثار الی واجل خشیتک اخوف الایثار عندی و اقطع غنی حاجات الدنیا

یا شوق الی لقاءک و اذا اقررت عین اهل الدنیا بدنیا هم فاکثر عینی بعبادتک و السلام اولاً آخراً

مکتوب صد و شصت و چهارم به تربیت خان در انکه طالب حق

جل و علا درین دار همواره با دروگد ازست و در مدت دنیا

صحیفه لکرت که منبئ از الم فرقت بوده مشرف ساخت چه توان کرد دنیا سراسر محل فراق و اندوه است

موطن قایم آخرت حق بجهان جمال آن سرگرم دارد و القای آنجای صورت بند و هرگاه لقای مطلوب

مقیض موعود با نجات لقای دیگران فرع لقای اوست سباحت زیراکت شایسته و بیخواب برداشت

لقای او تعالی بوجه کمال ندارد و لهذا طالبان او درین نشأ همواره چو کباب و دیده پر آب اند

و همه وقت سوگوار در سوز و گداز میگردانند و در انتظار طلوع آفتاب احیاء بیدار اند و روزانه در سوگ

است و بیت تحشیر و بیقرار است

بی وادام ندانند و با صوفی الشرف گفت یکدیگر ندانند و این اندام شرمه

دل ترا میطلبند و ترا میخواند

مع ذلک فی الحقیقتہ در عالم ایستادن و سائر افراد عالم بایستاد و بگفتند این جماعت نواز اذان هم این
 کہ نہ با هیچکس پیوند دارند و نہ نفیس **علام زکس مست تو تاجدار اند** خراب بادہ العلل تو ہوشیار اند
 اگر سربایہ و جہل دارند و اورا دارند و اگر کلم و خطاب دارند ہم باے دارند ہر جہت دارند بر او و شما
 متکلم و محاطیم لیکن فی الحقیقتہ حدیث در دو شکوہ اند و با ولایت و درین حدیث شیر اینست از جہان
 بیش نیندازنا اٹکاوشی و حزنی الی اللہ و اعلم من اللہ لا تعلون خوش گفت خداوند اعلیٰ ازین قوم گردان
 یا از نظار گمان این قوم گردان کہ قوم دیگر را طاقت ندارم مانکہ چاشنی از شربت درو مندان نصیب باطن شما
 گشتہ است کہ آرزوے فقر و تجرید نمودہ اید بے طہیت **ہر کسی کو دور فائدہ از ہل خویش**
باز جوید رودگار وصل خویش از جوانان مستعدا فسوس می آید کہ فطرتہای عالی خود را مصروفین
 دیر کردہ اند و باطن ہر شوقین این تجرید غدار گشتہ و از جہا ہر نفیسہ مخزن زریہ چند فروماندہ اند جہا لاطلاق بابان ستارہ
 آمد و رفت کشادہ ناپست فطرتان از ان جمال محبوب و محبوبیم **در جہان شاہری و مافارغ**
و رقیح جرم و ماہو سیارے آمد سحر آن لبر خونین جگر ان **گفتار تو بر خاطر من بار گران**
شرمت باد کہ من ہمویت گران اشم تو نمی چشم بروی دگران **و اسلام علیکم و علی من لدیکم**

مکتوبہ نصرت و نصیحت شیخ الیاس در شرح بعضی کلمات طریقہ علیہ

الحمد للرب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین محمد و آلہ جمیعین اما بعد چون صلاح آتش شیخ الیاس
 ازین فیروز خواست کہ بعضی از کلمات کہ درین طریقہ علیہ زبان زد و اورا اند شرح آن بنویس اجابہ بطلب
 باز ازہ تم ماصر خود نوشتہ آمد و اندر سبحانہ اللہم للصلوٰۃ سقر و وطن عبارت از سیرت نفسیست کہ از اجزایہ
 نیز گویند ابتدای معاملہ این بزرگواران ازین سیرت و سیرافاتی کہ سلوک عبارت از ان است در مشن
 این سیرت قطع می یابد در سلال دیگر شروع کار از سیرافاتی میکنند و انتہا بہر نفسی مشود و شروع کار از سیر
 انفسی حاصل این طریق است و اندر احوال نہایت در بدایت جہن معنیست کہ سیر انفسی کہ نہایت دیگر است
 برایت این اکابر است سیرافاتی مطلوب ما بپیردن از خود جہن است و سیر انفسی در خود آمدن کردہ اند

گردیدن در کفنی گفته اند	پنج پا میسر هر سوی دست	با تو در زیر کف دست هر چه هست
-------------------------	------------------------	-------------------------------

خلوت در انجمن یعنی در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته باشد و تفرقه بیرون

مجدد درونی راه نیابد	از بیرون در میان بازارم	از بیرون خلوتیت با یارم
----------------------	-------------------------	-------------------------

در آیه این معنی تکلف است در آیه تالی تکلف درین طریق است یعنی چون در ابتدا دست میدهد و راهی برای حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقه آمده است هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز دست میدهد و اندرین معنی گفته اند از بیرون شواشتا و بیرون بیگانه نشود و اینچنین زیبا صفت کم می بود اندر جهان و نظر بر قدم عبارت از آن است که در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود و محسوسات متلونه پراگند

گفته اند که صفت اقرب باشد چه در استمداد و تالیج نظر است و در پیشانی نظر و دل تاثیر می کند خوش گفت

بهر مشغول کنم و بدو دل پاکه درام	دل ترا می طلبد و بدو راه جوید	آهوش در دم عبارت از انست
----------------------------------	-------------------------------	--------------------------

که در وقت نفس خود باشد تا بخلعت زیرا که سوم برای رفع تفرقه است که از آفاق میخیزد و تفرقه چهارم دفع تفرقه انست است پا کرد و یادداشت ساکت نادمانی که در طریقت و تصنیع است و حقیقت و مکه حضورند پیوسته

است در مقام پاکه دست	دکم همه جا با همه کس در همه کار	میدار نرفته چشم دل جانب یابد
----------------------	---------------------------------	------------------------------

و چون حضوره و ام پذیرد و از تکلف پاکه کرده و اره و مکه کرده که بنف منتهی نشود یادداشت بود

دکم همه جا با همه کس در همه حال	در دل تو از زود و در دیده خیال	و یادداشت را نشانی دیگر هم هست
---------------------------------	--------------------------------	--------------------------------

بنایت عالی و آن معنی در خور این مکتوب نیست و قوت قلبی آنست که گمان و واقف دل بود و تو بهی و نظری بان داشته باشد قطع نظر از ذکر تفرقه بان راه نیابد و به نقوش ماسوی نقش نگردد گفته اند دل بیکار نیست

یا با ماسوی آینه است یا با مطلوب و آینه آدمی تا میاید است حواس ظاهر که جوایس اند اخبار عالم

بل سیر ساند و در تفرقه میدارند و چون خواب میشود حواس باطن این کار میکنند و دل را پریشان میدارند

چون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد گویا چینه گردول ازین توجیه پیدا میشود و میگردد که اخبار عالم

دل برسد درین هنگام دل بمقتضای نفسی در آید و چه بیکاری در حق او مقنود است چون ازین طرف منوع

نشدت پاره دران نشانی از تفرقه آن طریقه است که در تفرقه مذکورند و دل از دشمن باز دارد و دست را

طلبیدن حاجت نیست رنگ از آینه بزوای غیر از ظهور نور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام
که اگر کسی را در کتب انگیزد و متاثر نشود ویران ذکر باز داشته بجز وقت قلبی امر باید کرد و توجهات باید نمود و اگر
و گیرد و وقت عدوی عبارت از آنست که بر عدد ذکر نفی و اثبات برنجی که درین طریقه مسعود است و اوقات
باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق از ترقب است ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع
نمودن حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلق

همه چشم تا چه فراموشی

و آن آگاهی و علم بنده است به دوام اطلاع حق سبحانه و برود حضور او تعالی مراد را خواجہ بزرگ قدس سره
میفرمودند که طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقرب است بجدیه از طریق مراقبه بر تیره و زاریت
و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اخراجات بر خواطر و بظن مویبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن
از دوام مراقبه است از ملک مراقبه دوم جمیع خواطر و دوام قبول الحاصل است این معنی را جمیع و قبول
می نامند سلطان ذکر آنست که ذکر تمام بدن را فراموش کرد و هر عضو در رنگ ل ذکر و توجه مطلق گردید

هر دم بهوای تست و مساند

حضرت خواجه احقر قدس سره اشارت بر البطلان آورده اند چنانکه فرموده

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است باینست که مرید بچاره چون که گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی
مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید توسط باید خداوند هر دو جهت که از عالم علوی
حظی فرا گرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد و آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض
نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان رساند و آن واسطه در حق مرید پیر است
که اتصال بچون غیب غیب نموده بعالم شهادت رجوع فرموده است پس مرید بهر چند وجود مناسبت به پیر
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاد تر نماید

معبود تو پیر است اول

و رعایت آداب است ظاهر و باطن و اتباع اوست در عبادات و عبادات و مراعات خود را الهی مراد او را بخشن

و خود را در حضور او کایت بینیدی الفصال دیدن و در سیر فانی گشتن لهذا گفته اند که فانی الشیخ مقدسه
 فانی امد است و طایفه را بطه از اجل این امور است و باشد مناسب است به پیر پیدا میکند و سهل امور مستطوره است
 که محصل مناسب است اند چون نسبت را بطه غالب می آید خود را عین سیری یابد و بلیاس و صفت او خود را موصوف
 می یابد و هر گاهی که صورت پیری بنیده و در دیوار چو آئینه شد اکثر شوق هر گاهی نگرم روس ترا می بینم
 تو جید بنگار که در ایندن است از التفات با سواد از شوق و شور و عداست

توحید بعن صفی صاحب سیر

تخلیص دل از توجه اوست بغیر عدم فاست درجه جذبه و آن عبارتست از عدم شعور بخود و باوصاف
 خود و وجود عدم بقای است که برین فامرتب شود این فنا و بقا چون درجه جذبه است که سلوک بآن ضم نگشته است
 از خود و بوجود بشریت امین نیست پس ولایت بآن به حصول نه پیوندد و فنا و بقا حقیقت است که ولایت بآن مربوط
 است و از خود مذکور امین است و دوام آنرا لازم فانی حقیقه لسیان ماسوای اوست تعالی و ذوال علم اعدا
 حضرت ایشان با قدس سرور فرموده اند اگر ذوال علم حصولی اشیاست فانی قلبی است و اگر ذوال علم حضور است
 که عبارت از نفس حاضر است فانی نفس است فانی قلبی است که برین فامرتب شود و بوجود و بولایت تئیه
 موجود گردد حضرت خواجه نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود بشریت می کند اما وجود فنا و بوجود بشریت نمی کند

کتابت شصت و ششم بجا فطام عبد الکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین هم طفی مکتوب مرغوب یا خوی اعز می مولانا عبد الکریم رسید بوجوب است
 گردید حمد الله سبحانه که از جمیع والدان و معنوی خالی نیستند و از یاد فقر افراغ نه شاید که هم برین مثال
 احوال برانویسان باشند و اوقات را بوظائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از ذوال مظلالم بصل و
 مدلول حقیقه روزانه و از علم بحیرت و از گفت و نجوایی آیند و از پوست بغیر و از لفظ بمعنی گرانیه خوش گفت

هر چند مطلوب حقیقی چنانچه درای

رفته زحرف در معانی

قوی ز وجود خویش فانی

لا و هو زان سراسر روز بخی

لفظت بیرون نفس است نیز بر تر از پوست و مغز است

باز گشتن جیب و کیسه تھی

اصل از ان دولت سرادر رنگا نکل در راه است چون باطل این

باز گشتن جیب و کیسه تھی

نسبت عالیہ فی الجملہ محبت و ارادت درست کردہ اندازید است کہ باندازہ آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شربی ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند کہ در وقت ذکر نفی و اثبات گاہ خود را لاشی محض می یابد
لاشی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکہ مستحبات را از وجود و توالیع آن بہل حوالہ نماید و خود را بعدم صرف
طبق مینماید تا تغییر نتواند نمود این حالت بغایت اصیل است و مصیر بقنای نفس است و بشرو حصول یکہ بہ مقصود
دوم آنکہ بی این احوال دیدہ استوار متحقق بود این نیز نیک است کہ از مقدمات حالت اولی است ہر چند از مقدمات
تا مقدمات فرق بسیار است نوشتہ بودند کہ نہ شعور بخود داند نہ شعور بعدم شعور خود این حالت در قنای قلب
کہ پیشانہ مذکور شد حاصل است چہ در ہنگام نسیان انکی قلب نہ شعور با سواد ارد و نہ شعور بعدم شعور
و در ظاہر دوام این حالت متعسر است و ہر چہ دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط است و السلام اولاد آخر

مکتوب شصت و ہفتم نیز بجا فطوح الکرم در تزیین مطلوب و دلالت اعلای ہمت

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ اگر قرار مطلبی کردنا کہ دامان عظمت و کبریا کی او بلوت تنہا و آرزو ملوث نشود ہوتی
و طلب و عطا فرماید کہ ہر چہ از وی ظاہر شود ظاہر و باطن از ان چشم پوشیدہ التفات بآن نہ نماید یکہ بسوزد
یکہ از وہنج چیز نخواہد و بامری ملتفت نگردد این زمان نہ ہجر او را خواہد نہ وصل او ہر محبوب چگونہ می خواہد
وصل او را برای آن نخواہد کہ یقین یقین دانستہ است کہ وصل او اتصال بآن فراختر و حوصلہ او ست و منہید
باستعداد یافت او و امری کہ او قرار آست ازین تقیدات منزہ و مبرا است و ازین قیود مبرا پس ازین
بلند ہستی بآن وصل التفات نمی نماید و ہر چہ از ان ظہور نماید از ہمہ رو تا فطرطش ہمیشہ چہ مطلوب حقیقی کہ درای
درای ظہورات است و درای و درای آرزو ہاست چہ دیگر نیست **ع** آن تلمہ کہ در دہان نگنجد طلبیہ

مع ذلک از مطلوب باوس ہم نیست کہ این معاملہ فوق معاملہ یاس است عجب معاملہ است نہ ہجر مطلوب را
میخواہد نہ وصل او را و یاس ہم ندارد و در نیجا جمع اضداد و ہم نفع نقائبش از استحالہ برآمدہ است عرف
ربی بجمع الاضداد این کمال ابستہ بمقام محبوبیت است زیرا کہ حب کہ ہموارہ شود محبوب را سہ خواہد
و دایما وصل و اتصال او را آرزو مند گجایا لے آن دارد کہ بر توی از محبوب ظاہر شود و خود را تواند گاہ داشت

عزیز گوید میست یسوی تو از جام مست و میخورد زهر سو که آوارانای بے بر آید

محب بآورد افعال و صفات جمال و جلال و محسن خود و افعال و صفات شریفه است محبوب است که نشانی از اصل دارد و گویند که
 ذات است من حیث اشیاء و لا یخلف علی این گرفتاری باین امور ملتفت نمیشود و قبل از توبه را برانگیزد نمی کند و سلام

مکتوب ششمیتم آغا رشید را که شرط نخستین این راه قناست

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى ابواب فيوض و تزيينات را همواره مفتوح و اگر آدومی مادام که در بند علم و دانش است از معرفت بسیط که نزد اهل الله معتبرست بی بهره است نسیان ما سوز و زال علم ابدان و نفسین این راه است علم حصولی اشیاء باشد یا علم حضوری که عبارت از نفس حاضرست اساحت باطن از نقوش علمیه اشیاء پاک و مصفا نشود و ظهور را از ارقام صورت نه بند و آن نفس حاضرست

ای بابی حرم ندارد - هیچکس را تا نگردد او فتی - است و در بارگاه کبیرا

توبہ ٹرسٹ خیم بیضیاء الدین میں انکمیا میں عمل سکرم استاد برکرم

محمد مدد سلام علی عباد و الذین صلی علیهم و آله و سلم صلی علیهم و آله و سلم
سرت بخش گردید مصرعه ای وقت تو خوش که وقت آخرش که مقتدات بسو که کنی از یاسام
از عل این کس باشد اعتماد کن بر کرم و فضل لم یزل بود اندر ج نود بودند بوضوح پیوست بی هر چند
مس از عل بیش اعتماد بر فضل بیش از ارباب بصیرت پسندند که این همه امید که داری از چ
دیده دارے فرو بیا ی من اجل علی یعنی این همه امید داری پسند یاس مست از همه غرض
چند از تذکره گ و قیامت و عذاب آمدن شوق دارالای محبت غلبه بر جاحسن ظن باد تعالی مندرج بود
بشمار گشت حدیث شریف حسن ظنک بر یک و حدیث قدسی انا عند ظن عبدي بی مؤید این معنی است
ندمان شوق آینه ز سوزا لیکر که نوشته بودند و نیز نوشته بودند آئی چون آشنائی تو با خلق بیگانه است
آشنائی کس ندارم الخ امیدوار ساخت حتی سبحانه بحقیقت این آشنائی رساند و ربائی تمام از خود

و از خلق نصیب وقت کرد و اندر **ای ای آنکه از خود خلق نه رست** و کمال ازین تعلق و ذهاب عین و اثر از سالک از روی یافت و شهود بی تعلیلات صفاتی که بی محل ذات تعالی میسر نیست و ذهاب آثار ظلمات عدم که شب و بجز بعد و دوریت بی طلوع آفتاب احدیت از افاق غیب انصاف بر خیزد سالک که سبب آن بدولت قرب وصال تواند رسید ممکن نه و اسلام ادله و آخر

مکتوب هفتاد و یکم **ای آنکه بگوید که هیچ عرض شایسته حق لا احوال و الواجید**

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین هم طیفی مصرع **از هر چه بیرون و درون است خود شمرست** مخدوم طالب احدیت ذات را باید که ذکر و فکر را بخلوص امنیت کند و مشغوب با غراض و امالی خود نشازد بلکه احوال و سواجید هم در این طوط و منظور نبوده مقتضای میعاد فاذا ذکر و فی اذکر کم از ان طرف نیز یاد خواهند کرد چه چینه که به پیچ یاد فرمایند و بکلام عطیة بخوانند بلکه در ذکر باید که جانب اذکر کم هم طوطا باشد و بخلو سینه یاد کند اگر گویند که اذکر یه یه عن ربهم خوف و طمعا خلاص آن مفهوم میشود و آنکه گفته اند که میتوان که مراد خوف عن الاثقل و طمعا فی الوصال باشد شش ازین شبهه نمی نماید چه بسیارست که منظور در ذکر و عبادات این خوف و این طمع هم نبود و وصل و فراق منظور نباشد گوئیم که شک نیست که ادبخانه بذات اقدس خویش نیز مستحق ذکر و عبادت است قطع نظر از ذنوب و عقاب و قرب و درجات و این کریمه منافاتی این معنی نیست غایه الامر و راست که این کریمه ناظر بر تحقیق صفاتی باشد و تحقیق ذاتی و رای آن بود و از انصوص دیگر که تسبیح و ذکر در این مقصد بخوف و رجائیت مستفاد گردد مثل الا بتقوا وجه رب الاعلی و کریمه الموفقون الا بتقوا وجه الله و میتوان که دعاء کریمه یه یه عن ربهم الایه به معنی سوال بود که مقابل ذکر است چنانچه در حدیث قدسی آمده است من شغل ذکری عن مسائل علی السالین سوال من حیث انه سوال الیه خوف و طمع دران طوط

مکتوب صده و هفتاد و یکم **حاجی محمد رفیعان در نصیحت**

مخدوم و اوقات را معصوم دارند و خلعت و تنهایی بیشتر را غیب بخند و احتیاطا با مردم خصوصاً مردم بیگانه

که داخل طریق نیستند کثیر اند و بدو ضرورت آنها نیست و خاصت کنند لیکن باحوال طالبان
 نیک پردازند و نقد احوال برسی آنها چنانچه باید چنانچه آرزوی شری اهل خانه را بجا آرند و اختلاط کثیر آنها
 نمایند که مصاحبت با میل بکلام دنیا و می آرد و از حق بیخانه غافل می سازد و دور می اندازد

کتوب هفتاد و دوم بجهت کاشف در آنکه در حق کمال ظاهر رنگ باطن دوم حضور صومست

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی از رفیت ما سوا مخرج رکنا و با لنون و الصادان تعد و انعمه الله لا تحصى
 از جانب حق سبحانه فیض و انعام دائمی است بر بنده فیض صوری و معنوی ظاهری و باطنی که اگر کیست
 و یک لحظه این فیض منقطع شود اثری از بنده نماند چه وجود چه کمالات تا بعد وجود پس بر بنده ناگزیر است که
 یک لحظه یک چشم در آن از انحضرت غافل نباشد و بدوام حضور موصوف بود عجب خسران و خجالت است

که منم حقیقه در صد و انعام بود و هم علیه تو جی با و داشته باشد و منم دوست کسی که غافل از حق بگزینانست
 در اندم کافر است با آنها نیست شک نیست که دوام حضور نسبت به باطن ممکن بلکه واقع است

علی الخصوص در طریقه اکبرم الله سبحانه این دوام بسیار حصول است و در ابتدا دست میدهم لیکن این
 دوام بطاقت مسترس چه ظاهر که کثرت او بختی است از غفلت چاره نیست و از خواب و اختلاط با مردم
 اگر زنده آری اگر این غفلت ظاهر را مقرون به نیت صراط گرداند غفلت عین حضور گردد و نوم به نیت
 وضع کسل و طاعت داخل طاعت است نوم بعد از عبادت نشود باشند و اختلاط با خلق نیت ادای
 حقوق شان از امور شرعی است و کل مطیع الله تعالی فی امر ذاکر پس دوام حضور نسبت بظاهر
 نیز مستحق باشد و ظاهر و باطن برین تقدیر بدوام آگاهی موصوف بود چه باطن تمام بی شرکت حق است
 جل و علا و ظاهر که گاهی حاضر و گاهی غایب است نصیب آن نیز مراد است تعالی و نصف دیگر ظاهر
 که بصورت غفلت و غیب است چون در طاعت مولا است سبحان نیز عاید به انتخاب قدس است الیه
 یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه باید دانست که این دوام که نسبت بظاهر و باطن بود نصیب کمال است
 از افراد انسانی که از طاعت نفس مارده برآمده اند بلکه باطمینان نفس مشرب گشته اند و بفنای اتم و بقا

اکمل پیوسته و ادکلف تصحیح نیت و اخلاص در عمل و ارسته اند هر که در کلف تصحیح نیت و اخلاص است مخلص است بسلام و آنگاه از کلف گذشته است و بحقیقت پیوسته مخلص است بفتح لام که در کلمه ان من عبادنا مخلصین وارد است و المخلصین علی خطر عظیم و سلام

مکتوب صد و هفتاد و سوم بخواجه ابراهیم در جواب سوال و ازین عبارت عزیزی که گفته علم حق را تعالی در علم خود کم می یابم

بعد از حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مجاری امور مشکو رست المرجونه سبحانه استقامت علی جاده الکبریا فانها ملاک الامر و بدونها خطر الشقاء نوشته بودند که عزیزی گفته است که علم حق را تعالی در علم خود محمی یابم ازین سخن اظهار استبعاد نموده بودند و نوشته بودند که عکس این باید گفت که علم خود را در علم واجب محمی یابم متحد و باید اعتراض را گنجایش نیست لیکن منشای این وید را باید جست بداند که منشای این وید آنست که علم خود را مراتب علم واجب جل سلطان یافته و مراتب جمع از ا فی المراتب خیال نموده در رنگ آنکه صورت آفتاب یا آسمان در آئینه ظاهر شود و ساده لوحی آفتاب را یا آسمان را جز بهینه تصور نماید این را از قبیل اشتباه انموذج شیئیست بشیئی چه ظاهر در مراتب اندازج آفتاب است نفس آفتاب ازین بیان حل نشد معنی آن بیت مولوی معنی قدس سره که فرمود

علم حق در علم صوفی کم شود | این سخن - که باور مردم شود | و نزدیک بآنست آنچه از شیخ

محمی الدین العری قدس سره نقل میکنند که گفته است که جمیع محمدی جمیع از جمیع الهی است چه جمیع محمدی جامع مراتب و جوب و امکان است بخلات جمیع الهی این نیز از قبیل اشتباه انموذج است باصل چه ظاهر در مراتب محمدی صورت مرتبه و جوب است نه همین آن مرتبه خوش گفت سه

توان خوبی نمی بینی بسلام | مرا هرگز کجا نمی در خوش | این درویش نیز این بدگاه گاه

درآمد خود بصورتی پیوندد لیکن چون منشای آن کرم الله سبحانه معلوم است از زله و خطا محفوظ است بالتراب و رب الارباب این قسم چیزها درین راه بسیار رو میدهند از همدیگر گذشت و بعضی نادانی باید آمد

و بنده باید شد و خیال خواهی از سر باید بر آورد و کمال خاکساری لازم بندگی بجای آید و در واکر بندگی قبول فرمایند زهی عز و شرف والاخبارت نقد وقت کمال ممکن در بندگی ست خداوندی با و تعالی سلم است

اگر معشوق خیالی در سرست	نیت معشوق آن خیالی دیگرست
-------------------------	---------------------------

و ترجمه بسیار اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولنا و آله و اسراده علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب ہے ہفتاد و پھارم بخراجہ گدا در بیان خلاصہ سلوک بطریق اجمال

اگر بعد و سلام علی عباد و الدین مصطفیٰ گرامی اخوی خواجه کرام محمد ازین دو راقی و ده دمانی فرزوان خوانند
و اوقات را بزرگو و راقبه سیر و نه سجده کند دل را انقطاع تام از ماسوی مذکور حاصل آید و فلق جی و غی
او از اشیا زائل گردد و حضور مع الله سبحانه و صفات الهی دل غرق و باز تصنع و تکلف یاد کرد و در هر چنانچه شرح
صفت سامعه و بصیر صفت باصره بعد از ان سعی کند که این وصف حضور آیتها با قدس رجوع کن و نفس حاضر
از میان برخیزد و حضور او خود بخود دیگر از محبت اغیار صورت بند و نیست نسخه حال و خلاصه تحقیق اهل کمال السلام

مکتوب ہفتاد و نهم کا جی حسین علیہ السلام کی شہادت و امتحانات انفسیہ پانچویں

جناب شیخ آب حسین محب دور افتاده را فراموش نکنند و گاهی بعبادت او آوری نمایند و از اعلام
احوال خود و تقاضای احوال دوستان غافل نباشند و بجهت ابدان را سبب بعد قلوب سازند و ابواب فیوض
را که از راه قلوب است همواره مفتوح دارند و هیچ مشغولات و متخیلات خود را که بعنوان حقایق
ظاهر شود نفی نمایند و در ادای معلومات و مشغولات پویند و خوابان نسبت بجهول کیفیه باشند
آری مشهور است که مثال نسبت مذکور بود و در کار آن معامله نماید نه آن کار نبود و بر و طالبان
طاعات و عبادات مستقیم باشند و همه اوقات را در آن مستغرق دارند و اسلام اولاً و آخراً

کتابت شد در شهر اصفهان در ماه رمضان سنه ۱۰۸۰

حضرت حق سبحانه ظاهر را بزیور شریفیت غزل آریسته باطن را از ثمرات و برکات آن شاداب و
سیراب دارد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات الی یوم التنا و تمجد و با چه نکته مطلوب
از ایجاد نبی آدم تحصیل معرفت حق است جل و علا و معرفت بطور این طائفه علیه لی فدا و معرفت

صورت نبی بند **س** هیچ کس را تا گرد او نماند **ا** نیست ره در بارگاه کسریا

پس بر امثال باهوران ناگزیر است که عمر گرامی را بخوابان دولت مطلوب صرف نمایند و پیش از وفای
صوری بقضای حقیقه بشناسیم و سرایه وقت را در پی استیفای لذات فانی نگماریم و تعمیر حمیری که
تخریب آن خواسته اند نه نامیم عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب مجیم است چنانچه لذت قرب وصال
دیاده از لذات جنات انعم فیما علی من اعرض عن الله و یا حسرت علی من فرط فی جنب الله دوباره
در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه العی فی الاخره اعی و اخل سیلا

ترسم که یارب ما نا آشنا بماند **ا** نادان قیامت این غم بماند **ا** آوجوانان مستعد انوس می آید
که فطرت باری عالمه خود را مصروف این دنیه گردانیده اند و بظاهر مشغوفین قبه خدا رگشته و از جوهر نفیس
بخیرت ریز باری چند فروماند جمال مطلق تاباست و راه دورفت آن کشاده و امثال اینست فخران از ان جمال

مجنونیم و از ان جریم متعال **ج** و در جهان شاهدی و ما فارغ **ا** در قبح جرعه و ما هشیار

کمال خجالت انما است که حضرت کریم و ذوالان عدو جلال نظری باین کشتال داشته بشود و از سر و علائق او
آگاه بود او از نهایت جهالت تبحر قلب ایدر گران بود و سر نیاز بخیار او دارد **ا** اند سحر آن دلبر خونین چکران

کفتار تو بر خاطر من بار گران **ا** شربت باد که من بسویت نگران **ا** باشم تو منی چشم بردی دگران

بایک گناه گام ملاقات صدوی طریق معاف حضرت را جاری و از نه راه افاضات معنوی مفتوح تر باشد

مکتوب و هفتاد و هفتم بلا جمال الدین در آنکه برکشوف و قلن عتقاد
نباید نهاد کمال معرفت معرفت صلح است جل و علا و تحقیق فنا

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی صحائف شریفه بتقاب یکدیگر رسیده و شوق شمع گودانید

حضرت حق سبحانه ہوا ربانوق و شوق و اراد و عز و جرات و ترقیات و اوجہ و ما چون تفرقہ در کثرت
و مناسبات و بشارات صحیحہ صافہ و ظلمات آن متعسرت اعتماد بران نہ باید نہاد و اعتبار آن چندان
نباید نمود کہ کمال معتد بہ آن مربوط نیست انچه ثابان اعتماد است و فسک بنیست کتاب سنت است
باید کہ ہمت بران گزارند کہ علی مقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از انصوات شرعیہ است و دوم
آنرا از دست نہ ہند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال کہ اہل اللہ مقرر نموده اند معرفت صانع
است چل و علا و معرفت جہارت از غنائت در معرفت **س** تو باش اصل کمال نیست پس

زود و ہم شہدائی نیست و پس **ا** و فاعلاً بطور یاد و گویند است فنای قلب نیسان دوست با سوای مذکور
را بجدی کہ اگر تکلف یاد با سوا نماید یادش نیاید بکلمہ تعلق حبی و علمی و از اسوا منقطع گردد و فنای نفس
جہارت از انتہای نفس حاضر است تمام و ملحق است بعد صحت کثبتی کہ تعبیر از خود ہا است و اندر کرد
و دین موطن عارف را نہ دگری بود و نہ تو حبی چہ از عارف اثری نماند است ذکر و توجہ کہ ابود بعد از ان
اگر توجہ و ذکر حضور است از خود بخود است مقصود ازین فنا و ال گرفتاری مادی حق سبحانه است چہ
آفاق و چہ نفس کہ سہم فانی و مرض نہکست و انجلائی امانت و انقیاد احکام شرعیہ بر وجہ کمال حصول
یسر است در امتثال او و احوال انتہا از ذواہی و دفع عیب و ریاست و طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان
نفس امارت کہ بالذات مادی احکام آتی است جل و علا و مسلمان گشتن است با سلام حقیقہ
بجل آنکہ مقصود از سیر و سلوک و تقوا بقا تحصیل بندگی نیستی است تا احکام و لوازم بندگی کما ہے
بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی کہ از راه نفس و هوا پیدا است رو بہ زوال آرد و آنکہ بندہ سر از رقبہ
بندگی بکشد و دعوی خواہی نماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار سے چہ کمی دارد کہ کسی از
گذشتہ ہوس صور و انوار غیبی نماید ہر دو مخلوقند و بلاغ حدوث متسم حریوت و مشاہدہ حق جل سلطانہ
با خیر تعلق دارد و دنیا نیست چنانچہ اجماع علمای کرام و صوفیہ اعظام بران واقع است و انچہ
برنشت و نبوی تعلق دارد حصول ایقان است پس نتیجہ طریقہ صوفیہ علیہ درشت و نبوی اکمال احکام
شرعیہ است و وصل مشاہدہ و قرب نتیجہ ایت کہ با خیر تعلق دارد باید کہ کمر ہمت را در ایتان احکام

شرعی چیست بر بند و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود سازند و احیای سنن شریف را از اقامت
امور و اندوختن و هر وار و سه که رود در ستر آن کوشند و بر وقایع و مناسبات اعتماد نههند اگر کسی
در خواب با دشمن یا قطب وقت گشت چه میشود با دشمن و قطب آنست که در خارج باین دو منصب برسد
و اگر در خارج هم کسی با دشمن یا ملوکات مسخروی گشت کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گوار

و قیامت ازان رفع شد است اگر دیو سخنر تو گردد ازین هر دو چه حاصل تو گردد

بند همتان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مرضی مولی جل سلطان میکوشند و در فناء نیستی
و ستروا و دات سعی نمی نمایند حمد الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان و صوخت تمام دارند
و اوضاع شناسیده مستمع میشود از امثال شیطان امید داریم این خاصی را از دعا
فراموش نساوند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی را در حق این فقیر دریوزه نمایند و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم مولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعی
و احیای سنن مصطفوی علی مصدرها الصلوة و التحیة با ذکر نضاح دیگر

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بعبادت آثار اخوی اعزنی مولانا حسن علی حسن الله بجان
حاله و حصل آله میرساند احوال مستوجب حمد است بجهان الله و الحمد و المنة علی ذلک السؤل من الله
تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقته الکبری افاضنا ملک الامر و دار النجاة و بدو نهان خطا و اعتقاد ای بهادر
چون آوان آخر الزمانست و دین سستی پیدا کرده است و سنت متروک گشته و جهت شایع شده
تحصیل علوم و نشر آن و رین طور وقت ظلمانی از اہم مهام است و احیای سنت محمدی علی
صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از عظم مقاصد کرمیت در کسب علوم شرعی و نشر آن اچھا
سنت مصطفوی چیست بر بند و در آواز پنازادی و دوام کفرانی را بجنباب قدس از روی غریبان
بوصف عجز و نیستی از دست ندهند و دیگر بیچ فکر احوال و مراحله نکنند که کمال آن مربوط با آخرت
و اموری که صوفیه بوقت بآن خرسند اند از قبیل سرب بقیع و محیها الظمان اہمیت یا بہر تائبان

از همزادان کی را و انموده اند خوش گفت آنکه گفت ملک خیالات تربی بها اطفال الطریقه این دار
و ارعل است در ادای طاعات مردانه باشند و از او گوشه را منتقم دانند و امور معاش صوری را
بحضرت رزاق ذوالقوة المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند که معامله تدبیر و
جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام از آن محال عادی است دیگر
تا آنکه پدر عزیز شما خوانده شد اندام و انالیه را چون حق سبحانه مشمول رحمت خویش گنا دوشما
و این ماندگان را رضای بقضای خود باد و بقیامت صدقه و استغفار همواره یادی نمود و باشند

کتوب صد و هفتاد و نهم خواجه محمد صدیق در دلالت طلب استقامت بر شریعت بر محبت
مرشد آنکه حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر و کشف آنکه حال باشد علم بآن نباشد

بعد الحمد و الصلوة و تسبیح الدعوات میرساند کتوب مرغوب مع جزوی نیاز مری بعد از خری رسید و مقدما
دور دور از آن و فریغ گردید و اما این جانب کمال صفات غیاری بخاطر راه نهند افسردگی نصیب
اعدا باد و کار خود سرگرم بودند و هر وضع که باشند دوام اقبال را باوصف نیستی اندست نهند و از
حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامت فوق الکرامه شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا
در پوزه کردم امید که آثار آن بطور آید اگر از احوال و مواجید هیچ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت
و بر محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست اگر معامله
بر عکس است جز استعراج نیاید و نسبت این سر رشته را محکم باید داشت نسبت بزرگان مابین
عالیست و از حیطة دانش بیرون مشکل که دست ادراک یکایک بدانان کن رسد هر چند حاصل
بود چه حصول امر دیگر است و علم بآن دیگر یعنی علم علم حصول نسبت باطن راست که علم و التذاذ
نصیب است اگر با ظاهرها خلط است چنانچه در ابتدا ی علم و التذاذ باطن و ظاهر نیز یکجور است
سیکند و ظاهرها نیز واحد و ملتئم میگردد و چون کار بانها آید باطن از ظاهر مفارقت گزیند و حق جوار
مرتفع شود ظاهر بسیار از دولت باطن بهره کمتر گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گاه بود که از کمال

بی ناسبتی به باطن مبتدی رشید را که چاشنی از استقامت بکیم اندراج یافته است و از قلب که مقام
جذب است نه برآمده و به قلب آن نه پیوسته و نظایر بهر ذوق و وجه موصوفت از خود کامل اند و از
خود نفی نسبت نموده و اصحاب نسبت و انداز نیجاست که طالب در صحبت این قسم مبتدی
و متوسل و ایضا هر شد پیشتری نمود و بعد از آنکه از یاد و ترخی به چنان مرشد او بود و در هر مرتبه
در بیشتر نیز این کیفیت پرتوی انگشت شیخ الاسلام گفته اگر ترکانی و زید تصاب بجای آوردندی من شما
رایوی فرستادی نه خبر فانی که وی شمار اسودند تر بودی از خرقانی پس خرقانی منشی بود و مرید او
کم بهره یافتی را تم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش تعلق دارد و مطلقا چه بهره کامل آنست که صحبت منشی
حاصل است بهره اولی را این بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره یکسان
علو چون نسبت او را در آنک معارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهور می نماید
نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است فلان مرتبه بهترین و اسلام

کتوب صد و هشتاد و نهم بحضرت عارف و معارف آگاه جامع علوم و ادب
و طینی شیخ محمد مجیدی است برکات در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال و تقرر بحال در نوشته

احمد و سلام علی عباده الذین صطفی مخدوم و کتابت اخیر مندرج بود که در مشافهت هم ذکر بعضی
معارف خاصه آنحضرت نموده میشود و مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام
جذب و سلوک فی تکلیف تسلیم و تصدیق بینا پیرای عجز و فریاد و پایه التقاضی حضرت که فقیر نوشته
بود امور دیگر است که دیده عقل و دهم در ادراک آن خیره و زبان خیال در بیان آن لال است
و این کمال که شمار معرض بیان آورده آید رتبه ایست پائین ازین با صعود آن کمالات و مرایا
بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفرد بر کمالات نبوت است هیچ اعتبار
و اعتدای نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محاط این کمال از قبیل علوم

لائق الانظار است و آن امور از اسرار لازم الاستقامت معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است
و معامله که با خلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات
وصفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفروده که بیان فرموده اند علیحدہ و معاملات اصالت و تمیز
طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیہ و علیہم و علی آلہ کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید
و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتیت چه نشان دهد و از حقیقت های
مہویت که خصوصیت ایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن
درین نشا بہن گشته و چشمہ دیگر نشا بہد دیگر ذخیرہ و صفت رحمن و ارحم الراحمین ہم از این حقیقت
اتباع یافته است و ایضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران را از ان منع نموده و نشنای
سیر و سلوک را نا آنگاہ گفته و فوق آن مرتبہ طلاق و لاتعین و ذات بحت تصور ننموده که سیر و سلوک
و علم و معرفت را در آنحضرت ملتصق دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعلیقات از گذشت آن
اثبات فرموده اند و تعین اول را بر مراحل ازان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی
و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبہ ربانی و حقیقت صلوة و حقیقتی که فوق این محتائق است که آنحضرت
به بیان آن متناذر در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابرائیمی و
ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیاء و خصوصیات رسل و انبیای آل العزم و مبادی تعینات
ہر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الامد و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات
ملا اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدء تعین ادرضی الصمد تعالی عنہ کہ بیان فرموده اند تا کجا
نویسد علی نبیا و علی سائر الانبیاء و الملائکۃ الصلوات و التسلیمات و علی اتباعہم و پیغمبین تفاوت قدما
و اصلا و بحقیقت صلوة و مرتبہ انبیاء و پیغمبت و صفات اربعہ این بزرگواران علیہم التحیات و خصوصیات
انبیای کہ اسامی متبرکہ کہ نہاد قرآن مجید مسطور است علیہم الصلوات و آنگہ مقام آن سرور را علیہ السلام
بر ہمہ این مقامات سروری است و نصیبی کہ آن حضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت
مهدی موعود ازان و نشای اصالت ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیہ الرضوان تا کجا شرح دهد

و در عرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنحضرت و راعلیه و علیهم السلام
و البرکات و بعضی از خدمات ثابته خود نسبت باینها چه طریق معقول سازد و محتاج بقیومت و قیام
مقام خلقت و مزایای محبت و اسرار صحبت و ملاحضات و اختراجات این دو چنین مطالعه نمود و باشند
و اسرار مقطعات که در بالا مرزی از ان گذشته در ایستایی بیان کرد گفت و شنود نماید و در سربسته
رفته اند و آنچه نوشته اند که کشفیات خود را برابر معارف آنحضرت پنداشتند و در فهم معارف آنحضرت است
بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن العربی میسرود که بر اصل از ان دور است برابری بآن چنین خیال
محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بعضی و قانع
خود نموده و قوتهاست فاسده افتاده و مردم را از راه بردن ضلوه افاضله آغوا فاضحه و برابر جستن فرع
ادراک بکفر فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری بکجا و مساوات کوع انجواب اندر مکرر موشی شتر شتر

کتاب صد و هشتاد و یکم بولاجال الدین در بیان مقام جمع و ترغیب تحصیل فرق بعد جمع

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی صلی الله علیه و آله و سلم ساخت از مطالعه از ذوق و مواجید و اشتیاق
و توفیات که در ضمن اشعار رنگین عبارات دلکش بود و مظهر اندوه ای وقت خوشتر است وقت خوش کوی
تجد و امثال این دلوله شوق و دیوانگی های عشق که ساکنان را دست میدهد شکوفه انجمن جمعیت
که هنگام استوای شمس حقیقه از غنچه سودای قلبی سری برآرد و نماز را درین وقت استوای مرفوع
میداند و تکالیف شرعیه را از بنجر دست و پای مجنون می یابد و خیال سقوط تکالیف می نماید ذکر را
تقصیر و ذنب می فهمد و میگوید توبه العوام من الذنوب و توبی من قول طلاله الا الله و نیز میگوید در هر
نیود القلب و نیز واد المعاصی و الذنوب و از تعین مذہب و ملت یکسو است و بترانه انا علی مذہب
ربی مترنم و نیاز رسمی کسری آید و بقیام و قعود آن نیکواید و می پندارد لا صلوة للمومن الا فی قلبه و میخواند
بکفر و اسلام کیسان نگر که هر یک دیوان او دفتر است هر چند بظاهر از حد و در شرعیه
تجاوز نمی نماید و نیاز و اسرار احکام مقید است و اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مودود است که از بحث

قاری است فارق عدل میان حق و باطل ایان احکام شرعی است و التزام ملت صلفیه علی اصدا
الصلوة والسلام و التعمید و این تغییر آن ترغیب نموده است از تغییر اوقات و ایان اعمال
صالحه بشوق و رغبت مناسب مقام جمیع ارباب و فرق بعد از آنکه مقام محسوب درین وقت آرام
درینگی است و التذات و طاعات از حق یا بلال رفعت ازین معاد و قره عینی فی الصلوة اشارت
باین تمنا این کمال ناشی از مقام نبوت است و اینچنانکه گذشت ناشی از سطح ولایت این اسلام حقیقی است
و آن کفر حقیقی نسبت آن باین نسبت قطره است بدریای محیط بلکه نسبت قشاست باب یک نسبت
موجود است با موجود حقیقت معادله اینچنانکه بود است انجام پیش از شیخ و نمونه نیست و از شمس حقیقی
جز تشال از ان حاصل ندارد خوش گفت **تواذ غوبی فی لجمی بیعلم**

مرا هرگز بگنجی در آغوش **چون این کمال پر تو اندازد کمال سابق رو استار آرد و نشانی**
پایان نامه بلکه اذان نام و مستغفرو نماز مقصود برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقت
دارد که فوق حقیقتهاست تا بآن حقیقت رسد از کمال آن چه دریا بدو آن حقیقت باین صورت
برپاست نماز معشوقی است و دلیر گویند صورت زیبایی او را در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه
و انود اند و ادای عنائی او را باین قیام و قعود و ادب و خشوع ظاهر ساخته هر که و آنگاه آن صورت
نگرد و حقیقت این ارکان را چه دریا بدو کسی که فرشته آن اداها نشود حقیقت این قیام و قعود را چه
سچ و شک از دستم چو آن گیسو بچکانند و صبح از گریه بام گر آن چه در کنار آید و سلام علیکم

مکتوب صد و هشاد و دوم بمیرزا عبید الله در شرح احوال جواب
استفسار با و تحقیق حیوة و موت حضرت خضر علیه السلام

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی بطال الله صحیفه شریفه گرامی سر و خوش وقت گردید نوشته بودند
که ازان مقام استخلاص یافته نسبت و هدیه مضانه بخود را حواله باصل ست شمی پیش در نظری افتد
در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشیخ هم نمی ماند بل علم بیدم و حمد الله سبحانه که از کوچک تنگ

پشاه را در آمدید و از ظل بابل شتافته این کمال که وابسته با قدم سالک است بعد از حقوق متباین
 بابل بطور حضرت ایشان اقدسنا الله سبحانه بسره الاقدس مصروفی صفات است و کمال این بابل را
 پستی ذات است چه تمامی هر مقام مربوط بگذشتن است از ان مقام از انبار پستی ذات است که هیچ و نهاد که
 از انبار عارف بعد از حقوق متباین بابل بیناید نیز زائل گردد و عارف بحسب معرفت و متلاشی محض گردد
 از آن شایع و جهاد عدم بوده است که بواسطه انکسار کمال است از سایر احوال و تمیز گشته بر درجه ان کمال
 انسانی بابل امانات ملحق شده با الامتياز این عدم از ان اعدام نماید پس با چار آن عدم که مرآت کمال
 وجودی بوده و این مجموع ذات ممکن گشته بعد مطلق شود این زمان از عارف نه صین ماند و نه اثر
 لا یبقی ولا تذر و آنچه نوشته اند که در اقل غلیل اوقات علم بشیخ می ماند آنکه مقدمه این کمال و آنچه گفتیم
 که مقدمه این کمال بود چه ذات چون تجلی شود و مراد استعار نیست و نیز از علامت این مقام انتهای
 ذکر و حضور و توجه است از عارف اصلا و ذوال مورد کمال است را سال بعد از حقوق کمال است بطل حضور
 خود بخود است و نصیب عارف از این مقام جز استیلاک و استخلاص از قیود و همیه و خروج از جمل مرکب
 که شرک حقی و مرض معنوی بوده نیست و آنچه نوشته اند که وجود قبل ازین بر ذالقه چاشنی وحدت سیراد
 و عین او تعالی می دانست امر و از تعینات چهره اوصاف در نظر است بغایت عالی است مطابق
 قول علمای بابل حق شکر الله بهم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور انقضات
 فوق تعین علمی چلی است که سابق تعینات است بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت و رای مانده
 وجود اظهار نموده اند بی غیر از جمل و چهره از ان حضرت جلالت عظمت چه نصیب باشد هر چند درک بود
 اما درک درک نبود لکن معن درک الادراک ادراک نشان حالی آن مقام است این جمل و حیرت که
 هزاران مزیت بر شهود و معرفت دارد از اعلی مقامات است از انبار میل پستی نه نمایند و از ان کمال
 نگارند و از آب بسراب نه فریبند خوش گشت طبیعت اگر ندی کیفیت دامان یارم
 گرفتاری کسی دیگر ندارم آری از محبتی که مشتق بغل راست نیاید و بطاهر نیستی که نیست
 لیکن چه توان کرد و عرف ربی بکمال الاضداد هستی نیستی هر دو چون از اعتبار است بر این حضرت تنزلی باشد

لا بد از آن سر را روزی | از گشتن چپ و کسبه تنی | تعجب و تحیر شمار محلست هرگاه

فوق تعین علی بلی سیر سلوک و علم معرفت تجویز نمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت
 چه دست فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات نموده اید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود
 مرتبه ذات بحت است و بطور تعینی است از تعینات اوقال شیخ محی الدین العربی قدس سره
 فی القصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لا یکون الا بصورة التجلی له فالتجلی له ما رای سوی صور
 فی مرآت الحق و ما رای الحق و لا یکون ان یراه بعد از ان فرموده که این تجلی منتهای تجلیات است
 و غایه مشاهدات فلا قطع و لا تعجب فی ان ترقی من هذا الدرجه من التجلی الذاتی ثم قال و ما وراة
 الا عدم المحض چه عالم ظهور اسما و صفات است از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود که شید نیست
 لیکن باید دانست که موجب المرامع من احب محبوب چونکه و رای آفاق و انفس است و وراة
 نسبت و اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود و اچار محب را بکم این معیت بیرون آفاق و انفس
 و وراة نسبت علم و هستی گذرگاه بود و وراة نخل و اصل نظیر گاه باشد با نفا و بقای هر مرتبه بر فتن فوق
 آن امدادی نماید و دلیر بسیار و اصل را در رنگ نخل در راه میگذازد و تقاعد از آن چه صورت دارد
 و گرفتار آن ذات بحت را مادون آن تسلیه چگونه مقصود بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذلک طالب
 ذات تعالی لذت نمیدهد و در رنگ طفلان باین شیخی اضافی و حسن عارضی فریفته نیگردد و لب
 تشنه شراب تنیم بهر سیراب سیراب نمیشود و مزاج تنیم عینا یشراب بها المقربون ما به القاضل میان
 اخص خاص از انجاست و تفاوت انظار کل کل در آن مرتبه پیدا است طمع و تحمل تعجب طلب هم
 در آن حضرت زیبا و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون مخدوم با مباشرت اسباب منافی توکل نیست
 تا اثر از حق سبحانه و اندوخته با و نماید و سبب تحقیق او میان آرد عین توکل باشد آری از کتاب اسباب
 موهوبه بعیده را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب شقیقه چاره نیست آتش بسوزد و تاثیر
 احراق از حق و اندک تعالی و طعام بخورد و سیری از ویند سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب
 تقاعد نماید و ازین رگها در حضرت رسد عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهوبه لازم العزاکند

و اسباب مقصود واجب الانیان و اسباب مشکوک و مظنون و جائز الطرفین اند حق سبحانه امر بشورت فرمود
 که از اسباب است بعد از ان امر توکل نمود قال الله تعالی و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
 ان العیوب المتوکلین در اعمال اخروی توکل یعنی ندارد که آنجا مورد بجهاد و کوشش شوم و خشیت و
 رجای آن موطن محبوب و مرضی است یعنون ربهم خوف و طمعا درین معنی تمام ترست اعتماد بر فضل و کرم
 داشته باشد و اعمال ظاهره را از دست ندهد از امتثال او امر و استیذان و از ای طریق بگذری حقیقت توکل
 نیست در راه منحصر درین پر سیده بودن که بنده را مقامی دست دهد که از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود
 که مزاحمت اصلا تا نماند یا نه متحد و امین معنی مودای فناست که در اینجا از خود بلکه از جمیع ماسوا بدوام فراغ
 حاصل است لیکن فنا و بقا از احوال باطن است ظاهرا تا این نشان بر پاست بضروریات بشری محتاج
 است فراغ از ان ندارد ایضا پر سیده بودن که کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات
 قبول این راه است متحد و امور مسطور و امثال این که از خوارق عادات است دلائل قبول نیست که
 اهل استدراج نیز در ان شرکت دارند و مشروط بر ریاضت هستند که بی ریاضت هرگز حاصل نشوند چه
 بعضی را بی ریاضت نیز دست میدهند هر چند قلیل بودند و نهایت نیز قلیل باشند چه کثرت ظهور آن
 توان گفت که مشروط بر ریاضت است چنانچه ولایت نیز مشروط بر ریاضات و کرامات نیست قال شیخ اشیر نخ
 قدس سره فی العوارف بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق هؤلاء من لا یکون بشی من هؤلاء
 الی آخره قال و اکثر خواص اولیا از عجیب محفوظ اند چه فنای اتم بنیاد عجیب و بیخ ریا ازین باید داشته است
 و نیز جائز است که از مقبولان بعضی از زلات بکلم بشریت صادر شود چه اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن زود
 متنبه شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدرتها که در نوم یابد و واقعه دست دهد اگر آن در عالم قیقه پدید آید
 از خوارق است والا لا و اتم و نیال اگر اعجوبه بدست فکرت دهد اگر اذعان و ایقان قلب ساعد آن باشد
 اعتماد را نشاید والا لا و عمده در توجه و گماشتن خاطر بر گیری جمیع همت است بجانب او وقت طعام و منام
 از مرغوبات است احتیاج استفسار ندارد لیکن نه بجدی که از طاعات باز دارد و خشکی دماغ و خیالات
 فاسده آرد و از ریاضات و صغوبات دیگر هر چه موافق سنت باشد مبارکست از قسم ربها نیست نباشد

در بیانیه فی الاسلام کشف صحیح نه از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است
 اگر کسی بعضی از کثرت باشد که منشای آن خیال بود آن کشف ثوابان اعتماد بود تا تصدیق قلب آن منضم
 شود تا به نجات رسد این قدر است که و هم و خیال را در او را که امور غیبیه و نقل تمام است که بعد از آن زود
 میتوان دریافت و هم است که پنجاه هزار ساله راه را که بیان از رب تعالی و عرب و بیت است بطرفه العین
 غنی می نماید و خیال است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را تصویر و تمثیل کند و همانند و در باب
 حسن الیه باب کلمی سازد و هر چند از خود استقلال ندارد و بر احکام آنها که استقلال بود اعتماد است لیکن
 خداوند شایسته درین راه ازینها بوقوعی آید علی ارض را که جمعی مربوط به بعضی ادعیه سیدانند چه عجیب
 اسمای آنی را زیاده ازین تاثیر است لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود و در نماز اعضا
 جسمی که خرد و حقیر نماید و گاهی هیچ از آن نماند بسیار نیک است مالتی که در نماز در و در احوال است و در غیر
 حالت صلیبیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاد و جمعیت در نماز پیدا شود که التذاد و در صلوات علی الخصوص
 صلوات مفروضه از علامات انتهاست نماز از اعظم دانند و اوقات مستحبه با جماعت و سایر شرائط
 و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار و انانیت مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را
 که بیان او بر درگاه او است بر می دارند و نیز الساجد سجده علی قدس الدفلیس و لیست از کشف
 صورت مثالی که گوناگون و صحت داشتن آنها که نوشته بودند نیک است که بیشتر علم است اما بطلب حقیقی کاری
 ندارد چون مغل نسبت باطنی نیست چه پاک کیفیت که در لایه کابل روداده نوشته بودند مخطوط ساخت
 زوالم الدب سحانه و قاضی استفساری از حضرت خضر رفته بود علی نبینا و علی الصلوة والسلام و نوشته
 بودند که در کتب کلامیه حیات ایشان را از معتقدات شمرده اند و علماء را درین متناهی قیل قال است
 تا و که ام کتاب از معتقدات گفته باشد نقل می شود از درین باب بسیار است که به تجلیل اعتماد نیست
 و آنچه از بعضی منابع کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حکایت نمودن منقول است
 بر تقدیر صحت مثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشد و امور
 که از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشته بوقوع آورد امور منسوخه مستبعد نبود و اگر نقلی که صریحا

دلالة بر حیات ایشان داشته و ارگشته با خدیویم داریم که نقلهای سابقین شجاعت حیات ستاینه مقامات
ندارد و چه میتواند که در آن وقت ورتید حیات بوده باشند و الحال و گذشته و نقل عن علی بن ابی طالب
رضی الله تعالی عنه انه قال لما توفي النبي صلى الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم و جارت القزفة فجازهم آتيا بيوتهم
حسبه ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته كل نفس في البقعة الميتة واما توفون لهم
يوم القيمة ان في الله عزاء من كل عبيته وخلق من كل اهلک ودرکامن کل باقات فبانه فقوا وایاه تاجروا
فان المصاب من حرم الثواب قال علی تدرن من هذا انما انفس مؤید لما قلنا لان سماع الحسن وعلیه و
الشخص يدل انه علیه السلام فی عالم الارواح و ما جانی بعض الروایات قد خل عظیم رجل طویل واسع
الکبیرین فی الزار وروایتی صحابہ علی صلوات الله تعالی علیه وآله وسلم حتی بلغه بعضا وونی باهالیت فیکلی
ثم اقبل علی اصحابه فقال ان الله عزاء من کل مصیبه الخ فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لعل به انفس
جاءه یوما علیه صلی الله علیه وآله وسلم فهاضقه بخاری و القیل فی الاصابه فی معرفه اصحابه فقال ابو بکر نش
فی تفسیر عن علی بن موسی الرضا عن محمد بن اسمعیل البخاری ان انخضرات وان البخاری سئل عن
حیوة انفس فاکثر ذلک واستدل بالحديث ان علی راس امة سنة لا یستی علی وجه الارض من هو علیها احد
و هذا الحديث اخرجه یحیی بن ابراهیم عن ابن عمر و هو عده من تشکبانه مات واکثر ان یكون باقیا و نقل ابو الحسن
بن المنادی فی کتابه الذی جمعه فی ترجمه انفس عن ابراهیم الحری ان انخضرات و بذلک یوزم ابن السکاک
المذکور و ذکر ابن الجوزی فی جزئه الذی جمعه فی ذلک عن ابی العلی ابن الفراء الحنبلی قال سئل بعض اصحابنا
عن انخضرات مات فقال نعم قال و یفنی مثل هذا عن ابی طاهر الخیاری و کان یحیی بانه لو کان حیا بخار
الی النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم واستدل ابن الجوزی بانه لو کان حیا مع ان کان فی نفس
موسی علیه السلام و قبل ذلک کان جمعه مناسبا لاجسادهم فمقدار اجسادهم لا یزال مقدار اجسادنا و الذین یدعون
رویه انفس فی سائر اخبارهم ما يدل علی ان جسده نظیر اجسادهم ثم استدل باخریه اسعد من طریق
المجاور عن ایشی عن جابر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال و الذی نفسی بیده لو کان سکر
کان حیا ما و سعه الا ان یتعنی قال فاذا کان بذانی حتی موسی علیه السلام کیف لم یتبعه انخضرات لو کان

علی بن ابی طالب علیه السلام یصلی خلف امام ہذا اللہ وسئل
 ابراہیم بن المنادی عن تعمیر الخضر وائل ہدیاق ام لا قال اکثر المقتبین معتقون بانہ بق من اجل ما روی
 فی فلک قال والا حادیث الم فوعت فی ذلک واہیہ والسند الی اہل الکتاب ساقط قال واما عدا ذلک کثر من
 الاجابہ فکما واہیہ الصد و الا عجا ز لا یخلو حالما عن احد الامرین اما ان یكون او غفلت علی الثقات استغفلا
 او یكون اہلہم قہر و قال قال الصد تعالی و ما جعلنا للبشر من قبک الخلد قال ولو کان الخضر حیا لما و اللہ الخلف
 عن رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ واکہ وسلم و الحجرة الیہ قال و قد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراہیم الحری
 سئل عن تعمیر الخضر فانک ذلک و قال ہو متقاد الموت ثم کلام الاصابہ و آنچه نوشته اند کہ عزیزی خضر را از جملہ
 اسمی مقامات سلوک تعداد نمود کہ ہر کہ از سالکان بدان مقام برسد ہم خضر موسوم میشود و آن خضر کہ
 رفیق سکندر بود در بہان وقت در گذشتہ و نوشته بودند کہ این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشانست و طبق
 اقوال سلف را تسمیہ خضر ہم آن مقامست محل خدشتہ است چہ اختلاف در خضر معینست و شبستان
 حیات او علیہ السلام او کہ بر مطلب خود آورده اند و احادیثی کہ نقل کرده اند و نوشیدن او آب حیات
 را و ازلت بر شخص خضر وارد نہ نوع خضر کہ کلیست و آنچه بعد از ملاقات بحضرت ایشان ہر دو عزیز فرمودہ
 کہ ما از عالم ارواحیم و کارای اجساد از ارواح ما با قدر خداوندی جل سلطانہ می آید و مہمات قطب
 مدار بار جوع دارد مستغنیست ازین تطبیق چہ ہر گاہ در مہمات و خدمات ایشان مستقل باشند و روح شان
 ہمک حید گرفتہ برای چہ خضرای دیگر را اثبات نائیم علی ما لا یخفی فیہ من صلح لایعراضی انھیں دیگر ہستار
 از مشاہدہ ارواح نمودہ بودند کہ بی صورتست یا با صورت الخ بدانند کہ مشاہدہ ارواح گاہ در صورت صور مشاہدہ
 بود چہ ہر چیز را در عالم مثال صورت کاینست حتی کہ معانی را نیز در آنجا صورتست کہ بآن منکشف میشود و این
 دید از وہم و خیال بیرونست چہ عالم مثل در رنگ عالم شہادت از موجوداتست یا ارواح تجسید باجساد
 گشتہ نیز گشتہ ظاہر شوند و بیج محذور نہ بود و گاہ مشاہدہ آن بی توسط صورت بود و از قبیل تلقی روحانی باشند
 چنانچہ خود نوشته اند و این معانی و معانی سابقہ نیز در طائفہ فقر اکثر الوقعست و نطق در رویت مسامع
 اصوات چنانچہ از اخبار مفهوم میشود ثابتست و از قبیل تلقی روحانیست یا از قبیل و طریق سابقہ

و بر تقدیر رفع احتیاج آلات در قطع توسط صورت بعضی را برای تفهیم و اتمام بود چه معانی و احوال باطنی نیز
 بصورت ثانی ظاهر میشوند تا قریب با دراک بودند و اما طاهر روح و برزخ صغری بسی نازک است درین باب
 جرأت بظن و تخمین نمیتوان کرد آنچه بنحوص ثابت گفته مجمل بآن ایمان باید آورد و در تفصیل آن را بعلم الله تعالی
 حواله باید کرد و ما در تفهیم من اعلم الاقل فیما مضی قاطع است تفهیم و تقدیر فیما بیان آری که در تفصیل آن نیز ازیم
 که ما مورد آن هستیم و همچنین حکم اموات میان خود یاد آورده است و فقره و صیغه معنیان قبر و ارگشته که بسببها
 باین انحاء نقیض غیر ثقلین قبول باید کرد روح مجرد صیغه میکند که غیر ثقلین میشوند یا بهر سبب که است جسدی که
 گونه چنانچه یافته است و آنچه نوشته اند اگر محتاج بآلت باشد عالم حدوث را هنوز با خود داشته باشند و ما
 داغ حدوث از ممکن چه در حیات چه بعد موت هرگز زایل شدن نیست **سیرت زکریا در دو عالم**
جدا هرگز نشد و الله اعلم ممکن هر چند قریب آبی جل سلطان پیدا کنده جرات کمال حاصل نماید
 به در حیات و حیثیت خود در هر نش که بود ممکن است و حادث جز اجماع ثلثین بر حدوث جمیع ماسوس
 الله تعالی منع گذشته است و بلکه آنرا تفسیر کرده اند زنا را خیال قدم غیر حق را جل و علما هر چند ارواح کل
 بود ممکنند و در بنیاد خلل نیندازند نجات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلاف مقرر علما بود از
 اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلاع بر عیوب مکنونه نفس است و حصول سیرت در ایمان
 احکام شرعی و ذوال و قانع شرک خفی است که باطمینان نفس وابسته است امور دیگر از محسنان است که
 از بحث خارج است استفسار از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند و خدا و ما این اذلال اقدام سالکانش
 طالب بیچاره بسااست که بوجود عدم خود را فانی حقیقه انکار و کمال و اندر شکل است که باین فرق هستند
 اگر در دین وقت سیر کامل کل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را
 ازین ورطه برآرد و دلالت بقصان او نماید و بفنای حقیقه رهنمونی فرماید این تفسیر این تفرقه را
 به تفصیل در مکتوبی نوشته است و تحویل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزاده شما متعلق است
 داشته باشد اگر میسر شود مطالعه خواهند نمود عدم فانی است که در جهت جذب که سلوک بآن شمع گذشته
 است پیدا میشود و انوقت خود را اوصاف خود را نمی یابد و گم میکند وجود عدم عبارت از بقا است که

برین تمام درجه مذکور مرتب شود و قیاسات اداستیکای الهی مستلزم است بر عارفت که عارف
 اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب باید بچدی که همه را درست جوایز بجانب قدس
 نماید و خود را از همه تهی باید پس در اول استنار اوصاف است که مفشی نیست و در ثانی از آنکه اگر آن مفشی
 است بی عیانت ازلی و شوار است که سالک باین فرق مهت گردد و استنار را از ازاله جدا نماید و آنچه
 نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از اقامه است که عدم وجود بشریت عامست و فناء خود را در عدم
 نیست از مس و در کار نیست تا بعد از افاق وجود بشری باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم بگذراند
 و باین فنا و قیام برسد شیخی می باشد و آنچه گفته اند که وجود عدم وجود بشریت خود میکند بآن معنی است
 که صاحب وجود عدم این ازین عدم نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را فقره
 در وجود بشریت وجود موهوب تعسر است و وجود بشریت را باهاست که وجود حق میداند و اوصاف
 خود را و اوصاف اوئی انکار و این معنی بی سابقه فانی حقیقه از مرتبه کمال در راه است از احوال
 مستغرق نشد بود نه شکر خداوندی جل شانه بران نماید سر شدن مرایای شانند معانی شناس که در آنها
 هموار است نیک بآنها پروازند و توهمات گمرازد و ترقیات شان را در یوزه گر باشند و از ادب شرعی و ادب
 سلف و اطهار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریق و حفظ و بصیحت را باز دارند
 و تعلیم آداب نمایند که گشتش بآن منوط است تیج بی ادبی نخواهد رسید است تغییر و قیام و تکلیفات
 حال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید بیکل که بدر کج این امور حاصل شود

<p>فرکار بکشت کاروان کن</p>	<p>خود کار بگویدت که آن کن</p>	<p>نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید</p>
-----------------------------	--------------------------------	---------------------------------------

درین ایام خوش می آید خدا و این معنی و حالت صلاح و بخت این انجام کار اند فل رب زدنی علما باید
 گما و قات باین سه چیز مهور در تلاوت قرآن مجید و نماز با طول ثنوت با خضوع و خشوع و ذکر و طریقه
 و الله الله اگر در معین برای این کلمه تعین نمایند خوب است که در شب در روز بآن حد و نماز آرد و وظایف
 طلب نموده اند تغییر از کتب معتبره احادیث تیج مبلغ نموده و در او و وظایف پیغمبر اصلی الله تعالی علیه
 و آله و سلم جمیع نموده است لیکن هنوز مسودات کتاب بر یا خض نرسیده است سالهاست که مسودات قلم است

توفیق به بیاض آن فی ابد اگر میسر شد پاره از آن نوشته می فرستد انشاء الله تعالی اگر از کتب احادیث
مثل مشکوٰۃ جمیعین پاره از وظائف انتخاب نموده بعل آرد مستحسن است فقیر در این ایام بطایفه
در حال آنها مطالعاتی تواند پرداخت تا حکمت درین چه باشد آرد و بر آن مصروف است که در گوشه خزیره
شود و بیاض و رت شرعی به یکس راه ملاقات نباشد بنا آتساع در کمال رحمت و جوی لذت من امر تار شد
از درستان و حامی سلامت خاتمه با مواسات و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت
علیه و علی آله و اخوان من الانبیاء و الملائکه و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات الهی
مکتوب هشتاد و سوم به کینه خاک نشینان این مقدس حقیر محمد عبید الله فی الله تعالی
عن لایة در ذکر بعضی اسرار فاضله و حل شبهاتی که بعضی تحقیقات مجید الهیانی و آید میشود

الحمد لله و نام علی عباد الله الذین هم طیفی بعضی اسرار علیه تحقیقات جلیمه در تحریری آرد و یک استماع نمایند آخرین
چیزی که حضرت ایشان با قدس الله سبحانه و تعالی نوشته اند مکتوب است که قبیل آخرین کتوبات جلوه
ثالث متصل بآن بنام مولانا حسن دهلوی و در آن مکتوب فوق تعین وجودی تعین حقیقی اثبات نموده اند
و توفیق از آن منع فرموده اند و زانه در تحریر این معارف علیه بوده اند ایشان آنحضرت را تسبیح گرفت که
روشن شم از آن تپا بر حال نمود بعد از آن حال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و مخلصان
بشرف مطالعه آن مشرف گشتند و نقل از آن برداشتند بعد از تحریر این معارف سینه در ششده اند
مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبیه
که صباح آن رحلت خواهند فرمود و یا شب پیش آن حضرت مخدومی میا بنجو سلمه رب نیز در آن وقت
حاضر بودند و مرض در غلبه و ضعف بر کمال بود و فرمودند مرا بستانید بنده در کنار خودش آن قدر که گاه
را بستاند چنانچه بار مبارک آن حضرت برین فریاد میقدار بود و از آن بار امید دارم که چه قسم بار خوشگوار
بروزگار این خاکسار آرد و چه نوع عالی اسرار و استقامت برین دل نگار بیارد و القصه آن عالی حضرت
فرمودند که داعی وصال لایزال در سر من ندا داد که سلطانت میطلب مرغ غمت لیکن پر از ترن و آهشایان

واقع نیست که فوق آن لا تعین است در اینجا قدم نهادن از امکان برآمد نیست و بهر جهت تحقیق گشتن
 که محال است و این عروجانی که واقع شده همه فوق تعین جی است و چه آن که چه باشد جواب میدواند
 که منوع وصول قدی باشد و آنچه مسطور شد وصول نظری بود و چنانکه ملا سقاۀ مانا که بمعنی را از انحضرت
 در جهان مجلس استفاده نموده است سوال دوم آنکه از بعضی عبارات انحضرت مستفاد میشود که حقیقت
 کعبه نور را اعتبار بشیون صفات است از سابق خلاف آن مفهوم گشت جواب مراد از صفات و شیون
 که حقیقت کعبه را ازان تفوق است صور علییه صفات است که در مرتبه تعین علمی نبوت دارند چه در اصطلاح
 قوم مقام صفات و شیون عبارت از همین صور علییه تفصیلی است چنانچه اجمال این مرتبه را مرتبه ذات است
 میگویند و تجلی آنرا تجلی ذات میدانند و نیز مراد ازان صفات تفصیل مرتبه تعین وجودی است
 که حضرت ایشان باثبات این تعین ممتازند و نزد حضرت شیخ محمدی الدین عربی و اباعان و قدس سرایم
 این مرتبه مرتبه لا تعین و مرتبه باطلاقی ذات است تعالی چه فوق تعین علمی جمعی که تعین اول است نزد ایشان
 مرتبه لا تعین است و وجود بخت و نزد ما این مرتبه که مرتبه وجود بخت است تعین موصوف است و تعینات
 صفات نیز درین مرتبه ثابت است که از جمله آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم جمیع صفات
 در اینجا نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیه کائن است و از این در رنگ وجود و مرتبه است مرتبه
 اجمال که از دیگران تعین اول و حقیقت مهدی میدانند و مرتبه تفصیلی ازین تحقیق الی گشت که تعین
 علمی جمعی تعین اول صفت علم است که از صفات حقیقت آمده است نه تعین اول حضرت ذات تعالی
 بلکه در تعین اول بودن آن مصفت علم را نیز سخن است چه فوق تعین وجودی در آن مکتوب اخیر
 تعین جی اثبات کرده اند که در اینجا نیز اجمال و تفصیل است بر سهیل سخن رویم حقیقت کعبه ربانی
 چنانچه فوق صور علییه احدیت است که نزد قوم مقام شیون و صفات است و فوق اجمال علم که
 نزد ایشان مقام وحدت و تجلی ذات است همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبه حضرت وجود است که
 نزد حضرت ایشان ماهر حصه ازان کمالیت از کمالات حضرت ذات و صفاتی است از صفات
 او تعالی و نیز فوق اجمال حضرت وجود است که تعین اول و حقیقت مهدی است بقول قدیم انحضرت

و در قول اخیر آنحضرت تعین اول و حقیقت محمدی تعین حسی است که فوق تعین وجودیست چه نسبت
 که سلسله وجود و ایجاب را چنانچه است چنانچه فاجبت این آنوقت در نسبت از ان اگر گویند که هر چند
 بیست و هشت است اما قالب و مرتبه یکم یعنی که در پیش نیز حکم آن دارد پس نفوق آن برین که در بود گوئیم
 و نیز مثل اعلی در عالم مجاز ملایطین را هر چند که نه ششستگاه بسیار است لیکن خانه خانه است که از
 مزاحمت اغیار بیگانه است و آرا نگار خانه است ششستگاه دیگر با خانه چه نسبت و کدام مساوات
 هذات صفات حقیقتی را زاده که اصل افکارشان از ذات تعالی مجاز نیست اگر از نسبت الله فوق بودند
 گنجایش دارد و اعلم من الله و میخانه فاندفع المناقاة و زال الاشتباه و چه از بیان سابق لا کج گشت
 که حقیقت که بر بانی فوق حقیقت محمدی است چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و چه بیانشی
 از مراتب تعینات است و حقیقت که بر فوق مراتب تعینات است مانند حقیقت قرآن مجید سبحانی که حقیقت
 که بر بانی چه نسبت دارد در رساله بسیار آمده که از صفات حضرت ایشان است آنست که حقیقت
 ذاتی و حقیقت که بر بانی فوق نیست محمدی است و حقیقت که بر بانی فوق حقیقت قرآنی و در مکتوبی از
 مکتوبانه جمله ثالث را گشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت که بر است و آنچه در مکتوب از آن حضرت
 منقول شد نیز مشهور همین معنی است پیش بیان این دو تخمین آنچه بطرافات را رسید بدانشی است از تحقیق
 سابق که در شیدون و صفات واجب تعالی شروح ساخته چه قرآن مجید دانشی از صفت ایشان است
 سبحانه در شیدون و صفات دو اعتبار معین گشت اعتبار تعین و اعتبار اطلاق و البته پس نظر
 باین دو اعتبار حکم بر حقیقت هر کدام از تحقیقین بر دیگری نمیتواند که بوده باشد یک حکم یک اعتبار بود و حکم
 دیگر باندازه اعتبار دیگر فاختلاف فی الحقیقة و آنچه در مکتوب صدم از جمله ثالث اندراج یافته است که
 معاند که بر بانی ازین دو ظهور می یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدی هم عجیب تر است که آنجا ظهور معنی غریبی
 است بی گشت صورت و اشکال چه که که سبزه المیه نمایی است عبارت از سنگ و گل و خشت و چوب و غیره
 و حقیقت نیست چه اگر آنجا نباشد که یکبار است و سیم و الیه است پس آنجا ظهور در است از پنج صورت نیست
 و از آنکه از پنج عبارت است استی و لالت بر نفوق این حقیقت و حقیقت قرآنی ندارد چه معنی شمرست

بیا هر چه در آن حضرت جل سلطانا اعتبار نموده آید از الوهیت و ربوبیت و وجود و غیره از صفات حقیقت که بشرافت وجود خارجی پیوسته اند متزلزل است چنانچه در مکتوب ثالث از جلد ثانی این معنی بسین و مشروح است آری ظهور این حقیقت بی کسوت صورت مست بخلاف ظهور کلام مجید و ظهور محمدی که کسوت حرف و صورت و صورت انسانی است و این از غرائب است و حقیقت محمدی چون از اسمای اضافیه است ناچار ازین هر دو حقیقت متزلزل بود سوال ازین بیان لازم آمد که کعبه حسای از حضرت تغییر مصلی است تعالی علیه و سلم افضل باشد جواب گوئیم ممنوع است زیرا که تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب فضیلت صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانیه نیست چه میتواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروج از حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی محبوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نتاید و کثرت مراتب قرب که در افضل برانست حاصل نکند نمی بینی که ولایت ملا اعلی فوق ولایت خواص بشر است فضل مر خواص بشر است باعتبار عروج از حقائق ملک و ملک را عروج از حقائق خود دانست و ما انما الاله مقام معلوم و در ما نحن فیه نیز بنیمنی ظاهر است و نیز عالم ارفع فوق عالم خلق است و فضل هر عالم تعلق راست چه قرب عالم خلق صلی است و قرب عالم اعلی عنصر خاک یا پائین تر طائف عالم خلق و عالم امر است وستی او سبب رفت او گشته و فرقی که خاکیان راست قدسیان را نه بهیست

زمین زاده بر آسمان تاخست	زمین و زمان را پس انداخته	فافهم ولا تمکن من القاصرین
--------------------------	---------------------------	----------------------------

اگر گویند که آنحضرت قدس الله تعالی بسره والاقدس در مکتوبی که پیشینج ظاهر چون پوری نوشته اند و آن مکتوب داخل جلد های مکتوبات قدسی آیات نشده بر نگاشته اند که حقیقت کعبه عبارت از ذات بی چون واجب الوجود است جل سلطانا که گردی از ظلیت و ظهور ربوبی راه نیافته است و مثالیان مسجودیت و معبودیت است ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات حقیقیه و حقیقت قرآنی مطلقا لازم می آید که خلاف تحقیق سابق است گوئیم که اول چون مقرر قوم است که فوق مراتب تعینات که مراتب ظلال در ظهور است مرتبه طلاق ذات است تعالی بنا بران آنحضرت نیز ازین مرتبه تعبیر ذات بی چون نموده باشند و این تحقیق و تفهیل را که فوق تعین علمی و وجودی و حسی است بعد از ان افاده فرموده و نمایانگ

میشود اندک آن حقیقت را ذات بیرون جایز اعتبار را بستی که صاحب بیت را بابت است فرموده باشند
 چونی بحقیقت بیحد ذات بیرون است تعالی دیت واسطه است و این حقیقت که درین جاسخن ازان
 سیر و معنی بیت است در آن ملحوظ است و ثالثاً آنکه تواند بود که مراد از ذات بیرون ذات مقبیه باعتبار معبودیت
 و معبودیت و باشد آن بودن ذات مطلق معرا از نسب و اعتبارات چنانچه لفظ سلطان در خانه نیست که در
 اول کتابت مسطور شد شعر باین معنی است یعنی سلطان این قطع نظر از آنکه نسبت بجایه دارد و باید حسبیت و
 بیرون ازین اعتبارات باید طلبید و صفات حقیقیه را و همچنین شنیدات را که کلاً اصولند مرادین صفات
 را از سایر اعتبارات ذات تعالی تفوق است چه ذات مقبیه باعتبار ملحوظ در اینجا همان اعتبار است
 نه ذات چنانچه ارباب معقول در علم شمی بوجه گفته اند که معلوم همان وجه است نه شمی و حقیقت قرآنی جامع
 جمیع کمالات ذاتی است که اولاد مرتبه صفت ملک شان کلام فائض می شوند ثانیاً از اینجا با علم افاده
 می آید و آن حقیقت بتوسط این شان صورت لفظی گرفته جلوه گر گشته است چنانچه حضرت ایشان نوشته اند
 که در مرتبه شیون مات که در آن بر ذات نیستند الا بالا اعتبار شان کلام باین معنی مخصوص گشت و هر چه از کمالات
 در مرتبه ذات و شیون مات تحقق بود تمام در شان کلام فائض گشت و حاصل تمام حقیقت آن شان همین
 قرآن است و این همین عبارت عربی و ترتیب معهود مکتوب در مصاحف و هر کتابی که بهر نبی منزل شده
 است جز ویت از اجزای این قرآن که از بعض عبارات او بعض وجه مستفاد است و تخلیق جمیع
 کلمات من الاول الی الآخر هم مستفاد از این اما قولن شمی که از او آمده این بقول که کن فیکون صدق
 این قولست بهر سبب آنکه علم سائما بود که این خدشه در خاطر متکلم بود و چنان بیخود و بکل آن کمالاتی که متذکر
 الحمد لله الذی هدانا لهذا که انما انهدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسلنا باحق صلوات الله تعالی و
 تسبیح سبحانه و بر کافه عز و برانه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکه المقربین سائر انصاف این بهر معنی

که متوجه بهر سبب او چهارم پادشاه میر محمد جهان در وقت عیال فرخ و انشاء او بهر سبب و در

بسیار و از آنکه در مال التیحات بخدا مقلبت و نجاست و عیال و میر سید حسین و شریف و در ملا مشرف

ساخت از روی کس نفس چیزها نوشته بودند و رویه ها از این نظر آمده مگر این مجوز قابل هیچ چیز نیست
 و خود را هیچ گونه نسبت به بزرگان نمی توانم داد و عیب است **این نظم و کم زنجیر هم بسیاری**
 و از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری **نوشته بودند که در وزارت فائز الانوار توجه نمایند که بطلبه شغل گفتن**
 و حلقه شستن مرضی است یا غیر مرضی اگر مرضی نباشد ترک این امر تا نیم نفرموده ششمار در وضو
 منوره رفته التماس مذکور از جانب ایشان نموده مرضی آن حضرت هیچ گونه در ترک این امر
 امر خطیر ظاهر نشد و بنا بر نام در ششمتعالی باین امر اصرار نمودم که در این اثنا علو نسبت شما
 و تامل امواج آن بنظر آید و حسب علم عند الله سبحانه و تعالی سلام علیکم و تحیات من الله

مکتوب صد و هشتاد و پنجم به میرک عطاء الله در محضر حضرت آقا علی اکبر کاشانی

حضرت حق سبحانه و تعالی ب حصول مطالب کونین سر بلند دارا و محمد و الطایف مطلوب برتر از تقریر است
 و نقایس محبوب بیرون از تحریر تا او پیدا نیست طالب او پیدا است و در طلب او بقرار چون او پیدا
 آید عاشق بیچاره رخت هستی از میان برکش چه ذات ممکن عدم است که بواسطه انعکاس کمالات
 وجودی نمودنی بود پیدا کرده است و باین نمودنخیلی خود را کامل و خیر خیال نموده و بنیاد از برین
 بی بنیاد نهاده و چون بسابقه کرم کمالات اصل پر تواند از دو حقیقت معالده داشت و کمالات آنکاسی
 اصل حاید گردد و امانات بابل امانات شود عارف رو بصحرا می عدم آرد و از هستی موهوم متخلع گردد
 این زمان یقیناً حقیقه مشرف شود بیچاره که نصیب او از مطلوب جز استهلاک و انحلال
 نیست از کمال او چه در یابد و بحسن و جمال او چگونه بی برد **اگر کم نظم خانه یا احسن**

کو حوصله و طاقت دیدار که دارد **حق سبحانه و تعالی با همواران را یابانی باین معانی و داد و شربی**
 ازین شرب روزی کند و الله و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات لایوم التناود

مکتوب هشتاد و ششم به میرک عطاء الله در محضر حضرت آقا علی اکبر کاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله سبحانه و مصلياً على رسوله الكريم حضرت حق سبحانه باطنی مرتبه کمال اکمال
 رسانده و آماده را باطنیان اگر پیش از اطمینان نفس بصورت شریعت شلین است اگر نازی کند
 صورت نماز است و اگر روزه میدارد صورت روزه است مثلاً و بعد اطمینان بحقیقت شریعت معبود نماید
 و بحقیقت امکان و نماز و روزه و حج و زکوة و غیره مستحق است اطمینان نفس بوجه کمال منوط بقرب نبوت
 است در قرب ولایت هم هر چند نومی از اطمینان ثابت است اما کمال آن از کمالات نبوت است
 اهل ولایت بانرازه قرب ولایت میفرمایند

هر چند که ممکنه گردد

هرگز از صفات خود نگرود

بعد از حصول قرب نبوت اصالت او در اثبات توحید است و رسم از صفات سیه در پیرنی ماند و مخالفت
 کلاً و اساساً و برنجیز و در رنگ لطایف عالم ابر مستلک و مستغرق مطلق میگردد از استلک مخالفت
 نه آید و از فانی خلافت نیز آید پس در قرب ولایت بانرازه اطمینان از حقیقت شریعت نصیب است
 و تحقق بحقیقت شریعت بوجه کمال از خمرات کمالات نبوت است این کمال است که هر انبیا
 علیم الصلوات و البرکات در آن شرکت دارند خصوصیت که انبیا در سل و اولو اعین
 و خاتم ارس را علیم الخیات و الصلوات و التسلیمات در آن بیان ثابت است علی تفاوت
 الدرجات جداست و از صورت و حقیقت شریعت و راست هر چند شریعت اصل و بنیاد است

کتاب مدد و هشتم باقر شیرازی که مقصود از خلقت انسان بطل معرفت حقیقت جلشانه

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد و قال الله تعالی و ما خلقت الجن
 و الا انس الا ليعبدونی حق سبحانه آدمی را بر عبادت و بندگی خویش آفریده و عبادتی که در آن
 وجود عابد در میان است نزد اهل الله از حیث اعتبار ساقط است عبادتی که نمایان قبول حضرت نبی بانه
 است آن است که عبادت کننده در آن میان نبوده و انجمنی مودای معرفت است چه معرفت فانی از معرفت
 که در ازل بسیط است پس معرفت شرط عبادت آمد و عبادت بی معرفت صورت نزنند و چیزی که مطلوب
 بی آن تمام نشود آن چیز نیز واجب مطلوب است پس معرفت الله نیز مطلوب از خلقت انسانی آمد و عبادت

که پیش از حصول معرفت است از وسایل معرفت مطلوب است پس آن عبادت که بیشتر مطلوب بود بگویند این عبادت سالک است و آن عبادت عارف نشان مابین هار با نام آن روز نادر و غفلت آنکس که کل شیء در

کتابت هشتاد و نهم خواجه عبدالمصطفی کاشانی که دیده مرآت کمال پیرست در نصایح

صحیفه شریفه رسید از سرگری یاران طریق نوشته بودند و نیز نوشته بودند که بعضی بحضور آمد و از نفی خطرات خبر میدهند حمد الله سبحانه علی ذلک همه اکثر یاران شامه ای شانه احوال شاست که در مرآت آنها شمس میشود و کار خود سرگرم باشند هم باحوال یاران پردازند و هم باحوال خود یک وقت از برای خلوت عین بازند و بکار کلام نفی و اثبات بیشتر اغب بودند و بلا نفی مرادات و مقاصد نمایند و سلب همه و توابع آن از خود جویند تا تمام منتفی گردند و در سیرت انانی و فقر جمعی روی نماید و حقیقت بندگی و کمال خداوندی جل شانه جلوه فرماید

کتابت هشتاد و نهم حضرت مخدوم زاویه عالیقدر شیخ محمد مصطفی کاشانی که در شرح کلام طلیعه که حضرت مخدوم الفانی نام ربانی را بیان مینماید ساخته اند که فیضی ترا آفریند که در سیرت

آنکه صدر رب العالمین الصلاة والسلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین حضرت امام ربانی نمیدو الفانی حضرت ایشان را راضی الله تعالی عنه بیشتر ساخته بودند با آنکه دنیای ترا آخرت گردانیدیم سطر چند در شرح این عبارت علیه صل این مکاشفه و پیچیده مرقوم میگردد و گوش هوش استماع نمایند و چشم که هر چه در دنیا مشهود گردد بی شائبه ظلمت نیست که دنیا تاب ظهور اصل بی شائبه ظلمت ندارد و در سیرت طلیعه اصل آخرت است و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاچار بودند و خردی درین شاکله اگر گشت و نصیب از اصل بی شائبه ظلمت بحصول پیوست و نیز میفرمودند که بعضی امتعات این شاکله اند که موجب تقصیر درجات اخروی است در حق ایشان ترا بخین باشد بلکه باعث ترقی درجات بود چنانچه نیم آخرت کسب یان موجب ترقی است بیانش آنست که اشجار و انهار بهشت و همچنین حور و غلمان آن مقام مظهر معانی تشریفی و تجیدی اوست سبحانه که درین دار جهان معانی بکسوت حروف و

کلمات پیدا شده است که بجان ابد و اکمل شد مثلاً و چنانچه مباشرت این کلمات درین دار دنیا موجب
ترقی است همچنین شمع ازان فو که در بشت و مباشرت آن لذت اندوختن موجب رفیع درجات و ترقی مقامات
است و چون کرم الکی عم احسانه دنیای شان آخرت گشت و اجرم شمع نعیم اچانی در رنگ مباشرت لذت
آنجائی گشت و تمیز میتوان که سالک این راه هر چند قطع منازل و حصول نماید و باصول اصول و بوجیه
علمیه شرف شود و مشاهدات متکیفه و غیر متکیفه و سایر لوازم ولایت را حاصل نماید اما در عقیده رنگانی این
جهانست و در رنگانی جسد محسوسست عقیده جبل الخیالست و خلاصی بالکل از عقیده خیال همین در احوست

من شوم عریان ز تن او از خیال

تا آخر جم در نهایت الوصال

چون دنیاى ایشان حکم آخرت گرفت لاجرم مطلوب درین نشأتمنزه از تحت خیال منبر الاخر شروع

وهم جلو اگر گردد و نیز میتوان که رویت موعود آخر ویت و نصیب از ان در دنیا هیچ کس نیست مگر

سرور دین و دنیا را صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم حضرت ایشان تحقیق نموده اند کہ ہر کمالی کہ نبی را بود کل

تاجان اور انہیں تعیت و طفیل ثابت ست پس اگر از لوش خوان این شمتہ بتیہ نیز نصیبہ از انہی

داشته باشند می نماید هر چند رویت نباشد که آن با جمیع امت غیر واقع است چه حصول اهل شئے

دیگرست و فیصیح ازان یافتن دیگر چنانچه آنحضرت نوشته اند که هر چند رویت نیست اما کار و ریت است

ما نفهم و می توانیم که محل آن عبارت شریفه این باشد که دنیا دار عمل و کسب است و آخرت دار جزا و اجرت

پس نفع دین و اراعمال است که مقررات اندوختنی بخش و اگر از ثمرات مکاسب که جزای عمل است چیز

وین دارعنائیت فرمایند هر کس موجب تقیص در جانش اخروی باشد و امانت اتری بعض من اعطی

الثمرات في هذا الدار تسمى عند الميت ان لا يكون له من هذا الا عورشي وكان هذا هو السر في عدم قبول

كثرت الاحوال من الصحابة رضوان الله تعالى عليهم اجمعين مع انهم في الدرجة العالية من الولايات هذا لكن

لما جعل الله تعالى دنياهم آخرة فلا يكون حصول الثمرات لهم في هذه النشأة منقصة لدرجات آخرتهم كما

قال تعالى في حق خيليه علي نبينا وعليه الصلوة والسلام وأتيناه أجره في الدنيا وأهله في الآخرة لمن الصالحين

و لعل وجه ان هذا الزمان لقره و دونه من الاخرة التي تلي تلك الاخرة فيما يخص بالاشرة لكن هذا الحكم
مخصوص بن شرت بهذه السادة العظمى والدولة القوي لا يجوز لاحد ان يقبس عليه نفسه الا من اجل في
هذا الحكم كبره سبحانه چنانچه حضرت ايشان در ماده خودي كبري شخ محمد سعيد و اين فقير فرمودند كه شما
هر دو را داخل اين حكم ساختند الحمد لله رب العالمين على ذلك وعلى جميع نعم الله ارحم الراحمين

مكتوب نوم پنجم در اكرام محمد سيف الدين في معرفت مجموعه حضرت پير

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى حضرت ايشان ماضى الله تعالى عنه مي فرمودند كه در بار چاشت
بودم و ديدم كه بلای عظيم از سينه من برآمد و آشيانه او را اين را از انجا بر كردند و ظلمات كه در نواح آن بودند
دور شد و سينه را انشراح عجب داد و بعد از ان معلوم شد كه اين دسواس خناس بود كه در قرآن مجيد
از شر آن پستخوار فرموده و خطرات و دسواس كه در اصول دين پيدا ميشود منشأى آن همين خناس
است كه در سينه آشيانه دارد و هر وقت نيت ميرسد و كمال شرح صدر بى رفع آن ممكن نيست بعد از اين
ماجر ابدى فرموده كه در حلقه استماع قرآن مجيد مي نمودم و ديدم كه در آتشاي استماع بعض دسواس مناسب
در خود بافتم مستغفر شدم و تمجيد گشتم كه خناس را نال بگر باز نمودم و ديدم كه سينه بر همان صرافت
و لطافت ست بعد از ان ظاهر شد كه اين خناس در آي خناس سينه است و آشيانه او در قلب ست
در رفع آن متوجه شدم و ديدم كه اين خناس هم بشرا شر از قلب بذر شد و السلام عليكم و على من يكم

مكتوب نوم ششم في تفسير محمد بن عبد الله في علمه و كماله في معرفة

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى سري غريب و دري دقيق از كمن بطون بنصه ظاهره ميرسد بكي
كوش باش و بشو چون عالم را كه اعراض مجتمه است و ذاتي و جوهري دروي كاين نيست كه بان
قيام اعراض گردد و قيامي بذات موهوب عارف تام المعرفة دهند و از ان مقام اينان سازند ان
ذات موهوب را نصيب از چوچني خواهد بود چنانچه تحقيق اين بحث در مكاتيب ديگر نموده آمده است

و چون نصیب از سببی پیدا کرد از دید و دانش بیرون رفت و از نعم و دم خارج گشت عقل سلیم هر چند حجت
و جوی آن نماید هیچ حاصل از وی بدست نیارد و واهم با وجود سرعت سیر چندانکه در دور رود و
پیش پدیده نبرد و او را از الوبس باید با وجود جوهریت و امکان حکم بجز هریت و امکان
در وی نبیند آن کرد و جزم حکم بهستی حکم دیگر قبول نمی نماید و اسلام علی سن اتباع الهدی
و التزام متابعة المصطفی علیه علی آله و صحبه اعلی و التسلیمات و التحيات و البرکات اعلی

مکتوبه حضرت مودود دوم نیز فقیر حقیر محمد عبید الله در ذکر بشارت اصالت مآده
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و حضرت ایشان علیه السلام

بسم الله و الصلوة و السلام علی رسول الله حضرت ایشان با رضی الله تعالی عنه میفرمودند که بقیه
که از خلقت سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات اعلی بماند بود و آنرا تلاش گویند
بیک فردی از اولاد ایشان است او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از ان نموده و ازین راه آن فرد
را از اصالت بهره ور ساخته اند از ان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه طینی بماند بود آن
بقیه نصیب پسندی از مستبان آن فرموده اند است و تخمیر طینت ایشان از ان فرموده اند بماند بود
آن خطی از اصالت نیز یافته ان ربک واسع الخفزة اما که نصیب که حضرت مهدی موعود را علیه
الرضوان از اصالت ست از راه حضرت عیسی ست علی نبیا و علیه الصلوة و السلام و نیز آن
عالی حضرت متعالی منقبت می فرمودند که چون مجلس یعنی محفل انبیای کرام علیهم السلام رسیده شد
از از و حام اهل مجلس در آنجا گنجایش نشستن دیگری نبود حضرت خلیل علی نبیا علیه الصلوة و السلام
که شان خاص و آنجا داشتند باین آن مجلس خطاب کرده فرمودند یا ایها الذین امنوا انقموا لی الجاس
الاجلس جنبید فی پای و سج بر این نشستن بهم رسید در آنجا نشستن تمثیلیه از حصول
کمالات نبوت و بعضی افراد است را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن بعض نبی باشد
یا ساوات بان نبی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگرست و حصول منصب نبوت دیگر چنانچه تحقیق نمیشود

تفصیل در کتوبات قدسی آیات حضرت ایشان مسطور است و اسلام علی من اتبع الهدی

کتوب صد و نود و سوم بمولانا محمد فضل در ذکر کمالات و مکاشفات
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی حضرت ایشان را را قدسنا الله بهما و نبهناهم للاقدس پیش
از مرض موت نبی و سره عارض شده بود روزی چند از آن مرض صحت رود و چنانچه بحالت
اصلی آمدن و بی تکلف بسجده حاضر میشدند بعد از یک ماه کم و بیش شبی عارض شد که روششم
از آن پدارالسرور رحلت گزیدند و ایام نقاحت مرض پیشین میفرمودند که من مستغرق کمالات
اهل بیت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در آن ضعفها با کمال استبشار بیان می نمودند
که مراد باین اهل بیت سروده اند و بحجاب و غائب آن موطن مشرق میباشد و شطری از آن
در معرض اظهار نیز آورده بودند بعضی از خصائص و کمالات حضرت امیر اکرم الله تعالی و وجهه کدیر
فکر و او هم اندیشه از آن خیر و در راه است مشروح ساختند و همچنین کمالات حضرت فاطمه زهرا
و حضرت حسنین را رضی الله تعالی عنهم بیان نمودند و علی هدایت القیاس کمالات سائر دوازده امیر را
فرمودند و بدین تقریب کمالات و خصائص حضرت شیعین و حضرت ذی النورین را بیان نمودند
و نسبت و منزلت هر کدام از این خلایق اریه و املی است را با آن سرور علیه و علی که وصی و جلیست
و السلام مشروح ساختند و بعضی از خدمات شایسته خود را که بوقوع آمده نیز در بیان آورده و قدس
از کمالات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی را هم بیان کردند چنانچه در مرض اخیر این ذرا حقیر را
وصیت بنوشتن بعضی از این اسرار که قابل اظهار بودند چنانچه این قیصر بقضای وصیت در ایام
عزای آن حضرت بحسب فہم قاصر خویش با چشم گریان و دل ربش و جہد و ضحی منوره
نشسته آن دُرّای نامستور را در ملک نظم کشید و داخل کتوبات قدسی آیات آن حضرت
گردانید چنانچه ختم کتوبات جلد ثالث بهمان مرقومات مقرر گشت و اسلام علیکم و علی من اتبعکم

کتوب صد و نود و چهارم بحضرت مخدوم زاده بلند درجه خواجه محمد نقشبند سلمه رب در
ذکر بعضی از مقامات عالی حضرت ایشان سلمه الله تعالی باشاره آن بآنکه
در حصول آن مقام عالی که مربوط باصالت و محبوبیت ذاتی است

بسم الله الرحمن الرحیم و اما بنقشه یک محدث تاریخ سوم ماه شعبان روز سه شنبه ششصد و اربعین
بعد از اوقات در نماز عصر سبط عظیم روداد و منزلت عالی و کیفیت پس شگرت که هرگز مثل آن نداده
بلکه منظور تصور را هم گشته شرف و روایات و اموری در میان آمد که مصداق لایعین رات و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد بود زبان را یارای گفتن آن نه قلم را تاب نوشتن آن نه

فریاد حقایق همه آن عزیز نیست | هم قصه غریب صریح عجیب هست | انکارم که حصول آن وابسته

بنشأ اصالت و محبوبیت است که مانا آن مقام را خصوصیتی بکاتب بود که در آن بارگاه ملاحظه را
متفرد و بدین تاریخ کلمه طیبیه و سایر الفاظ ذکر مثل سبج و تمجید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت
اگر گنجایش هست قرآن راست و نماز را هم بهلاقه قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز
نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می نماید که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت طیبیه
داخل نیست مگر بهجت صرفت سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات و مبارزات
قرب ولایت دخل دارد زمانی که سیر در اصول و حصول اصول است اعمال صا که سودمند
و نتایج بخش است که بواسطه آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و بتکرار کلمه طیبیه نفی و اثبات از غفل
باصول آن راه می کشاید و از اصول باصول اصول عروج بینماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که در اینجا اصل را در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات شاقه سجالی آن بارگاه
معانی راه می کشاید و حصول بآن مقام بود بهجت محض است یا بهجت صرفت خصوصیت و عدم شرکت
احدی که در بالا مذکور شد چون نیک تامل نمودید که ازان رهگذر است که هر کسی که باین منزلت
رسیده است مقامی از خود دارد که دیگر پیرا یا لا صالته در آن شرکت نیست هر چند و صلا آن مقام

از شهود وحدت در مانی در ظلمات کثیر و کثرت نفی و از نور وحدت مجرب شوی و اگر کثرت را از میان بردار
و مستملک مرتبه جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیاریه عباد را در رنگ
حرکت مرتعش یابی و اسباب را در میان به بینی و بکفر حقیقه متحقق گردی لاجرم در چنگل بازو صید
صیادانی و مقام ارشاد را کما یشی نشانی و اگر کثرت را که مصنوع اوست تعالی و مرتبه است
از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن رهایی یابی یا اسراری که در کثرت مودع است
گره را از روی آن بکشی و در هر یابی کثرت اسرار غیبی مطالعه نمایی چنانکه شهود دلی مانع شهود
دگیری نبود و از جمع بجمع آئی و بفرق بعد الجمع گرایی و اسباب را در میان بینی و افعال عباد را
موافق قول اهل حق یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی با سلام حقیقی شرف گوی
و بمقام دعوت که مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیم برسی که گفته اند انما هیای الهمجوع
الی البیدیه عالم عالم مشک طرازا آید از آن کثرت که حجب بعد و حرمان از مطلوب بود وسیله و
و وصل آن گردد یا تراسبب آن مقام تکلیل و ارشاد حاصل شود و تیر چهارم هر چند به تحمل و تکلف
بسر قضا و قدر مناسبت ندارد آنست زلفش بکشی شب در آید از روز و زلف کنایت از پرده تعین است
که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبه لاتعین را متعین نمایانده اگر آرا
پرده را از میان بکشی و برداری و بورای آن پوی ظلمت غیب پدید آید در آگم که در وجه در مادر
تعین که لاتعین است سیر و سلوک و معرفت و شهود و مفقود است چنانچه گفته اند هر حرمان از آن تیر
علیا نصیب نداشته چون نگذاری چنگل باز آید از ویشی اگر پرده تعین را بکشی بگذاری و آن طلب
داری ترا صید نمایند و از ماسواست بستاند اگر اهل آن باشی و چون طالب صداقت هایتا حرمان
مطلق و محجوبیت صرف از ذات بحت و غیب هویت فحیده جهت تسلیم او فرمود که یک گره از پنج
و شش بکشی یعنی اگر حقیقت این تعین را کماهی دریابی و گره و در نهائی آنداز کنی و برای که این
تعین محض اعتبار است و ذات تعالی و اصلا زیادتی بر تعین ندارد و نیز برای که این پرده بسبب
انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه می نوی جامی مستدرک گفته

با گل رخ نعلین گفتم ای شمع دهبان	هر خط پیش چهره چون عشو دهبان
ز دهنه که من بکنس خوبان جهان	در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

عالم عالم مشک طراز آیدانه و یعنی آن پرده چون از جرمان وارد کنید و از بی نصیبی
خلاصی بخشید و نشانی از ان بی نشان داد و مطلوب را مکشوف و نمایان ساخت شکر از
از ان پدید آمد و بوی وصال بخشید و پیش باد لایزال گردانید و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شماره دهم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات علی رسول الکریم صحیفه گرامی بتواضع و تامل رسید خوشوقت
و شکر از ان رسید شکر که از یاد فقر فارغ نیستند و نظر محبت بر یک مطلب و بهشت از ان بظاهر که
بنیال در میان او شده ان از زمانی بود هم فقد او محروم خوش گفتم که با ان هم خود را از
بزن من نشای خود غذای جانان کردم از استیلا ی خوف خاتم اکثرینو لیسید محمد و امین
غمیست تالاب گور هم نیست مسلمانان را باید که ازین غم شایان باشند قتل او کثر کر اشق تاسی
عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد و شکر این نعمت بجا آید من شکرتم از ید تکم نوشته بودند
که بشارتی در باب حصول ایمان پیشتر پیشود محمد المصباحی که بشارت سوال ایمان کامل حاصل
نموده اید که نوشته بودید که همواره استعدا می کرد که حق سبحانه ذره ایمان نصیب نکند حال
در بیماری که در ماه رمضان رو داده بود و معلوم شد که در درگاه مانع کمی نیست ایمان کامل انچه
آنچه و که می چون دلالت بر سوال امری که نزد اوست بکند نشانه عطا است و اگر بشارت صریح هم
یابند چون قطعی نیست نفس ایهام باقی است و خوف دامنگیر هر چند از ایهام تا الهام فرق است
دیگر نوشته بودید که بعضی اسرار دران بیماری حاصل شده است که آنرا کتابت بر نمیدارد و ضیق
صدری و لا یتعلق بالی حسب حال این اسرار دیگر و هر چند نکشف است و اظهر من الشمس
گفته است اما بتقریر و تحریر مطابقا راست نمی آید از مطالعۀ آن بسیار ذوقین گشت اللهم زدین

خوشوقت ساختہ سہرا اندہ سپہا کہ کہا نیست اندو در نسبت باطنی و رابطہ المہمزی قوتوری نرفوت است بکہ
امید است کہ روز بروز قوی تر گردان قوت را ببار است کہ تفاوت دارانہ در حضور و غیبت باقی نمہند و
یکسان نہ شود مینمایند تفاوت در حضور و غیبت غالباً ثابت است لیکن در قوت نسبت قوت تفاوت است
و ہر چند قوت بیشتر قوت زیادہ تر اگر ہم قوتی بہتوانی معلوم ظاہر شود و حضور و غیبت یکسان نماید
مستبعد بود اگر گویند گاہ باشد کہ طالب رشید و غیبت ترقیات مینماید و از حالت حضور بلند تر میرود
پس از اوقات غیبت در حق او افزون و زیادہ از اوقات حضور شد گوئیم کہ اگر در حضوری بودی تواند
کہ زیادہ تر از آن ترقی مینمود و توشہ بودند کہ پیش ازین حضور حق جل و علا در بیرون خود می یافتیم لکن
در بیرون خود سے یا مخرج بی مستبر از این طائفہ طلبیہ شود نفہمی است شہودی کہ بیرون از خود بود

چندان اعتبار ندارد و گفته اند ہجو یا بیاسیر ہر سوی دست با تو دیز گیم است ہرچہ ہست

لیکن گرفتار این مشہود نباید بود و از اظلال مطلوب باید تصور نمود حضرت حق سبحانہ چنانچہ در آ
آفاق است و رای انفس است نیز پس او را غممانہ و رای و بیرون باید جست و بیرون آفاق
و نفس باید طلبید این مقام عقل عقل معقول نشود و کشف ارباب ولایت خلل مکشوف و درک
نہود نور فرست کہ تنقبض از مشکوہ نبوت است درک این معنی مینماید و کہ بیخبر از قریب الیہ من جبل الودیر

کشف سرائین ہمای فراید و حاشی کہ عین ادای نما فرض و رسیدہ عالی و امیل است از مطالعہ
آن ذوقین گردیدہ نوشتہ بودند کہ مردم این باب را ہرچہ نازد و مستعد باشند تا تہمینہ اند و این عمل را
برخ لازم گرفتہ اند و تا کہ آنرا اعتراض پیش می آیند نقد و ما این نوع فائقہ خواندن عمل بزرگان

انست در اعمال پیاسیر خدای صلی اللہ علیہ وسلم ہیچ بظنہ درآمدہ است فی خزائن الروایات
من اختلاصہ فرقة انما کمال الہامات بعد الفرائض بعد از تصافہ بعد از تہجد کہ در اینجا استعارہ است
ہتفا را نمودہ بودند و تصافہ فی نفسہا مسنون و عمل بزرگست و تعین این وقت برعت پس
این عمل ہم وجه حسن دارد و ہم وجه قبح نہایت کار آن اگر با باحت بکشد چنانچہ بعضی گفتہ اند ہنرمند
فی خزائن الروایات قال الشیخ محمد بن النورانی الا انکار آخرا فیہ مستحجہ عند کل لقادہ اما ما عرفت

اناس بعد صلوة الصبح و بعصر ظاهر له و لكن لا باس به فان صل المصافحة منه و كونهم حاقطين عليه ما في بعض الاحوال و مغرطين في بعض فيها لا يخرج ذلك البعض عن كونه من المصافحة التي وردت بها اشعار

مکتوب و شود و تم با غارشید در آنکه درین طریقه علیه خذ فیوض ابطله محبت شیخ است و تحریض رعایت آداب شیخ و دوام ذکر و بیان فتنه کلب و سوس

بسم الله الرحمن الرحيم حامد الله و مصليا على رسول الله تعالى از رفیت ماسوای محرر ساخته در مابج قرب تریات و با و صیحه گرامی شرف ساخت حمد الله سبحانه که فقرای دور افتاده از یاد زنده اند و نسبت جوی و ارتباط معنوی بحال خود دست محب این طائفه با این طایفه است المرامع من احب در طریقه ماکر و وصل به رجب کمال مربوط بر ابطله محبت است نشیخ مقتدر طالب صادق از راه محبتی که شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او بیناید و ساعت بساعت برنگساوی برآید مقرر است که فتنای شیخ مقدمه فتنای الله است و ذکر هم هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر ابطله محبت و فناء شیخ است سالک این راه را چون نگذیرد است محبت شیخ مقدمه ابر رعایت آداب صحبت و دوام ذکر چندان بدتر قلبی مدامت نماید که دوام پذیرد و غفلت و تقای آن نباشد و از تکلف یا کرد و در او بر حضور بلکه دل شود و صفت او گردد چنانچه صفت سماعه و بصیر صفت با صبر در نوقت غفلت ظاهر و حضور باطن سراسیمه کند و نوم صوری با توجه معنوی جمع گردد و چون این کیفیت حضور غالب آید و قوت پذیرد نفس حاضر از میان خیزد و رخت بصیرای عدم کشد این زمان حضور خود بخود روی نماید و لایزال الله جلوه فرماید **صرح** این کار و دست کتون اگر آهنگد محمد و مادر باب دفع شر اعدا و حساده عاود توجه کرده میشود امید که محذول گردند و سلام اولاً و آخراً

مکتوب و نود و نهم کاجی حسین در شرح اذواق و مواجید او که نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم صیحه گرامی اخوی حاجی محمد حسین رسیده خوش وقت و مسرور گردانید از فناء

حدیث خود نوشته بودند	بی هر جا شود مهر آشکارا	سها را جز نهان بودن چه یارا
----------------------	-------------------------	-----------------------------

به حکام طلوع انوار احدیت غیب در فحلال و استهلاک اطوار کثرت موهوم چه ریب است لیکن همین عین است
و فحلال تفاوت اقدم سالکان بسیار است از آنجمله محمدی المشرب را این فناء و استهلاک بذباب عین و اثر
سیرسانه کذا و کذا و تیز نو فقه بود شخص شده است که این همه و اوقات و حرکات و سکنت بر عدم سبب که
او سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ظاهر ساخته کار خود بخودست و چیزی ای غریب و عجیب برین معده هم دارد
فرموده که در تحریر بی آید آری بعد اسقاط اضافات و در منسبات با اهل آن عالم از خود بخودست اگر حضور
است حضور خود بخودست و اگر تو جه است هم از خود بخود و عارف را غیر از استهلاک و فحلال و اقدم
ازین مقام نصیب نیست نوشته بودند درین روز با تجدد اشغال ظاهر شده است که در هر آن تمام عالم در عدم سیر و شکل
آن بوجود می آید درین حیرت افزوده است خود و ما حضرت ایشان قدس الله عنده و حاکم علیه السلام در این عالم در
کتوب و دستم و اگر حل آن خواهد بود مطالعه مکتوبات بعضی بزرگان بعضی بکتابش که ظاهر شده نوشته بودند با توضیح
انجاسید بکمال احوال و مواجید دست و بلندست حق سبحانه و تعالی نصیب وقت کند از دوستان در یزد و دهکده است

کتوب و دستم بصوفی نور یک کثر فیض می دهیم و اگر در اختیار عرسل کسیر قیود

تعلیم طریقه ناقص او آن که آنچه در وقت روز و در چندان اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی الله تعالی ابواب فتوح را همواره مفتوح
دارد و در کتب مرغوب معانی را در گرامی مولانای نور محمد رسیده و خوشوقت ساخت باید که بهرین مثال
از احوال ظاهری و باطنی خود احوال و افکار را اطلاع سپرده باشند نوشته بودند در تکرار سبق باطنی
بجدست و نفی و اثبات نیز تکرار دارد دینک و مبارکست نوعی بکار ذکر مقید باشند که با سوای مذکور
ادب است سینه زخت بر بند و هم در رسم اسوا الاکیمه دل محو و تلاشی شود اکثر اوقات و در اول کار ای
بهولت باشند و با خلق کمتر اختلاط نمایند و بکار قلبی و لسانی مشغول باشند و در ذکر گفتن هیچ غرضی نباشد
نیز از قبول خلق و حصول احوال و مواجید بی غرضانه ذکر گویند و در وقت نشاط بچینی که گفته شده است
نشاط بی ذکر کنند بطریق سفارته بطریق ادب است و تلاقی و شراطی که نوشته بودند در تکرار است که

مهر خود تلقین کنند اگر بسفارت چندی را از گرو بنمایند شرط در کار نیست که شما مسترجم پیش نیستند و این
 ذکر گفتن هم جبر نیست به اختیار شماست و اگر بی مکلف اقبال و انشراح صدر باشد گویند و الا هیچ در کار
 نیست آنچه لابد است دوام ذکر و مراقبه است تکمیل دیگری فرع کمال خود است و این اجازت شماست مخصوص
 بود و ملائحت که چندی جمع شده که شغولی کنند بهتر است که فیض یکدیگر بر هم دیگر مشکس میشود و نوشته بودند
 که اگر در واقعیه با یکی سیر تلقین نخست تلقین بدهد و از ادوار و لوح بزرگان گذشته نیز ظاهر شود آن سالک
 را توجیه تلقین هست یا نه و اما اجازت تعلیم طریقت امر بزرگی است بخواب و واقع صورت نمی بندد
 تا در بیداری آن اجازت کنند اجازت صورت پذیر نیست و همچنین احوال و مواجید و قطیعت و فردیت و
 غوثیت و امثال آن که در مقامات و وقایع ظاهر شود نزد این اکابر معتبر نیست آنچه در بیداری از
 احوال و مواجید رود همان از این کس است قطب و غوث کسی است که در خارج و بقیع این تو
 منصب سر فراز است اگر کسی خود را در خواب پادشاه و پیر پادشاه بنشیند و مادر خارج پادشاه بنشیند

چو غلامم آنم ایامم هم از آفتاب گویم نه ششم نه شب چه حتم که هدایت خواب گویم

این قدر هست که وقایع و مقامات صاحب مبعشرات اند و خبر از استعداد او لیاست که آن معنی استعدادی
 بطور آید و لیاست که در معرض ظهور نیاید جانی باید کند که معالما از قوه بفعل آید و از گوش باخوش رسد
 عزیزی که صحبت او بیکدیگر زانید خوبیهایی و از نوشته بودند که در وقت بسیار غنیمت و در پوزه توجه فداقت
 در باره او طلب داشته قوی در باره آن عزیز نمود آمد و فداقت او را و توفیق او خواند شد با جابت قرین باد

مکتوب دویکم به مولانا محمد حنیف در بیان نسبت وی و ذکر نصائح

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صلیت صلیت شریفه اخوی اعزى مولانا محمد حنیف رسید و خوشوقت
 ساخت حمد و سجده که بهانیت اند و از یاد و در افتادگان فارغ نیستند و از هوس طلب خالی و خاطر حجاب
 شما نگران باشد نید اند که پوشش زندگانی مینمایند و به اظهار پیش آید و خوابم بشمار دیده و در
 جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت درین نزدیکی کتابی از ان صوبه از دوستی

که کلمه کل از ادراکها هر ساخته هر چند نام شش نوشته است لیکن غالباً تعرض ننشاند و در کلمه هم محل تعرض نموده
از خواندن آن خاطر بسی تسالم گردید که از شما چه دیده باشد که نوشته است هر چند ظاهر بیان از ارباب
باطن چه خبر داشته باشد لیکن چون بشاید طبیعت را محبت و میلانی است و خاطر خوانان کمال شناسست از
انکه چیز از جامیر و وقت پیدای آید در شنای نوشتن کتاب توهمی بباطن ششاند شده به نسبت آنچه
معمور یافت و زیاده از متوقع مفهوم شد هیچ غباری بخاطر نماند که بعد سبانه علی ذلک علی جمیع نماند
ز نهار در رضای اهل حقوق نوعی نمایند که منجر بعد رضای صاحب حقیقتی گردد حق الله سبحانه بر
جمیع حقوق غالب است حق او را کمال رعایت نموده به حقوق دیگران باید پرداخت اوقات خود را
مضطرب دارند و اهل غفلت و اهل دنیاها اکن پیش نیایند و باحوال طلبه نیک پردازند و عمده
در ضمن گرفتن کسی را بر داشتن مرض دیگری و جز آن جمع همت است و وحدانی التوجه شدن و
اگر تقسیم امور در میان نبود هیچ نقص ندارد و ولایت آن متوطان از محسنات زاده است و اسلام

کتاب بیست و دوم بحافظ محمد شش در فضیلت

خدا حافظ چه ازین دو رفتار و سلام حافیت انجام خوانند و از دعای خیر خسی سازند و این عمر چند
روزه را در اقام امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریه هری را از مشقتات شمرند و شیهای تار را با نوا
و او کار روشن دارند و در تجارت صدق و امانت را امری سازند حدیثان الله سبحانه التاجر لم یصدق
شعیده باشند و از عقود فاسده و ربویه محتر زبند و درین باب تاکید تمام نمایند که محل لغزش علم است
چه جای غیر علما که عالم خواهد بود درین مان که ازین عقود خالی باشد الا من عصمه الله سبحانه از علماست
همواره تقبیل این عقود باشند تحقیق این محبت جویند و از حق سبحانه باری بخت ازین که نمک خواهند و اسلام علی مرتضی

کتاب بیست و سوم با شاهنامه محمد نعمان اسرار عامه فی تبا و تفاق و بیست و چهل

الحمد لله و سلام علی عباده الذین طغی و استغاکا باشند و جامعیت انسان کامل در تحریکی آید استماع

فرایند عارفی بعد از آنکه که مربوط است بذات حقیقت حدیه که مبرورانا اوست چون بقایای آنی جل
سلطان پیدا کند حقیقت ثبوتیه بجای حقیقت عدمیه نشیند بر و تصرف در وی همان اسم خواهد بود
و باوصات آن اسم متصف و متجلی خواهد گشت بحیات و علم و سمع و بصیر و کلام و ارادت و قدرت آن اسم
حی و عالم و قادر و وسیع و بصیر و متکلم خواهد شد چه هر اسم الکی جل سلطانه تفضل اسما و صفات است
و چون آن اسم ظل اسم دیگر است و جزئی است از جزئیات آن اسم عارف از راه ظل جلی خواهد پیوست
و در رنگ اسم سابق باوصات اسم لاحق متصف خواهد گردید باز از این جل جلی آن خواهد گشت
دارنده جل ثانی جل ثالث و از ثبات بدایع و فاسد الی ما شاء الله تعالی تحقق خواهد شد و چون هر اسم
را با اسمی دیگر مشارکتی هست از راه مابه الاشتراک با اسمی دیگر که مبانی اصول دین اند نیز بقا خواهد یافت
و این همه اسمی لایحه و لایحه در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی ان نیتی الی خضره الدان تعالی تعالی
و عادت الله جاریست که بعد قرون از هزاران یکی را بقای ذات مشرف پیدا ندو ذاتی که نصیب از
بیچونی داشته باشد از ان مرتبه مقدسه آن عارف را عطا میفرماید که کند عارف بود و این همه و صات
آن ذات قائم باشد بلکه افراد عالم نیز آن ذات قائم بودند چه افراد عالم چه که مظاهر اسما و صفات اند ذاتی
و از آنها که بجز نیست پس آن عارف بچشم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم و وزیر بهم میرساند فاعلم الی آنکه
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها این زمان آن ذات بجای حقیقت ثبوتیه میگردد و در تصرف
پیشود از این جا حجت این عارف را باید فهمید که سائر افراد عالم در جنب او حکم جزو محقر دارند قطره را
بادریا نیستی هست و اینها را با او که آن هم نه چه اوصات را با ذات نسبت تلاشی و استهلاک است
در وقت ذکر گفتن گوئیا با چندین هزار زبان ذکر میگوید هر اسمی بر زبان خود ذکر است و عارف نیز از
کل آنهاست و در وقت تحریریه بسن گوئیا چندین هزار شخص تحریریه برمی بندد و بعد از ان این همه
اشخاص قرائت میکنند و بر کوع و سجود میروند و اکثری از حقایق این عالم امکان نیز با عارف مذکور
درین امور شریک میگردد و دیگران یک زبان ذکر اند و آنهم چه نگردد از انانیت اماره پاک نیست آن ذکر
همه را با عارف است و شاید از این جهت که این عارف چه که از انانیت رسته است هزار زبان ذکر است

دو چیز کہ ام خود در میان نہ عوام ظاہر بین ہر دورا فکر و غاہد میدانند واد حقیقت فرق آگاہ نہ بیکہ عاقل
بنام حضور گشتہ است و در غفلت ہم حاضر ست چہ در علم حضور غفلت در ہمہ وقت مفقود ست و
غافلان از ان غافل پس عارف مذکور در غفلت ہم با حضور ست و دیگران در عین حضور ہم غافل و
در نفور با کمزور ایضاً غایت حضور نشان در حصول ست و حصول عین غفلت و عوام ایسان با حاضر و ناظر
میدانند و او را غافل بہا ہم اللہ سبحانہ سواد الصراط

بسوختن عقل حیرت کرین چه خوب است
 دقیقه است بگوش شوق بشنوید که چون حارث خود را از اطلاق کلمه
 انپاک و سپر اسازد و از انانیت اماره تمام دارد مقتضای بل چرا الا احسان الا احسان مستحق
 در سه و آن گم شده را در انامی خود جاوده و آن عاشق صادق از کثافتش غیرت و در سه در خود خفا
 انامی مستحق آرام یاب جماعت ازین طائفة هستند که میخواهند معشوق را در انامی خود بگنجاند و در خراب
 آگاه و ویرانه انامی خود مطلوب را فرو آرند و بآن خورسند گشتند ندانند که بظلمی از ظلال مطلوب آرام
 گرفته اند و جز انوار از ان بی پایان حاصل نماند و

مرا هرگز گنجی در آن خوشش از سر اصل سخن رویم ذاتی که باریت موهوب گشته است چونکه نصیب
 از چوئی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نمی آید اما نه الحقیقه از همه اسما و صفات که در رنگ
 اجزای عارف گشته اند جامع ترست بلکه این جامعیت را نسبت بآن جامعیت قدری نیست و در
 جنب او حکم متلاشی دارد و همان اندر مجده این قسم ملکوت وسیع را بصورت شخص محض و انموده اند و اینهمه
 خزائن ملک ملکوت او درین طوره خرابه قید و قیمت ابراع فرموده و این همه حسن و جمال بی رنگ انوار و اسرار را
 کیف را درین پیکر ظلمانی که از ما زمین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بعز و حکمت درین شستر
 ابتلائی و اختیاریست لیسیر انجیل من الطیب هر که نظر او بیاطن و حقیقت عارف نفوذ کرد از برکات
 وی مملو و سیراب گشت و هر که بر صورتش نظر او مقصود گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور
 نموده از برکات او محروم ماند و بخیر آن ابدی قسم گشت ندانست که این عارف بتامه لب بست که قشری
 در میان حائل نیست و قشر نیستش تمام متقلب لب گشته است و دیگران همه قشر اند بی لب لیکن آن قشر

منتقلب را چونکه بر کالبد قشرش باقی گذاشته اند قشر بی لب بهر وقت مشارکت صوری دارد
و این مشارکت صوری که مقید کالبد و البسته است که بعد از شکستن کالبد باقی است خاک و چشم
مجرمان افکنده دوستان خود را بی خود بخود می دارد و او یبائی تحت قبائی لایعزفهم غیر
قل در سبیلی ادعوی الی الله علی بصیرة انا و من اتبعه و سبحان الله و اما من الشریکین

مکتوبات حضرت چهارم پس از آنکه بیک فقر ممکن و غنای واجب عزوجل

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی حسن و جمال نیستی و بندگی را بر آئینه باطن جلوه گر کند و از عوالم
همسری و خداوندی نجات و راهائی و دگرگشت من تحقیق کمال العبودیه و اظهار سرالربوبیه علیه علی آنکه
و اتباع الصلوات و البرکات و التعمیات بنده هر چند در احکام بندگی ثابت تر بود و در نیستی ذاتی و فقر
جلی بروی غالب تر ظهور هستی و کمالات و خوبی در حق وی زیاده تر از بقصد با شکیبایی الاشیاء حسن
و جمال و غنی و سایر کمالات بر وجه کمال لم یزل و لایزال است عجز و نیستی و ذل و فقر و نقص درمی یابند تا
ظهور آن باین شود خلق را بصف ذل و نیستی و احتیاج بیا فرید و پرتوی از کمالات وجودی خود نیز
در وی تعبیه فرمود هر که خود را باین کمال عاریتی و نمودنی بود کامل و خیر خیال کرد و در بندش مانده
ماند از سعادت قرب محروم شد و بدین بعد و حیران گرفتار گردید تا لعل لعل که کمالات عاقبتی را
باین آن سپرد و بدین فقر و نیستی ذاتی خود تحقیق گردید بدولت قرب و وصال مهند شد و بهام
نیستی صید هستی نمود و از راه ذل بفر رسید فطوبی له و بشری آنچه مقصود از مخلقت او بود
بجا آورد و نعمت در حق تمام شد که بگوید من کان میتا فاحیاه و جعلناه نوراً من نوره فی الناس
بیان حال اوست و حدیث من قلته فاما دینه شان و این کمال مربوط کمال اتباع صید کونین است
علیه علی الله الصلوة و السلام اللهم ارزقنا کمال متابعه و الثبات علی محبته و رحم الله عبداً قال آمینا

مکتوبات حضرت پنجم پس از آنکه بیک فقر ممکن و غنای واجب عزوجل

کتاب صفی کبری علیا و کمالاتش و کمالی که فوق آنست بطریق اجمال و اختصار

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله واولاداً و آخره و صلیاً علی رسول محمد و آله و اسراره و آل ابی عبد صلی الله علیه و آله و سلم
 آنچه از احوال سینه و واقعات علیه که نوشته بودند و اواق معنویه و لذات عقلیه بخشید الله تعالی مزید بریزد و داد
 و نور علی نور که امت کائنات و حالات و واقعات یاران را که نوشته بودند از مطالعه آن نیز حظها شود اللهم اکثر
 اخوانی الدین و شبنما و ایا هم علی متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و البرکات الی یوم الدین امین
 که بهرین منوال اجبه و در افتاده را یاد آوری می نموده باشند و بار سال افواق و وار دات تازه و خوشوقت
 می باشد باشند هست را بلند دارند و قتل را میبشرد و اندیشه هر چه در بسیاری دست یارانان یکس است
 از هر چه سیر و سخن دوست خوش ترست

معرفت حق است جل و علا چون مطلوب حقیقه درای آفاق و انفس است طالب او را از آفاق و انفس
 گذرد و راهی به معرفت نیابد و گذشتن از آفاق و انفس امر نیست و جدائی تا کس از ان گذرد و معنی آنرا
 که او فهمد من لم یذوق لم یر این نسبت علیه درای نسبت جذبه و سلوک و درای محاطه و دخل و خروج و در
 اتصال و انفصال است و درای قرب بعد و درای غیبت و حضور است و درای توحید و اتحاد و درای
 لفظ و معنی است و درای وهم و خیال فهو سبحانه و را الورا اتم و را الورا اتم و را ایت در جانب
 قرب است نه در جانب بعد از هر چه تصور کرد و شود حتی که از ذات ابلیس نزدیک ترست عقل عقیل
 مشکل که بی آن بر دو هم و خیال آنرا محال میدانند و از خود نزدیک ترست نمی تواند تصور نمود
 و را ایت جانب بعد و لا نگاه و هم است فالحق تعالی اقرب فی الوجود و ابعد من الوجود ان این
 کمال از کمالات ولایت کبری است که ولایت انبیاست عظیم الصلوات و البرکات کمالات ولایت
 صفی که ولایت اولیاست منحصر در مراتب قرب است که غایت قرب اتحاد و رفع اشتیاق است

لذت می شناسی بخدا می شناسی

لذت می شناسی

کمال است عالم امر اینجا انقطاع می پذیرد و حقیقت اطمینان نفس درین موطن بوصول می پیوندد

بعد از گذشت ولایت کبری ولایت علیاست که ولایت ملا اعلی است علی بنیاد علیهم الصلوات و البرکات
و نصیب تمام اولیاء این ولایت عناصر نشسته راست و رای عنصر خاک که نصیب این عنصر پاک از
کمالات مرتبه نبوت است بعد از گذشت این ولایت سه گانه شرعی در کمالات نبوت انبیا علیهم البرکات
و الصلوات واقع میشود که بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات و تبعیت ایشان ایشان را از ان
نصیب است درین موطن عارف از صورت شریعت بحقیقت شریعت ارتقا میفرماید و از صورت
اعمال بحقیقت اعمال میرسد ترقیات بیش مربوط بصورت اعمال بود و نتیجه آن در اینجا عروج منوط بحقیقت
اعمال است و ثمرات و نتایج حقیقت بدست می آید و از اینجا تفاوت میان کمالات ولایت هر چند ولایت
انبیا بود علیهم الصلوات و میان کمالات نبوت و ریاب که صورت را در جنب حقیقت چه قدر واقع اعتبار است
پس نتایج هر کدام نیز برین منوال بوده و از گذشت این ماجرا معاطع پیش می آید که اعمال حجاج و خلوص
در اینجا اثر ندارد و صورت و حقیقت در راه می ماند ترقی و فاضله کمالات دران موطن و البته بعضی فضل
و احسان است گفته نشود که استثنای عارف در نبوت از شریعت لازم می آید و هیچ کس در هیچ وقت
از شریعت مستغنی نیست زیرا که گوئیم آنچه ممنوعست سقوط کالیف شرعی است و آن غیر واقع است چه
کمال عرفا در رنگ عوام همواره محکوم حکم الهی اند و از اتیان او امر و انتهای از مناهای چاره ندارد بآنکه
گوئیم که شریعت اصل و بنیاد معاطع است و اصل و بنیاد همه وقت محتاج الیه است درخت هر چند بلند شود
و عمارت بالا رود از بنج و بنیاد چاره ندارد و این معامله بالاصالة مخصوص ببنیای اولوالعزم است علیهم الصلوات
و التسلیات و بطریق تبعیت ایشان این بزرگواران را اگر باین دولت بنوازد و چون معامله از تفضل
بالا رود و فاضله کمالات دران موطن از راه محبت ذاتیه بود و محبت و کمالست محبت ذاتیه که بالاصالة نصیب حضرت
علیه السلام است علی الصلوة و السلام و محبوسیت ذاتیه که بالاصالة نصیب حضرت خاتم الرسل و شفیع الامم است
علیه و علی جمیع الانبیاء و ائمه صلوات التسلیات البرکات تا کلام صاحب دولت بود که بفضیل ایشان ازین کمال بهره
یا بعد از آنکه شایسته شایسته در کشته

و فائده که دوست و انجم ز سحر

الین پس که رسد ز دور بانگ جگر

یا بعد از این همه درجات قرب و معرفت انداز هر چه که نصیب ارذاتی دارد نیست است عظمی و همواره

اشک یزدان چشم بر خوان گریایید و دخت و ازادش صاحبان همیشه امید دار باید بود **مصدق**
 بایران کار بادشوار نیست **س** چشم دارم که در اشک احسن قبول **ا** آنکه در ساخته است قطره بارانی را
 و سلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعتی علی علی الصلوات و التسلیات و البرکات و الطلقات

مکتوب بیست و نهم بخان آقا خواجه محمد ششم شیخ اشاره بعضی کلمات و کمالات قدس سره

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بخدام حقائق و دستگاه و معارف آگاه میرساند احوال فقرای این
 حدود مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه و سلامتکم و استقامتکم علی جادة شیخو علم ظاهر و باطن فانه
 ملاک الامر و مدار الفیوض و بدو من شرط القیاد و امر و زار باب بسیار را چشم انتظار در راه است که از سر ازار یابین آید
 یابند و از آن بجنبینا گوهری بدست آید امید که از روی کرم آنرا بدین نذرند و بر فراز انگارند و فتح کامان را از قند

خوان که یارانه خویش بنوازند **در رسم سودای شیرین دلبر نیست** **ا** آن کامان را بشیرینی سر نیست

تخیل که چون نوبت باطل بسیار رسد و معالمان سر و نشا بر منصفه ظهور آید همه تمنای آن نمایند که در راه
 شان را بکل بصیرت خویش سازند و قهر نکس خوان حسن ایشان را در یوزده نمایند **بلیست**

آن اروا آن نگار که آنست هر چه هست **آنرا طلب کنید حریفان که آن کیاست** **ا** بیکم بختی بشاره امثال ابلاب بسجانه

قضیه مقرر است بقضای آن آنچه توانید بشارت نماید و فتح نماید و یو شرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه
 و الا حصی الله گویان و از نهم صیاحت و سر خشمه و غلت **ا** بیکم بختی بشاره امثال ابلاب بسجانه

هفتیا لار باب النعم نعم **و العاشق المسکین ما یجزع** **و السلام اولاد احسرا**

مکتوب بیست و نهم بشیخ عبد اللطیف لشکر خانی فی الوعظ و التذکیر و النصیح

بعد الحمد و الصلوة لیتدعی هذا المحب لنفسه و سائر الاجابة النجاة عن الآفات و التحذیر عن التعقبات
 و الانقطاع عن المقیدات و تخلص عن السفلیات الی العلویات و علو الدرجات الی حضرة الصفات
 و منها الی ذروة الذات باقتدار و آثار اکل المکونات علیه افضل الصلوات و شمل التحیات و التسلیات

وتم البرکات الموعود من الاخوان ان لا یسوء القادر من اتباع الهوی والشیطان وان یتقوا الله وان
 والافان کثیرة ذکر الله الثمان وبعید ابراهیم من الزمان لثلاثة القرآن ویطعن ان النفس لمارة والذی استخارة
 محمد بن ولید انما هو غیة والآخره منسبة وبعید الحجة والشیطان یروج التقویة بعد الفقا والفقدا ولا یعلم عاقل
 ان الدنیا حایلة ومناجاة فان لا یجد وفتح الآخرة باقی الایفوت کل امرؤ منسوبة ما کسب به من زوج
 قرین انما الشیطان یطعن فی الدنیا فینسب الیها ما کسبت ثم الفیات علی ما أخرت اختبرت الثلاث
 علی راسها انما اختبرت تعب النفس وشغل الذکر یقل الحساب علی راحة النفس وفرغ القلب ونفخة الحساب
 انما یقرین به ابراهیم بن النفاذ فی شریعت النفس البجائیة ونسبت التوجهات الروحانیة الی الختام السبعانی
 وطالت طلبک بالادکار والذات الفانیة واصلت بعد کمال البانیة لعجب من العاقل کیف یتهم فی امور العاجلة
 بالشیء بیه وبعید من امور الآخرة لولا انما یقرین انما یمیز امور الدنیا فی سقاها الله بیه وفی امور الآخرة یجوز ان
 الشیطان یطعن فی شریعت النفس البجائیة من الدنیا لولا انما یقرین انما یمیز امور الدنیا فی سقاها الله بیه وفی امور الآخرة یجوز ان
 وشده یوم النشور وفاض فی الباطل اعرض عن الکتاب المسطور فی الرق انشور وسمی فی الملاهی ولم
 یرتد الی النبی صلی الله علیه و آله یعلم ان البشر فی البصر وحتی انی اصد وکان یحکم بجم بوم بخیر والسلام علی من اتبع الهدی

کتوب فی شریعت محمد بن محمد یوسف خادم در مکاشفة حضرت مجدد الف ثانی

یوم الله انما او مصیاً حضرت ایشان ارضی الله تعالی عنه چون ان بعضی تفقهای ظاهری که از لازم
 عشرت انما لاطراف تنگ آمدند قصد عزالت و انحراف اندهندی فرمودند که از برای تصحیح نیت و تعیین ضمیر بجناب
 ابراهیم علیه السلام متوجهی بتهذیب بودم درین افشا چنان ظاهر را خشنود که طریق محبوب و مرضی و انب و البین
 بآب انحراف برسد که تو بران هستی نه طریق انوار و عزالت درین افشا نظریه سرسند افقادیدم که گویا
 این مقام چایست ملحق که ازین چاه بچیز دیگر نایز فافهم والسلام علی سید الانام واکه وجهه نظام

کتوب فی شریعت محمد بن محمد یوسف خادم در مکاشفة حضرت مجدد الف ثانی

مخبر دوا و تداویر عمل است و موضع کشت و کار عیش و فراغت چار آخرت معسر است بنده لقب قبول آنست
که این حیات چند روز را به طاعت طاعات مهرو دارد و بخلالت نگذارد و عیش و تنعم نبرد و از کشته بخت آن
و آخرت جز حسرت و زاریست بی سود نخواهد بود و بزرگ توبی چند آن را در دست باید شود که دوام پذیر و مصون
لازمه دل شود چنانچه جمع صفت سامعه و بصیر صفت باصبره و این معنی در طریقه کمالیه نقش شده به سهولت
عمل میسر است چنانچه بزرگان این ابتدای سیر از عالم امر فرموده اند و نهایت را در پیرایه سیر فرموده
پس طالب صادق را اختیار این طریق عالی اولی و انبیا باشند و ایضا آنکه بر این طریق انبیا
سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که مشرکات است و منتج محبت ذاتیه که فرود عیای اهل
سلوک است که بیه قیل و کنتیم تجویز الله فاصبر فی حکم الله شایه این معنی است و اسلام او را خلاصه

کتابت دویست و یکم بسم الله و الله قاضی محمد از کاتبی انقسام علم به دو قسم

آنکه الله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین و آله جمیعین علم که عبارت از انکشاف است دوم قسم است
قسمی است که با انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض انکشاف بود و احاطه نباشد علمی که بکلی تعلق گیرد
داخل قسم اول است و علمی که بواجب تعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیا گویند و نشان
عدم احاطه آنست که کیفیت درک نیاید و در ویه اخروی مائل قسم ثانی از علم است که آنجا محض انکشاف است
بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کینه نیست تعالی شان و حیرانه و السلام

کتابت دویست و یازدهم بسم الله خانی در نصیحت

بسم الله رب العالمین یا ابراهیم خلیل و ادریس حنیف و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و عیسی و محمد و آله و انصار
سوالی حقیقت جل شانزه کسب رضیات و سبحانه و اجتناب از محرمات و محرمات شرعی لذت اطاعت و
فرمان برداری صاحب حقیقی را از یاد اذلت محرمات باید داشت که آن نعمت بزرگوار را برادر آنست که منی هم حاصل
از یکس از کردار در رضی باشد و که ام الم زیاده از ناخشنودی اوست تعالی لذت وصال نماید از لذت

جنان نهم است و الم فراق بدو از عذاب حجیم فطوئی للمؤمنین و ویل للمؤمنین و اسلام اولاً و آخراً

مکتوب بیست و نهم بلامحمد گل مفتی پشاور در ولایت بر غرام امور

مخدوم اختر خیر در پیش کرده آید و خدمت بزرگ اختیار نموده از عهد که آن سیر و آن بدن خالصه صابرین جز در وقت
بسی شکل است کمال علم و تقاضا است و دو فور تقوی و تدبیر و موافقت حکام و اهل دخل و دین امر بزرگ در کار
است آنقدر مداهنت در دل اهل زمانه ممکن گشته است که امر و نهی را پیش بردن بسیار دشوار است ترسان
در زمان باید و نظر مفتی جبر جنم شنیده باشند و حدیث آجر اکرم علی الفتوی اجرا کم علی ان رکوش دغه باشد از
عقلا عجب است که درین قسم امر نازک و آینه ظاهرانیت صالحه داشته باشند هر چند ما ندانیم بواسطه قوت
عیال خود هیچ حافی تجویز نکند که درین طور مملکت عظیم خود را اندازد امر دیگر خواهد بود و الله تعالی به مقامات
کرامت فرماید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمته انک انت الوهاب

مکتوب بیست و نهم بجای محمدرضا خان پاشا در بیان ولایات عالم و مناسب است

الحمد لله و سلام علی عباد و الذین صطفی مکتوب مرغوب برادر گرامی حاجی عارف سید و خوشوقت ملتدخت
حق سبحانه همواره در بای ترقیات را مستفوح دارد و یکسب مرضی خویش سر بلند گرداناد و حصول فزای
لطائف نوشته بودند محمد اندر سبحانه علی ذلک بد آنکه ولایت را پنج درجه است که مربوط بقطع لطائف
پنجگاه عالم امر است و وصول کمالات مناسبت هر کدام و حصول فناء بقای هر یک از آن لطائف هر چند
نفس ولایت وابسته بقنای بعضی آن لطائف است لیکن کمال آن منوط بقنای لطائف آخر است
نیز تواند بود که فزای لطیفه قلب و روح بحصول انجامد و ولایت حاصل شود و لطیفه سر از دولت فزایی بهره
بود و فزای سر دست دهد و فزای خنی خنی نشود چون فردا احتیاج انشیا ظهور کند آن لطیفه که درین فزای
بفنا و بقا رسیده است از تنالیج و غرات که بر فنا و بقا مترتب است بی بهره باشد و در رنگ دانه تمام که در
دیگ پخته می ماند با بدن کاشیده نمی توانی لا آخره علی و اهل سبیل نوشته بودند که سیر رب لطیفه نیز در مشوج

پیوست از قلب که رب او گویند است قطع دایره اظلال مکنون نموده و اوقات ذات گردانیدند همین قسم
در قدرت و ارادت الی الذات البحت و چون سیر در علم واقع شد عجائب دایره علم را یافتیم که جمیع اشیا احاطه
کرده است الخ مخدوم از اصول لطائف خمسة سیر در اصل قلب و روح که افعال و صفات زائده است
نوشته اید و اصل لطیفه سر که شیون ذاتیه است نیز مجمل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفه بلع و قلب
که خفی و خفی باشد هیچ نه نوشته آید ولایت غیسوی خفی تعلق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبهما و سایرین
الصلوات و التسلیمات به خفی متعلق است بدانند که هر کدام از لطائف خمسة را که در عالم امر است با هر کدام
از لطائف خمسة عالم خلق مناسبت است لطیفه خفی را بطیفه خاک مناسبت است و خفی را بنا بر سیر
بیاد و روح را آب و قلب را بنفش چون معامله که بطائف امر وابسته است با انجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آنها منتهی شود و کمالات عالم خلق در پیش است و سیر در اصول آنها بطائف عالم امر را
پیشتر کمالات ولایت مناسبت است و لطائف عالم خلق را کمالات نبوت پیشتر ملائکت نوشته بودند که تحقیق
انچه در کشف این فقیر آمده که سیر در انفقیر علم است خود را در علم یافتیم و هم علم را بر سر خود نوشته دیدیم مخدوم فقیر نیز کباری مکن
قسم یافته بودم و نوشته دیده الله تعالی از برکات این شان عظیم الشان بهره نام عنایت فرماید انچه در باب
فقیر زاده بنشانت یافته و نوشته اند واضح گردید از کرم او سبحانه بعید نیست از قریب محیب

مکتوب بیست و چهارم به مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم الله الرحمن الرحیم اخوان کرام مولانا محمد صدیق و ملا حسن علی بر معارج کمال و کمال مرتقی باشند
و کمال نیستی موصون بودند و اعمال آخرت بجان کوشند و ذکر الله جرات الراجحة متبعها الرادف جار
الموت بخدا فیروزه و اما کن از خلق یکسو باشند و کج نامرادی را از مغتنات شمرند لا تحسب الا شرار و لا قطع
عن الله سبحانه بصیحت الا خیار و کج خلوت غایگزیم از بیخ خلق بکار
باز غار باشند و سلام اول و سلام آخر

مکتوب بیست و پنجم به صاحب کمالات صنوی و معصوم مخدوم زادگی

شیخ محمّد بن عبد الله سلمه به در ترجیح نسبت موت و نوم بر حیات و یقظه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی الموت جسر واصل الجیب الی الجیب دنیا و آخرت است ارقای
آخرت است و شروع معالمة آخرت از موت است من مات فقد مات قیامت قیامت پس قرب و حالت
که هنگام موت و بعد آن روی و دراز حالت دنیاوی پلرتب تفوق دارد بعضی از کمال باشند که ایشان را
بصدق النوم رخ الموت در وقت خواب حالتی روی دیگر باز حالت بیداری بود اگر گویند خواب
سراسر غفلت است در حین آن قرب و حالت روی دادن بچه معنی نیست و تفوق آن بر بیداری که هنگام
عبادت است چگونه راست آید گوئیم خواب خواص مطلق غفلت دادن و از عبادت خالی بودن ممنوع است
نوم اظهار عبادت شنیده باشند من لم یزق لم یرب و آنکه نسبت باطن هر چند در رک ظاهراً نیاورد و از آغوش
آن دور تر بود خوشی زگر و باطن از ظاهر هر چه هست و از اطلاق آن محبتی هر چند ادوات ازین بیان برسد
لیکن هیئت را در نوم مستلزام معشوق است و نسبت باطن با ظاهر نسبت معشوق است با عاشق

خوش گفت بیت | نه تنها فتنم زیبایی اوست | بلایی من زنا پر والی اوست

ظاهر نمودار از باطن نالان و گریان است و از ناز و منتقای آن جگر کباب دید و پر آب مع ذلک خنده و گار
اوجان سپاری دارد و هنگام خواب ن ظاهر را گونه غفلت روی امید به نسبت باطن میدان غالی یافته
بخوابی از هر چه تا مشربی حجاب برضه ظهوری آید و بعد آب تاب پرده ناز از روی در کشیده و در سخن
گلو ابرود و زود خواست می فراید اگر گویند لازم می آید تفوق حالت نوم بر حالت ناز و حال آنکه ناز
معراج مومن است که در حین ادای آن از دنیا آخرت می بایست گوئیم لازم ممنوع است چه تفوق حالت
نوم بر حالت یقظه فقط ثابت شد نه بر صلوٰه یا مثل آن هر چند با یقظه جمع شود و اسلام علیکم

مکتوبات ۲۱ است و شانزدهم بحر یز خان در ترغیب بر تحصیل فنا

سمات آمار بیان بحر یز خان این دو آقا گلن را برنجی فراموش کرده اند که گاهی بسطای نویسی یادآور

نمی نمایند بهر حال با خدا باشند جل شانہ و از اسوای او معرض و سعی نمایند که دوام حضور و آگاهی مع نشد
 بجهان پیدا شود و بعدی که اسوای او هرگز مخطور نبود بنوعی که اگر تکلف خواهند که یاد اسوات نمایند بسیار
 نیاید بعد از آن این وصف حضور را نیز از خود نیغ نمایند تا حضور مطلوب شود و بخود میسر آید و نفس

عارف در میان نماز این است خلاصه سیر و سلوک **مصرع** این کار و دولت کثرت کنون تا اگر آید

مکتوب دولت و هیئت بهم پادشاه و پناه میر محمد عثمان پسران علی
صوفیه و عینیت و زیادت و وجود و بیان مختار خود درین مسئله شریفه

رح از هر چه میر و سخن دوست خوشتر است چه متحد و حضرت وجود و کمالات تا به آن خاصه و بهر دست
 جل سبحانه و در ممکن ستوار و مستفاد از آن مرتبه تعلیم است جمعی چون این کمالات را در ممکن معارضه می نمایند
 و طلاق اصالت و طلیت برایشان پدید نشود و کمالات مستوره را در وی بطریق اصالت میدانند و وجود را
 مشترک معنوی و بعضی مشترک لفظی میگویند بهر چند آن را استند بصفی قادر قدیم می نمند و طائفه دیگر که
 اهل سلوک و ریاضت اند و بصفا باطن بلکه بحضرت موهبت خصوصیت وجود و سایر کمالات را بحضرت
 واجب الوجود و تعالی تمهید اند بلکه هر کمال را عین او دانسته و ادراسته و وجود مطلق تعین نموده اند و
 صفی کمالات ظهورات و تقیدات آن را مطلق تصور فرموده و چون مقید عین مطلق است بخوبیه وجود
 و اتحاد ذاتی قائل گشته اند و صفات و ذات ممکنات را با صفات و ذات واجب تعالی متحد میدانند و فرق

باطلاق و تقید می نمایند	بر کل بیان وزن عشاق حق است	لا بلکه عیان و همه آفاق حق است
چیزی که بود در وی تقید جهان	و اند که همان مبر اطلاق حق است	می فرمایند که مطلق مراتب مقیدات
عین مقیدات است و مقیدات مبریه مطلق عین مطلق		هستی که ظهور می کند در همه شی
خواهی که بری بسوی او با همه پی	رو بر سری حجاب امین که چو بیان	می وی بود و و می بود اندر همه

و فرقه دیگر با لفظ غایت و محض فضل و اختصاص وجود و سایر کمالات با لفظ ثانیه شرکت ازین لیکن
 آنرا عین ذات نمیگویند و ذات را تعالی و رای آن اثبات مینمایند و محتاج این وجود و تمهید اند چنانچه

تحقیق آن به تفصیل نموده اند و وجود و صفات ممکن را ظلال آن وجود و آن کمالات میفرمایند که در مراتب
عدم که بمنزله ذات ممکن است منعکس گشته اند و پیدا کرده است پس برین تقدیر ذات ممکن مدام آمد که
بواسطه انعکاس کمالات از سایر اعدام امتیاز یافته است بلکه در علم واجب جل شانیه پیش از انعکاس نیز
تمتاز بوده است و صفات کمال در وی جاریتی پیش نیست چون بعد از خیر و کمال موجود است و بعد از خود
فساد عدم پس چون بعد از خیر کمال همه عائد به او باشد و هر چه در جل سلطان و شر و نقص بنام راجع ممکن
که مقتضای ذات اوست که بگوید اما صابک من حسنه فمن الله و اما صابک من سیه فمن نفسک صدق
است و نزد طائفه ثانیه شرارت ذاتی در هیچ چیز کان نیست مگر هست نیستی و اعتباری است و تحقیق آنکه
عدم لاشی محض است مراتب بودن آن مرکبات را بچه معنی است در مکتوبی که بعد از مدام و اوکی خواجہ جوید علیهم السلام
این احقر نوشته اند راج یافته اگر شبیه بماند آنجا رجوع نمایند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن با ذات
واجب تعالی متحد گشت چه نقضی اتحاد وجود مطلق گفتن است ذات واجب را تعالی و وجودات بقیده
ذوات ممکنات را و بطور ایشان هیچ کدام ازین دو امر به ثبوت نه پیوسته است هر چند وجود دیگر در میان
نیامده است یک وجود است که بطریق ظلیت چندین جا ظهور فرموده است پس در ذرات ثالث باطله نمائید در
قول بوحدت وجود شرکت دارند لیکن آنها با اتحاد رفته اند و اینها به وحدت وجود بطور ایشان باین معنی
است که وجود خاصه حضرت معبود است ممکن فی نفسه از وجود حق است عدمی است که بسبب انعکاس
کمالات نمودی پیدا کرده است لیکن چون بصنع خداوندی است جل سلطان از غفل محفوظ است معالیه
آن مراد پس وحدت وجود باشد و هیچ کدام با یک دیگر از ممکن بواجب تعالی متحد گردد

خوش گفت بیت | نه آن این گردد و نه این شود آن | همه اشکال گردد بر تو آسان

و ازین عدم اتحاد فایده که مستلزم همسر و موجب شرکت و مساوات باشد لازم نیاید
چه نسبت را با ماهیت کدام همسر است و شر و نقص را با خیر و کمال چه شرکت و مساوات
است بعد از جود نمود نیست ازین بود چه آید و ازین نمود چه کشاید اگر خیر و کمال در وی
نمودار است همه مستفاد و مستعار از حضرت ذوالجلال است و السلام علیکم و علی من اتبعکم

مکتوب دویست و نهم به خان انکه عارف اجمیع امور دینیه و دنیوی و دایم ذکر رب است

احمد مدد سلام علی عبادہ الذین اصطفی مقصود از طاعات و عبادات و مطلوب از سلوک و ریاضات فی الحقیقتہ آنست کہ سالک بر عدست ذاتی خود عالم و بینا گردد و بوجدان فاض دریا بد کہ هستی و کمالات تابعہ آن غیر حق را نیست جل سلطانہ دہر جا منتہم است اثر و المونج آنست پس حدید البصری ہر جا ہستہ بیند و ہستی اولی بر دہر چہ حسن و کمال دریا بد آن را زینہ حسن و کمال لایزال گرداند بکہ شرور و نقائص را نیز بعلاقہ آنکہ اثر قدرت باہرہ اوست زینہ کموت آن سازد درین صورت سالک را ہیچ چیز مانع و حاجب مطلوب حقیقی نیست و خطرات کہ موجب تفرقہ است بعلاقہ اثر و کموت را ہیست بقصد و وسیلہ

البتہ برای جمیع **د** در دل با غم دنیا غم معشوق شود | بادہ گر خام بود پختہ کند شیشہ را

تا آنکہ در کریمہ واذکر ربک اذا نسیت ایمانی است باین مراقبہ یعنی چیزی کہ موجب نسیان غفلت است آن را بعنوان حمایت تصور مینمائی تا از ناسیان و محجوبان گردی بکہ آنرا بعلاقہ مذکور زینہ حصول مطلوب گردان پس برین تقدیر اذا نسیت یعنی اذا باشرت اسباب النسیان باشند و نیز نوم اعلیٰ عبادہ بہیم یعنی تواند بود کہ آنچه دیگران را سدا رہ است اینہا را ہادی و شاہ راہ ست و ہیچ چیز از وی در نمی مانند و ہر

چیز را زینہ حصولی سازند رجال لا تہتم تجارتہ ولا بیع عن ذکر اللہ بیان حال شان است و لا یصیم ظلاً ولا نقب و لا غفصہ فی سبیل اللہ الا یہ نشان نشان دنیا ی شان حکم آخرت گرفته است و از آخرت شان چہ و انامید تا توانید این دولت عظمی را از دست نہمید و ہر جا بئی ازین مہمیت برسد از پی آن برود امروز ہم چیز بہت می آید و بر طالب بقیہ را راہ آمد و رفت میکند شاید فردا کہ ابواب سد و بر معطل فطرت سد و گداور جز نداشت فی سواد و خوار و ذود و الصبر حق حق و ہو ہیدی السبیل خوش گفتہ در جهان شاہدی و اما غرض دیگر قبح جرمہا و ہوشیار بہد ازین است تا او از دست بہد ازین گشتن و حلقہ یارہ و السلام علیکم و علی من لکم

مکتوب دویست و نوزدہم بہترین درویشان محمد عبید اللہ در معارفی

که به نزول متعلق است و تفصیل شهود بشر بر شهود ملک

عارفی که قطع منازل وصول نمود باصول خود رسیده است چون خواهند که وی را با عالم باز گردانند نزول بجهت هدایت و ارشاد مشرف سازند و نوری از اشاعت انوار قدم در قلب وی که در پیر غیبت است می نهند و بقایان بود که متغای از مرتبه و جوب است می نهند تا آنکه این عارف تمام خود بآن نور متسلط می شود و بصیغ الهی جل جلاله متصیغ میگردد و طالبان رانیر بهمان رنگ می برارند تا زمانی که این عارف بقیه حیات این جهانی مقید است و به تعلقات بدنی متعلق بآن حمله موع خورند سر به چرخ انگلی قلعه و حکم المجاز نقطه الحقیقه در جواز نیز چون عشق کمال الکمال رسد و عاشق در خود نشانی از معشوق نیابد و آثار معشوق در خرابه عاشق ظاهر گردد می تواند که بهمان نشان خورند شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجموع عارفی آرند که وقتی سالی نزدیک

دی شده گفت الیک عنی فان حبک شغلنی عتک اسیاست	گفت رور و که آن چنانم من
که بجز عشق تو ندانم من	عشق تو ای نگار فرزانه
که ترا هم نماند گنجبای	بعد زین همه شرم به تنه ای

از عارف مروج درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وی در رسد و از وفات بدین که مدتی بآن الفت گرفته بود اعراض نماید و مای اللهم الرفیق الاعلی برادرین زمان بر فوق الموت جسر وصل حبیب الی الحبیب بکیت خود متوجه جناب قدس عظمت جلالت گردد و از تنگنای شهود جزئی و ارسته بعوضه شهود کلی تجتر نماید بآید است که ملائکه گرام علی نبینا و علیهم السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود کلی دارند اما شهود وی که انسان را درین مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهود وی که عارف را در دنیا است هر چند جزئی است اما خصوصیتی دارد که ملک را نیست و آن آنست که شهود جزئی انسان را کما بجزا دی ساخته اند و انسان را از انفس وی گذرانده بآن جزئی بقا بخشیده اند و مشاهد ملک نه اینچنین است که وی از بیرون نظار وی نماید و از شهود خود چیزی بدست نمی آرد و نشان باین المشاهدین بکشونیشونو آنچه بالا مذکور شد که شهود انسان جزئی است در مرتبه اول است از مراتب نزول اگر شمه از خصائص

مراتب نزول که بشر آن ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مخفییه و اسرار غفقیه انسان را که
فصل خلایق است جلوه گر سازد و نزدیک است که نزد یکان دوری جویند و اوصاف راه هجر پندرس
و من بعد هذا مایه ق صفاته

و اما کتبه اسطی لم یه واجل

و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب یکستیم بپایان محمد بن لک که کفار ادر و خ جزای فاق است بشارت

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى بدرجات کمال و اکمال رساند در مکتوب مرغوب مندرج بود که استیلائی شهو
فضل و احسان او جل و کرد باعث استعجاب تعذیب کفار میگردد و از برای رفع استعجاب اینقدر به خاطر میسر
که درین تعذیب نیز رحمت است که با فو ق این تعذیبات معذب نخواهند شد چنانچه عزیزی میفرماید

روم به وزخ و شکر بهشت باید گفت

که این به نزد مکافات من بهشت من است

محمد و احق سبحانه در قرآن مجید عقوبات کفار را جزای و فاق فرموده است پس هیچ درجه تعذیب و عقوبت
که این بر کیشان سختی آنند از آنها فرو گذاشت نخواهد شد و موافق علی بسزا خواهند رسید هرگاه حق سبحانه
بسیج درجات تعذیب قادر بود و اینها سختی بودند از رحمت یابوس پس وصول رحمت و فرو گذاشت
در جرات درجات تعذیب از کدام برگذر باشد آری در ادا اهل توحید که به وزخ و دنیا من مقوله ظاهر
گنجایش داشته باشد که از رحمت یابوس نیند و امید دارند و عزیزی که قائل بیت مذکور است چون از اهل توحید
است امیدوار رحمت است اگر چنین گوید مستبعد بود حمد الله سبحانه که در آخر کتاب متنبه شده آید و نوشته آید
که چون در مطالع شرح این اطلاق مجوز نیست ازین توجیه و ازین استعجاب مستفقری باشد و واقع که
رسالت پناه راصلی الله تعالی علیه و سلم دران دیده آید و خلعت بشما دایند و شما کالبرق الخاطف از
صراط گذشته آید و ما و آن بام از خلایق از صراط گشته آید بسیار عالی و روشن است و بهرست حق سبحانه
از قوت بغض آرد و قریب محب و رقت و مفضل کتاب متوهم شد که خلعتی ازین جناب بشمار سیده مال
ثانی واقع نشد که این خلعت از چه باب است ظاهر آنست که خلعت مداریت و ارشاد است
لیکن مداریت و ارشاد جزئی و مقید به تقیه و درون بقعه خواهد بود و مداریت مطلقه و اسلام علیکم

کتابت است و کتب بارشاد و پناه میر محمد نعمان در بیان علو
ست عارفی که از محبوبیت بهره و دست پاؤ که معارف مناسبه آن

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات بخیرت سیادت و نقابت و نگاه مخدومی
ماذی میرساند احوال فقرا می ایستد و مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم
سپهتاکم از معاطاتی که درین نشأ فانیه بآن تسلی میدهند و خورسند میدارند چه در معرض بیان آرد
آنچه پیش نیست و زیاده از تنوکی نصیبی ندارد و قدم اندازد استراحتات بر نیارده عالی همتی با مثال
این کیفیت و غفرتن نگردد و بل من مزید گویان به شرح منبر بیان است هر چند این نیز تعیر است و بهر
سبحانه و را التبعیرات اما چه توان کرد که میدان عبارت تنگ است و الله واسع عظیم و چون احاطه
نشد به همه از طوق بشر خارج است و لا یحیطون به علمایس ناچار هر چه از ان مرتبه حاصل خواهند بود
البته مقید با استعداد و یافت او خواهد بود مطلق ازین قید و معراست و ازین قیدات مبرا پس مقتضای
طریقت عدم تنای حصول و حصول است چه حصول نیز مانند خود صله و اصل است ع آن لقبه که
و بان گنج طلبید و ظاهر است که هر چه قید به استعداد و یافت ممکن است مطلق صرف نیست هر چند
آن از خود رسته و باصل خود پیوسته باشد و بفنا و بقا متحقق گشته چه اصل و نیز نبی تقدیر نیست و کذا
اصل الاصل الی ما شاء الله تعالی و اگر از هزاران بعد از قرون حقیقت یکی را با حقیقت آن سرور
پیش علی آله الصلوٰه والسلام انطباقی و اتحادی حاصل گردد و بقای بعد از فنا اکل بیان مرتبه علیا
پیدا کند چون آن حقیقت نیز از اطلاق صرف متمثل است از اطلاق صرف نیز بهر که متغایر است
پیش سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام با آن بزرگی از امکان ذاتی زسته است و بوجوب متحقق گشته
باچار حقیقت او از حقیقت واجب لذاته متمثل باشد و هر قدر از امکان که در ممکن باقی است
قدر از اطلاق صرف عدم حصول کائنات اما که چون آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام در علو
مرد کامل بود و این کمالات و بزرگیها که او را حاصل بود و خورسند و سرور نبود و ناچار از حال او

چنان خبر دادند که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک و اتم الحزن متواصل الفکر به مقتضای
کمال محبت فیض شریف است و در میان محب و محبوب و آن محال است و متواصل هم قلب حقائق پس حزن
و الهی و امن گیر آمد شیخ عطار می فرماید قدس سره **طیبت** انی بینی که شاهی چون پیر

نیافت او فخر کل تو می خیم بر او **از آواز فخر کل انخلع تام از بشریت و امکان است سوال در معالطه و**

اوتی عدم بعین و اثر از ممکن زائل میگردد و جز وجود صحت در وی هیچ فی مابین باید که بوجود متحقق گردد
چه امکان مرطوب بشوب عدم است گوئیم که مقدمه اخیر ممنوعست زیرا که صفات واجبیه جل سلطان از شوب
عدم سراسر منع ذلک چون احتیاجی بذات واجبیه تعالی و از انداز امکان ذاتی سراسر نمید و وجود این
عارف در مرتبه صفات اضافیه کائنات است هر چند وجود او از سراسر افراد ممکنات جداست غیب سراسر
مشارکت صوری در میان شان ثابت نیست و تحقیق این مقام آنست که زوال عدم و حصول محب
در حق این عارف چون یکب است که بسیر و سلوک و فنا و بقا حاصل گشته و موجب لذات نیست تا انقلاب
حقیقت لازم آید و موجب بالغیر و اخل الزمه امکان است و هستی ندارد و این کمال و این علوه است
که بالاندر گذر شد مرطوب نشأ محبوبی است زیرا که محب که همواره شهو و محبوب را خواهان است و حصول اتصال
او را همه وقت جویان کجا یارای آن دارد که بر قوی از محبوب بروی ظاهر گردد و خود را توانم گمارا داشت

عزیزه گوید طیبت به پوی توانجا هم مست و بنجود **از هر سو که آواز پائے بر آید**

محب با تار و افضال و صفات جلال و جمال محبوب نیست است محبوب است که نشانی از اصال دارد
و ازین گرفتاری با موروگیر طمعت نیست این قسم عزیز را در نشأ اخروی امیدوار به است که دیگر از این نیست
بر سر اصل سخن برویم و گوئیم که آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰه و السلام هر چند درین نشأ
و اتم الحزن متواصل الفکر بوده آمد اما امید داریم که در نشأ اخروی با وی معاملاتی در میان آید که این جز
و فکر را باید چنان موطن موطن حزن و اندوه نیست موطن حزن و اندوه این نشأ فانی است هر قسم
حزن و اندوه که باشد حزن و اندوه این موطن وسیله است از برای فرج و سرور در آن موطن دلخوار
است که دو حزن در دلی جمع نشود یعنی حزن در دنیا و حزن در عقبی هر چند رفع اثینیت محال است

اما امری عطا فرماید که موجب تسلی و رضای او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بآن علوت است و فطرت گردد
 اگر چه ما ندانیم که آن امر چه بود که بگوید و لا آخره خیر لک من الاولی و لسون یطیک ربک فقرضی شاه
 این معنی است در رضای آن موطن که موعود کریم و بشر است منافی حزن و اندوه است هر چند مطلق رضا
 بآن منافات ندارد و مقرر است که هر کمال که مرئی را علیه السلام حاصل شود کل تابعان او را از ان کمال
 بطریق وراثت نصیب است کمال این نشان باشد یا کمال آن نشان و مقدمه شروع این معامله الهی که از
 موت باشد الموت جسم وصل بحیب الی بحیب و بر توی و انودجی از ان معامله اگر نماز که مهرج
 است دارد و سیستن و به آخرت پیوستن است نیز تحقیق گردد گنجانش دارد و حدیث آمد است که در وقت
 او ای نادجانی که در میان بجه و خد است جل و علا رفع کرده میشود و بیرون نازد که یا بیکار و محفل است اگر آنکه
 به توی از حالت صلاتیه و بیرون نازد نیز بماند بجله محل وصل نشادی آخرت است محل در دو نقدان نیابت برین
 امتعه را میخوای در ده و اند ده است آرام ایجاد بی آرامی است آرام وصل اینجا طلبیدن بآن خورسند بودن
 از بی حاصلی است محل لقاء آخرت است من کان یرجو لقاء الله فان اجل اللهات این نشانیش از فرقه
 نهیست عرآن نشانها هر قدر افزونی که در زراعت درین موطن نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار
 و از عمل است دار جزا در پیش است در وقت عمل جزا طلبیدن بی حاصل است و انعام علیکم و علی من لیکم

مکتوب بیت دوم نیز بارشاد پناه میر محمد نعمان در اوایل کسبه قدسنا الایه

و الحمد لله و سلام علی عباد الذین صطفی المرجو من الکریم القهار ان یجعل الاخلاق المنسوبه الی هذا المیکل
 الامکانی بطریق احدیه جلالتها و بهار منشور و بقدر تمجیلات الرحمن و وارادات الملائکة هذه الخیرة مسکوناً و بهار
 قدور و قدسنا الی اعلا من عمل لمجملنا بهار منشور انما اذا تخلص و تجلی عن التثبات استقر علی منصة عینه
 و قال فارغنا عن الاعیان فی حمله عروسه صحاب الجنة انما رصین عن او طان قیودهم قاصدین جنته
 الوصال و الاطلاق هم نیز یوم تخلص و الانقضاء خیر مستقر و الاستقرار علی سحائبین فی مراتب استعلاوه
 کمال احسن بقیلا خالیات حبیب المتعال نور و تجسم القیاد و هم رتود و قلبهم ذات الیمین و ذات الشمال

فقد اقبلت في الاحوال والافعال فيه يسبح ويصبر وعلى سائر ما يكلم اذا قال يوم تشرق الشمس سمار
الطليح والعواصم اقام بود و سرزقات بجزو کلمه با و نزل الاله الالهات المعنوية منزلة و اهابا للمجودة
والاخلاق من عنده بهد و الامانات الى الهما في الحديث القدسي من تملكته فانا دية ثمينة لا تصرف لاحد
في ملكته الطليح المستقلة الا في حق الفاعل لا في حق السواد ولا آله يفعل عدا و الملك بود من يوم و قد اقبل
يا حق على خلاف ما كان فواد الاله لفضل به و اله الرحمن فالتجلى السابق المنشأ جلالي كما ورد ان الملوك
اذا دخلوا اقره افسد و با و جعلوا العزة الهما اذلة و هذا تجل رحمة في و اهب الحق و البقاء في الاول
كل من اسلم والعين حجاب لا آخر و في الاخر ارفع الحجاب و تحقق لب الباب و سلام
علي من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و آله الصلوات و البركات العلى

مکتوب بیست و ششم فیض الله بنکالی در حل شبهاتی که بر کلام حضرت
امام ربانی مجید الفشتانی تمویه بود و در کیفیت انکشاف معاملات بیچون

الحمد لله و سلام على عباده الذين هم طي بر سیده بود و که آنچه در بعضی عبارات حضرت محمد و الثاني فی حق الله
عنه در بیان مرتبه اصل نظر که در جمیع امثال آن واقع می شود بکدام معنی و همچنین در عبارت شریفه آن حضرت
واقع است که مقامات پیغمبر انبیا کی کم علیهم السلام در مرتبه اصل آن مقام بهر کی از دیگری متمیز است این عبارت
نیز بموجب تجزیه است تعالی الله عن ذلك بآنکه که در مرتبه اصل چنانچه اجمال و بساطت است تفصیل
و سعت نیز ثابت است اما آن اجمال و تفصیل که در فهم گنجد و نه آن دست و بساطت که فراخ و در حله با گرد
که موجب تجزیه و متحد است بلکه اجمال آن مقام و همچنین تفصیل آن مرتبه در رنگ ذات اقدس بیچون
و بیچگونه است این معامله و از اطراد نظر عقل است چه در حله چنانچه چون خواهد بود که چون را بیچون
را نیست فانه مع السؤال الثاني و اما الجواب عن الاول پس بدانکه که هر غیر بر ایاورد و کار خویش معامله
علیه است و سری جدا که هیچ احدی را در آن معامله با اصالة شرکت نیست مثلاً نسبتی و قری که سید
اولین و آخرین را صلی الله علیه و سلم هست غیر او را میر نیست و همچنین قری که مخصوص حضرت ابراهیم است

و گریزانه و علی هذا القیاس اماکن مثبت و قرب مجمل الکیفیه است چون عانی را خدایت که معلوم آن
 مثبت و قرب که هر یکی را ازین اکابر ثابت است سرفراز سازند آن قرب نسبت را در صورت مثالی با هر
 که مناسب آن قرب و مشابه آن مثبت است ظاهری سازند و ظاهر بر حقایق آن نسبت بی صورت است
 متعسرت پس ثابت قرب اتصال البصورت مرکزی نایب و قرب دیگر البصورت محیط و علی هذا القیاس اما باید
 دانست که آن مشهود قلیل نفی نیست چه آن عارف درین وقت میدانند که آنچه برین ظاهر ساخته صورت
 مثالی آن معامله است و حقیقت آن معامله آنچه درین صورت ظاهر است مطابق نفس امر است پس نفی آن که در ظاهر
 شخصی که صورت را عین حقیقت خیال کند شیخ را عین نفی شیخ و اندک مشهود او قابل نفی است اسلام و الاکرام

کتوبات بیست و چهارم بمیرزا عبیدالله بیگ شرح بعضی معاجید و حل استفسارها

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین آنکه صاحب جمیع تسخیرات
 شریفه را ما غازی رسانید از مطالعه اوراق و مواجید تازه لذات معنویه فرا گرفت حمد الله سبحانه که عوده و توفیق
 شریف غرا را از دست نیدرند و بر اعمال و عقاید که از ان باخود است استقامت دارند و واردات را
 بمیزان شریعی بنهند و مغایرت کمتر واقع است نوشته بودند که با وجود حصول پیش و احادیث بلکه استهلاک
 در کجرا حدیث روی دل از طلب با فو یزید و دین نوشته اند که در آن حال امتیاز و قوت حواله و استهلاک
 در اسقاط و شعور به ظل اصل نه فخر و مالک تا زمانی که سیر در اسما و صفات و مبادی تعینات خود دارد و میر
 در اصول و اصول اصول دارد و چون معامله ازین بالا رود و اصول را در رنگ ظلال در راه و اگر دارد
 میتوان که عدم شعور به ظل اصل ازین بگذراند کلاصالت و ظلمت در بیان نیست اصل ازین دولت سرا
 در رنگ ظل در راه مانده است و چگونه این حالت سخی سخی گردد که همه سعاد و اعتبارات از انجا ساقط
 گشته و چون کلام حمید را در آن بارگاه مخلصیت تمام است ناچار باید که تلاوت این حالت قوت گیر نوشته بودند
 که حقیقت روح و نفس از باب مراتب واضح میشود و الان فی الحقیقه موجود نیست اگر مصدر رشت موسوم
 بنفس و اگر خیر سخی بروج علی هذا القیاس سر و خشی آبی بعضی از کبر این رفته اند لیکن مختار حضرت ایشان

قد سنا الله سبحانه بسرو الاقدس انکست که این لطافت سه ورنگ عناصر را به هر کدام حقیقت جدا دارند
و باید که تغایر حقیقی دارند با هر یکی معامله عطفه و مربوط است و هر کدام جواهر خسته عالم امر را ولایت جداست
و سیر و سلوک و فنا و بقا هر کدام عطفه و بهر یکی را از انبیا با هر یکی از انبیای متبوعین علیهم الصلوات و البرکات
خصوصیتی است خاص بعد از اعلی و ولایت بچگاه معامله با طمیان نفس می افتد که او که چنانچه تفصیل آن
از کتب بیان طریق جدید و فتح است نوشته بودند که این نسبت اسقاط اضافات چنانچه در بیداری است
و خواب البته لازم است که چنان باشد یا تراخ متحد و اگر اسقاط اضافات در اضافات کیس و نقل است
که می بطریقه است پس خواب و بیداری یکسان نیست و اگر بی نقل و تکلف است که مقام حقیقت است
پس یکسان است که فایده باز نمادائی است و نیز نوشته بودند فرقی چیست در ولایت اولیای محمدیه
و در ولایت انبیای سابق علی جمیع عمو و علی اقصای خاتم خصوصاً الصلوات و التسلیات و البرکات
آنچه خود ما جواب این استفسار از مکتوبات قدسی آیات حضرت پیر و شکیب طلب نمایند که تفصیل مذکور است نوشته بودند
که بعضی مردم بطریقه دیگر و برای طریقه نقشبندی می نمایند و ما اگر طالبی باشد عاصی طریقه قادریه
ناید بر روح حضرت شیخ عبدالقادر قدس سر و متوجه گشته خرقه باده بند و شجره نیز بدهند و السلام

کتابت بیست و نهم بحاجی محمد عارف و تفصیل بعضی حالات و مقامات

بسم الله حامدا له و صلیا علی رسولہ الکریم مکتوب مرغوب انخوی اعزای داوراخرین الشرفین حاجی عارف
عزیزت ساخت ویدن سرور کائنات علیه و علی ارفضل الصلوات و اکمل التیمات و نبیارت یافتن
از ایشان بوضوح پیوست حمدا لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر او آنچه نوشته اند که مکرر مکرر الهام شد که هر که
نجات خود در قیامت بخوابد دست خود بدامن تمام حضرت ایشان ما گرفتند قد سنا الله سبحانه بسرو الاقدس
موانع الهام انحضرت است که طعم شده اند غفرات اک و لمن توکل بک الی بوسطا و بغیر وسطا لیوم
القیامت و نوشته بودند که حقیقت ندارد چه التماس نماید که در ادای آن لذتی حاصل میشود که شرح آنرا نمی توانم داد و اگر
هر گاه مکتوبه را دلی محبت روی میدهند و شعور بهم نمی ماند جز نشانه حق جل و علا و در بعضی اوقات نور

از قلب ظاهر شود که گویند تا تمام عالم را متورگه انداخته و اله از نورناز از نیم جلیلاست حضرت ایشان
قدس الله سره الاقدس در کتابت قدسی آیات خود نوشته اند که الله از نورناز مغیر منشی را میسر نیست علی الخصوص
در بعضی صلوات زیر که در ابتدا بنام دعا صلوات نافله میسازند و در نهایت النهایه این نسبت بقرائن
منوطی گردد و بسبب مصرع **این کار دولتست کون تا گرا دهند** و نیز حضرت نوشته اند که از وی
که در همین ادای صلوة دست میزد نفس را در آن اصلا حلقی نیست و عین این الله او در ناله و فغان است
سبحان الله چه رحمة است **اینجا لاریاب نعیم فیما** و نیز نوشته اند که رتبه ناز و دنیا و دیگر
رتبه که دست است در آخرت و نیز نوشته که سائر عبادات و سائل انداز برای ناز و ناله از مقاصد است نوشته بودند
که اکثر مشایخ طریق دیگر نوازش میفرمایند فقیر همه را از اینجا میبازند و از هر جافیض سیرسد باین طریق منسوب میسازند
بلی چنین بایده تا قبله توجه برانگیزد و هر که کجا همه جانشین باشند با مول از دوستان دعای سلامتی بر خاسته است
والسلام علیکم و علی سائرین اتیج الهمدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آل و صحبه المصطفی و التسلیمات المبرکات البلی

کتابت‌ها و کتب معتبره و ممولانا محمد صدیق در ذکر بعضی لوازم مشیخت

بسم الله حامدا و مدعیا علی رسوله الکریم اما بعد فان بخاری الامور مشکورة و المسئول من الله سبحانه عافیکم
و استقامتکم علی جادة السنة المصطفویة علی مصدرها الصلوة و السلام و التقیة و خذوا میان حمید از دوستان است
طریقه و ادبای مرغی خواهند داشت نوشته بودند که صوتی محمد شریف آمده است از فقیر در باره او از حضرت
حق سبحانه است دعا که این معنی بنمود که طر و فرمود حمد الله سبحانه علی ذلک پیر این برای یا کمالی طلب نموده بودند
در وقت فرستادن استخاره نمود در بابی نظر چندان اقبال قلب باین امر ظاهر نشد و متعهم معلوم نگردید بر حال
پیر این بشمار فرستاده است چون آن یار باز بصحبت شمارسد و چندگاه بگذرانند و استقامت در اوضاع او
مفهوم شود و برودت از دنیا و استغناء آخرت از اطوار اولی بود و نفی بطلاب در صحبت او برسد بعد از
استخاره او اقبال قلب پیر این بوی بدین در اجازت تعلیم طریقت هر چند ثمانه واقع شود انب بود
بسیار است که در ابتدا احوال آنها بطریق اندراج میسازند اما آن احوال از زوال مامون نبود

و بنات که خمر استقامت بر او ضلع شریعت و طریقت نباشد و توانی استخوان عدم زوال است
و استقامت و عدم استقامت معلوم میشود شیخ فی قوسه کالقی فی بسته شونده باشد و السلام

مکتوب نیست است بهر چه پیر زانان الله فضیلت در و محبت
و آنکه هر که تعمیر آخرت مشغول است باین در و محبت موصوف است

بسم الله حامداً لله العظیم و صلیاً علی رسولہ الکریم نعمت خوشگوار درین نشاء پیدا نتظار و قطش و بی آرامی است
از شوق احدیت درد و حزن و اضطراب است در هوای هویت بزرگی گفته است که تصون مضطرب است
چون سکون آمد تصون نامان شوق و آمده سرای سعادت است و این مضطرب و التهاب هر چه زیادت

باور بسیار چون دواست تو شوم اختیار و فریتی کبری تم انوار الخیال جودات است از راه عشق و در دست
در در اجز آدمی و خود نیست و انسان هر چند مورد درد و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود

الکریم من حسب محبت هیچ و تپه را فرد نیکنادر که نصیب محب صادق نباشد سرور کائنات مظهر موجودات علیه
و علی آله الصلوات و البرکات با وجود محبوبیت ذاتیه بروم حزن و تو اصل فکر موصوف بود و اما درد و آنکه ازین
درد بی نصیب است در حکم انعام است بلکه از انعام هم ساقط تر و گمراه تر با وجود قابلیت زمین استعدا در
مطلوب و یکبار داشت و تعمیر چیزی که تجرب آن مامور است پرداخت و آنچه درین نشاء فانی از وی طلب
داشتند نیار و فردا بگذرد و در حضرت صمدش خواهد آمد و بکدام جلیت از عهده جواب خواهد آمد و فیادیتا

علی من اعرض عن الله و احسن علی من فانی جنب الله و باره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه
العی فونی الاخرة امی و ضل سبیل او درد و محبت منحصر در آنچه مشارف است نیست هر که تعمیر آخرت
مشغول دارد و باین درد و محبت موصوف است چه استیلائی محبت است بر باطن او که بر ترک مالوت
آورده است و در خلاف نفس تحریب او دلیر ساخته هر چند نداند که چه اندیش غیر خدا صلی الله تعالی علیه و آله سلم
در بیان کریمه او من کان میتافا حینیه و جلیت که نور انشی بی الناس فرموده النور اذا دخل الصدر انفتح
فقیل علی لذلک علی رسول الله فقال علیه و علی آله الصلوة و السلام اتجانی عن و الله و الله انما هب الله القدر

پس آنسر و علیه السلام استعداد آخرت و اعراض از دنیا را علامت نور و حیات که مرتب است
بر موت که پیش از موت است که آنرا معرفت گویند چه معرفت خود نشان عبارت است از فنا
فی المعروف ساخت و این موت و معرفت نتیجه آورد و محبت است رزقنا الله سبحانه و ایاکم
قطره من هذه الحبة و جرعة من هذا الخمر و تجافیا عن دار النسر و دناها بالدار الباقی

**مکتوب بیست و نهم بمولانا محمد صدیق در تخریض بر احیای
سنت و امامت و ائمه الهام ظنی است طریقه مرضیه عبودیت**

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً و نصیلاً علی رسول الله الکریم درین وقت بخت بعد از عید نبوت و قرب قیامت
برعت شائع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور
گردیده که همه ادر احیای این سنن مشرکه و نشر علوم شرعی چیست بر بند و آنرا وسیله کمال رضامندی
حضرت خداوندی جل سلطان سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین عل چون مضمون حدیث است کسی که
احیا کند سنت مرا که مشرکه اهل گشته است مرا و انواب صد شهید است اول مرتبه احیای ایتان آنست
و عمل بآن و کمال احیای نشر آنست و سعی نمودن در عمل دیگران بران در دو حزن الهام خاسته که
همواره اظهار میداد بر جاست این الهام که شکن است کیست که ازین در و خالی است قل او کثر نوشته
بودند که اثری از قبولیت بالیقین و انچه از حق خود مشاهده نمی نمایند و مخدوم و یقین درین قسم امور
در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طمانیت قلب بود
کائن است و چون و هم الهام در میان است در دو اضطراب دامن گیر است نوشته بودند که عبادات و طاعات
خود را تا نشسته قبول ننیدند بنابران در بعضی اوقات از ایتان آن بکمال می ورزد و مخدوم و درین نشاء عمل
مطلوب است و ناگزیر قابل قبول دانند یا نمانند عمل باید کرد و از آن استغفار باید نمود و بزراری قبول آن
باید خواست تا نشاء قبول گردد و نورانیت پیدا کند عمل و مستغرق طریقه بندگی نیست و جز ازین تسویل
یعین دیگر نیست و توجه خاطر که تفسیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نمایم چیت که شمار است با اثر آنست و فرج هر چه

که معلوم شود که درای این معرفت معامله دیگر مهم است که نسبت میان این و آن نسبت قشر لب است
معقول آن نسبت شفق نقد و آنرا محال و جودان تصور فرموده و حسبنا الله نعم الوکیل می نویسد که بعد از
تجلی ذات کاره بار همه با تجلیات صفاتیه است که آنها را نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی است را باید که خواهان
ذات تجلی بود و گرفتار معامله باشد که درای تجلیات است تجلیات صفات چو فرو آید و جرات نمودن با آنکه بعد
از نزول تمام مطلق حقیقه با کمال اطلاق و تنزه از هر ذره از ذات وجودی است بسیار گران است از آنجا یقین
کرده اند که آن مشهور مطلق حقیقه است و ذات حق جل علاه همان مطلق است

از شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و نیز تنزه نمودن مطلق حقیقه را از غیر و غیریت را منحصر در تعینات
نمودن مانا که این هر دو مقدمه منتهی بران باشد که مطلق حقیقه را جز در ضمن مقدمات و تعینات وجود متعال نیست
و این معنی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلک چه اگر وجود متعال بود نسبت اثبوتی ثابت باشد و لا یشک
متعالیان قضیه مقررده است بر تقدیر قضیه اطلاق و تقیید حکم آن از سایر اطلاق و تقیید جداست چه مطلق را
جز در ضمن مقدمات وجود نیست و اینجا چنین است که مطلق وجود متعال دارد تفصیل آن و جواب کتاب آن
مقدم که متضمن مسائل و مکتوبات است ثابت یافته است و بر تقدیر تنزل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو
مطلق است هرگز بتعینات هر چند عین باشد خورسند نخواهد بود و مقدمات هر چند عین مطلق باشد لیکن هر کدام
را احکام ملحقه است و معاملات جدایی را بدگری غلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری
و استن از وحدت نظر بعد است تمیز هر چند دران مرتبه منقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری پیا
فرق است طالب جوان من حیث هو هرگز کماشی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت
اتحاد کائنات است و در مرتبه جوان تمیز منقود باشد و آنچه در توضیح کلام حضرت خواجہ بزرگ قدس سره
فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عزیز بانه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود و ذرات وجود
مطلق حقیقه با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر متعال
خواستن خلاف قیاد است آری اگر شریک حضرت با جرم وحدت وجود بود از کتاب این قسم تعلات را
گنجایش هست و الا لا با آنکه گوئیم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لا تعین و غیب

هویت است چنانچه متباد از عبارت است چه مطلق حقیقه با کمال اطلاق و منزله مناسب به آن مرتبه است پس
 آن مرتبه بطور این طالع عظیم برتر از آنست که متعلق علم و معرفت و شهود گردد و لهذا از طلب عشق آن مرتبه
 منزله منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می شمرد پس قول بشاهد آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد و هرگاه
 او از غیرت منزله بود هیچ شهادت مشاهده او باشد پس منع عشق و طلب و صورت نه بندد و اگر مراد مرتبه
 وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعرست حیث قالوا او هو مشهود کل و هو التجلی الذاتی و له مقام التوحید الاعلی
 هر چند مطلق حقیقه آن را گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبه
 فوق راست پس گوئیم که مطلوب هنوز برای آنست و سالک در راه است از مطلب در راه بند شدن
 و مقتضای طلب کامل است هر چند این تعیین بر آنرا از مرتبه تعیین دانند اما تعیین تعیین است عالی جهت بآن
 فروخته نشود و مهری المشرع که اقرب بجهت نیست بآن در تاز و نیست این تعیین مرجع اشیاء را و منزله او

از غیرت از طلب تعیین فرو نشیند مصحح | افراق دوست اگر اندک است اندک نیست

اگر گویند که این تعیین غیر تعیین است پس یافت و شهود می عین یافت و شهود دیگری باشد گوئیم پس چرا
 ازنا فوق آن میرساند و مع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعیین حاصل گشت پس معلوم شد
 که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد اگر گویند هرگاه وصول
 و یافت آن مرتبه بحال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب تضییع وقت نماید گوئیم بر تقدیر تسلیم عشق و
 گرفتاری امر اختیاری نیست و مقتضای منع اذن نموده آید و عاشق صادق را از طلب محبوب

حال الوصول از دست نشود | با سزای تو ما را سر و آلی هست | اصل هر چند محالست تنهایی هست

تنهایی عاشق بپاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر بله و بیکار خود نامی و نشانی نگذارد و بغیر
 او در زمانه گو از معشوق چیزی بدتش نآید و گو عتاب نکنند و گور کنند که آن نر دست بیکار است خوش گفت
 اگر نه می بگفت دامان یارم | اگر قرارے کسی دیگر ندارم | عاشق در دمنه باین هم کمال غم ندارد

ست که بدانند که معشوق از طلب این آواره آگاه است و در فراق این بپاره بانتهای فان کم کن ترا فته
 بیا که بساست که مطلوب از عشق مجرور و غم بود و وصل هرگز منتظر نباشد این در طلب تضییع وقت بجا

گفته شود که سرایه قرآن عزون مبتلا همین در دوازده است

پیش ازین گشت گرفتار غمتی بودم

و آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید

و نفس الامر مشهود است نه وجودی پس تحقیق باین علامات در کار نبود این همه کار خانه در شهر و ساکن است

فی الحقیقت صفات او در همان صرافت تقلید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال است

و اگر بی تفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شوند باید که در برایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم

و برایت خداوندی جل شانته تفاوت نبود پس کریمه انک لا تهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء

بچه مستی باشد و نیز حدیث اتم علم با مورد نیامد راجع و چه بود زیرا که در علم خداوندی عز و جبارانه انچه پیشین نتوان گفته

و کریمه ولو کنست علم الغیب که کریمه لا ادری بالفعول بی و لا یکن بکلام اعتبار باشد و درین شود و ساکن مستعد

را نشان بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و مجاہدات زوال گرفتار است از نادون او تعالی

که باین شود و حصول می پیوندد و مطلوب ازین نگردد و دو حصول بندگیست و مشاهدۀ غیر و مقار و گناست

خودست نه آنکه بنده پاز رتبه بندگی بکشد و خدا شود و کمالات ذاتیه و متحقق گردد که کنای این امور از کمال خودی

و انانیت شغرت حضرت خواجه بزرگ فرموده اند بندگی با خواجگی راست نیاید و آنچه نوشته اند که فناست

حقیقه در تیره وحدت نهایت این طریق است از باب وحدت وجود و چونکه همواره گرفتار نفس اند فایر وجه

کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فایز و ال گرفتاری است از نادون او تعالی و این جماعت همه وقت

گرفتار هر فرد از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت ندانند انی بحقیقت غیر است کمال خبر و توفیقی و سستی

صورت بند که ازین گرداب بایند و بوی آفاق و انفس بپویند با آنکه گوئیم که تحقیق بخواص و علامات

مذکوره در همین این قنایات نیست که آن تحقیق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاک هیولای ممکنات

گشتم نیست تمثال بصورت هر چه و عرضیه شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که

فنا می حقیقه بود و ازین علامات هیچ مروی نبود و اگر تحقیق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فایر انانیت

گفتن چگونه است آید بر سر اصل سخن و فایر فایر وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود و وجود

شود نیست امات همواره از ازل امات است اینجا جز تبدیل علم نیست لیکن بقضای انا عند ظن عبادی

باندازه این کمال با وی معامله میفرمایند و آثار و علامات مسطورہ در وی پیدای آزند و ترقی تعلیم نفی این معاملات
از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود خوش در حقائق آن
و غرض در فائق آن جدی که با علای تحقیق و درجہ قصوای تحقیق این مسله رسیده باشند و باز با مداد
خداوندی علی شان از آن گذشته و بعلوم و رشت پیوسته باشند متحقق از معارف توحید وجود هر چه دانند نویسند
که حال شریف است که در آنجا سخن نیست که اکابر اہل البیان کلمہ کرده اند ہر چند از راه سکر و غلبہ محبت
گفتہ باشند حضرت جدی قدس سرہ درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالیہ تالیف نمودہ اند
لیکن آداب شریعت را از دست ندادہ اند چنانچہ طور متحقق است اما نفی دیگران نمودن و حق را محض علم
خود داشتن و ورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان بی محل تعجب همچنین حضرت شیخ ابن عربی
را خاتم ولایت محمدی تعین کردن از تمام پیران نقشبندیہ خود سلب آن ولایت نمودن مستحبات
باین قسم امور نمودن از بلند نظران در کمال استعادت و عجب تر آنکہ این سید را بحجت تام یا و کرده اند
با آنکہ عقائد فاسدہ او مخالف عقائد اہل حق است و موجب کفر و تضلیل افعال امام الغزالی بعد بیان
عقائد حکماء موجب کفر ہم و کفر شیعیان کفار اہل و ابن سیدنا و آن سرور علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات
در واقعہ بعربی در حق او فرمودہ اند رجل اضلہ اللہ علی علمہ و نیز بعربی دیگر مثل این در واقعہ دیگر فرمودہ اند
از بیگانگان اگر این طور امور مطالعہ نمودہ آید چندان جای گمان نیست اما از امثال ایشان اگر شدہ اند شک
امور گوش زد مخلصان و حجاب شود جای آن دارد کہ گمانودہ آید بابران این ہمہ جرات میکنند امید
عفوست محمد و حضرت قطب عرفا مولانا الدین الرضی خواجہ ماہر گاہ در آخر کار فرمودہ باشند کہ بتیقین
یقین معلوم شد کہ توحید کوچہ تنگ است شاہ راہ دیگر است باز آن مخدوم می نویسند کہ آنحضرت و شہداء
و حدت در کثرت بودہ اند ہما کہ آن ملا و بر قصہ صد و این عبارت شریفہ از آنحضرت مطلع نشدہ اند
کہ تاویل آن سارعت یتماہنہ آنست کہ مجہد این عبارت از ایشان سرزدہ باشد تا آنرا تاویل کنند
و از ظاہر صرف نمایند ہر چند قابل تاویل نبود صد و این عبارت عالیہ مثنوی از معاملات است

و مبتنی بر مقدمات
آسودہ شی باید خوش ہمتانی
تا با تو حکایت کنم از ہر بابی

هرگاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آنکذا احتیاجی نیست ایستادن هر چند مشغول حال باشند
 تقلید میرزا دست نهند و آنچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه و عقلیه سادست و دلائل نقلیه که
 درین باب می آید اکثرشان از قبیل تشابهات است که البته از خطاها برصورت است و اول است و اول
 عقاید غیر از اعتقادات که سخن را در اینجا جا نگذاشته است چه چیز خواهد بود و محقق و دانی رحمه الله تعالی می نویسد
 که این مسئله برای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید که برای طور عقل طریقت
 که در این طور بطریق مکاشفه و مشاهد چه چیز چند شکست میگرداند عقل از هر یک آن عاجزست همچنانچه چنان
 از ادراک مقولات که در هر یک عقل است عاجز اند و در این طور محقق شده است که حقیقت میرزا که عین واجب الوجود
 است از کلی سیه و در جزئی از هیچ و آنچه حکما گفته اند که عدم موجود نشود و موجود معدوم نگردد و درین مقدمه
 ادعای بیهوده میکنند ممنوع است و دعوی بیهوده غیر مستحکم و حکم و حکم است بلکه فی الحقیقت انکار است
 از این است با هر کاه و تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شی خلق فرماید یا همه را معدوم و یا چیز گرداند
 از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم است که قول بآن کفر است چه اجماع اهل مل است
 که عالم بجمیع جزئیات محدث است و نیز مخالف است مرآة که ریه را اولی الامر الانسان اما خلفاء من قبل او یک
 شیا قال القاضی البیضاوی فی تفسیر دبل کان عدا صرافا و نیز مستلزم تعطیل صانع مختار است تعالی شان
 چه صانع او بجهان بطور اینها ایجاد معدوم کند و ایجاد موجود خود محال و تحصیل حاصل است و بقضای مقدمه
 ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبود بلکه تعالی قادر بر انشای اشیا بود و نیز در اعراض غیر
 قاطره که هم حدوث آن مشاهد است و هم قنای آن مشاهد است چه خواهد گفت قول بآن فی الحقیقت نقلی
 صانع مختار است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و عدم زیادتی صفات نیز منتهی است که خلاصه مقرر اهل سنت
 صاحب معرفت اجماع صوفیه را در باب صفات که لا یجوز ولا غیر است می آید و بر تقدیر تسلیم تفسیر علی
 برای تمایز عدم مقابل آنرا کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آنکذا که متضمن مسائل مکتوبه
 است تفصیل است لیکن چون در اینجا نیز تقریب شده و مجمل نه شده می آید که با چنان طالب یقین که صاحب
 حضرت سلیمان است و وجدان صحیح خود رجوع نماید و فهم صاحب مایل صادق نماید در باب که الله تعالی بقیاید

که در موجودیت خود محتاج به غیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از هسته خالی بود و احتیاج بود و داشته باشد
و نیز در باب که حقیقت و ماهیت او تعالی عین وجود و هستی نبود چه هستی که فی نفسه از مصادر و احداث است
آنرا بوجهی عدم احتیاج به غیر حقیقت باری تعالی و انشأ بران اصطلاح باین معنی ندارد و ذاتی که در خارج
موجود است بوجهی صیل چه در کار که بر لفظی اطلاق کنیم که مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم به غیر و عوارض بود
و از معقولات ثانیه باشد مع ذلک شرح باطلائی آن وارو نشده باشد صوفیه علیه هرگاه جمیع نسب اعتباراً
را از ان حضرت سلب مینمایند چرا جمعی از ایشان وجود را هم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم
نآید که آن نیز نسبت به وجود تعالی و در النسب و الاعتبارات و مراد این بزرگواران از عینیت وجود و نفی
وجود است یعنی آنکه او تعالی خود بخود موجود است و وجود بهیچ وجه نیست زیرا که این اکابر حقیقت حق را
سبحانه و مطلق میدانند نفی وجود از وی چه صورت دارد چه نفی شئی از نفس خود محال است پس حق
آنست که او را حقیقت است و ذاتی است و رای وجود و آن بنفسه در موجودیت خود از عرض خود مستغنی است
بلکه ایشانست که این عرض آنجا نیست خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج به غیر چه در کار که او را
عین وجود گوئیم چرا برتر از وجود گوئیم و اطلاق وجود در ادیان حرم اقدس با بندیم و عبادت الله تعالی بجا
که هر چه در عالم حقیقت است مانند آتش و آبی و آسمان و زمین و عالم بجز ظاهر سازد که از آنجا بحقیقت بی برند چون ذات
آنحضرت را خاصیت است که خود موجود است نه وجود و وجود را اندک آن ساخت که اگر موجود شود خود موجود شود
نه وجود بجز نقطه الحقیقه و آنچه میگوئیم که ذات مقدس خود موجود است مجرد بهیچ وجه نیست نه آنکه آنجا وجود است
قائم با و آنچه شیخ امان گفته که حقیقت حق تعالی وجود است و غیر او نیست الا عدم عدم مبدأ است یا
نخواهد بود و اصل آن که موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجزی نیست لاجرم تشکیک و بحث نیست
است از وجود اول آنکه وجود را حقیقت حق سبحانه گفتن خلالت عقیده اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سیم دوم آنکه صفات و اشیای جل سلطان بطور اهل سنت را اندر ذات تعالی پس این خطی
قول بآنکه غیر او نیست الا عدم درست نماید چه تواند که صفات برین تقدیر پیدا بود و سوم آنکه قلب حقیقت حق
بود که عدم وجود باشد و اما اگر موجود شود چه استیلا که با علما گفته اند که وجود هم در مرتبه و در مرتبه حقیقت نیست

چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نشود قلب حقیقت نبودیم آنکه مودای
لفظ سبب آنکه درین عبارت واقع است ماده و هیولی است لهذا آنرا خسر و تجزیه و تشل و ساحت و حق را جل و علا
ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناخت است و مبدأ یعنی موجود ذات حق است سبحانه و در اینجا تجزیه
و تشل در کار نیست اما قولنا نشی اذا اردنا ان نقول که کن فیکون ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی
ندارد و آن وجود دیگر است که عدم در مقابل آنست که یعنی کون و حصول است باقی آنکه وجود و نقیض عدم نیست
تا از انتقای عدم وجود لازم آید قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و آنچه گفته که اعدام
اضافیه که در عدم حصول دارد نیز نتواند حصول اشیا شد چه با قطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول
اعدام نخواهد بود تا اصول گردان این اعدام در علم از جای آید چه معلوم جز ثابت من و چه نبود در کمال سقوط است
اولاً آنکه علم واجب را حضوری گیرند یا غیر آن نفی علم او تعالی نبودن از اعدام اضافه اثبات جمل است
مراد از تعالی عن ذلک علو کسیر انما آنکه لاشک که معلوم جز ثابت من و چه نبود چه با بیشک اعدام متمایز را
می دانیم گوشت نداشته باشد ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایز من کل الوجود ممنوع و محل نظر است حدوث
شیخ صدر الدین قنوی قدس سره گفته است که شکی نیست بر وجه شکیست ثبوتی و وجودی شکیست و وجودی
ظهوری است هر دو را در مرتبه مراتب عالمی از عالم شکیست ثبوتی ثبوتی است و علم در خارج و این شکیست مجهول
جاءل نیست پس عدم مطلق شی نیست مطلقاً با اعتبار ثبوت با اعتبار وجود اما عدم ممکن شکیست ثبوتی نیست
از وجود یعنی بآن شکیست مخاطب میشود با کون قبول اثر میکند و وجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که گفتن
علم واجب بعد و مات ممکن قبل از وجود خارجی فی حقیقت نقیض بعد و نیست زیرا که جمیع ممکنات نامتناهی در امکان
است و علم اصلی که روح قدسی و عقل کل است محل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نقش کل است مفصل
آن محل است محقق دوانی گوید رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجه الاسلام
در بعض رسایل میفرماید که اصل همه کائنات فناست پس بر خاتم رحمت گردید با چه فنا در اصل موجود نیز
اول درجه بود فنا احداث فناست زیرا که فانی کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چون ادا را
موجود گردید نام فانی نیست اگر فانی کائنات را قدیم و انجم با قدیم باری سبحانه و تعالی شریک گردانیم

پس درست آنکه منقادیم نیست بلکه منقاد است پس فنا که اصل کائنات است در قنای خود محدث است
و خاک که اصل جمادیت و روحادی و مواد خود محدث است نه قدیم است معنی قول اهل سنت که بعد از
پیش‌ترشی تا اینجا سخن را نام است را بعد آنکه بظاهر این کلام منقاد است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم است
چنانکه گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارد نیز می‌تواند اصول اشیا شده و ثانیاً نفی آن نمود اولاً بابت
علم حضوری و ثانیاً آنکه معلوم جز ثابت من وجه بود خامساً آنکه صوفیه علی‌ایمان ثابته را اعدام اضافیه می‌گویند
و حقائق ممکنات تصور می‌نمایند و آنچه بعد از این مسطور است که معلومات را اصل پیدا شد که علم بلکه عالم است
اما اعدام را کدام اصل است گوئیم که اصل منشای اعدام کمالات الهی آنکه با اتفاق در علم تمیز دارند در اینجا
که اخلاف است لهذا آنچه نوشته‌اند که حقیقت بندگی گرفتاری با و گوشتی از غیر اوست هر چه بود چه دنیا
و چه عقبی بی‌چنین است اما محقق و مطلق ادعای این معنی شریکانه فارق حدل بیان فریقین تجلی است
بالحکام شریعه و تزیین است بسنن رضیه علی مصدرها الصلوات و التسلیمات و التحیات علامت کمال
گرفتاری با و گوشتی از غیر و کمال اقبال سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن پیش این پیش‌ترش الا
آن گرفتاری را ندیده‌اند و آن گدازشی را همین گرفتاری شمرند که ایراداتی که بر توحیدیات کلام حضرت
خواجیه بزرگ نموده‌اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سنده انحص که مدفوع است مع ذلک بطریق منزل
گوئیم که چون عود هوا جس و سادس بی‌خود علم صورت ندارد چه در هر کدام نسیان هوا جس و سادس نیست
بنابران بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده‌اند که در میان این هر دو تلامز است از مخلوق مخلوق
تعالی بعلاقه آنکه وجود سائر صفات وی اثر قدرت با هر و اوست سبحانه را همی است کشاده که بعد از حصول
بویژه حقیقه بر ادلی بصائر قویه آن راه بطن و آن علاقه معنوی محسوس و هویدا است در در بنمونی اتحاد چه
و کار است و خان را با آنش کدام اتحاد است جماعت که نسبت درست کرده‌اند و محبت را بکمال رسانیده‌اند
با دمای علاقه محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی در نمی‌ماند و همه اشیا را بعلاقه می‌گذراند و ملاحظه می‌فرمایند
درین صورت هیچ چیز عارف را بخود نمی‌خواند بلکه با و را می‌خورد و لالت مینماید و نظر بصیرت عارف را بر این
از خود می‌اندازد و مغلط در صورت اتحاد که سالک بچاره راه‌ش نشی و می‌خواند و گرفتاری خود را لالت میکند

و خود را به عنوان محققیت و ادینمای هر زشت و بد و بکر شمرده و شوقی بیش از آنکه در دسترسندری میگردد
 پس اینها نیز در رخ و بود در کشته شده اند | بسوختن حیرت که اینچنینی است | و نیز اگر وجود سایر کمالات در مکن
 ظلال آن هر چه باشد پس از غل باطل شاه راه است و نیست غل را منفع است و این فقیر
 هرگز علم عارف را که باشیای فطن کند بعد از کمال کمال حضوری نوشته است از نفی علم حصولی علم حصول
 لازم و آید زیرا که علم حق بیوانه که هست چنانچه میگوید و رای حقیقی و حصولی است مجر و افشانی است که سبب
 تیر معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تیر آنها گشته است اشیا
 هر چه هستند بر وسعانه شکفتن اند علم واجب را باشیای علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب و حید
 وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال همین مثال میگردد و اشیا هر چه باشند بر عارف منکشف میگردد
 بی حصول صورت آنها نفس عارف و بی تاثیر این علم در ای حصولی و حضوری است هر چند مجهولان عقلیه
 عقل از راه و ظاهر و غیره پذیرد که تا سرچ از سرچ اند این قسم امور ذوقی است و وجدانی الزامی نیست عارف است
 این معرفت از همین بر گذر است که علم حضوری نبوده و از حصول صورت و اهر من لم یذوق لم یدر نقد و اما از
 به از تجلیات و مشاهدات گفتن با اعتبار آنست که یقین یقین معلوم گشته است که مطلوب و را در این تجلیات
 و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتار نیست بظلال بلکه شبیه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم
 بعینت جمیع اشیا مطلوب را از سر است نماز است که خبر از مطلوب میدهد و نشانی از آن بی نشان دارد
 قربی که در عین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة و احطام و احتیج آمده است
 که در نماز حجابی را که در میان بنده و خداست برداشته میشود و از آن معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل
 آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این مشاهدات و تجلیات بگردان نرسد و لکن فضل الیدیه و تیر من بشا
 و الیدیه و اولیای کمال را این مواضع را از دایره البصر بفرات است که دست اکثر ارباب ولایت از آن شجره
 این بالا که نداشت تمام و در قیاب و انید تا معاد ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن علوه
 راه و حصول آن باین راه مناسب ندارد شاه راهی است که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و البرکات
 و صحاب و اولاد و خاندان از افراد این امرت بنده از این راه مطلوب رسیده اند و از آن بود که حضرت قطب العارف

خواجہ ابوسعیدین راہ اشعار نژادہ اندازا کہ فرمودہ شاہ راہ دیگرست ہر چند داشت چکہ واقع سمت کہ از راہ ولایت

کسی بآن فرودہ علیا برسد **ابوعلش ناسم صدارا دافا فکتم شترقم** | کہ تو بہ ازم و شامی بلند آشیان ازم

نماز مقصود برین صورت نباید داشت در عالم غیب الغیب حقیقتہ دارد کہ فوق ہماہ حقیقتہا است تا با بال جہت

نرسد و باہل آن آشیان کرد و از کمال نماز چہ در یاد ہما نا کہ در حدیث قدسی قف یا محمد فان اللہ یصلی اشارت

بآن حقیقت باشد نماز مشغولی ست دل با گویا صورت زیبای او در عالم مجاز باین ارکان مخصوصہ دانودہ اند

و ادا ہای غمای اورا باین خشوع و آداب ظاہر ساختہ ہر کہ بآن صورت گرفتار و فریفتہ نگردد حقیقت این ارکان را

چہ در یاد کسی کہ والدہ و شفقتہ آن ادا ہا نشود و قدر این خشوع و طاعت را چہ درک نماید با بکملہ طاعت آن

عالی تر از اوست کہ زبان زد این ہر ز گوئی گردد و نفاس آن بر ترا داشت کہ ظم این بود اوس خیال ترسجانی

آن نماید لیکن از نفاس نفیسہ ارباب این دولت عظمی امید ادا دم وارین محبت و خدمت شان نوید ہا

چکہ شک از دستم کہ آن کیسہ بچنگ افتد **و صبح از گریہ ام کر آن سر در کنار آید** | سبحان یک باب العزیز علیہ صفون

و سلام علی المرسلین محمد بن عبد اللہ العالین امیرا ز شفاق جمیع آن کریم اکنت کہ من بعد گفت گوارا برین مجور ہامی

بر بندہ و بگذارد کہ در کج نامادی تا تم گناہان و سوز جہان خود میداشتہ باشد و السلام علی من تبع الہدی

مکتوب سی و دوم بچقائق و معارف آگاہ مخدوم زادہ گرامی

شیخ محمد صبغۃ اللہ سلمہ اللہ تعالیٰ در کاشفہ حضرت مجدد الف ثانی رضی

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی علی حضرت متعالی منقبت حضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ

میفرمودند کہ روزی در حلقہ فخر شستہ بودم یک گونہ فنای مخصوص روداد تعینی کہ ہاشم رب و رسول آورد

و این نظر باشد کہ کشید تا آنکہ بعد نماز عصر ہا من و زن شستہ بودم و دیدم کہ امام ہمام حضرت ابو حنیفہ رضی اللہ

تعالی عنہ با جمیع تلامذہ خویش بلکہ با جمیع مسلمانان و مجتہدان کہ در مذہب ایشانند گرد من جمع آمد و مرا احاطہ

نمودہ اند و بعضی از اساتذہ حضرت امام نیز در آن وقت در نظری داشتند چون ابراہیم غمی و غیر ایشان

می بینم کہ گویا انوار ہمہ ایشان در من در آمد و من بآن انوار تعین و بقایا فتم و تمام متجسم با انوار این کابر شترقم

چنانچه از دو سه روز این با چرا چنان فرمودند که چنانچه تعیین و بقای که معلومی خفیه شده بود همان قسم
 حسین و ثقیل علمای شافعیه متحقق گشت چنانکه دیدم که حضرت امام شافعی با جمیع علما و مجتهدان مذہب خویش گردون
 بنشیند و در گشت که علمای خفیه از من بیرون آمدند این زمان با نوار علمای شافعیه متحقق گشتم چنانچه سابقا با نوار
 علمای خفیه متحقق شده بود و بعد از آن مشهود گشت که آنچه از من گرفته بود باز من عود نمود یعنی نوار خفیه بحال
 با نوار هر واحدی ازین هر دو فرقی متحقق نشد ازین جهت اگر آن حضرت را خفی الشافعی گویند گنجایش
 دارد و میفرمودند که در آن وقت چنان معلوم گشت که حق ازین هر دو امام بیرون نیست اگر از خفیه جانی حق
 مانده است شافعی گرفته است و از شافعی تجاوز نکرده است این معنی را بیا لفظ تمام میفرمودند و میفرمودند
 که دو حصه از حق یا سه حصه با امام عظم مسلم است و ثلث یا ربع بشافعی است و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سی و دوم بشیخ العین علی خلجانی در حق کلمات قنای لفس

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت حق سبحانه و تعالی ما و آواره شدگان را بحقیقت اتباع مصطفوی علیه و علی
 آله الصلوٰة و السلام متحلی داشته این خلعت موهوم را که التفات و توجه بآن نزد خاص بندگان او
 شکرست و آن کنایه از انفس است که حجاب و پرده مطلوب گشته است بلکه خود را بطلوبیت و الوهیت
 خواند و کمایل انت اتمانه علی فیسک فاعرف حقیقت کجالت از ما برهاند تا باشد که مطلوب حقیقی را بی مزاحمت
 اختیار بطلوبی وابسته و پرستیده شود و این ایراد را که بر روی آفتاب خود پرده خود گشته است از میان
 بردارد و در جنب ششطان ظهور را آفتاب از احو و متلاشی سازد که جوینده از آن نامی و نشانی نیابد و هرگز
 کلمه انارام روی نماند بآن معنی که درین وقت خود را عین مولا تصور نمایند بلکه خود را از میان بکشند و نیابد
 مولا مولا است اختیار را از حجب عوسی یا از عروس مست نه آنکه اختیار را عین عروس تصور نمایند
 و از مشاهد جمال عروس بشاهد اختیار درمانی و چون خداوند تعالی بنده را باین قسم فنا که قدم اول است
 درین راه مشرف سازد و بنده بکلم ان الله یامرکم ان تؤدوا الایمانات را بایمانات سپرد
 یعنی کمالات عاریتی را بصاحب کمالات دهد و عدم مقید را که در آن آنها بوده بعد مطلق سپارد و هر چند این باید

اگر اس وعایت ہم باعتبار تو ہمست فقط چہ فی الحقیقت ہیچ کمال از آنحضرت متفک نگشتہ است و عدم
عدم مطلق در نفس الامر جدا نشدہ اینجا تبدل علم است پس نیز اگر باین انعکاس تو ہی کہ خود را کامل و خیر دانستہ
بود چون نظر او بر اصل خود افتاد و نیک ملاحظہ نمود و بدیکہ جمیع کمالات اینجا ثابت است اینجا پیش از از او بہی
قدرت ہیچ نبود چنانچہ صورتی کہ در آئینہ منعکس است چون نظر باصل خود اندازد و اندک صورت میر و آئینہ
است و در آئینہ ہیچ صورتی ثابت نیست این زمان ہیچ نامی و نشانی از وی نماند چہ حقیقت مکن نیز نہایت
علم بودہ است کہ فی الحقیقت جل مرتبت مصحیح ای برادر تو ہمین اندیشہ پد پس در یقوت حکم کرید الذین جاہدا
فینا لنہدہنم سبلنا ثیابان آن سیکرد کہ او را بجانب اقدس راہی بدہند و بہ بقا باللہ و تحیلہ ذات کہ قدم
ثانی است شرف سازد و ادام کہ بلوث عدم ملوث است لیاقت قرب آنحضرت ندارد و بلکہ تار الخ از
عدم بحقیقت او آئینہ بہت از بزرگو و ملوث قلیل الضییب است و سلام علی من اتبع الهدی

مکتوبات سیوس و شیخ عبدالموی ایوبی و فیضیہ دست نشان و مجتہدان

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات بکار زمان شفاق پناہی میر سازد احوال فقرای را بخند و
مسند و جبست اسول من اللہ جانہ سلاستکم و استقامتکم مدیت کہ از احوال خیر آل اطلاعی نہ بخشیدہ اند و معلوم
بخیر را و چہ نعمتی است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی بندہ را در کبر سن و آوان ضعف با تمارق قبولیت و ستان
محلی و مزین گرداند و در جبین او را شاہ عدل ساد و متقو است کہ فاشی را بعد از موت شخصہ در خواب پدیدار
احوال پرسید گفت مرا بخشیدند سائل از وی تعجب پرسید کہ کدام عمل گفت روزی بایزید بسطامی بعد از
نماز عصر دست بدعا برداشتہ بود من نیز در آن دعا شریک بودم و دست برداشتہ آمین میگفتم بطریق آن دعا
مرا بخشیدند پس غبطہ بر امثال شما عزیزان باید نمود کہ موسی سیاہ را در خرد ریتا دوستی از دوستان او تعالی
سفید کردہ ایر و خود را در دل ایشان جادادہ این امر عظیم القدر را اندک خیال نکنید و بیچ عمل را مساوی
این عمل جزیل الاجر تصور نہ کنید کہ جزای این عمل حق است سبحانہ جزای اعمال دیگر گردان نرسد حاصل
الاعمال دیگری آگاہی از حقیقت این عمل از صورت و قشر تجاوز دینی نماید حقیقت این عمل است کہ بابت حق نشسته

بلب الباب میرساند و از انجا بوقی دلالت می نماید و حقیقت این امرست که نفس ما را در از طغیان و سرکش
بافقیاد و اطمینان و بقا و ثبات مشرف میسازد و حقیقت این عملست که اعمال دیگر از صورت اعمال بحقیقت آن
می برد و مثلاً نماز روزه و زکوة و حج و غیر آن از اعمال ظاهره در ابتدا هر چه از ان بوقی می آید صورت اعمالست
و بعد از حصول بحقیقت کار حقیقت اعمال بجای می آرد و مثلاً حقیقت نماز را دافعی نماید و حقیقت روزه علیه هذا
القیاس پس در ادای فکر این قسم نعمت عظمی چه بطبع مرعی باید داشت مع ذلک خود را قاصر و ادای حق
آن باید انگاشت و ثانی تقصیریست که در ادای حق صحبت و خدمت این بزرگواران بوقی آمده است از کرم
او قبولی تجزیه و زاری تمام مسألت باید نمود تا اثر اجابت معلوم گردد و بنما آید که تا نورنا و اغفر لنا انک علیه کل
شیء قدير و سلام علیکم علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و سلم و صحبه و اتوابعین
الانبياء و المرسلین و الملائكة المقربین و سائر الصالحین الصلوات و التسلیات و البرکات العلی

مکتوب دین محمد بن محمد خواجه طاهر غفر له و خواجه شمس ارشد حاصل کلمات فر نصاب

بسم الله الرحمن الرحیم قره العینین و سرة الاذنین خواجه محمد کاظم مع الاخوات والاخوان اذات
آخر الزمان و از ذکر شیطان در حرز و امان حضرت حفیظ نمان بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نیک اند که در عباد
انوی مرحومی کلمات دستگامی و اوقات اسرار الهی جل شانیه چه نویسد و غم و درد فراق و نایافت صوری آن
کا شفت معاملات معنوی را چه سان و انما یدول حنین این مسکین را آن خواجه سیر السیر بلند پر واد حجت
طبیعی و تعلق عزیزی بوده و هست و همچنین باعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت سیر
خواجه دل در مضطرب می بود و الحال که این قسم فرقت و زیان آید خیال باید نمود که چه نوع الم حوت قبول ابر و ثواب

سپان	الکبریا	پسین	بودی	بار	فوق عالم و میان شد چون شود کار	ما تم دوستان حق را جل شاد و رنگ
ما تم سائر الناس بنا و انت ما تم دیگران در یک جزو زمین است و ما تم اینها در تمام زمین و آسمان ما تم و دیگران در بعضی از جهات این است و ما تم اینان شامل جسمانیان در روحانیان ما تم و دیگران مقصور بر نطفه و صورت است و وجود این بزرگان چونکه واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ما تم شان بظاهر و باطن						

استیلا دارد لیکن باینجه چون تقسیم فعل جمیل مطلق است جمیل نیست **صح** هر چه خوابان کنند خواب آید

و در نظر مجاز و مشابهان فعل او باید که همه وقت زیبا و تحسن نماید کسی را که این دید و او در راهی فیض از پلن
وستان خود بروی کشادند و از قید صورتش راهائی دادند چه معنی را یعنی راهی است و باطن را باطن و نگاهی
سعی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل و نگه کردن حق جل و علاجلوه گرفت دل که محل گرفتاری
از گرفتاری رست چه فتنای قلب که بر نرخ و حقیقت جامع است منوط تجلی فعل است که فعل بر نرخ جامع است
قلب را آن مناسب است و باین تجلی فعل آنکس به یقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل
اوست و جود و ساطع در میان بهانه پیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات
درنگ احیا بهره ور شود **صح** اگر درمی بسته شد ای دل گری بکشاید **فی الحقیقه** مفیض دیگری است

توسط احیا اگر نشود توسط اموات بود و چون این تجلی کمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانه
محبوب بی مزاحمت شود و اغیار نشیند **صح** بعد ازین خود خرم به تنهایی و سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه
بفعل و تعالی رضی و شادان باشند و جاده شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
گرفتند و اوضاع سنجیده و الله خود را از دست ندهند و پیچ ماز و راول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی و الله و سایر
اهل حقوق کوشند و موسوم جوانی را ششم فقره و جد نام در تحصیل مراضی حق جل و علامتی دارند و قوت با سه
جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند و ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد بباد این ایام
را بسا بگذرانند و در امور لعب صرف نکنند و در عیش افندند که هنگام عیش در پیش است اللهم ان عیش
عیش الآخرة این وقت کار است که بخت را چمت در کسب خیرات بر بندند و جز مولود را در کسب
او مطلب نداشته باشند فقر و سکن را بجان دوست دارند و با مادران و در و دندان صحبت دارند و صلا

و در ویشان را از دل و جان عزیز دارند و مجالست ایشان گیرند و اصبر لفسک مع الدین بدعون بهم
بالعقاة و انشی بریدن وجه و لا تعد عیناک عثم ترید زینة الحیوة الدنیا و ابا بل دنیا و مخرقات آن
بگوشت چشم نگاه نکنند و آنرا محروم نا چیز دانند و هم قائل تصور کنند و خدمات طلب حق راحتی الامکان بخود گیرند
و پروگران نامقدور باشند از نو اگر سیر سر مشیت خدمت مرقم مطهر نور نامه سبحان با نوار با ساطع بکنند

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی ائمه الطاهین علیهم السلام
ایشان ماضی الدنیا و عتیق الدنیا از مرض اخیر و همچنین در مرض موت از حقایق و اسرار صلوٰۃ و تحقیق
صلوٰۃ و بیان صلوٰۃ انبیاء و اهل اولیاء و خصوصیتی که انبیا است علیهم الصلوٰات بر کل دیگر و صفوات و احوال
انبیاء و ملائکه کرام علی علیهم الصلوٰات و البرکات که افتخار نموده اند کیفیت صفت بسطن این بزرگواران و تقاریر
درجات ایشان در میان خود با از روی قرب و منزلت و آنکه صفت اول ازین برگزیده پاکست و انبیا که اسما
شان در کلام مجید سبحانی مذکور است در آن مجمع چه خصوصیت از مقام خاص سرودین و دنیا که بر مقامات دیگران
سروری و بزرگی دارد و در بیان وسعت آن مقام و از سابقان این است کیست که بوصول آن مقام بطغییل و
تبعیت شرف و مستعد است و تعیین مقام خود و بیان خصوصیت آن و آنچه در باب مخدومی استنادی
در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه در باره این عاصی آوازه بشارت دادند و آنچه در حصول
این دولت بطریق اصالت و بطریق شغیت فرق نموده و مایه ناسب ذلک چه زمان در عرض بیان آورده
که فکر عقل و وهم و خیال از ادراک آن مقام حیران و سرسپیده بود چون تفصیل اکثر امور مسطور
از جمله اسرار لازم الاستتار است بنابراین باجمال در ذکر این مقام اختصار افتاد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد نقشبند

سلمه ربہ و اشارت بعضی مقامات حضرت ایشان سلم علیهم السلام

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اطعوا حضرت پیر و شکیبای رضی الله تعالی عنه روزی فرمودند که در
زمره سابقین که حضرت حق سبحانه در شان شان جمله من الاولین و طویل من الآخرین فرموده است
نظر میکردم خود را داخل آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در آنجا خودیتم و مثل آن در اسرار تشابهات نیز
نوشتند که تشابهات کنایت از معاملات است و است که شخصی را معامله حاصل بود و علم بان معامله نباشد یعنی او را که
فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بزرگواران چه رسد خوش گفت

سعادت باست اندر پیراهن غیب

آنکه کن تا کار یزدند در حجب الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و السلام

مکتوب بیست و نهم بحضرت محمد اوجاچه محمد شریف العیسی ارباب بارک حضرت ایشان

بسم الله حامداً و صلياً و زکی حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه پیش از آنکه بسفر اجمیر روان گردم هر چه از تعلیم و تبحر و صواب و بیجا بالای آب چناب در ایام تشریف موسم اعتدال خرفی بود و دقایق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرفه خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول بکعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یک ماه شده که همین قسم معارت در میان بود و زود و دیر و مرغاب و دقایق آن میگذشت و این مجور بتوجه شریف آنحضرت غواصی آن درامی نمود و حضرت ایشان همواره در تفتیش و تبیین وصال این بی پروبال می بودند و ترقب ترقی او داشتند و توجه بر آن می گماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقایق مسطور می نمودند و غیر این فقیر دیگری در خدمت شریف نبوده بعد از هفتاد و هشتاد روز کار این دور از کار نواز شهادت حق دی نمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند و این بیت را در شان او بر زبان الهام ترجمان خویش آوردم و بیت

دست در پای کبوتر زده ناگاه رسید | حمد الله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعم الله تعالی و السلام و الاکرام

مکتوب بیست و نهم بمیرک عباد الله و لد قاضی محمد زاهد کابلی در شرح معرفت مسموعه از حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین و انجبار نبوی علی مصداق الصلوة و السلام و التیحه آمده است عالمی که بقضای علم خود عمل بکند آن علم بروی حجت میشود و مناسب نیست آنچه علمای کرام گفته اند که عالم تا که عمل را نازل ننهد جاہل میکنند حضرت ایشان ما در تمنی تشکری بودند آخر کار بفضل پروردگار بر آنحضرت چنان شکفت ساختند که این حکم مخصوص به عالمی است که علم وی منقلب بجال نشده باشد اما اگر علم عالم بفضل ایزدی علم احسان منقلب بجال شود آن علم بروی حجت نمیشود اگر چه آن علم عمل نکند انتهی نیست در این معنی است محمد رضی الله تعالی عنه این فقیر گوید اما که عدم حجت علم آن معنی است

که بر عالم تارک عمل و مواخذه است مواخذۀ ترک عمل و مواخذۀ علم یعنی با وجود علم ترک عمل کرد و بعد انقلاب علم بحال مواخذۀ علمی مرفوع است و مواخذۀ ترک عمل بر شیت است انشا الله تعالی و انشا الله تعالی و تفصیل این مقام آنست که ذنوب که از عارف قبل ولایت صادر شده است بعد حصول معرفت امید است که آن ذنوب محو شود و اگر چه آن ذنوب از قبیل مظالم و حقوق عباد باشد لان مطلق الاسلام بحیب ماکان قبله حقیقه الاسلام هو لم یحرم علیه سجانه و مطلق الاسلام امکان لا یحیب المظالم و حقوق العباد و لکن بحقیقه انشی و کماله مدیه لیس لمطابقه و اگر از عارف بعد معرفت صغیره صادر شود چه اولیا از کبار محفوظانند امید آنست که او را بان مواخذه نکند نه بان معنی که منتهی بر گناه باشد و مواخذۀ نشود که آن مذنب ملا حده و زنا و قمار است خذلیم الله سبحانه و تعالی بل بان معنی که عارف را زود متنبه سازند تا تارک آن بتوبه و استغفار نمایند و آنکه گفته ام که سلام حقیقی مظالم و حقوق را نه از محوی نماید زیرا که حق سبحانه مالک علی الاطلاق است و قلوب العباد بین جمیع من اصحابه تعالی یقلبها کیف یشاء پس امید آنست که آن عباد را نعم البدل داده از ان عارف راشی سازد و از ان حقوق و گزندانده فاکده مانا که معنی انقلاب علم بحال آنست که چنانچه قبل معرفت اخذ علوم و ادله شرعی و بطریق استدلال بود بعد حصول معرفت آن علوم بطریق کشف و تلقی من الله سبحانه باشد و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه مصطفی علیه و علی اله الصلوات و البرکات اعلی

مجمعی از ذکر صاحب این مکتوبات فیض آیات

حضرت عروۃ الوثقی خواجه محمد الدین محمد مصوم خلت الصدق و خلیفه عظیم حضرت قیوم ربانی محبوب حمدانی شیخ احمد فاروقی سهرزندی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما ولادت آن بزرگوار در سنه هزار و نه و دوازده و وفات در سنه یک هزار و هفتاد و دو و نهم ربیع الاول است جامعیت علوم عقلی و نقلی و کمالات صوری و معنوی داشتند و بشارت مقام طهیدیت و منصب قیومیت از پدر بزرگوار یافتند نسبت طریقه و سوره بتوجهات ایشان در اطراف عالم شائع گردیده و عالمی بواسطه آن عجبناپ باحوال پلند و مقامات ارجمند رسیده کشف مقامات اکبر آنچنان بود که از ولایات بعیده منتسبان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسوم

برسیده و خلافت بولایت محمد پیشرف گردید و از قصد هرگز کس بدست ایشان مرید نشد و هفت هزار آدم را
 آنجناب خلافت داده اند و در خدمت ایشان طالب در کفایت بنیاد و دیگر احوالات ولایت میرسد و بعضی را
 در یک توجه بجمع مقامات میرسانند و دیگر کمالات و مقامات و کرامات ایشان از کتب تذکره این
 خاندان عالیشان واضح و واضح است حاجت تحریر ندارد و همچنین فرزندان آنجناب اقطاب وقت بودند و
 هفت ائیم را سوره یا خنده و خطای آن مستطاب در اکنان عالم اشتهار یافته و بهدایت ارشاد پرده خند
 کمالی خفی سزا بآب العرفان و اصحاب الايقان والی الاکابر همان منبع فیض جاری است و تا دور
 آخر زمان خواهد بود ان شاء الله عز و جل آنچه یادگار کار این طریق عکله بحال ذات فیض آیات قطب الاقطاب
 سلاطین الاولیاء مصداق العلماء و ربه الانبیاء برقی خرم سوزناختی زار قاب قوسین و ادنی محرم خلوت اجتناب
 برقع کشای شاد دینی قدسی مشرق آفتاب صباحت شش و زوایا و عروج نشسته محبت آبی ظهور محبوبیت جناب است
 پناهی توسی طور عرفان آئینه دار جلوه کمالان حضرت سیدنا و مولانا محمد علی بن ادریس ثمالی علیه السلام و علیان
 سایه گستر است و همان کمالات سابقه از وجود باوجود آنجناب ظاهر و باهر ظاهر و باهر ظاهر و باهر ظاهر و باهر ظاهر

خدا یا کیست این گزنام او تا بر زبان آمد	زند زین کونه بجز اشتیاقش جوش عمانی
فروع محفل نوا جبهه با الدین و الملائه	بارگاهش حضرت محی الدین جیلانی
عیان از شوکت ایشانش جلال موسی عمران	نمان در صورت پاکش جمال و کفانی
علو منصب فقر جهانگیرش چری پی	شکوهِش کرد احیای ره و رسم سلیمانی
دل حق منزل او مخزن اسرار و ادنی	روان روشن او ظاهر انوار فوقانی
رعان جلالتش قطر با طوفان بحیب اندر	دخوشید جانش در ماه صوفی خدائی
دهر و وضع شریفش از ره سنت نشان مارا	کنه حلق عظیمش سر سبز تفسیر قرآنی
بلاگردان جویب هست این نادان و انصرم	رسانتا خدا از یک نگاه ناز پنهانی
تسهم کطرات نازم با دانه جلال او	دل نظاره بازان می برد از چین پیشانی
قیامت بر عرشش بر پایی کند هر دم	ملاحتهای شور افکن صباحتهای نورانی

اعلان

ایمان کہ این نیست سبک

کتابیات خواجہ محمد الدین محمد مصوم

خلاف اصمدی امام ربانی حضرت مجدد الف

چہاں دورین مطبع یصریت زرکشہ نقش اول مکرنتہ حسن تازہ انطباع

پذیرتہ آمدن ابلہ اجازت راقم کے تصدیق

آن نکند کہ حسب قانون بیم

داخل سبک روزت گشت

شد

یہ کتاب چھپی ہوئی ۱۲۷۱ھ اپریل ۱۸۵۵ء عیسوی کی ہے۔

الرازمی حاجہ محمد عبدالرحمن خان

مطبعہ نظامی

کراچی

CALL No.

۲۹۷۵۲

ACC. NO.

۷۳۲۲

AUTHOR

محمد حسین قزاق

TITLE

کتبہ حضرت

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

